



اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مقتل مقرر

نام کتاب: مقتل مقرر (مرحوم سید عبدالرزاق مقرر)

نویسنده: سید عبدالرزاق مقرر

موضوع: تاریخ و مقتل

زبان: عربی

ترجمه فارسی

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۱

حسین محور عزت و مصباح هدایت/ به قلم استاد عقیقی بخشایشی ۱۱

عزت نفس چیست؟ ۱۳

حفظ عزت در کلام فقهاء ۱۴

(۱) نمونه اول از عزت نفس و مناعت طبع: ۱۵

(۲) در مجلس ولید [فرماندار مدینه]: ۱۶

(۳) نمونه سوم: ۱۷

(۴) نمونه چهارم: ۱۷

(۵) در محاصره سیاه یزید: ۱۸

الگوی شیعیان و دوستداران ۱۹

گفتار ابن ابی الحدید ۲۰

دهمین کتاب مقتل: ۲۱

سخنی راجع به مؤلف/ به قلم سید محمد حسین مكرم - فرزند مؤلف ۲۵

(۱) اولین سخن: ۲۵

(۲) نسب مؤلف: ۲۹

(۳) تولد و رشد مؤلف ۱۳۱۶-۱۳۹۱ ه. ق: ۲۹

(۴) اساتید مؤلف: ۳۱

(۵) مقام علمی مؤلف: ۳۳

۶) شیوه مرحوم مؤلف: ۳۳

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵

۷) اولین تألیفات: ۳۴

۸) کتاب «مقتل الحسین»: ۳۶

۹) آثار مؤلف: ۳۸

۱۰) محبت مؤلف نسبت به اهل بیت علیه السلام: ۴۰

۱۱) شعر مرحوم مؤلف: ۴۱

پایان زندگانی ایشان ۴۱

ترجمه آیات قرآن کریم ۴۳

حدیث کربلاء ۴۴

بیزید پس از معاویه ۴۴

گروهی که در این قیام بر حسین علیه السلام خائف بودند ۵۴

۱) رأی عمر اطرف: ۵۴

۲) رأی ابن حنفیه: ۵۵

۳) رأی ام سلمه: ۵۶

۴) زنان بنی هاشم: ۵۷

۴) رأی عبد الله بن عمر: ۵۷

وصیت امام علیه السلام ۵۸

خروج از مدینه ۵۹

در مکه ۶۰

نامه های کوفیان ۶۳

پاسخ حسین علیه السلام ۶۴

سفر مسلم ۶۵

ورود به کوفه ۶۶

بیعت ۶۶

مسلم بن عقیل ۷۰

وضعیت هانی بن عروه ۷۳

قیام مسلم ۷۵

حبس مختار ۷۷

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶

مسلم در خانه طوعه ۷۸

مسلم و ابن زیاد ۸۰

حرکت به سوی عراق ۸۵

خطبه امام علیه السلام در مکه ۸۶

گفتگوهایی برای منصرف کردن امام علیه السلام ۸۶

توجیه انگیزه های سفر ۸۹

الف) تکلیف واقعی: ۹۰

ب) تکلیف ظاهری: ۹۱

تنعیم ۹۲

صفاح ۹۳

ذات عرق ۹۴

الحاجر ۹۵

بعض العيون ۹۵

خزيميه ۹۶

زرود ۹۶

ثعلبيّه ۹۸

الشقوق ۹۹

زباله ۱۰۰

بطن العقبة ۱۰۰

شراف ۱۰۱

البيضة ۱۰۴

الرّهيمه ۱۰۵

قادسيه ۱۰۵

عذيب ۱۰۶

قصر بنى مقاتل ۱۰۷

آباديهای طفّ ۱۱۰

کربلا ۱۱۲

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷

ابن زیاد با حسین علیه السلام ۱۱۵

سخنرانی ابن زیاد ۱۱۷

حسین علیه السلام نزد کوفیان ۱۱۸

لشکریان ۱۱۹

روز هفتم ۱۲۰ غرور ابن سد ۱۲۱

افتراء ابن سعد ۱۲۳

طغیان شمر ۱۲۴

امان نامه ۱۲۶

بنی اسد ۱۲۷

روز نهم ۱۲۷

آزادگان پاک نهاد ۱۲۹

شب عاشورا ۱۳۲

روز عاشورا ۱۳۷

اشعار شیخ هادی نحوی (م ۱۲۲۵ ه. ق) ۱۳۹

حسین علیه السلام در روز عاشوراء ۱۴۰

دعای حسین علیه السلام ۱۴۱

خطبه نخست ۱۴۲

کرامت و هدایت ۱۴۵

خطبه زهیر بن قین ۱۴۶

خطابه بریر ۱۴۷

خطبه دوم حسین علیه السلام ۱۴۸

گمراهی ابن سعد ۱۵۰

توبه حرّ ۱۵۰

نصیحت حرّ به اهل کوفه ۱۵۱

حمله اول ۱۵۲

مبارزه دو و چهار ۱۵۳

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸

استغاثه و هدایت ۱۵۴

ثبات میمنه ۱۵۵

مسلم بن عوسجه ۱۵۵

میسره ۱۵۶

استمداد عزرة ۱۵۸

ابو الشعشاء ۱۵۸

هنگام ظهر ۱۵۹

حبیب بن مظاهر ۱۵۹

حرّ ریاحی ۱۶۰

نماز ۱۶۱

اسبها به خاک می غلظند ۱۶۲

ابو ثمامه صائدی ۱۶۲

زهیر و ابن مضارب ۱۶۲

عمرو بن قرظه ۱۶۳

نافع جملی ۱۶۴

واضح و أسلم ۱۶۵

بریر بن خضیر ۱۶۵

حنظله شبامی ۱۶۶

عابس بن شیبب ۱۶۷

شوذب ۱۶۷

جون ۱۶۸

انس کاهلی ۱۶۸

عمرو بن جناده ۱۶۹

حجاج جعفی ۱۶۹

سوآر ۱۷۰

سوید ۱۷۰

شهادت اهل بیت: علی اکبر ۱۷۰

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹

عبد الله بن مسلم ۱۷۵

حمله آل ابی طالب ۱۷۶

قاسم و برادرش ۱۷۶

برادران عباس علیه السلام ۱۷۸

شهادت عباس علیه السلام ۱۷۸

امام علیه السلام در میدان نبرد ۱۸۱

شیرخوار ۱۸۲

وداع دوم ۱۸۵

محمد بن ابی سعید ۱۸۹

عبد الله بن حسن علیه السلام ۱۸۹

دعاء ۱۹۱

اسب امام علیه السلام ۱۹۲

غارت خیام علیه السلام ۱۹۳

حوادث بعد از شهادت ۱۹۴

شب یازدهم ۱۹۴

شب یازدهم نزد حسین علیه السلام ۲۰۲

غارت و اسارت ۲۰۴

سوارکاران ۲۰۶

سرهای مقدس ۲۰۷

کوچ از کربلاء ۲۰۹

در کوفه ۲۱۲

خطبه زینب علیها السلام ۲۱۳

خطبه فاطمه دختر حسین علیه السلام ۲۱۵

خطبه امّ کلثوم ۲۱۸

خطبه امام سجّاد علیه السّلام ۲۱۸

دفن شهیدان ۲۱۹

در دار الاماره ۲۲۴

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۰

ابن عقیف ازدی ۲۲۸

مختار ثقفی ۲۳۱

سخن گفتن سر مقدّس ۲۳۳

طغیان ابن سعید ملقب به اشدق ۲۳۶

أمّ البنین ۲۳۸

عبد الله بن جعفر ۲۴۱

موضع گیری عبد الله بن عباس ۲۴۴

اسیران در مسیر شام ۲۴۷

در شام ۲۵۰

گفتگوی یزید با امام سجّاد علیه السّلام ۲۵۴

خطبه امام سجّاد علیه السّلام ۲۵۵

سر مطهر ۲۵۷

سفیر روم ۲۵۹

مرد شامی با فاطمه ۲۶۰

خطبه زینب علیها السّلام ۲۶۱

خرابه ۲۶۵

به سوی مدینه ۲۶۵

الحاق سر به بدن ۲۶۷

روز اربعین ۲۶۹

اربعین ها ۲۷۱

خلاصه ای درباره علائم مؤمن ۲۷۵

در مدینه ۲۷۷

فهرست منابع و مأخذ ۲۸۲

فهرست اماکن و مناطق و بلدان ۲۸۷

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱

بسمه تعالی

پیشگفتار

حسین محور عزت و مصباح هدایت/ به قلم استاد عقیقی بخشایشی

حماسه جاویدان عاشورا که از بستر شنهای داغ و سوزان کربلا «۱» سر زد، همواره الهام بخش نهضت‌های آزادی‌بخش و رهائی‌گستر میلیون‌ها انسان آزاده و افراد وارسته در طول تاریخ اسلام گردیده است و شور و شوق و جذبه آن، همواره شیفتگان آزادی و طالبان افتخار و سربلندی را، به سوی محور این عنصر آزادی‌بخش و کانون رهائی‌آور، متوجه ساخته است بنیانگذار این نهضت مقدس، همواره مصباح هدایت و سفینه نجات و کانون عزت و شرف و محور کرامت و مروّت انسانها بوده است و خواهد بود. حادثه جانسوز

کربلا تاکنون مشعل فروزان محافل شیعه و عامل محرک مجامع آنان در طول قرون و اعصار و در گستره نسل‌ها و اجیال و توده‌ها بوده است و در آینده نیز همچنان نوربخش و الهام

(۱)-

کربلا در سینه‌اش پنهان هزاران راز دارد هر زمان یک راز از اسرار خود ابراز دارد

کربلا دریای مواجی است بی‌مرز و کرانه موج عالمگیر او دستی به هر سو باز دارد

مکتب خلقت ندیده است چون حسین آموزگاری این چراغ آسمانی نور انسان ساز دارد

مات هفتاد و دو ملت از دو و هفتاد اوینددر کجا فرماندهی، شش ماهه یک سرباز دارد از حسان چاپچیان

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۲

بخش اُمم اسلامی و ملل جهانی باقی خواهد ماند. اکنون ما در این صدد هستیم که در حدود فهم و توان خویش از خصوصیات قهرمان اصلی این حادثه بزرگ و از ویژگیهای منحصر به فرد او سخن بگوئیم تا به رمز بقاء و جاودانگی این حادثه، بهتر و بیشتر پی ببریم چون قهرمان اصلی این حادثه آن چنان در حاله‌ای از عظمت و بزرگواری قرار گرفته است که هرگز نمی‌توان به سادگی نظیری بر آن تصور کرد و تشبیهی به آن قایل شد و این حادثه بزرگ آنچنان با باورهای اعتقادی، اجتماعی، انسانی مردم، رقم خورده است که هرگز نمی‌توان آن را از هم دیگر تفکیک و جدا نمود یا روزی به بوته نسیان و فراموشی سپرد. مردم مسلمان جهان، بویژه شیعیان و دوستان آن امام همام علیه السلام، از آن روزهای نخستین وقوع این حادثه که در سال ۶۱ هجری به وقوع پیوست به اهمیت سرنوشت‌ساز این حادثه جانسوز پی برده‌اند و در راه تثبیت تاریخی آن، به تحریر و نگارش و بازگوئی درسهای عبرت‌آموز آن برآمده‌اند به حدی که بخش اعظمی از قفسه‌های کتابخانه بزرگ اسلامی را به این امر مهم اختصاص داده‌اند و در ضبط و نگهداری آن با وسائل مختلف کوشیده‌اند نگارنده نیز به سهم ناچیز خود در گذشته با ترجمه لُهوف سید بن طاووس و نشر وسیع آن «۱» و با نگارش مجدد «حماسه‌سازان کربلا» ترجمه «إبصار الحسین فی انصار الحسین علیه السلام» تألیف مرحوم سماوی و چند تألیف ناچیز دیگر در این عرصه تا حدودی عظمت و عمق این فاجعه تاریخی را نشان داده است و اکنون در سال عزت و افتخار حسینی علیه السلام و در این فرصت پیش آمده تلاش دارد تا حدودی به رمز جاودانگی و راز ابدی بودن این حادثه پی برده باشد و می‌خواهد عوامل جاودانگی آن را مورد بررسی و بازنگری قرار دهد. در بررسی علل و عوامل اصلی این جاودانگی، بیش از هر چیز، خصوصیات روحی و عظمت شخصیت وجودی قهرمان اصلی این حادثه، جلب توجه می‌کند درست

(۱)- این کتاب از ۱۳۷۸ تاکنون، (۱۳۸۱ ش) ده بار و هر بار در پنج هزار نسخه و مجموعاً در پنجاه هزار نسخه انتشار یافته است و این امر گوشه‌ای از عشق و علاقه مردم ایران را به ابا عبد الله الحسین (ع) نشان می‌دهد.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۳

است عوامل دیگری هم در این امر دخالت دارند مانند: روحیه ظلم‌ستیزی و کثرت مظالم دیگران در حق اهل بیت علیه السلام، روش تبلیغ دین و اتخاذ شیوه و راه و رسم خاص اهل بیت علیه السلام و ... ولی عظمت روحی امام علیه السلام و خصوصیات روحی و اخلاقی او تمام این عوامل را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. و رمز جاودانگی هم در این امر نهفته است.

حسین بن علی علیه السلام واجد تمام خصوصیات یک فرد کامل تربیت‌یافته آئین اسلام بود بلکه او آسوه و قدوه خداجویان جهان، به شمار می‌رفت در وجود او تمام علائم و نشانه‌های یک شخصیت بارز اسلامی، موج می‌زد. در وجود مسعود و مبارک او، تمام صفات کمالی و ارزشی از قبیل: آزادگی، جوانمردی، شرف، شهامت، شجاعت، صفا، وفا، صبر، پایداری، استقامت، مروّت، عظمت روحی، کرامت نفس، عزم استوار، اراده قوی، عزّت نفس، مناعت طبع، مالا مال، بود ولی در بین تمام این صفات برجسته و ملکات نفسانی، خصوصیت عزّت نفس و مناعت طبع از تمام ویژگی‌های آن حضرت، برجسته‌تر و شاخص‌تر می‌نماید و ما در این پیشگفتار کوتاه می‌خواهیم اندک مکثی در برابر این ویژگی آن بزرگوار نموده باشیم و کمی به تدبّر و تأمل و اندیشه بنشینیم تا در حدّ فهم خویش، به یکی از رموز جاودانگی قیام ابی عبد الله الحسین علیه السلام پی برده باشیم چون که تمام این آوازه‌ها مرهون آن صفت عالی و رهین آن ویژگی والای معنوی و روحیه ممتاز و منحصر به فرد اوست که توانسته است طالبان کمال و عاشقان تعالی و تحوّل روحی را، به سوی کعبه آمال خود جذب کند و خود در مغناطیس فضیلت و در محور قطب دایره انسانیت، گام سپرد آری این عزّت نفس و مناعت طبع عالی او بود که توانست او را از ورود به حقارت‌ها و پستی‌ها، حراست کند و این جوهره نفیس درونی او بود که توانست رضای خدا را بر تمام خشنودی‌ها، شادی‌ها، تمتعات دنیوی ترجیح دهد تا از خاک به افلاک و از ملک، به ملکوت اعلی برساند و او را با ملکوتیان، هم‌نوا و هم‌شان و هم رتبه بلکه والاتر سازد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴

عزّت نفس چیست؟

اینک به سراغ تحلیل عزّت نفس و مناعت طبع می‌رویم نخست آن کلمه را در کلام خدا جستجو می‌کنیم و در قرآن مجید به این کلمه عزیز و نفیس می‌رسیم جایی که خداوند متعال، خود و رسول و مؤمنان خویش را با آن صفت عالی می‌ستاید و می‌فرماید: «و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین و لكن المنافقون لا يعلمون» «۱» «عزّت و بزرگواری از آن خدا و رسول خدا و مؤمنان می‌باشد ولی منافقان نمی‌دانند» و چه می‌فهمند که عزّت چیست؟ و عزیز واقعی کیست؟

عزّت در مقابل ذلّت بالا گرفتن مقام شامخ روح، و آلوده نساختن آن با مطامع پست دنیوی، و حراست نفس از آلوده شدن با زخارف ناچیز مادی و خواهشهای زودگذر نفسانی است. فرد عزیز آنست که خود را از پستی‌ها، حقارت‌ها، دناشتهای نفس دور نگهدارد و آنچه بر خلاف شأن رفیع نفس نفیس اوست بجا نیورد و هرگز تن به پستی و خواری که پائین‌تر از شأن و مقام اوست در ندهد خواه در امور دینی باشد یا امور دنیوی.

این کلمه در میان واژه‌های اخلاقی و فضیلتی و ارزشی آنچنان از شأن و اعتبار والائی برخوردار است که خداوند متعال این کلمه و اشتقاقات آن را از قبیل: عزّ، عزیز، عزیز، عزّت را دقیقاً یکصد و نوزده مرتبه (۱۱۹) در قرآن مجید به کار برده است «۲» و این اهتمام خاصّ الهی نشان می‌دهد این صفت اخلاقی از تعالیم قرآن مجید و از پیام‌های خاصّ و عزّت‌بخش و سعادت آفرین آن کتاب آسمانی می‌باشد. امام حسین علیه السلام که خود تربیت یافته قرآن و بزرگ مروج و مبلغ آن بود این صفت کمالی را از آن مبدء وحی و منشأ حیات روحی دریافت نموده است. و خود در تمام مراحل زندگی پابند فرامین و اصول عزّت نفس و بلندی طبع و آقائی و سیادت روحی بوده است.

(۱) - سوره منافقون آیه ۸.

(۲) - المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم فؤاد عبد الباقي.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵

حفظ عزّت در کلام فقهاء

اشاره

آئین اسلام، حفظ عزّت و کرامت انسانی را در تمام مراحل زندگی، مدّ نظر قرار داده است و تخلّف از آن را پائین تر از شأن و اعتبار یک مسلمان واقعی دانسته است فی المثل فقهای اسلام در باب تهیّه آب وضو، در جائی که تهیّه آب، مشکلاتی دارد فرموده‌اند: فرد نمازگزار می‌بایست قبل از انجام فریضه نماز به هر ترتیبی که باشد آب به دست آورد و وضو بسازد اگر چه تهیّه آب نیاز به تفحص و گشتن در حول و حوش و اطراف خویشان باشد باز لازم است تا چند میل تفحص نماید و اگر نیازمند پرداخت پول کلان هم بوده باشد و طرف توان پرداخت آن را داشته باشد می‌بایست پول را بپردازد تا مجبور به تیمّم نگردد ولی اگر تهیّه آب نیازمند تمناً و خواهش از یک فرد ثنیّم و خسیسی بوده باشد که صد در صد احتمال پذیرش داده نمی‌شود فقهای اعلام بالاتفاق فرموده‌اند: لازم است تیمّم نماید و از فرد ثنیّم درخواست رفع نیاز ننماید و با این آیه استدلال کرده‌اند: «وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» فرد مؤمن و خداجوی نمی‌بایست عزّت و اعتبار و شأن والای خود را ذلیل و خوار سازد هر چند در ارتباط با یک عمل عبادی و در ارتباط با مقام بندگی و ستایش الهی بوده باشد. «۱»

اینک نمونه‌هایی از اعمال و موارد زندگی آن بزرگوار را که عزت و بزرگواری در آنها موج می‌زند و سرشار از بلندنظری‌ها و بلندطبعی‌ها است بازگو می‌نمائیم:

۱- نمونه اول از عزت نفس و مناعت طبع:

نوشته‌اند: «بین امام حسین علیه السلام و معاویه در مورد قطعه زمینی واقع در «ذی مروه» اختلافی رخ داد معاویه می‌خواست حق آن حضرت را نکول کند و حسین علیه السلام با آن فطرت ذاتی و با آن خصلت حق جوئی و ظلم‌ستیزی که داشت حاضر نبود که زیر بار زور و تعدی رود امام علیه السلام خطاب به معاویه فرمودند: که باید یکی از سه پیشنهاد مرا بپذیری: یا

(۱)- کتابهای فقهی در موضوع وضو و تیمم.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶

حق مرا خریداری کنی یا آن را به خود من برگردانی یا میان من و خود ابن عمر یا زبیر بن عوام را داور قرار دهی و اگر این پیشنهادها را قبول نکنی آنگاه شمشیر خود را کشیده از مردم دعوت به «حلف الفضول» «۱» خواهم نمود.

سپس حسین بن علی علیه السلام از مجلس معاویه با خشم و غضب بیرون رفت معاویه که از اخلاق و شجاعت و شهامت و عزت نفس او با خبر بود پیغام داد که من زمین را از تو می‌خرم، قیمت آن را دریافت نما!

فرهاد میرزا می‌افزاید: عبد الله بن زبیر پیش معاویه آمد و از حسین علیه السلام تأییدیه گرفت؟ و امام پیشنهاد نخستین خود را پذیرفت و زبیر مزرعه را فروخت و به حضور امام علیه السلام آمد و گفت کسی بفرست تا قیمت آن را از معاویه دریافت نماید. «۲»

۲- در مجلس ولید [فرماندار مدینه]:

هدف آن بود که بیعت امام علیه السلام یزید را بپذیرد و بر اطاعت او گردن نهد او در آن مجلس که جمعی از بنی اعمام و فرزندان و برادران نیز همراهش بودند صریحا بیعت یزید را نپذیرفت و با مروان بن حکم سخت برخورد نمود و فرمود: آیا شخصی در شرائط من،

رواست که با فرد شراب‌خوار و معفن فسق و فجور بیعت نماید؟ امام علیه السلام با تندی آن مجلس را ترک فرمود و عازم مکه گردید تا راه را جهت وصول به مقصد الهی خویش هموار سازد.

از سخنان آن بزرگوار در آن مجلس آمده است:

«أنا اهل بيت النبوة، و معدن الرسالة، بنا فتح الله، و بنا ختم يزيد فاسق فاجر، شارب الخمر، قاتل النفس المحترمه يعلن بالفسق و الفجور، مثلى لا يبایع مثله و لكن نصبح و

(۱) - حلف الفضول: پیمانی بود که جمعی از جوانمردان دوران جاهلی حجاز، که در ارتباط با دفاع از حقوق ستمدیدگان بین خود بوجود آورده بودند و چون اسامی چند نفر از تشکیل‌دهندگان آن از ریشه فضل، فضیل، فاضل ترکیب یافته بود از اینرو «حلف الفضول» نامیده شده است رسول خدا (ص) می فرمود: اگر چنین پیمانی بعد از اسلام هم تشکیل یابد من در آن شرکت می‌جویم.

(۲) - قمقام زخار ج ۲ ص ۱۷۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷

تصبحون و نظر و تنظرون اینا أحق بالبیعه و الخلافة؟».

«ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم خداوند به نام و احترام ما دفتر خلقت را بازگشوده است و با نام ما هم ختم می‌فرماید و یزید فرد فاسق و فاجر و شراب‌خوار علنی و قاتل مسلمانان بی‌گناه می‌باشد مسلمانانی که اسلام خون آنان را محترم شمرده است او شخص متجاهر به فسق و گناه است و فردی در رتبت و منزلت من، با چنین فرد فاسق و فاجری، بیعت نمی‌کند شب را به روز برسانیم و تأمل و اندیشه در عواقب امر نمائیم تا ببینیم کدامیک سزاوار بیعت و مقام خلافت هستیم؟» (۱)

۳- نمونه سوم:

ابن هشام می‌نویسد: «بین حسین علیه السلام و ولید بن عقبه» در خصوص مالی اختلافی رخ داد ولید حاکم مدینه بود می‌خواست از قدرت خود، سوء استفاده نماید، و حق امام را ضایع سازد حسین علیه السلام به او گفت: به خدا سوگند! اگر از قدرت و اعتبار خود سوء استفاده کنی شمشیر می‌کشم در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردم را به «حلف الفضول» فرا می‌خوانم عبد الله بن زبیر که پیش ولید نشسته بود از حسین علیه السلام حمایت کرد و گفت: به خدا قسم اگر حسین دعوت به حلف الفضول نماید من هم شمشیر خود را به نفع او از غلاف بیرون می‌کشم و گروهی از صحابه به حمایت حسین برخاستند ولید با مشاهده این اوضاع مرعوب گردید و دست از تعدی برداشت. «۲»

۴- نمونه چهارم:

باز نوشته‌اند: ولید (فرماندار مدینه) بار دیگر به مزرعه حسین علیه السلام تجاوز کرد ابو عبد الله می‌دیدند که او به زور حکومت و قدرت متکی است او را از پشت قاطر به پائین کشید عمامه‌اش را به دور گردنش پیچاند و صورت او را به خاک سیاه مالید در حالی که مروان بن

(۱)- سمو المعنی فی سمو الذات ص ۹۶.

(۲)- سیره ابن هشام ج ۲، ص ۲۱، مناقب ابن شهر آشوب ج ۴، ص ۷۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸

حکم شهربانی مدینه نیز حضور داشت او به حسین علیه السلام اعتراض نمود و گفت: ای حسین! این نخستین تجاوزی است که از سوی رعیت به مقام حاکم انجام می‌گیرد ولید متوجه شد که مروان سوء نیتی دارد و می‌خواهد از آب گل آلود ماهی بگیرد گفت: حق با حسین بود من متجاوز بودم امام علیه السلام فرمود: حالا که تو صریحا اقرار به حق نمودی، مزرعه را به تو بخشیدم. «۱» با نقل این نمونه‌ها به ذهن خواننده خطور نکند که امام حسین علیه السلام با زور و قدرت هم بی‌سروکار نبوده است؟ پاسخ این خطور ذهنی آن است که اصولا مخالفان امام علیه السلام اهل منطق و کلام نبودند و افرادی که صلاحیت درک منطق را ندارند چاره‌ای جز توسل به زور و استمداد از سلاح معمول خودشان وجود ندارد از این رو امام علیه السلام به چنین وسائل لازم، متشبث بود.

۵- در محاصره سیاه یزید:

البته حضور او در مجلس ولید بن عقبه در معیت اصحاب، یاران و بنی اعمام خود بود آنان که همگی منتظر فرمان امام قدس سره بودند اما موقعیت باریک و شرائط حساس، و خوردکننده‌اش، لحظه‌ای بود که امام علیه السلام کاملا در محاصره سپاه یزید قرار داشت سرنوشت حیات و بقای ظاهری او در گرو تسلیم شدن یا امتناع از بیعت با یزید بود اینجا است که تجلی بارز عزت نفس و مناعت طبع، شکوه و جلال خاص خود را نشان می‌دهد و با کلمات تاریخی و سخنان جاودان، عزت نفس و مناعت طبع و امتناع نفس

خویش را اعلام می‌دارد جایی که می‌فرماید: «ألا إنَّ الدَّعَى بن الدَّعَى قد ركزنى بين اثنتين: بين السلَّة و الدَّلَّة يابى الله ذالك و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت، و انوف حميَّه و نفوس أبيَّه من ان نوثر طاعة اللّثام على مصارع الكرام».

«آگاه باشید این پسر خوانده فرزند پسر خوانده مرا بین دو امر سرنوشت‌ساز، مخیر ساخته است: یا شمشیر کشیدن و جنگیدن یا قبول ذلت و پستی، ولی ذلت و پستی از ما خاندان

(۱) - سمو المعنى فى سمو الذات ص ۵۰۱.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹

بدور است زیرا خداوند، رسول خدا و مؤمنان آن را روا ندانسته‌اند و آغوش‌های پاک مادران و انسان‌های وارسته و نفوس با عزت نیز هرگز روا نمی‌شمرند که ما طاعت لثیمان و افراد پست را بر کشتارهای کریمانه، مقدم بداریم.» در این سخن نورانی که شعار ابدی و جاودانی امام حسین علیه السلام را نشان می‌دهد به همین آیه مبارکه اشارت رفته است جایی که خداوند متعال می‌فرماید: «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ».

الگوی شیعیان و دوستداران

این روحیه مناعت طبع و عزت نفس، به شیعیان و دوستداران آن بزرگ نیز سرایت کرده است دوستداران آن بزرگوار در سر تا سر جهان، به پیروی از رهنمودها و ارشادات علمی و عملی آن بزرگوار، گام سپرده‌اند قابل تعمق است دانسته باشیم که بیشترین نهضت‌ها و حرکت‌های اسلامی نوعاً در سر تا سر جهان اسلام، از سوی پیروان و شیعیان آن امام علیه السلام صورت پذیرفته است چون شیعیان و پیروان آن بزرگوار با پیروی از این پیشوا و امام عزیز و سربلند، هرگز زیر بار ذلت و خواری نرفته‌اند. عزت و افتخار حسینی علیه السلام ایجاب می‌کند که پیروان و دوستداران آن پیشوای راستین، مصونیت معنوی و داخلی خود را حفظ کنند و نه تنها حالت انفعال و تدافعی نداشته باشند بلکه با تکیه به ارزش‌ها و امکانات فراوان معنوی، حالت پیشروی و تهاجمی نیز داشته باشند و ارزش‌های حسینی علیه السلام را که عبارت از مبارزه با ظلم و ستم و مقابله با ستمکاران و متعدیان حقوق اجتماعی و معنوی است در سطح جهانی، مطرح سازند و همه را به وحدت و یکپارچگی در برابر مظالم و تعدیات درونی و برونی، بسیج نمایند. تا همواره سرفراز و سربلند زندگی کنند و سطح جهان را از آلودگی‌ها و فسادها و تباهی‌ها محفوظ و مصون دارند و این شعار جاودانه حسینی علیه السلام را تداوم بخشند که «هیئات منّا الذلّة» ذلت و خواری و تسلیم شدن در برابر زور و زورگویان از ساحت ما و از شأن و اعتبار ما به دور است و ما هرگز نیابست زیر بار زور و ظلم و تعدی و تحمیل عقائد و افکار و ارادتی زندگی کنیم بلکه با الگوبرداری از زندگی

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰

سعادت بخش سرور آزادگان حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام تداوم بخش راه عزت و افتخار آن بزرگ پیشوا علیه السلام باشیم که همواره زندگی سعادت بخش راه بر زندگی ننگین و آلوده با ظلم و تعدی، ترجیح داده است و در تداوم این حیات، تا سر حد شهادت و فدا نمودن جان خویش، پیش رفته است. آری امروز شرائط زندگی ما، همانند شرایط زندگی سرور آزادگان در سطح جهانی قرار دارد با این تفاوت که شگردها و فریبندگیها و تجهیزات عصر، بیشتر و مجهزتر از آن دوران می باشد و منافقان و پیمان شکنان نیز بیشتر و مرموزتر می باشند ولی هیئات منّا الذلّة! «۱»

گفتار ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید آن عالم معتزلی که شرح و تفسیر بیست جلدی او بر نهج البلاغه مولی علی علیه السلام یکی از بهترین ها می باشد در مورد مناعت طبع و بلندی روح امام حسین علیه السلام سخن جالب و ارزشمندی دارد جایی که گوید:

«سید أهل الأبناء الذين علموا الناس الحمیة و الموت تحت ظلال السیوف، اختیارا علی الدنیة ابو عبد الله بن ابی طالب الذی عرض علیه الأمان و أصحابه، فأنف من الذل». «۲»

سرور و پیشوای جوانمردان که هرگز تن به ذلت نداد و درس جوانمردی و عزت نفس را به دیگران نیز تعلیم داد مرگ زیر یار شمشیرها را بر پستی و دنائت انتخاب نمود. یکی هم ابو عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود فردی که به او و یارانش امان داده شد، ولی با اختیار و گزینش خود، از ذلت و حقارت، اعراض نمود.

آری آنچنان که اشاره شد این استقامت و حفظ عزت نفس، در مراحل واپسین زندگی

(۱)-

منم سرباز قرآن پیرو کافر نمی گردم ز خطا مکتب خود جانب دیگر نمی گردم

شعار من بود هیئات منّا الذلّة چون احرار حسینی مکتبم، آزاده ام چاکر نمی گردم

به دامان حوادث روزگارم سخت جان پروردهراسان از هجوم خصم بد گوهر، نمی گردم

بیا ای مرگ سرخ اندر دل سنگر مرا دریاب! که من راضی به ننگ مرگ، در بستر نمی گردم

(۲)- ابن ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۳۰۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱

امام حسین (ع) تجلی شکوه مندی را به عرصه نمایش گذاشت آنگاه که دایره تضییقات و فشارها باریکتر گردید و اصحاب و یاران آن حضرت از دست رفت، فرزندان و اهل و عیال او در مضیقه بی آبی و عطش قرار گرفتند و این عزت نفس و مناعت طبع و تسلیم نشدن او در برابر لئیمان و بد طینتان واقعا حیرت انگیز و بهت آور است که بدون مبالغه و گزاف هیچ قلم توانا و هیچ زبان گویا و هیچ هنرمند برنا، نمی تواند صحنه ها و لحظه های آن را دریابد، و آنچنان که بوده است به قلم و بیان و نمایش در آورد.

آنگاه که حسین بن علی علیه السلام تنها و تنها در محاصره تنگ نیروهای مسلح و مهاجم ابن زیاد قرار گرفته بود و سپاه شقاوت بار آماده بودند که با یک حمله و یورش کار او را یکسره سازند.

آنگاه که برق هزاران شمشیر برآق، چشمها را خیره می ساخت و دلها را می لرزاند و امیدی به حیات و بقاء، وجود نداشت. آنگاه که سوز تشنگی و عطش، سرپای وجود امام (ع) و فرزندان دلبندش را فرا گرفته بود و جهان در برابر چشمانش تیره و تار بود. آنگاه که زنان، کودکان امام علیه السلام در خیمه ها منقلب و پریشان و چشم انتظار قطراتی از آب بودند و عموما در حال حیرت و پریشانی به سر می بردند و در انتظار اسارت پردرد و وحشتناک.

آنگاه که ناله های جانسوز زنان و کودکان و دختران قلب پرمهر حسین علیه السلام را می سوزاند و جگرش را چاک می زد چنین اوضاع وحشتناک که شیر درنده را نیز به لرزه و ضعف می کشاند در بحران چنین طوفانی، هر ناخدائی، خود را گم می کند ولی باز صدای پرهیمنه و با صلابت او به گوش آن ناجوانمردان می رسد:

«هیهای من الذلّة! هیهای من الذلّة!» و الله لا اعطینهم بیدی، إعطاء الذلیل «۱» من هرگز دست ذلت به دست اینان نمی دهم ذلت از ما خاندان دور است هیهای که تن به ذلت و خواری دهیم!

(۱) - تاریخ طبری ج ۴، ص ۳۲۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲

دهمین کتاب مقتل:

تا کنون نشر نه عنوان مقتل، از سوی دفتر نشر ما تقدیم خاکپای ابا عبد الله الحسین علیه السلام و یاران گرانقدر او گردیده است:

۱. ترجمه فارسی لهوف سید بن طاووس که یکی از مقاتل معتبره قرن هفتم هجری، که همراه فرجام قاتلان حسین علیه السلام پیرامون قیام مبارز نامی مختار ثقفی.
 ۲. حماسه سازان کربلا یا ترجمه نه إبصار العین فی انصار الحسین علیه السلام تألیف عالم بزرگوار شیخ محمد سماوی از علمای معاصر عراق (م ۱۳۷۱ ه) پیرامون یاران امام علیه السلام.
 ۳. ترجمه «تسمیه من قتل مع الحسین من اصحابه و اولاده و إخوته» تألیف عمر بن فضیل بن رسانی از پیروان زید بن علی بن الحسین (قرن دوم).
 ۴. ترجمه نفثه المصدور فیما یتجدد به حزن یوم العاشور تألیف محدث عالیقدر مرحوم حاج شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ه. ق) که در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است.
 ۵. استخراج و تنظیم لهوف منظوم سروده نجل مرحوم شیخ العراقین با تصحیح مرحوم انصاری.
 ۶. سه مقتل گویا در حماسه عاشورا مجموعه چند مقتل معروف.
 ۷. میدان کربلا تألیف آیه الله سید علی اکبر قرشی نویسنده تفسیر احسن الحدیث در ۱۲ ج و قاموس قرآن.
 ۸. روضه الشهداء تألیف مرحوم کاشفی سبزواری با ادب بلند و فاخر همراه با تصحیح و تذکر اشتباهات.
 ۹. بارگاه عقیده زینب کبری کجا است؟ تألیف محمد حسنین پاکستانی ترجمه واعظ شهیر آقای حاج میرزا عیسی اهری.
 ۱۰. مقتل مقرر ترجمه مقتل مقرر تألیف استاد سخن و ادب سید عبد الرزاق موسوی مقرر آقای عزیز اللهی کرمانی اکنون که به حق، سال عزت و افتخار حسینی علیه السلام نام
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳

گذاری شده است و تمام عشق، افتخار و بالندگی مردم ایران و شیعیان جهان با نام زیبای حسین علیه السلام و به یاد فداکاریهای آن بزرگ مرد جهان معنویت و ستاره درخشان آسمان امامت گره خورده است «ما با افتخار تمام، این ترجمه ارزشمند «مقتل الحسین علیه السلام» تألیف عالم عامل و ادیب ارباب سید عبد الرزاق موسوی مقرر را «۱» که یکی از مقاتل مفید و ارزشمند عصری است و قبلا در دستور کار نشر ما بود اینک این کتاب که بوسیله فاضل گرامی جناب آقای عزیز اللهی کرمانی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی رفسنجان) به فارسی برگردانده شده است و تقدیم مقام شامخ ابا عبد الله الحسین علیه السلام گردیده است ما از این عمل خدایسندانه استقبال می‌ورزیم و در طلیعه ماه محرم الحرام سال جاری به چاپ آن اقدام نمودیم آن هم در سالی که از سوی مقام شامخ رهبری به عنوان سال عزت و افتخار حسینی علیه السلام انتخاب شده است و انتخاب چنین نامی که درس فداکاری و عزت و سربلندی به ما می‌آموزد به آن رهبر فرزانه و عالیقدر تبریک می‌گوئیم.

تبریک می‌گوئیم که چنین نام زیبایی را به چنین سال فرخنده و مبارک، گزینش فرموده‌اند و این نام پرشکوه و خاطرات سازنده و فداکاریهای آن پرچمدار جهاد بزرگ اسلامی را همدم و انیس زندگی مردم ما ساخته‌اند تا در لحظه لحظه ساعات و دقائق آیام، به یاد

او، به یاد فداکاری و مناعت طبع و عزت نفس او بوده باشیم و همواره خود را در مقام دفاع از شأن و شرف و حیثیت و اعتبار میهن اسلامی و مقدسات ارزشمند آئین نورانی اسلام و فرآورده‌های معنوی مکتب مقدس خویش بنمائیم. و همیشه در مسیری گام سپاریم که حسین بن علی علیه السلام و یاران فداکار او در آن مسیر، گام می‌سپردند. و به چنان دفاع و حمایت از اسلام برخیزیم که حسین بن علی علیه السلام مقتدا، پرچمدار اسلام به آن دفاع و قیام شکوهمند برخاستند و مدام گویای این کلمات باشیم که: السلام علیک یا

(۱) - شرح حال و زندگی پربار او به قلم فرزند برومندش در آغاز همین کتاب آمده است که مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴

أبا عبد الله أشهد أنك قد اقامت الصلاة و أتيت الزكاة و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و أطعت الله و رسوله حتى أتاك اليقين فلعن الله أمه قتلتك، و لعن الله أمه ظلمتك و لعن الله أمه سمعت بذلك فرضيت به يا مولاي يا ابا عبد الله! السلام عليك يا ابا عبد الله و على اصحابك و انصارك و اولادك سيما اخيك العباس عليه السلام العبد الصالح العالم بأحكام دينه و ولدك الطيب الطاهر الشبيه برسول الله صلى الله عليه و آله على الأكبر سلام الله عليهم اجمعين يا ليتنا كنا معكم فنفوز فوزا عظيما.

قم بهمن ۱۳۸۱ عبد الرحيم عقيقي بخشایشی مدیر دفتر نشر نوید اسلام

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵

بسمه تعالی

سخنی راجع به مؤلف

اشاره

به قلم سید محمد حسین مقرر فرزند مؤلف

۱- اولین سخن:

الف- ائمه معصومین علیهم السلام از شریعت خاتم پیامبران دفاع کردند، پس پرچم‌های دین و لواء حق را برافراشتند و سنت‌ها را روشن کردند.

هر زمان که فرصتی عائد آنان می‌شد و سانحه‌ای بر ایشان اتفاق می‌افتاد تعالیم دین را القاء می‌کردند و در این راه انواع بلا و محنت را تحمل کردند و هر زمان که جوّ بر آنان تیره و تار می‌شد صبر می‌کردند.

دشمنان حسد می‌بردند و کج‌اندیشان و مبغضین نسبت به آنان کینه‌جوئی می‌کردند بگونه‌ای که جگرهای آنان پاره پاره می‌شد و شمشیرها مفصل‌های آنان را جدا می‌کرد و در سیاهچالهای زندانهای تاریک، قرار می‌گرفتند، اما نور حق ظلمت گمراهی را می‌زدود و راستی حق، از میان بردارنده باطل رفتنی است.

قرنها سپری شد و برگزیدگان و عالمان شریعت آمدند. این شریعت را نگاه داشتند، تعلیم

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۶

و تعلّم دین و برطرف کردن مشکلات، و استخراج گوهرهای آن را بر عهده گرفتند، به تحقیق که علوم اهل بیت از عنایت وافر و برخوردار شدند و به همت وسیعی، آراسته شدند، پس شهرهای مهمّ اسلامی پر شد از تمیزدهندگان یگانه و دانشمندانی فرزانه که قواعد علوم را بنا نهادند و فروعات آن را استخراج کردند و قلمهای آنها جولان کرد در هر میدانی و غلبه کردند در هر عرصه‌ای از فراخناهای علم حضور یافتند و اسپهای خود را در هر میدانی از میدانهای علم و معرفت راندند.

ب- اکنون من در صدد نیستم که داد سخن دهم از این علمی که تألیف شده‌اند و فنونی که تصنیف شده‌اند یا نفوس و زندگانی علمائی که در راه حفظ کردن گوهرهای این علوم وقف شده‌اند و به درستی که در کتابخانه‌های جهان غرب، در شهرهای بزرگ دنیا، تعداد شگفت‌آوری از این مؤلفات عظیم انباشته شده و قفسه‌های مخازن کتابخانه‌ها لبریز شده از هزاران تألیفی که قلم‌های این فرزندگان نگاشته است، کافیت نگاهی به شرق بیندازیم و ببینیم که چه مقدار از این تألیفات را می‌توانیم جمع‌آوری کنیم؟ امروزه زمانه چاپ فرا رسیده است، پس مراجع علمی در تمامی جوامع آستین‌های جدیت را بالا زده‌اند و شروع به تحقیق پیرامون تألیفات و استخراج آنها کرده‌اند پس به تحقیق و روشنگری و جستجو پرداخته‌اند و قلم‌های محققین اعماق ژرف را درنوردیده و مرواریدهای نفیسی را استخراج کرده‌اند ... و به تحقیق هر مؤسسه انتشاراتی دوستدار علم فرصت را غنیمت دانسته است به خاطر افرادی که آرزومند علم و تشنه نوشیدن آب گوارای معارف هستند به نشر آنها پرداخته‌اند و نجف اشرف، در بحث و نظر و تدریس و تألیف برترین شهر از میان شهرهای اسلامی است، از زمانی که شیخ طوسی در قرن پنجم هجری آن را تأسیس کرد مجالس درسش بلند آوازه شد بواسطه علماء برگزیده‌ای که همچون ستارگان درخشان در تاریکی ظلمت نور افشانی می‌کردند و همچون خورشیدهای تابان در زمانهای متعاقب عصر ائمه می‌درخشیدند و هرگز از رسانیدن مردم به راه درست، خودداری نکردند و قلم‌هایی را که برای از بین بردن شیعات آماده

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷

کرده بودند زمین را رها نکردند و منبرها را خالی نگذاشتند، پس مساجد شریف از صورتهای نورانی بزرگان و عقلمهای درخشان و قریحه‌ها پر و لبریز شد.

لذا می‌بینیم که بزرگی و ریاست هرگز از نجف رخت بر نبست، نجف پناهگاه اهل علم و دانشمندان و همچنین منزلگاه اهل فضل قرار گرفت ... آیا گمان می‌کنی که ریاست تدریس و منزلت نجف در فتوا دادن از آن رخت بر می‌بندد؟ درحالی‌که انوار سید عارفین و امام پارسایان امیر المؤمنین تمامی ممالک اسلامی را در بر گرفته است و ذراتی از احکام ایشان قلبها را آباد می‌کند و دلها را مالامال و انباشته می‌کند، همه اینها از انفاس سید حکماء امیر المؤمنان علیه السلام است.

ج- در این دریای مواج انباشته شده از علوم مؤلف ما متولد شد و زندگی کرد. احساس کرد که اخبار اهل بیت در بسیاری از جنبه‌ها محو شده و قلم‌ها در صدد آشکار کردن زندگانی پیشوایان و پی بردن به شاهکارها و فضیلت‌های آنان نبوده‌اند، آیا برای مکتب اسلام هزاران تألیف و تصنیف در فقه و اصول کفایت نمی‌کرد؟ در حالی که جنگ سید الشهداء محو شده و گمراهی و تاریکی و تحریف از ناحیه قلم‌های دشمنان بر آن غلبه کرده است، قلم‌هایی که در زمان پیشوایان هم سرسازش نداشتند و به محتوای آنها اعتمادی نیست، حتی در همان زمان علیه ایشان جنگ‌های لفظی شیعی براه انداختند و از ناروا و دروغ خودداری نکردند تا حقائق را واژگون جلوه دهند. و چگونه چنین نباشند در حالی که دستگاه سلطنت ستم و والیان امور در زمان ایشان بر ایشان حسد می‌بردند و مکر می‌کردند، سخنان بی‌پایه و باطل به میان می‌آوردند و چاپلوسان هم آنها را منتشر می‌کردند. مؤلف با تسلط وسیعی که بر این راویان دروغ‌پرداز داشت و اشخاص جاعل را از راویان درستکار می‌شناخت، دریافت که از جمله حقوق پیشوایان بر وی این است که کوشش و نشاط خود را بذل کند و به تحقیق و ترویج این تعالیم، بپردازد. نظر خود را در بسیاری از اخبار مبهم وارد شده از ناحیه آنان جولان دهد و سبب پیچیدگی اخبار و خلاصه آن را ارائه دهد و همه این امور با تطبیق و استنباط و تسلط بر احکام دقیقه میسر

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸

شده است. مؤلف دریافت که نوشتن حالات و زندگانی ائمه لازم‌تر است تا صرف بیان کردن آنها، آیا درحالی‌که ما قلم را در اختیار داریم و تمامی اسباب درس و بحث در اختیار ماست، ظلم بر ائمه نیست که از تألیف طفره روییم و شبهات پوشاننده اخبار را کشف نکنیم؟ هنگامی که امویون و زبیریون و عباسیون جنگ‌های پراکنده‌ای علیه آنها به راه انداختند تا انوار آنها را خاموش کنند و علوم آنها را محو کنند، آیا بر ما واجب نیست که همت و نشاط خود را به کار بگیریم برای رسیدن به اهدافی که پیشوایان ما بسوی آنها در حرکت بودند؟ و پسندیده‌ترین کار این است که درباره آنها تألیف کنیم و آنها را یاری کنیم و حقیقت‌هایی را بیان کنیم که زیر پرده‌های دروغ‌پردازی‌ها مدفون شده‌اند.

آیا بسنده نمی‌کنند علماء ما از فرو رفتن در مسائل فقهی و اصولی و کلامی و فلسفی که قرون متمادی وقت صرف آنها شده است و دیگر مجالی برای گوینده یا بیانی برای جوینده باقی نمانده است؟ به درستی که بر ما واجب است که راجع به آنها بنویسیم و نهضت‌های آنان را ترویج کنیم و پیچیدگی‌های گفتار آنان را روشن کنیم! به همین دلیل مؤلف بیهوده می‌دید که کوشش خود را در بعضی از فروع علم حدیث بذل کند و قسمتی از کوشش خود را به ترویج شخصیت ائمه و شخصیت فرزندان و دوستان آنها اختصاص ندهد که بر چوبه‌های دار بالا رفتند و به زندان افتادند و در کرانه‌ها فراری شدند، و مرگ را ملاقات کردند در حالی که بر مبادی و معتقدات والا و دین صحیح خود ثابت قدم ماندند.

این مطلب را خود مؤلف هم در مقدمه شرحش بر قصیده شیخ حسن بن شیخ کاظم، بنام «الکلم الطیب» «۱» تذکر داده‌اند و این نخستین چیزی است که در ابتدای کتاب نوشته‌اند.

ایشان فرموده‌اند: «برای همین واجب است که بعد از اصول اعتقادات، در فضائل و مناقب ائمه و احوال ایشان نظر کنیم تا از جهتی حقوق واجبه آنها را ادا کنیم و از جهت دیگر به ایشان اقتدا کنیم و گفتار ایشان را تبعیت کنیم...».

(۱) - این کتاب هنوز چاپ نشده و در میان آثار مخطوط مؤلف قرار دارد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۹

۲- نسب مؤلف:

نسب ایشان با ۲۲ واسطه با امام همان ابو الحسن حضرت موسی کاظم علیه السلام می‌رسد به این شرح: عبد الرزاق فرزند محمد فرزند عباس فرزند حسن فرزند قاسم فرزند حسون فرزند سعید فرزند حسن فرزند کمال الدین فرزند حسن فرزند سعید فرزند ثابت فرزند یحیی فرزند دویس فرزند عاصم فرزند حسن فرزند محمد فرزند علی فرزند صبره فرزند موسی فرزند علی فرزند جعفر فرزند امام ابی الحسن موسی کاظم علیه السلام. لقب ایشان «مقرر» بود که لقب تبار ایشان بود و علت این بود که یکی از اجداد ایشان هر دو پایش فلج بود، و این بیماری ایشان را زمینگیر و خانه‌نشین کرده بود و لذا به ایشان «مقرر» گفته شد.

همچنین لقب غالب تبار قبل از آن «سعیدی» بود بعنوان انتساب به جدشان «سعید بن ثابت».

۳- تولد و رشد مؤلف ۱۳۱۶ - ۱۳۹۱ ه. ق:

طبق استعلامی که علامه شیخ علی اصغر احمدی از مؤلف کرده‌اند و چنانچه مقاله انتشار یافته در ایران در مجله «ندای حق» به مدیریت آقای سید حسن عدنانی در تهران به تاریخ ۲۹ رمضان ۱۳۷۰ ه. ق: مؤلف در سال ۱۳۱۶ ه. ق در نجف اشرف از پدر و مادری شریف متولد شده‌اند. پدر ایشان سید محمد بن سید عباس بسیاری از اوقات خود را به اعتکاف در مسجد جامع کوفه می‌گذراندند و نماز جماعت را در آن برپا می‌داشتند. جد مادری مؤلف عنایت بسیاری به ایشان داشتند و او را به همان روشی که فرزندان اهل علم تحت تعلیم قرار می‌گیرند، تحت پرورش قرار داده یعنی دروس عربی، فقه و فروع فقهی و عقاید و مسائل

اعتقادی را به ایشان آموختند. به همین جهت درگذشت جدشان در سال ۱۳۳۴ ایشان را شدیداً ناراحت کرد و سختی و پریشانی بسیاری در زندگانی ایشان وارد ساخت، سختی زندگانی و قساوت روزگار را تحمل نمود، اما این امر ایشان را از طلب علم و حضور در بحثهای اساتید منصرف ننمود. پدر ایشان سید محمد [م ۱۳۵۱ ه. ق] همیشه به نیکی یاد می‌شد و مادر ایشان که علویّه هم بودند احسان بسیاری در حقّ

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۰

مؤلف روا می‌داشتند و زنی صالحه و قاری قرآن بودند و در ۱۳۷۰ ه. ق از دنیا رفتند.

عموی ایشان سید مهدی بن سید عباس در بین شهرها رفت و آمد زیادی داشتند و این رفت و آمد به خاطر خویشاوندانی بود که در میان نعمانیّه و دیوانیّه، هند و سایر اماکن پراکنده شده بودند و او دشمن عثمانیها بود و همیشه آنها را به خاطر اذیتها و ستمهایشان سرزنش می‌کرد تا اینکه در مکانی بنام «الکوت» بر او دست یافتند و او را در سال ۱۳۳۴ ه. ق به دار آویختند. جدّ طائفه «آل مقرر» یعنی سید قاسم در سرزمینهای «الحسکه» زمینهایی داشت و از این سرزمین مهاجرت کرد و به نجف اشرف آمد و در جوار امیر المؤمنین علیه السلام سکنی گرفت. از زمانی که ایشان در خانه خود مقیم شدند کوشش در راه طلب علم را شروع کردند تا اینکه به یکی از چهره‌های برجسته مبدل شدند و مورد عنایت علماء و بزرگان واقع گشتند و منزل ایشان محل رفت و آمد اشخاص فاضل شد و بسیاری از اوقات، محفلهایی برای اهل بیت عصمت و طهارت و مجالسی برای ذکر ایشان برپا می‌کردند. ایشان مسلط بر علم نسب بودند و امام جماعت نیز بودند و تألیفهای متعددی نیز داشتند که از جمله آنها حاشیه بر کتاب «الأنساب» از ابی الحسن فتونی عاملی [م ۱۱۳۸] و همچنین حاشیه بر کتاب «عمدة المطالب» از ابن عنبه داودی حسینی [م ۸۲۸ ه] می‌باشد. مؤلف قدس سره خود را به نسب‌های متأخرین مشغول نکرد و از غرق شدن در مسائل مربوط به آنها پرهیز می‌کرد علی‌رغم اینکه شناخت وسیعی نسبت به رجال و راویان داشت، و برای همین درک ارزش حدیث و روایت بر او سخت نبود.

فراموش نشود که جدّ مادری مؤلف، سید حسین [م ۱۳۳۴ ه. ق] امام جماعت بودند و به تدریس نیز اشتغال داشت و دائی مؤلف، سید احمد بن سید حسین که ایشان هم در [۱۳۳۴] از دنیا رفتند از جمله اهل علم و فضل بودند و چهار فرزند داشتند که معروفترین آنها سید ابراهیم بن سید احمد بود و در ۱۳۵۸ از دنیا رفت. ایشان هم صاحب نظر بودند و تسلط فقهی وسیعی داشتند و بسیاری از ره یافتگان به مقامهای علمی در محضر ایشان حاضر می‌شدند و زمانهای طولانی در مدرسه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء رحمه الله

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۱

تدریس می‌فرمودند.

۴- اساتید مؤلف:

۱. جدّ دانشمند و با تقوای ایشان، سید حسین [م ۱۳۳۴ ه. ق] که عنایت وافری به تربیت و تعلیم ایشان داشتند.

۲. علامه شیخ محمد رضا آل شیخ هادی آل کاشف الغطاء [م ۱۳۳۶] که استاد ایشان در علم اصول بودند.
۳. علامه شیخ حسین حلی نجفی که استادی ایشان را در دوره سطح بر عهده داشتند.
۴. مرجع عالی مقام آیة الله سید محسن حکیم [م ۱۳۹۰ ه. ق] که مؤلف در درس خارج فقه ایشان حاضر می شدند.
۵. شیخ آغا ضیاء عراقی [م ۱۳۶۱ ه. ق] که مؤلف در درس خارج اصول ایشان حاضر می شدند.
۶. زعیم عظیم الشان آیة الله سید ابو الحسن اصفهانی نجفی [م ۱۳۶۵ ه. ق] که مؤلف در درس خارج فقه ایشان حاضر می شدند و تقریرات ایشان را نوشته اند.
۷. میرزا محمد حسین نائینی نجفی [م ۱۳۵۵ ه. ق] که مؤلف در درس خارج فقه و خارج اصول ایشان حاضر می شدند و تقریرات ایشان را یاد داشت کرده اند.
۸. آیة الله سید ابو القاسم خوئی [م ۱۴۱۳ ه. ق] که مؤلف در درس خارج فقه و اصول ایشان شرکت می کردند.
۹. مجاهد بزرگ شیخ محمد جواد بلاغی [م ۱۳۵۲ ه. ق] که نزد مؤلف منزلت عظیمی داشت و بسیاری اوقات مؤلف از مقام ایشان سخن می گفت، تشابه کامل میان ایشان و مؤلف در شیوه های علمی و دفاع از شریعت بود که علاقه میان آنها را تقویت می کرد.
- مؤلف، مرحوم بلاغی را در منتشر کردن «الرحله المدرسیه» و همچنین «الهدی الی دین المصطفی» یاری می کرد و شخصیت مرحوم بلاغی برای مؤلف عظمت عجیبی داشت مخصوصاً در مواردی که مسأله ولایت اهل بیت علیه السلام مطرح بود. این مسأله در شرحی که

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۲

- مؤلف بر قصیده مرحوم بلاغی نوشته اند و همچنین در سایر شروخی که بر کتب مرحوم بلاغی نوشته اند مثل تصحیحی که بر کتاب «الرحله المدرسیه»، یا فهرستی که بر مسند احمد نوشته اند، به خوبی ملاحظه می شود.
۱۰. مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی [م ۱۳۶۱ ه. ق] که یکی از همراهان جلیل القدر مؤلف بود و مؤلف از درسهای فلسفه و کلام ایشان استفاده می کردند. با ترغیب مؤلف، مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی «الأنوار القدسیه» را به نظم آوردند که درباره ائمه معصومین علیهم السلام نوشته شده است. با توجه به اینکه شاعر استاد فلسفه هستند و جوانب این کتاب انباشته از اصطلاحات فلسفی است که به صورت زنجیروار ترکیب شده اند و از شیرینی خاصی برخوردارند در حالی که ما می دانیم که فلسفه با اصطلاحات خاصی که دارد چندان با شعر سازگاری ندارد و شعر بر آن سنگینی می کند، پس نباید آن کتاب را به عنوان شعر تلقی کرد. مرحوم مؤلف دائماً در مجالسی که برای ائمه ترتیب داده می شد قسمت هائی از کتاب را قرائت می کردند و کتاب حاضر یعنی «مقتل الحسین» آن کتاب را از درخشندگی نیانداخته و در مرثیه های آن کتاب یک فصل به حسین بن علی علیه السلام اختصاص یافته است.

۱۱. شیخ عبد الرسول بن شیخ شریف جواهری [م ۱۳۸۹] که نمونه تقوی و عفت و در بالاترین درجات پاکی نفس بودند و مرحوم مؤلف از ملازمین ایشان بودند. شیخ عبد الرسول از جمله کسانی بودند که به اجتهاد و مقامات عالی علمی معروف بودند و مرحوم مؤلف ارتباط خاصی با ایشان داشتند مخصوصاً برای بحث کردن در مباحث دقیقه و مسائل مهمه دوست فاضل و استاد من حاج یحیی جواهری از کسانی بود که در جلسات مباحثه آنها حاضر می شد و یک بار که من از او سؤال کردم پاسخ داد که مرحوم مكرم ایراداتی وارد می کرد که آنها را اشتباهات شیخ کبیر صاحب جواهر در کتاب جواهر می نامید و مرحوم شیخ عبد الرسول آنها را پاسخ می دادند و ایشان را بر نکاتی واقف می کردند که رافع شبهه بود.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۳۳

۵- مقام علمی مؤلف:

این مسأله چیزی نیست که من بتوانم به راحتی درباره آن سخن بگویم درحالی که ایشان، پدر من هستند، ولی اگر خواننده گرمی می خواهد مقام علمی مؤلف را کشف کند کافی است آنچه را که در تألیفات ایشان درج شده است ملاحظه کند، تألیفات خطی و چاپی بگونه ای هستند که بحث کننده را بی نیاز و جوینده را سیر آب می سازد. کافی است اجازه های علمی که اکابر علما به ایشان اعطا کرده اند ملاحظه شوند، ولی مؤلف هرگز به آنها شادمان نمی شد و من نمی دانم که اثر آنها در درون ایشان چگونه بود. مقدمه هایی که بر بسیاری از تألیفات چاپ شده نوشته اند، همچنین تعلیمات کتاب دراسات سید علی شاهرودی رحمه الله که تقریرات درس آیه الله خوئی است و همچنین کتاب دیگر ایشان (محاضرات فی الفقه الجعفری)، همگی از تعقل ایشان و صبری عظیم در ورق زدن کتابها پرده بر می دارند. گمان می کنم که ایشان بسیاری از محدثین معاصر در نجف را کمک کردند که آنها توانسته اند کتب مشهوری را ارائه دهند و چه بسا فصلهای کاملی از آن کتابها را مرحوم مؤلف به صاحب کتاب تقدیم کرده اند که همه آنها را به عنوان خدمت به علم و اهل علم انجام می دادند چنانچه شیخ محمد هادی امینی فرزند مرحوم امینی نوشته اند: «به تحقیق سید مكرم نه تنها در فقه و اصول دریایی خروشان بودند بلکه در حدیث و ادب و فلسفه و حکمت هم کعبه قاصدین و پناه نیازمندان بودند، مهارتی وسیع و علمی وافر داشت و همه گفتار و کردارش از صراحت برخوردار بود...» یک کتاب از کتابهای او کافی است که دیدگاهی روشن نسبت به مهارت او اعطا کند، مرحوم مؤلف با چنین علم فراوانی و چنین توانی، هرگز به فخر و تکبر کشانده نشد و غرور در زندگی او، مداخله نکرد، برای همین خصلت بود همیشه او را می دیدی که نرم خو بودند و مسائل علمی را بگونه ای به شما القا می کردند که گویا از شما یاد می گیرند.

۶- شیوه مرحوم مؤلف:

روش مؤلفین بر اساس روشنگری و اقامه دلیل و حجت است و اما تألیفات مؤلف را چگونه

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۴

می‌یابیم؟ به گمان قوی هنگامی که کتابهای ایشان را در موارد مختلف تفحص می‌کنی و همچنین تعلیقه‌ها یا مقدمه‌هایی را که بر سایر کتب نوشته‌اند بررسی کنی، بدون شک در می‌یابی و می‌بینی که شیوایی ذوق، اساس ترکیب است، و آنچه تمیز دهنده کتابهای ایشان است تدریس و تفحص و تطبیق و انطباق با اسناد است و این لازم دارد که ایشان نصوص را به صورتهای مختلف قرائت کرده باشند درحالی که به نقد گویندگان و راویان پرداخته و متعرض شخصیت ایشان شده باشند. بعد از همه اینها یا خبر باقی می‌ماند یا سقوط می‌کند و کتاب «تنزیه المختار الثقی» و کتاب «السیده سکینه» و کتاب خطی «نقد التاریخ فی مسائل ست» همگی بر همین مبناست درحالی که شیوه نویسندگی در عصر ایشان بر مبنای سجع و توجه به آرایش‌های لفظی و پر کردن صفحات از چیزهایی بود که عبارت را سنگین کند، یعنی رمز و اشاراتی که عربی جدید وافی به آن نیست.

اینها چیزهایی هستند که اسلوب مؤلف از آنها خالی است و اسلوب ایشان بر اساس استنباط و فهم نیک است، به همین دلیل، تألیفات ایشان بر مبنای اصیل بودن تفکر و روان‌گویی در ذکر حقایق و رسانیدن معانی است و می‌بینید که شما را در مسائل خطیر و غوغا آفرین به رضایت خاطر می‌رساند و این کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» با توجه خاص به چنین اموری است و مرحوم مؤلف مکررا در حین بحث و تدریس و تفحص می‌فرمودند:

بنابراین از حیث فقهی ما استفاده می‌کنیم که مسأله چنینی است.

۷- اولین تألیفات:

شدت محبت مؤلف به اهل بیت علیهم السلام ایشان را به این سمت سوق می‌داد که در حین مطالعه هر کتابی، اخبار و احادیثی را که به شئون ائمه یا مخالفان آنها اشاره می‌کرد، گلچین می‌کردند و این متفرقات را در رساله‌ای جمع‌آوری می‌کردند. این رساله یک رساله غیر کامل بود که به اصطلاح اهل تحقیق «ماده اولیه بحث» بود و بسیاری اوقات آن را به کسانی که از آن منتفع می‌شدند می‌دادند.

پس از آنکه آگاه شدند که خطیب شاعر مرحوم شیخ حسن سبّتی قصیده بائیه‌ای را در

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۵

احوال معصومین علیه السلام به نظم در آورده‌اند که نام آن را «الکلم الطیب» یا «انفع الزاد لیوم المعاد» گذاشته‌اند. آن را شرح کردند و در ابتدای شرح آورده‌اند: این اولین چیزی است که من نوشتم و کتاب «زید الشهید» را بعد از آن نوشته‌اند. در آخر این شرح عبارت ذیل آمده است: «می‌خواستم آن را مختصرا بنویسم، اما اشتغالات فراوان مانع می‌شد.» ایشان علی‌رغم اینکه مقداری از وقت خود را

صرف این شرح کردند اما آن را در شمار تألیفات خود به حساب نمی‌آوردند، چون این شرح مبتنی بر یک کوشش اساسی از جانب ایشان نبود. اولین کتاب ایشان «زید الشهدا» است که رساله‌ای هم در منزه و پاک دانستن مختار ثقفی به آن، اضافه کرده‌اند و این کتاب در ذکر احوال فرزند امام سجّاد علیه السّلام است.

در پیشگفتار این کتاب انگیزه‌های تألیف آن ذکر نشده است، اما به احتمال قوی محبت ریشه‌دار به انقلاب امام حسین علیه السّلام ایشان را به این سمت کشانده است که در حالات زید بن علی السّجاد و هلاکت حکام اموی مطالبی بنویسند، چرا که شباهت بسیاری بین این انقلاب و انقلاب امام حسین علیه السّلام وجود دارد و این کتاب مشتمل بر قضایائی است که آنها را قلم‌های تسخیر شده در خدمت امویان به گونه‌ای وارونه جلوه داده‌اند. البته این مطلب چندان مهم نیست، مهم این است که کتاب در زمانی نوشته شده که برای عالم و دانشمند اشتغال به غیر فقه و اصول عیب شمرده می‌شد و این اشتغال، او و مقام و فضل او را کوچک جلوه می‌داد. مرحوم مؤلف قفله‌های آهنین را شکست و علماء را از بحث کردن در کتابهای قرون گذشته و طبع و تعلیق و تحقیق در آنها بازمی‌داشت. حوزه علمیّه مایل نبود علماء را به بحث کردن در اموری تشویق کند که ارتباطی با فقه و اصول ندارند، برای حوزه عجیب بود که کتاب مرحوم شیخ عبدالحسین امینی ارائه شود و پس از آن مرحوم آغا بزرگ شخصا اقدام به انتشار کتاب نفیس «الذریعه الی تصانیف الشیعه» نمایند و چاپخانه‌های نجف هم مجلدات اول آن را چاپ کنند و پس از آن مرحوم حاج شیخ عباس قمی کتاب نفیس «الکنی و الألقاب» را چاپ کنند و پس از آن کتاب سید رضی (حقائق التاویل) مورد تحقیق قرار گیرد و مقدمه نفیسی هم توسط عالم و شاعر بزرگ شیخ

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۶

عبدالحسین حلّی بر آن نوشته شود ... و این شیوه جریان یابد که اهل فضل و علم با این شیوه از شیوه‌های نوشتن و درس انس بگیرند و تألیفاتی به رشته تحریر در آورند. در چنین وضعیتی امکان ندارد که غبار فراموشی بر تألیفات مؤلف باقی بماند، چاپخانه‌ها و صاحبان انتشارات و خوانندگان با رضایت کامل، به این تألیفات رو آورند و استفاده کنندگان بسیار شوند.

۸- کتاب «مقتل الحسین»:

شاعر فرموده است:

انست رزیتکم رزایانا التی سلفت و هوئت الرزایا الآتیة مصیبت شما مصیبتهای گذشته ما را به فراموشی سپرد و مصیبتهای آینده را نیز بر ما آسان کرد.

منظور از این مصیبت، مصیبت کربلاست، فاجعه‌ای عظیم و اندوهی بزرگ که بر آل پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد. گرفتاریهایی که بر اهل بیت علیهم السّلام در مسیر حرکتشان از مدینه به عراق و از آنجا به شام وارد شد قلب را مجروح و دلها را خونین می‌کند. ائمه علیهم السّلام شیعیان را تشویق کرده‌اند به اینکه این مصیبتها را فراموش نکنند و هر کاری را در جهت زنده نگاه داشتن یاد و خاطره آنها انجام دهند. (زنده بدارید امر ما را، خدا رحمت کند بر کسی که امر ما را زنده کند) به همین دلیل فصلهایی بدست ما

رسیده که روایت این حادثه در آنها وارد شده و هم‌آوا با ائمه شده‌اند. اموری اندوهگین که محرک عواطف و برانگیزنده نفسها و دینه‌های خاطره‌ها هستند. قلب شیعیان در این مصیبت می‌سوزد و خاطره‌های غمینی در ذهن جولان می‌کند که انباشته از صورتهای مخوف هستند و با شنیدن آنها دلها لبریز از خشم می‌شود نسبت به تمام کسانی که چنین افعال زشتی را مرتکب شده‌اند. از طرف دیگر مورخین هر چه را شنیده‌اند ثبت کرده‌اند و هر چه به گوش آنها رسیده نوشته‌اند. در فاجعه کربلا چیزهایی وارد شده که ذوق از آنها ابا دارد، با روایات ائمه علیهم السلام

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۷

هماهنگ نیست و با حقیقت هم تطبیق نمی‌کند. این از جانب ماست که بسیاری چیزها به وقایع کربلا و بعد از کربلا اضافه کرده‌ایم ... اما از جانب دشمنان اهل بیت علیهم السلام، قلمهای ایشان عمداً به سوی تحریف و واژگون جلوه دادن و مخفی کردن حقایق نشانه رفته است.

بدین منوال این فاجعه عصرها و زمان‌ها را سپری کرده است و تا قیامت هم باقی است، ولی باید پرده از روی این امور مخفی، برداشته شود و باید خبر صحیح آنها از روایات به دست بیاید. باید هر چه را که با اساس نهضت سید الشهداء علیه السلام هماهنگ نیست ویران گردد، اساسی که مبتنی بر از بین بردن جلادان خونریز و قلع و قمع کردن کسانی است که سنت‌ها را میرانده و بدعتها را زنده کرده‌اند.

آیا برای شما عجیب نیست که ما روایت را از «حمید بن مسلم» بگیریم که در میدان کربلا با رقت قلب ظاهر می‌شود، اما در زمره کسانیست که سرابی عبد الله علیه السلام را در راه کوفه و از آنجا به شام همراهی می‌کند؟ این در حالی‌ست که ما روایت کربلا را رها می‌کنیم و آنها را از اهل حادثه و از کسانی که بلا یا بر آنها وارد شده است اخذ نمی‌کنیم؟ ابو الفرج اصفهانی کیست؟ او در زمره امویین است هم در واقعه کربلا و هم در نسب و کسی است که در اخبار خود، بر زبیریون و امویون که دشمن اهل بیت علیهم السلام بودند اعتماد می‌کرده است! طبری در کتاب معروفش روایات را از السدی و مجاهد و غیر آنها نقل می‌کنند درحالی‌که اهل علم می‌دانند که «السدی» کیست؟ ولی اخبار کربلا از طرف او آمده است. اینها چیزهایی هستند که مرحوم مؤلف در تألیف کتابشان «مقتل الحسین علیه السلام» همه را مورد اعتراض قرار داده‌اند.

این کتاب مقتل به بسیاری از مقولات بی‌اساس اشاره می‌کند و با تطبیق و تفحص، آنها را ابطال می‌کند در حالی که زمانهای طولانی است که این مطالب دهان به دهان نقل می‌شوند. همچنین این کتاب در پاورقیهای خود دربردارنده یک سری بحثهای فقهی و لغوی و ادبی است و تحقیقات متعددی راجع به الفاظ رایج بر زبان راویان ارائه می‌کند و خواننده از مصادری که مؤلف در تحقیقات و مباحث خود از آنها استفاده کرده مستفیض

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۸

می‌شود. در روایت کربلا شخصیت‌های متعددی اعم از زن و مرد و بچه وجود دارند که گاهی اوقات اسامی و مسمیات با یکدیگر مشتبه می‌شوند، مؤلف همه پرده‌ها را کنار زده‌اند. آیا می‌دانی که منظور از امّ کلثوم همان زینب کبری بانوی قریش است؟ و آیا گمان می‌بری که امّ البنین در زمان وقوع حادثه کربلا در قید حیات نبوده‌اند، و این شعری که از ایشان روایت می‌گردد از ریشه صحیح نیست:

لا تدعونی، و یک أمّ البنین تذکّرینی بلیوث العرین مرا امّ البنین نخوانید، زیرا مرا به یاد شیران غرّندهام می اندازید.

درحالی که ما روایت را به نحو صحیح از مروان نقل می کنیم، او را رقیق القلب با اشکی ریزان توصیف می کنیم و منشأ این روایت را نمی دانیم!

چه شناخت دارید از قاتل امام حسین علیه السّلام (شمر)، هم از حیث نسب و هم از حیث مزاج؟ و همچنین عبید الله بن زیاد؟ مرحوم مؤلف از رفتار ابی عبد الله علیه السّلام و همچنین گفتارهایشان در ضمن خطبه ها، یک سری احکام شرعیّه استنباط می کنند ... که همه آنها را در «مقتل الحسین علیه السّلام» می یابی و همچنین چیزهای دیگری می بینی که من الآن در صدد ارائه کردن آنها نیستم، اما خودت بر آنها واقف خواهی شد و بر مضمون کتاب اشراف خواهی یافت.

۹- آثار مؤلف:

الف- چاپ شده:

۱. زید الشّهِید.

۲. المختار بن عبید الثقفی.

۳. السیّدۀ سکینۀ علیها السّلام.

۴. مقتل الحسین علیه السّلام.

۵. الصدیقه الزهراء علیها السّلام.

۶. الامام زین العابدین علیه السّلام.

۷. الامام الرضا علیه السّلام.

۸. الامام الجواد علیه السّلام.

۹. قمر بنی هاشم - العباس علیه السّلام.

۱۰. علی الاکبر علیه السّلام.

۱۱. الشهيد مسلم بن عقيل عليه السلام.
۱۲. سرّ الايمان في الشهادة الثالثة.
۱۳. يوم الاربعين عند الحسين.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۳۹
۱۴. المحاضرات في الفقه الجعفري.
- ب- مقدمه ها و پيش گفتارها:
۱۵. دلائل الامامة ابن جرير طبري.
۱۶. الامالي / شيخ مفيد.
۱۷. الخصائص / سيد رضی.
۱۸. الملاحم / سيد احمد بن طاووس.
۱۹. فرحة الغری / سيد عبد الكريم بن طاووس.
۲۰. اثبات الوصية / مسعودی.
۲۱. كشكول / سيد حيدر عبيدي حسيني املی.
۲۲. بشارة المصطفى / عماد الدين طبري املی.
۲۳. الجمل / شيخ مفيد.
- ج- آثار خطی:
۱. المنقذ الاكبر - محمد صلى الله عليه و آله.
۲. الحسن بن على عليه السلام.
۳. عاشورا في الاسلام.

۴. الأعیاد فی الاسلام.

۵. ذکرى المعصومین.

۶. زینب العقیله.

۷. میثم التمار.

۸. ابو ذر الغفاری.

۹. عمار بن یاسر.

۱۰. نقل الاموات فی الفقه الاسلامی.

۱۱. نقد التاريخ فی مسائل ست.

۱۲. حلق اللحیه.

۱۳. دراسات فی الفقه و التاريخ.

۱۴. ربائب الرسول.

۱۵. الكنى و الالقاب.

۱۶. حاشیة علی الكفایة.

۱۷. حاشیه علی المكاسب.

۱۸. نوادر الآثار.

۱۹. يوم الغدير.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۴۰

برای آدمی اندوخته‌ای بزرگتر از این نیست که با محبت اهل بیت علیهم السلام زندگی کند و هنگام مرگ برای انسان چیزی نفیس‌تر از محبت اهل بیت علیهم السلام نیست و اینکه شفاعت آنها شامل او شود و پاداش آخروی انسان هم همراهی آنها و مقرب بودن نزد آنها باشد. همه مردم با محبت و ولایت آنها متولد می‌شوند، ولی درجه توجه به این صفت نزد آنها مختلف است، یکی راضی است به اینکه در مجالس آنها حاضر شود و دیگری راضی نمی‌شود جز اینکه برای آنها مجلسی برپا کند، آن یکی راضی است که به زیارت آنها در مشاهد مشرفه نائل شود و دیگری نشاطش در این است که مردم را برای زیارت آماده سازد و چه بسا در این راه مخارجی هم متحمل شود. مرحوم مؤلف از همه اینها بهره‌مند بود ... تولد و تربیت ایشان در خانه‌ای بود که مجالس اهل بیت علیهم السلام در آن فراوان بود، می‌دید که مردم نزد جدش (سید حسین) اجتماع می‌کنند و به ذکر مصائب اهل بیت می‌پردازند و گاهی اوقات محصولات ادبی خود را ارائه می‌کنند، می‌دید که نفسش لبریز از ولایت شده و بازهم طلب زیادت می‌کرد. ایشان در صد بدست آوردن فرصت برای برپا داری مجالس بودند حتی برای تابعین اهل بیت علیهم السلام که پرچمهای دین را بلند کرده بودند یا در دیار غربت در گذشته و جامهای مصیبت را جرعه جرعه نوشیده بودند در حالی که در زمره صابریین بودند. شواهد بر این امر واقعا فراوانند و در کتاب خطی «نوادیر الآثار» قصیده‌هایی وجود دارد که شعراء قدس سره در مناسبتهای مختلف ائمه علیهم السلام سروده‌اند.

طریقه احیاء نزد مؤلف صرف اقامه مجلس نبود، بلکه آراء ائمه را منتشر می‌کردند و راه و روش زندگی ایشان را بیان می‌کردند و این را مداوما از طریق جلسه‌هایی که کسبه در آن جمع می‌شدند، ادامه می‌دادند. می‌دیدم که خانه از آنها پر می‌شد و این مباحث هر شب و هر ماه رمضان، دنبال می‌شد. اما قلمشان، شاهدش همین تألیفاتی است که از خود به یادگار گذاشته‌اند. از خداوند می‌خواهیم که توفیق انتشار آنها را به ما عطا فرماید.

مهمترین آثار خطی ایشان «المنقذ الاکبر محمد صلی الله علیه و آله» و «الإمام الحسن علیه السلام» است که

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۴۱

تألیف آنها بیش از سی سال وقت گرفته است و از کتاب «نقد التاریخ فی مسائل ست» هم بسیاری اوقات سخن می‌گفتند.

۱۱- شعر مرحوم مؤلف:

مرحوم مؤلف شعر را نیکو نمی‌سرودند و ممارست هم نداشتند، اما شعر را دوست داشتند مخصوصا زمانی که راجع به اهل بیت علیهم السلام سروده شده باشد و بسیاری اوقات در تألیفاتشان از شعر شعراء اهل بیت علیهم السلام اقتباس می‌کردند تا اینکه یادی از شعراء اهل بیت علیه السلام نیز شده باشد ... اما از خودشان شعر چندانی راجع به اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد جز مقدار اندکی که در مورد ابا الفضل العباس علیه السلام سروده‌اند و همچنین قطعه‌ای که راجع به پیامبر و آل طاهریین علیه السلام وی سروده‌اند.

پایان زندگانی ایشان

مرحوم مؤلف رحمه الله علیه از زندگانی، قساوت بسیار و از روزگار سختیهای فراوان چشیدند و همگی را تحمل کردند، سیرت خود را بر مناعت طبع قرار داده و عار داشتند از اینکه به چیزهایی نزدیک شوند که در شأن ایشان نیست. عشق ایشان به حضور در درس و تدریس بود و اعتکاف کار همیشگی ایشان بود. در مادیات به حد اقل راضی بودند. مرحوم آیه الله ابو الحسن اصفهانی بسیار راغب بودند که مرحوم مؤلف در یکی از شهرهای بزرگ عراق از طرف ایشان وکیل شوند و واضح بود که بدین وسیله زندگانی ایشان تأمین می شد، اما ایشان به این پیشنهاد رضایت نمی دادند و این امر ایشان را اشباع نمی کرد. راضی به رضای الهی بودند و به همان اندازه ای که بر ایشان مهیا شده بود، قانع بودند. مهم برای ایشان این بود که نفس خود را از علم پر کنند و در گنجهای علوم، با جدیت و پشتکار، خود را از اندوخته های دقیق سیراب کنند تا اینکه در میان اهل فضل به جایگاه رفیعی دست یابند

ایشان بسیاری اوقات از امثال این پیشنهادها که از طرف مراجع، به ایشان شده بود سخن می گفتند و علت رد کردن آنها را اینگونه بیان می کردند که: «اگر برای نفس آدمی در

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۴۲

زندگی وفور و آسایش فراهم شود، نفس از بوالهوسی ها دست برنمی دارد و چه بسا انسان را در چیزهای دیگری فرو برد ...» این علتها و چیزهای دیگری که از آنها پرده بر نمی داشتند، سبب بود که این پیشنهادها را رد کنند و در چنین شئونی ایشان بسیار خویشتن دار بودند. از لحاظ جسمی لاغر اندام و دارای قدی متوسط بودند، در اواخر عمر که بیمار شده بودند سعی می کردند قدشان را صاف و سرشان را بالا نگه دارند و بسیار خشنود بودند از اینکه شئون مجلس را در مناسبتهای متعدد ائمه علیهم السلام و اصحابشان حفظ کنند. به خاطر ایمانی که به ائمه علیهم السلام و مقامات آنان نزد خداوند داشتند، بسیاری اوقات برای رفع بلا یا به ائمه علیهم السلام متوسل می شدند و چرا چنین نکنند؟ مگر امام ابو الحسن الهادی علیه السلام به ابا هاشم جعفری امر نکردند که از فردی بخواهد که به زیارت کربلا برود و نزد مرقد سید الشهداء علیه السلام برایشان دعا کند؟ مرحوم مؤلف اعصاب چندان قوی نداشتند، هر اتفاقی ایشان را تحت تأثیر قرار می داد و منفعل می ساخت، اینها چیزهایی است که ستون محکم را ضعیف می کند تا چه رسد به ایشان که بیماریهای متعددی داشتند، بیماریهایی که هیچ یک از ایشان جدا نمی شد جز اینکه بیماری دیگری جانشین آن می شد. با همه این احوال، متوسل به ائمه علیهم السلام می شدند و از ایشان می خواستند که سختیها و مشکلات را برطرف کنند. سخت معتقد بودند که سبب استدامه عمرشان حرمت ائمه علیهم السلام است، چرا که یکی از بیماریهای ایشان کافی بود که عمرشان را به پایان برساند. بدین روش ایشان زندگی کردند تا اینکه در ۱۷ محرم ۱۳۹۱ عمرشان به سر آمد. رضوان خداوند بر او باد!

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۴۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ».

«وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

ترجمه آیات قرآن کریم «آنان را که در راه خدا مجاهده و تلاش می کنند به راه های خویشتن هدایت می کنیم به یقین خداوند با نیکوکاران می باشد».

«گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند مردگان می باشند بلکه زندگانی هستند که در پیش پروردگارشان، منتعم هستند».

«شادمان هستند از آن که خداوند از فضل خویش، به آنان عطا کرده است و اظهار بشارت می نمایند به افرادی که از پشت سر آنان لا حق نشده اند که هیچ نوع، خوف و باکی بر آنان نیست و هرگز اندوهناک نمی گردند.»

«خداوند از مؤمنان، ارواح و اموالشان را بازستانده است که در مقابل آن بهشت خواهد داد آنان در راه خدا کارزار می نمایند پس می کشند یا کشته می شوند بر اساس وعده ای که در تورات، انجیل و قرآن به آنان داده شده است.»

«کیست که از خداوند وفاکننده تر به عهد خویش بوده باشد پس بشارت باد بر آن معامله ای که با خداوند انجام داده اید و این همان سعادت بزرگی است که نصیبشان گردیده است.»

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۴

حدیث کربلاء

اشاره

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

«انّ للحسین حراره فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا» «۱».

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«همانا برای حسین در دل‌های مؤمنین حرارتی است که هرگز سرد نمی‌شود».

یزید پس از معاویه

هنگامی که در نیمه رجب سال شصت هجری معاویه در دمشق به هلاکت رسید، پسرش یزید در منطقه‌ای به نام «حوران» بسر می‌برد. ضحاک بن قیس کفن معاویه را برداشت و بر منبر رفت و بعد از حمد و ثناء خداوند چنین گفت: معاویه دژ عرب و یاور و پشت گرمی عرب بود، خداوند بواسطه او فتنه را قطع کرد و او را مسلط بر بندگان خود قرار داد و سرزمینها را به دست او گشود، آگاه باشید که او مرد و اینها کفن‌های او هستند، ما او را در کفنش قرار می‌دهیم و در قبرش گذاشته او را به عملش واگذار می‌کنیم پس این قبر برزخ او خواهد بود تا روز قیامت و هر کس از شما که می‌خواهد شاهد باشد پس حاضر شود.

سپس ضحاک بر او نماز خواند و او را در قبرستان «باب الصغیر» دفن کرد و برید را با

(۱) - مستدرک الوسائل ج ۲، ص ۲۱۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۵

نامه‌ای به سوی یزید فرستاد که او را تسلیت گوید و از او بخواهد که سریعا به دمشق بشتابد تا اینکه مجدداً از مردم بیعت بگیرد «۱» و در پایین نامه‌اش نوشت: «۲»

پسر ابی سفیان در گذشت آنگونه که در شأن او بودو تو خلیفه شدی پس بنگر که بعد از او چه خواهی کرد

ما چشم براه ایستاده‌ایم و تو آن راهی را انتخاب کن که مستحکم باشد، پس تو امید ما هستی هنگامی که ناله می‌کنیم هنگامی که یزید نامه را خواند شعری بدین مضمون سرود «۳»

برید نامه‌ای آورد که اضطراب‌آور بود پس قلب از نامه او احساس فزع می‌کند

گفتم: وای بر تو چه در نوشته داری؟ گفت: خلیفه شب را گذراند در حالی که سنگین و دردمند بود

زمین به لرزه در آمد یا بزودی خواهد لرزیدگویا یکی از ارکان محکم آن کنده شده است

کسی که نفسش همیشه ثابت بوده اکنون می ترسد می رود که مقدرات این نفس به وقوع پیوندد

هنگامی که وارد شوم و در قصر بسته باشد از صدای سنگی دلم، ویران می شود و می شکند یزید بسوی دمشق حرکت کرد و سه روز پس از دفن معاویه به دمشق رسید «۴» و ضحاک با جماعتی برای استقبال از او خارج شدند. هنگامی که یزید به آنها رسید، ضحاک ابتدا او

(۱)- البدایة و النهایة، ابن کثیر ج ۸، ص ۱۴۳.

(۲)- مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۷۸.

(۳)- الاغانی ج ۱۶، ص ۳۴ چاپ دی ساسی.

(۴)- مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۷۸ و در الاستیعاب علی هامش الإصابة به نقل معاویه از شافعی آمده است که: معاویه هنگامی که بیمار شد به یزید نامه ای نوشت و حال خود را به او خبر داد، پس یزید اشعاری سرود که چهار بیت آن را ذکر کرده است، اول و سوم این ابیات از آنهاست و دوتای آنها ذکر نشده اند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۶

را بر سر قبر پدرش برد و کنار قبر نماز خواند، سپس داخل شهر شد و بر منبر بالا رفت و چنین گفت: «ای مردم! معاویه بنده ای از بندگان خداوند بود که خداوند او را متنعم گردانیده بود و بعد به سوی خود بالا برد. او بهتر از آیندگان و پایین تر از پیشینیان خود بود، من او را نزد خدای عز و جل تزکیه نمی کنم پس بدرستی که خداوند داناتر به اوست که اگر از او بگذرد بواسطه رحمت اوست و اگر او را عقاب کند بواسطه گناه اوست. پس از وی من ولایت امر را بر عهده گرفتم، بر هیچ خواسته ای، معاونت نمی کنم و از هیچ کوتاهی نمی گذرم و هنگامی که خداوند چیزی بخواهد همان خواهد شد. معاویه شما را برای جنگ به دریا می فرستاد و من حتی یک نفر از مسلمین را به دریا نمی فرستم و او شما را به سرزمین روم گسیل می داشت و من احدی را به سرزمین روم نمی فرستم، او مالیات را از شما به میزان یک سوم می گرفت و من همه آن را به خودتان می بخشم.» «۱»

پس از اتمام، احدی برای تسلیت گفتن به وی اقدام نکرد تا اینکه عبد الله بن همّام سلولی بر وی داخل شد و گفت: خداوند تو را بر این مصیبت پاداش دهد و عطیّه ای که به تو داده است مبارک گرداند و تو را بر رعیت کمک کند. به تحقیق که مصیبت بزرگی بر تو وارد شد و عطاء سنگینی به تو داده شد، خداوند را بر آنچه عطا کرده است شکر کن و بر مصیبت وارده هم، صبر کن، خلیفه خداوند را از دست دادی و خلافت خداوند را بدست آوردی، از فرد بزرگی جدا شدی و به امر انبوهی رسیدی، معاویه عمر خود را سپری کرد و تو ریاست را بر عهده گرفتی و سیاست به تو داده شد پس خداوند این ریاست را در جایگاه سرور و شادمانی قرار دهد و هم او تو را بر کارهای شایسته موفق کند. سپس سرود:

صبر کن ای یزید! پس به تحقیق فردی صاحب کرم را از دست دادی و شکر کن بر این عطیه که تو را به سلطنت برگزید

هیچ مصیبتی در میان قبائل وجود ندارد که مثل مصیبت تو باشد و هیچ عاقبتی مثل عاقبت تو نیست

(۱) - البدایة ابن کثیر ج ۸، ص ۱۴۳.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۴۷ صبح کردی درحالی که مسلط بر تمامی اهل دین هستی پس تو آنها را تحت نفوذ قرار می دهی و خداوند هم نافذ بر توست

و معاویه فرزند تو برای ما جانشین تو خواهد بود هنگامی که از دنیا بروی و ما هرگز خبر وفاء تو را نشنویم پس بدین گونه برای خطیبان فتح باب کرد. «۱»

مردی از ثقیف به یزید گفت: سلام بر تو ای امیر المؤمنین! بدرستی که تو بر بهترین پدر غصه دار شدی و همه اشیاء به تو داده شد، بر این مصیبت صبر کن و خدا را بر این عطا حمد کن، عطایی که به تو داده شد به هیچ فردی داده نشده و مصیبت تو هم شبیه هیچ مصیبتی نیست پس از آن مردم به او روی آورده و او را تهنیت و تسلیت می گفتند. یزید گفت: ما یاوران حق و یاران دین هستیم، بشارت باد شما را ای اهل شام! بدرستی که خیر همیشه در میان شما بوده و زود است که بین من و اهل عراق جنگی برپا شود، زیرا سه شب است که در خواب می بینم میان من و اهل عراق رودخانه ای از خون به شدت در جریان است و من سعی می کردم از آن عبور کنم نتوانستم تا اینکه عبید الله بن زیاد در پیش روی من، از آن عبور کرد و من به او نگاه می کردم!

صدای اهل شام بلند شد که هر جا می خواهی ما را ببر، شمشیرهای ما با توست که اهل عراق آنها را در صفین شناخته اند یزید برای آنها جزای خیر خواست و اموال بسیاری میان آنان تقسیم کرد. یزید به تمامی حکام شهرها، نامه نوشت و خبر هلاکت پدرش را به آنها داد و آنها را بر حکومت تثبیت کرد و نامه های عراق را به عبید الله بن زیاد داد پس از آنکه «سرجون» یکی از موالیان معاویه این امر را پیشنهاد کرد و به ولید بن عقبه که فرماندار مدینه بود نامه ای بدین مضمون نوشت:

(۱) - البیان و التبیان، جاحظ ج ۲، ص ۱۰۹ چاپ دوم باب وصیت معاویه. کامل مبرّد ج ۳، ص ۳۰۰ عمده، ابن رشیق ج ۲، ص ۱۴۸ باب الرثاء. عقد الفرید، ابن عبد ربه ج ۲، ص ۳۰۹ باب طلب المعاویه البیعة لیزید.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۴۸

«اما بعد، پس به درستی که معاویه بنده ای از بندگان خداوند بود که خداوند او را برگزید و محترم داشت و امکاناتی در اختیار وی قرار داد، سپس او را به سوی رحمت و ریحان، یا عذاب خود قبض کرد، مدت زمانی زیست و با اجل معین از دنیا رفت در حالی که ولایت عهد را به من سپرده است و مرا وصیت کرده است از آل ابو تراب بر حذر باشم به خاطر جرأت آنها بر ریختن خون، ای ولید! من می دانم که خدای تبارک و تعالی انتقام گیرنده عثمان مظلوم به دست آل ابی سفیان است، چون که ایشان یاوران حق و جویندگان عدالت هستند، هنگامی که نامه من بدست تو رسید برای من از اهل مدینه بیعت بگیر.»

سپس به این نامه، نوشته کوچکی هم اضافه کرد که در آن نوشته بود: «از حسین بن علی علیه السلام و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر با شدت بیعت بگیر و هر کدام که خودداری کردند گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست». «۱» فرماندار وی در صدد انجام این امر مهم برآمد، پس نیمه شب سراغ حسین علیه السلام و ابن زبیر فرستاد به امید اینکه فرصت را غنیمت شمرد و قبل از مردم با آنها بیعت کند، فرستاده وی یعنی عبد الرحمن بن عمرو بن عثمان بن عفان «۲» هر دو را در مسجد النبوی یافت، ابن زبیر از این دعوت که در وقت معمول نبود به شک، افتاد «۳» اما حجت وقت یعنی حسین بن علی علیه السلام او را بر یک امر غیبی واقف کرد که همان هلاکت معاویه و طلب بیعت برای یزید بود و همچنین امام علیه السلام خواب خود را تعریف کردند که شعله‌ور شدن آتش در خانه معاویه و واژگون شدن منبر وی بوده است. «۴»

(۱)- مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۷۸ - ۱۸۰ چاپ نجف.

(۲)- ابن عساکر ج ۴، ص ۳۲۷.

(۳)- طبری ج ۶، ص ۱۸۹.

(۴)- مثير الأحزان از ابن نما ص ۱۰، و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۲، فصل ۸؛ مخفی نماند که رؤیای امام (ع) مشاهده حقایق است و نگرش بوسیله نور امامت است، نوری که هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن شود و بوسیله آن تمام حقایق عالم وجود را می‌توان درک کرد و واضح است که چنین چیزی از کسی که تکویناً حجت بر عالمین است چیز عجیبی نیست پس منظور امام از واژگونی منبر همانست که امور از دست او خارج شده و بواسطه هلاکت، شهوات او منقطع شده است و شعله‌ور شدن آتش کنایه از بوجود آمدن فتنه‌هایی مثل فاجعه طفّ و واقعه حرّه و خراب شدن بیت الله الحرام و امثال آنست.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۴۹ پسر میسون امیر بر دین گشته است آشکارا با تمسک به دین خدا مرتکب جرم می‌شود

برای یاری دین فرزند خلف کسی برخاست که با پایداری او قبلا ستون‌های دین برافراشته شده بود

و هنگام آزمون الهی اطراف او، گروهی جمع شدند که مکارم وی، تا اعلی علیین آنها را بالا برد «۱» امام علیه السلام تصمیم خود را که ملاقات کردن با والی در همان وقت بود برای عبد الله بن زبیر بیان کردند و عبد الله بن زبیر ایشان را به خودداری از انجام آن سفارش کرد، حسین بن علی علیه السلام توان دور کردن حيله از خود را یادآور شدند «۲» و همراه با سی نفر از دوستان و اهل بیت و شیعیان که همگی هم مسلح بودند شبانه حرکت کردند. «۳» این افراد موظف بودند جلوی در بایستند و هنگامی که صدای امام بلند شد به دفاع از او برخیزند. «۴»

امام علیه السلام در حالی که در دست خود شمشیر پیامبر را داشتند وارد مجلس شدند و پس از استقرار مجلس، ولید بن عقبه خبر مرگ معاویه را به ایشان داد و بیعت با یزید را پیشنهاد کرد، حضرت فرمودند: «فردی مثل من به طور مخفیانه بیعت نمی‌کند هنگامی که مردم را به بیعت دعوت کردی ما را نیز با آنها دعوت کن که یکجا تصمیم‌گیری شود». «۵» ولید از این گفتار قانع شد ولی مروان

به او گفت اگر الان از تو جدا شود و بیعت نکند نمی توانی از او بیعت بگیری جز اینکه جنگی میان شما درگیرد، او را حبس کن تا اینکه بیعت کند یا گردنش را بزنی. امام فرمودند: ای پسر زرقاء «۶» تو مرا می کشی یا او؟ دروغ گفتی و عصیان

(۱) - قصیده علامه شیخ محمد تقی آل صاحب جواهر.

(۲) - ابن اثیر ج ۴، ص ۶.

(۳) - لهوف از سید رضی الدین بن طاووس چاپ نوید اسلام قم.

(۴) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۳ فصل ۸.

(۵) - طبری ج ۶، ص ۱۸۹.

(۶) - در تذکره الخواص از سبط بن جوزی ص ۲۲۹ چاپ ایران و آداب السلطانیه از فخری ص ۸۸ آمده است که جدّه مروان از زنان فاسقه بوده است و در ابن اثیر ج ۴، ص ۷۵ آمده است که مردم فرزندان عبد الملک بن مروان را بواسطه زرقاء دختر موهب نکوهش می کردند زیرا او از جمله زنان فاحشه ای بود که

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۰

کردی. «۱» سپس امام علیه السلام رو به ولید کردند و فرمودند: «ای امیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان هستیم، فتح خداوند به ما بود و ختم او نیز به ما خواهد بود در حالی که یزید مردی است که انواع شرابها را می نوشد و قاتل نفس محترمه است و علنا مرتکب فسق می شود. فردی همچون من با فردی همچون او بیعت نمی کند ولی ما صبح می کنیم و شما نیز صبح می کنید و همگی می نگریم که چه کسی بیشتر استحقاق خلافت را دارد». «۲» ولید سخن خود را درشت کرد و صداها بلند شد و نوزده نفر از یاران امام علیه السلام که خنجرهای خود را بیرون کشیده بودند، هجوم آوردند و امام علیه السلام را از مجلس بیرون آورده و به منزلشان بردند. «۳» پس از این واقعه مروان به ولید گفت: از حرف

جلوی خانه اش پرچم نصب کرده بود و در تاریخ ابن عساکر ج ۷، ص ۴۰۷ آمده است که کلامی میان مروان و عبد الله بن زبیر رد و بدل شد، پس عبد الله به او گفت: تو اینجا هستی ای پسر زرقاء و در انساب الاشراف از بلاذری ج ۵ صفحه ۱۲۹ آمده است که عمرو بن عاص در کلامی که با مروان داشت به او گفت: ای پسر زرقاء پس مروان گفت: اگر زرقاء بود آن قدر نجابت داشت که شبها را برطرف کند در حالی که غیر او چنین نکردند. و در تاریخ طبری ج ۸، ص ۱۶ آمده است: مروان بن محمد بن اشعث می گفت که بنی مروان دائما به زرقاء نکوهش می شدند و بنی العاص از اهل صفوریّه بودند. مخفی نیست که شریعت ما اگر چه نکوهش با القاب و طعنه زدن در نسب را ممنوع کرده است و کسی که حکم الهی و آداب شریعت از او استفاده می شود سزاوارتر است که به آنها ملتزم باشد، اما کسی که بر امت امام و بر خلائق حجت و آگاه به اوضاع و احوال است مسلما از این مقررات تجاوز نمی کند و دور بودن ما از مقتضای احوال آن زمان، ما را ملزم می کند که در مورد هر چه که از امام معصوم (ع) صادر شده است تسلیم وی شویم مخصوصا با

مطابقت آن با قرآن که سرچشمه احکام الهی است. نکوهشی که از امام نسبت به مروان انجام شد، شبیه آن هم از خداوند تعالی درباره ولید بن مغیره مخزومی انجام شد: آیه ۱۳ سوره قلم می‌فرماید: «عتلّ بعد ذلک زنیّم» زنیّم در لغت زنازاده بلا فصل را گویند که نطفه او از زنا منعقد شده باشد. در حدیث نبوی وارد شده چنانچه در کنز العمال ص ۱۵۶ آمده که عتلّ زنیّم فرد فوق العاده پست است و آلوسی در روح المعانی ج ۲۹، ص ۲۸ روایت می‌کند که پدر ولید یعنی مغیره، پس از هجده سال از تولّد وی بر او ادّعی پدری کرد. پس هنگامی که منبع ادب و اسرار خداوند متعال، درباره یک مرد مشخص چنین می‌گوید و در کتابی که شب و روز در محرابها خوانده می‌شود او را چنین تقبیح می‌کند پس از فرزند نبوت عجیب نیست که مروان را آنگونه خطاب کند در حالی که انتظار آن همه مکر و فریب را از ناحیه آنان داشت.

(۱)- تاریخ طبری و ابن اثیر و ارشاد و اعلام الوری.

(۲)- مشیر الاحزان از ابن نمای حلّی از بزرگان قرن ششم.

(۳)- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۰۸.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۱

من سرپیچی کردی، به خدا قسم دیگر نمی‌توانی بیعت بگیری. ولید گفت: ای مروان به غیر خودت آفرین بگو! می‌خواهی کاری کنم که دینم از دست برود، حسین را بکشم؟ به خدا قسم گمان نمی‌کنم که در روز قیامت فردی به خون حسین علیه السلام محاسبه شود جز اینکه میزان عمل او سبک باشد «۱» و خداوند هرگز به او نگاه نمی‌کند و او را تطهیر نمی‌کند و برای او عذاب دردناکی است. «۲» همسر ولید که اسماء دختر عبد الرحمن بن حارث بن هشام بود همسرش را به خاطر این جریان سرزنش کرد، ولید عذر آورد که ابتدا او فحش داد، همسر ولید به او گفت: اگر او به تو فحش دهد، آیا تو نیز به او و پدرش فحش می‌دهی؟ پس ولید گفت: هرگز چنین نخواهم کرد. «۳» در این شب امام علیه السلام قبر جدّشان را زیارت می‌کند و نوری از قبر بر ایشان می‌تابد «۴» امام عرض می‌کند: سلام بر تو ای رسول خدا من حسین فرزند فاطمه هستم، کیوتر تو و فرزند کیوترت، و نوه‌ای که تو در میان امت باقی گذاشتی، شاهد باش ای پیامبر خدا! که آنان مرا تحقیر کردند حرمت مرا حفظ نکردند، این شکایت من است که نزد شما آورده‌ام تا آنکه شما را ملاقات کنم، و تا هنگام صبح ایشان در رکوع و سجده بودند. «۵» در این شب ولید شخصی را می‌فرستد که از امام

(۱)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۱۹.

(۲)- لهوف ص ۱۳.

(۳)- ابن عساکر ج ۴، ص ۳۲۸.

(۴)- امالی صدوق ص ۹۳، مجلس ۳۰.

(۵) - مقتل العوالم ص ۵۴ و بحار ج ۱۰، ص ۱۷۲ از محمد بن ابی طالب نقل کرده است: مسأله وجود انبیاء و اوصیاء در قبورشان یا اینکه به آسمانها برده شده‌اند از جمله مسائل مورد اختلاف است. در کامل الزیارات و توحید و مجالس و عیون و خصال صدوق و خرائج راوندی و بصائر اخباری است که دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر (ص) و علی (ع) و حسین (ع) و نوح و شعیب و خالد، عبسی و یوشع بن نون و استخوانهای آدم و یوسف و پیامبری که در خبر استسقاء ذکر او آمده است، اینها در قبورشان موجودند و برای همین جهت سید محمود بن فتح الله حسینی کاظمی در رساله‌ای که در این مسأله نوشته است اختیار کرده که آنها در قبورشان موجودند، اما در کامل الزیارات ص ۳۹۰، باب ۱۰۸ و تهذیب طوسی آخر باب زیارات آمده است که هیچ نبی یا وصی نبی در زمین بیش از سه روز نمی‌ماند تا آن که روح و استخوانهایش به آسمان برده شود جز اینکه روح و جسمش به آسمان برده می‌شود و در تهذیب شیخ طوسی آمده که بیش از چهل روز نمی‌ماند. اختلاف در درجات آنهاست و در شرح اربعین از مجلسی ص ۷۶ بگونه دیگری بین این دو خبر جمع شده است که بعضی بعد از سه روز و بعضی بعد از چهل روز بالا برده می‌شوند و همچنین احتمال داده است که این اخبار برای قطع کردن طمع خوارج از نیش قبر وارد شده باشند. از جمله کسانی که

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۲

خبر گرفته و به یزید گزارش کند فرستاده‌اش حضرت را در منزلشان نمی‌یابد معتقد می‌شود که ایشان خارج از مدینه هستند، لذا خدا را بر این عدم ابتلاء، حمد می‌کند. صبح هنگام مروان ابا عبد الله علیه السلام را ملاقات می‌کند و ایشان را به بیعت با یزید سفارش می‌کند و می‌گوید: در این بیعت صلاح دین و دنیای توست. امام علیه السلام استرجاع می‌کنند «أنا لله و انا الیه راجعون» و می‌فرمایند: هنگامی که امت به فرمانروایی مثل یزید مبتلا شوند فاتحه اسلام خوانده شده است، از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود خلافت بر آل ابی سفیان حرام است «۱» هنگامی که معاویه را بر منبر من دیدید شکم او را پاره کنید، اهل مدینه او را بر منبر دیدند و چنین نکردند، پس خداوند آنها را به فردی مثل یزید فاسق

موافق با بالا رفتن اجساد اصلی هستند شیخ مفید در مقالات ص ۸۴ کراچکی در کنز الفوائد ص ۲۵۸ مجلسی در مرآة العقول ج ۱، ص ۳۷۳، شیخ یوسف بحرانی در الدرّة النجفیه ص ۲۶۶ و محدث نوری در دار السلام ج ۲، ص ۳۳۱ می‌باشند فیض در وافی قائل شده است که اجساد مثالی آنها بالا می‌رود و جسد عنصری در زمین باقی می‌ماند و در مرآة العقول ج ۱، ص ۲۲۷ آمده است که گروهی قائل به بازگشت اجساد به ضریح‌های آنها شده‌اند. هنگامی که ابن حاجب از شیخ مفید علت حضور شیعیان بر ضریح‌ها را سؤال کرد شیخ مفید پاسخ داد: همانا بندگان به محل قبور ائمه می‌آیند هر چند تجلیل و تقدیس این مواضع که از آنها صعود کرده‌اند، نباشد و این مثل واجب کردن حج بیت الله الحرام بر بندگان است درحالی که خدای سبحان در هیچ مکانی نمی‌گنجد و همانا این حج بزرگداشت و تجلیل مقام اوست. در کتاب فتاوی الحدیثه از ابن حجر ص ۲۱۳ از ابن عربی نقل شده است: همانا روح انبیاء در قبر به ایشان بازگردانده می‌شود و به ایشان اجازه داده می‌شود که در ملکوت علوی یا سفلی تصرف کنند، پس مانعی نیست از اینکه پیامبر دیگران را ببینند، چرا که مثل خورشید نسبت به دیگران می‌باشند. در وفاء الوفاء از سمهودی ج ۲، ص ۴۰۷ از پیامبر (ص) روایت شده که فرمودند: غیر از من هیچ پیامبری دفن نشد مگر اینکه بعد از سه روز به آسمان برده شد، من از خداوند درخواست کردم که تا روز قیامت میان شما باشم. همچنین عبد الرزاق روایت کرده است که سعید بن مسیب گروهی را دید که بر پیامبر (ص) سلام می‌فرستند، گفت: هیچ پیامبری بیش از چهل روز در زمین مکث نکرد ... و در روح المعانی از آلوسی ج ۲، ص ۳۷، در تفسیر آیه «و ما کان محمد ابا احد من رجالکم»، احادیثی از انس از پیامبر (ص) آمده است که فرمودند: هیچ پیامبری بیش از چهل روز در زمین توقف نمی‌کند ... و از جمله این روایات روایتی است که امام الحرمین در نهایه و رافعی در شرح خود نقل فرموده که پیامبر فرمودند: من نزد

خداوند بیش از آن مقام دارم که بعد از سه روز مرا در قبرم رها کند ... از قاضی ابن عربی و الروض نقل شده است که روح انبیاء پس از قبض شدن به ایشان بازگردانده می شود و به ایشان اجازه داده می شود که از قبرها خارج شوند و در ملکوت علوی و سفلی تصرف کنند سپس رأی خود را ذکر کرده است.

(۱) - اللهوف ص ۱۳ و مثیر الاحزان ص ۱۰.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۵۳

مبتلا کرد. گفتگوی بین مروان و امام طولانی می شود تا اینکه مروان با حالت خشم جدا می شود. «۱» در شب دوّم امام علیه السّلام نزد قبر جدّشان می آیند و چند رکعت نماز می خوانند سپس عرضه می دارند: خدایا این قبر پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله است و من پسر دختر پیامبرت هستم و به تحقیق برایم امری پیشامد کرده که تو بهتر می دانی، خدایا من معروف را دوست دارم منکر را دشمن دارم از تو می خواهم به حق این قبر و کسی که در آنست برای من چیزی را اختیار کنی که رضای تو و رسول تو باشد، و آنگاه امام گریستند. هنگامی که نزدیک صبح شد سر خود را بر قبر گذاشتند، اندکی خواب رفتند و پیامبر را در میان گروهی از ملائکه مشاهده فرمودند، پیامبر امام را به سینه خود چسبانید و بین دو چشم او را بوسیدند و فرمودند: حبیب من حسین می بینم که به زودی در خون خود آغشته خواهی شد و در زمین کربلا میان گروهی از امت در حال تشنگی ذبح خواهی شد، با این وجود اینان امید به شفاعت من دارند که خداوند هرگز شفاعت مرا در روز قیامت به ایشان نرساند! حبیب من حسین، پدر و مادر و برادرت نزد من آمده اند و مشتاق دیدار تو هستند، حسین علیه السّلام گریست و از جدّش خواست که او را با خودش به قبر ببرد اما پیامبر مکرم ابا دارند جز اینکه بر فرزندشان حالتی بگذرد که به آن پاداش عظیم نائل شوند و روز قیامت نزد خدای سبحان از برگزیدگان باشند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: باید شهادت روزی تو شود تا آنکه آن ثواب عظیم برایت نوشته شود، همانا تو و پدرت و عموی و عمومی پدرت در روز قیامت در یک گروه محشور می شوید تا اینکه به بهشت وارد شوید.

حسین علیه السّلام خواب خود را برای خاندانش حکایت کرد، حزن ایشان شدید شد بسیار گریستند «۲» و دانستند موعدی که پیامبر از آن خبر داده است نزدیک گشته و از آنجا که

(۱) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۵ فصل ۹.

(۲) - مقتل عوالم ص ۵۴ از محمد بن ابی طالب نقل کرده است این شکایت بیان مقتضای حال است و تعلیم به امت که در مشاهده چنین حالاتی از متداول شدن منکرات و از میان رفتن معروف حالتی پیش می آید که مرگ آسان می شود و این امر از جانب سید الشهداء طفره رفتن و جزع از مقدرات الهی نبود، چه اینکه ایشان به مقدرات رضایت داده بودند و بر این مقدرات عهد و میثاق گرفته شده بود و او آگاه بود که باید مقدرات

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۵۴

شدیدا مایل بودند که نور نبوت از ایشان پنهان نشود و این بخشش الهی را از دست ندهند، لذا اطراف امام حلقه زدند و از امام موافقت با یزید یا دوری از این بلاد را خواستار شدند.

گروهی که در این قیام بر حسین علیه السلام خائف بودند

۱- رأی عمر اطراف: «۱»

عمر اطراف فرزند امیر المؤمنین علی علیه السلام «۲» به امام علیه السلام گفت: امام حسن علیه السلام به من خبر داد از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام که تو کشته خواهی شد، اگر بیعت کنی هرآینه برایت بهتر است. امام حسین علیه السلام در جوابش فرمودند:

پدرم به من خبر داد که رسول خدا او را از قتل خودش و قتل من با خبر کرد و اینکه تربت او نزدیک تربت من خواهد بود، آیا خیال می کنی چیزی می دانی که من نمی دانم؟

من هرگز با یک فرد پست، بیعت نخواهم کرد و خواهی دید فاطمه را که به پدرش شکایت می کند از اذیتی که ذریه او از امت متحمل شده اند و داخل بهشت نمی شود کسی که این اذیت را روا داشته است. «۳» عمر هنگام قیام مختار در کوفه نزد وی رفت، مختار او را طرد کرد. او نزد مصعب رفت تا اینکه کشته شد. «۴»

به ناچار باید در روز قیامت فاطمه وارد شد و درحالی که پیراهنش به خون حسین آغشته است وای بر کسی که شفیعان او دشمنان اوست درحالی که در صور دمیده می شود «۵»

الهی جاری شود! پیامبر ایشان را آگاه کردند که قضای الهی جاری شده است بر اینکه منزلتی به امام بدهد که حاصل نمی شود مگر با شهادت درحالی که در هر حرفی از قضیه کربلا درسهایی والایی نهفته است، و آیا در امت کسی هست که از آنها درس بگیرد یا آنها را برای دیگران بیان کند؟

(۱)- اطرف در لغت از ریشه طرف می آید، یعنی کسی که مطالب جدید و تازه ای می آورد.

(۲)- حالات ایشان در پاورقی کتاب «زید الشهید» ص ۱۰۰ چاپ دوم ذکر شده است.

(۳)- اللهوف سیّد بن طاووس ص ۱۵.

(۴) - الاخبار الطوال از دینوری ص ۲۹.

(۵) - در مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۹۱ آمده که او مسعود بن عبد الله قاینی بود.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۵

۲- رأی ابن حنفیه:

محمد بن حنفیه گفت: ای برادر تو محبوبترین مردم و عزیزترین آنها نزد من هستی، «۱» من احدی از مردم را نمی‌خواهم نصیحت کنم جز تو را و تو به آن سزاوار هستی، بیعت خود را از یزید بن معاویه بازدار و فرستادگان خود را به سوی مردم بفرست، اگر با تو بیعت کردند خدا را حمد می‌کنی و اگر بر غیر تو اجتماع کردند خداوند به این سبب دین و عقل تو را ناقص نمی‌کند و مروّت و فضل تو نخواهد رفت، بدرستی که من می‌ترسم داخل شهری از این شهرها شوی بین مردم اختلاف افتد، گروهی با تو باشند و گروهی علیه تو، پس نزاع کنند و شما هدف شمشیر شوید، آنگاه بهترین امت از حیث پدر و مادر ضایعترین آنها از حیث خون باشد و اهل و عیال او خوار شوند. حسین علیه السلام فرمودند: کجا بروم؟ محمد بن حنفیه گفت: به مکه وارد می‌شوید، اگر جای شما مطمئن بود چه بهتر و الا به شعب الجبال می‌روید و شهر به شهر می‌گردید تا اینکه ببینید کار مردم به کجا می‌انجامد، در رویارویی با امور، شما صحیحترین رأی را دارید و از حیث عمل محتاطترین فرد هستید و نباید هنگام پشت سر گذاشتن آنها این امور بر شما سخت باشند. «۲» حسین علیه السلام فرمودند: برادرم اگر در دنیا هیچ مأوی و پناهگاهی وجود نداشته باشد، من با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم. محمد کلام او را با گریه قطع کرد. حسین علیه السلام فرمود: برادرم خداوند تو را جزای خیر دهد، به تحقیق نصیحت کردی و مشورت را درست انجام دادی. من عازم مکه هستم و خود، برادران، فرزندان برادران و شیعیان خود را آماده کرده‌ام، امر آنان امر من و نظر آنان نظر من است. و اما تو پس بر تو است که در مدینه

(۱) - در کتاب «قمر بنی هاشم» ص ۱۰۴ ذکر کرده‌ایم که محمد بن حنفیه در روز بصره بیست سال داشت، پس ده سال از عباس (ع) بزرگتر بود و پرچم امیر المؤمنین در جمل و نهروان با او بود و در کتاب «زین العابدین» ص ۳۱۶ بعضی از حالات او را ذکر کرده‌ایم. در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۹ آمده است که یزید بعد از شهادت امام به ابن حنفیه نامه‌ای نوشت و او نزد یزید حاضر شد. من یقین دارم که این جعلی است و واقعیت ندارد، چون که معقول نیست که از یک فرد غیرتمند منحصر به فرد، چنین امری صادر شود.

(۲) - طبری ج ۶ ص ۱۹۱ و کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۶

بمانی، باید چشم من باشی که چیزی از آنان بر من پوشیده نداشته باشی. «۱» در این هنگام او از پیش محمد بن حنفیه برخاست و داخل مسجد شد درحالی که شعر می سرود که مضمونش خبر دادن از حادثه بزرگی بود «۲» شعر او را ابو سعید مقبری شنید و دانست که او امر عظیمی را اراده کرده است. «۳»

۳- رأی ام سلمه:

ام سلمه به حسین علیه السلام گفت: با رفتن به عراق مرا محزون مکن، همانا من از جدت رسول خدا شنیدم که می فرمود: فرزندم حسین در زمین عراق در سرزمینی بنام «کربلا» کشته می شود، تربت تو را پیامبر به من داده است در شیشه ای نزد من نگهداری می شود.

حسین علیه السلام فرمودند: مادر جان! من می دانم که به ظلم و عدوان کشته خواهم شد، خدای عز و جل می خواهد که حرم و جمع مرا پراکنده و سرگردان ببیند و اطفال مرا کشته، یا اسیر ببیند درحالی که آنها طلب کمک می کنند و کسی آنها را یاری نمی کند. ام سلمه فرمود: وا عجباً، کجا می روی درحالی که می دانی کشته می شوی؟ امام علیه السلام فرمود: ای مادر! اگر امروز نروم فردا خواهم رفت و اگر فردا نروم پس فردا، به خدا قسم چاره ای از مرگ نیست، من همانگونه که تو را می شناسم، روز کشته شدن خود و ساعت آن و قبر خود را نیز می شناسم و همانگونه که به تو نگاه می کنم به آنها نیز نگاه می کنم، اگر بخواهی می توانم مدفن اصحاب خود را به تو نشان دهم. پس ام سلمه درخواست کرد و امام تربت

(۱)- مقتل محمد بن ابی طالب، ارباب مقاتل این عذر را ذکر نکرده اند. علامه حلی در مقام پاسخ از سؤالهای ابن مهنا، بیماری را به عنوان عذر مطرح کرده اند. در اخذ الثار از ابن نمای حلی ص ۸۱ آمده است که زخمهایی بر چشم ایشان وارد شده بود که نتوانست با امام (ع) خارج شود. عظمت محمد بن حنفیه و موضع روشن ایشان و اقرار ایشان به امامت امام سجّاد (ع) راهی برای ما باقی نمی گذارد جز اینکه اقرار کنیم که تأخیر ایشان از این واقعه، اجمالا مشروع و جائز بوده است.

(۲)- انساب الأشراف ج ۴، ص ۶۶ در مکه هم به این دو بیت تمثّل جسته است.

(۳)- طبری ج ۶، ص ۱۹۱، اغانی ج ۱۷، ص ۶۸، مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۶، تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۷

اصحاب را به ایشان هم نشان دادند. «۱» آنگاه قدری از آن تربت را به ایشان دادند و امر فرمودند که آن را در شیشه ای نگاه بدارند هنگامی که خون از آن فوران کرد یقین کند که او شهید شده اند. بعد از ظهر روز دهم که ام سلمه به دو شیشه نگاه کرد مشاهده نمود که از دو شیشه خون فوران می کند.

۴- زنان بنی هاشم:

خروج امام علیه السلام بر زنان بنی عبدالمطلب سنگین آمد، و لذا برای نوحه سرایی اجتماع کردند. امام به سوی آنها رفت، ایشان را ساکت کرد و فرمود: شما را نصیحت می‌کنم که این امر معصیت خدا و رسول است. گفتند: برای چه کسی نوحه و گریه را نگاه بداریم؟

امروز همانند روزی است که رسول خدا و علی و فاطمه و حسن از دنیا رفتند، خداوند ما را فدایی شما قرار دهد ای محبوب نیکان، آنگاه بعضی از زنان به امام خبر دادند که صدای هاتفی شنیده‌اند که از شهادت امام خبر می‌داد. امام علیه السلام آنها را به صبر دعوت کردند و فهماندند که این امر قضاء حتمی خداوند است. «۲»

۴- رأی عبد الله بن عمر:

عبد الله بن عمر از امام علیه السلام درخواست کرد که در مدینه باقی بماند، حسین علیه السلام امتناع کرد و فرمود: ای عبد الله خوار بودن دنیا نزد خداوند آنگونه است که سر یحیی بن زکریا نزد ظالمی از ظالمان بنی اسرائیل و سر من نزد ظالمی از ظالمان بنی امیه برده می‌شود. آیا نمی‌دانی بنی اسرائیل هنگام طلوع خورشید هفتاد پیامبر را می‌کشتند. آنگاه به خرید و

(۱)- مدینه المعجزه ص ۲۴۴ نقل از ثاقب المناقب، مؤلف: ابی جعفر محمد بن علی بن محمد مشهدی طوسی. همچنین دار السلام از نوری ج ۱، ص ۱۰۲ و در روضات الجنات ص ۵۹۳ از کامل بهایی حکایت شده است؛ الخرائج در باب معجزات امام و مقتل العوالم ص ۴۷.

(۲)- کامل الزیارة ص ۹۶ شرح حماسه ابی تمام از تبریزی ج ۳، ص ۱۴ مروج الذهب ج ۲، ص ۹۲ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۸ تذکره الخواص ص ۱۲۴ معجم البلدان ج ۶، ص ۵۲ مقالات الإسلامیین از ابی الحسن اشعری ج ۱، ص ۱۴۲ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۷ سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۳، ص ۲۱۵ مقاتل الطالبیین ص ۱۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۸

فروش خود مشغول می شدند که گویا هیچ کاری نکرده اند. خداوند عذاب را سریعاً نازل نکرد، بلکه پس از آن، آنها را گرفت گرفتن عزیز مقتدری. «۱» هنگامی که عبد الله بن عمر دانست که امام علیه السلام تصمیم به ترک مدینه و قیام در برابر پیروان گمراهی و از بین بردن منکرات را گرفته است، به امام علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله برای من جایگاهی را باز کن که پیامبر همواره آنجا را می بوسیدند، امام لباس خود را باز کردند، عبد الله بن عمر سه دفعه بوسید و گریست. «۲» امام به او فرمودند ای ابا عبد الرحمن، تقوای الهی پیشه کن و یاری مرا ترک مکن «۳».

وصیت امام علیه السلام

حسین علیه السلام پیش از خارج شدن از مدینه وصیت نامه ای نوشت که در آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحيم این وصیتی است که حسین بن علی علیه السلام برادرش محمد بن حنفیه را به آن سفارش می کند: حسین شهادت می دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست، هیچ شریکی برای او نیست و محمد بنده و رسول اوست که به حق از نزد او آمد و بهشت و جهنم حق است و قیامت بدون شک خواهد آمد و خداوند اهل قبور را مبعوث خواهد کرد. همانا من بیهوده یا از روی ناخشنودی یا فساد و ظلم خارج نشدم، همانا من برای اصلاح امت جدم پیامبر صلی الله علیه و آله خروج کردم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم به سیره جدم و پدرم علی علیه السلام عمل کنم، پس هر کس مرا قبول کند خداوند اولی به قبول است و هر کس رد کرد صبر می کنم تا اینکه خداوند بین من و او حکم کند که خداوند بهترین حکم کنندگان است.

این وصیت من است به برادرم و نیست توفیقی مگر از جانب خداوند، بر او توکل کردم

(۱) - ابن نما و لهوف.

(۲) - امالی صدوق ص ۹۳.

(۳) - لهوف ص ۱۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۵۹

و به سوی او باز می گردم. سپس نامه را بست و آن را به برادرش محمد سپرد. «۱»

با خون خود پرچم هدایت را بالا برد ظلمت کوری را با عظمت خود کنار زد

بواسطه او این شریعت برپا داشته شد به واسطه او ارکان رفیع آن بلند شد

بزرگ زاده‌ای با همّت والا که درخت دین جز با خون او سبز نشد

با حیات خود حیات دین را خریداری کرد پس چه بهای سنگینی پرداخت شد

هدایت را با روح خود زنده کرد زخمهای دین را با زخمهای خود مداوا کرد «۲»

خروج از مدینه

حسین علیه السّلام شب یکشنبه، بیست و هشتم رجب از مدینه به سوی مکه حرکت کرد در حالی که پسران، برادران و فرزندان برادرش حسن علیه السّلام و اهل بیت علیه السّلام ایشان را همراهی می‌کردند «۳» و امام این آیه را قرائت می‌کردند: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ

(۱) - مقتل العوالم ص ۵۴ و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۸، هدف امام (ع) از این وصیّت مخفی نیست، ایشان می‌خواستند هدف نهضت مقدّس خود را برای مردم روشن کنند و خودشان آغاز و انجام امرشان را به مردم معرفی کنند و بر این معرفی تا لحظه شهادت خود مداومت داشتند تا آنچه را که امویون برای مردم وانمود می‌کردند ابطال کنند از قبیل اینکه حسین بر خلیفه وقت خروج کرده و می‌خواهد دین را بشکند و وحدت را بر هم زند و مردم را بسوی خود متمایل کند. هدف از این تبلیغات مسموم نیک جلوه دادن اعمال سنگ‌دلانه امویون در برابر آل پیامبر بوده است و امام (ع) و آل ایشان و صحابه ایشان مداوماً این رسالت را انجام می‌دادند تا اینکه این دروغها را شکست دهند.

(۲) - علامه شیخ محمد حسین اصفهانی (قدس سرّه).

(۳) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۹۰.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۰

الْقَوْمِ الظّالِمِينَ».

امام همان راه اصلی را در پیش گرفتند اگر چه به ایشان پیشنهاد شد از راه اصلی احتراز کنند چنانچه ابن زبیر چنین کرده بود. امام علیه السّلام فرمودند: به خدا قسم از این راه مفارقت نمی‌کنم تا اینکه قضای الهی محقق شود. روز جمعه سوّم شعبان داخل مکه شدند و این آیه را قرائت کردند: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» «۱» به خانه عبّاس بن عبد المطلب وارد شدند «۲» و اهل مکه و سایر ساکنین نزد ایشان رفت و آمد می‌کردند. ابن زبیر ملازم کعبه بود و گاهی با مردم نزد امام

می آمد، ورود امام به مکه بر او سنگین بود، چون جلالت امام از او بیشتر بود و مادام که حسین در مکه بود کسی با او بیعت نمی کرد. امام علیه السلام در بعضی از ایام به زیارت قبر جدّه خود حضرت خدیجه علیها السلام نیز می رفتند و بسیاری بسوی خدا تضرع می کردند. «۳»

در مکه

حسین علیه السلام در مکه نامه متحد المالی به رؤسای پنج گانه بصره نوشتند و آنها عبارت بودند از: مالک بن مسمع بکری، «۴» احنف بن قیس، منذر بن جارود، «۵» مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم و عمرو بن عبید بن معمر و آنها را بوسیله یکی از موالیان خود بنام سلیمان ارسال کردند، «۶» متن نامه: «اما بعد همانا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را از میان خلق خود برگزید و او را به

(۱) - ارشاد مفید.

(۲) - تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۳۲۸.

(۳) - الخصائص الحسينیه از شیخ جعفر شوشتری ص ۳۵، مقتل العوالم ص ۲۰.

(۴) - در تاریخ طبری ج ۶، ص ۶۳ چاپ اول آمده است که مالک بن مسمع مایل به بنی امیه بود و در روز جمل مروان به او پناه برد.

(۵) - در الاصابه ج ۳، ص ۴۸۰ آمده است: منذر بن جارود در روز جمل با علی (ع) بود و مادرش امامه دختر نعمان بود، عبید الله بن زیاد ولایت هند را به او داد که همانجا در سال ۶۱ در گذشت. در تاریخ طبری ج ۷، ص ۱۸۳ آمده است که مصعب بن زبیر به حکم بن منذر بن جارود گفت: جارود مقیم یک جزیره فارسی بود، به عبد القیس پناهنده شد، سپس خواهر وی را به ازدواج خود در آورد و هرگز در زندگانی خود روی شرافت را ندید.

(۶) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۰۰، لهوف ص ۲۱، در مثیر الاحزان ص ۱۳ آمده است که نامه را بوسیله ذراع ترجمه مقتل مقرر ۶۱ در مکه ص : ۶۰

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۱

نبوت مکرّم داشت و به رسالت مبعوث کرد و در حالی پیامبر را بسوی خود برد که بندگان را نصیحت کرده و رسالت خود را ابلاغ نموده بود. ما اهل پیامبر، اولیاء و اوصیاء وی و وارث او هستیم که از همه مردم بیشتر استحقاق مقام او را داریم، این حق را قوم و قبيله ما از ما گرفتند، ما رضایت دادیم و از تفرقه بیزار بودیم. می دانید که من از همگان بیشتر استحقاق این حق مسلم را دارم و

فرستاده خود را با این نامه بسوی شما فرستادم، من شما را بسوی کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می‌کنم، همانا سنت مرده و بدعت زنده شده است، اگر کلام مرا بشنوید شما را به راه صحیح هدایت می‌کنم. منذر بن جارود فرستاده حسین علیه السلام را به ابن زیاد تحویل داد، ابن زیاد در شبی که فردای آن روز به سوی کوفه حرکت می‌کرد، فرستاده امام را به دار آویخت. «۱» اما احنف به امام نوشت: «اما بعد، پس صبر کن، بدرستی که وعده خداوند حق است و نباید افراد بی‌ایمان شما را سبک کنند «۲». یزید بن مسعود «۳» بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع کرد و به آنان گفت:

ای بنی تمیم، جایگاه و موقعیت من در میان شما چگونه است؟ پاسخ دادند: آفرین بر تو، آفرین بر تو، به خدا قسم تو ستون فقرات ما و رأس افتخار ما هستی، در میانه شرافت حلول کردی و در شرافت بر همگان پیشتاز هستی. یزید بن مسعود گفت: من شما را جمع کردم برای اینکه با شما مشورت کنم و از شما استعانت طلبم. پاسخ دادند: ما تابع نصیحت تو هستیم، پس بگو تا بشنویم. یزید بن مسعود گفت: معاویه مرده است و نبودن او بهتر از بودن اوست. همانا باب ظلم و گناه را باز کرد و پایه‌های ستم را استوار نمود بیعتی گرفت که خیال می‌کرد آن را محکم کرده است، بعید است که خواسته او محقق شود، مشورت کرد اما خوار و ذلیل شد، یزید که انواع شراب می‌نوشد و رأس فسق و فجور

سدوسی ارسال کرد.

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۰۰.

(۲) - مثير الأحزان ص ۱۳.

(۳) - در مثير الأحزان اینگونه است و نزد طبری و ابن اثیر مسعود بن عمرو است و ابن حزم در جمهره انساب العرب گفته است که عباد بن مسعود بن خالد بوده است که یکی از خواهرانش به نام لیلی همسر حضرت علی (ع) بوده و از او فرزندی به نام ابا بکر داشته که با حسین (ع) شهید شده است.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۶۲

است ادعای خلافت بر مسلمین را دارد و هنوز بدون رضایت آنها بر آنان حکمرانی می‌کند درحالی که علم و حلم او کم است و جایگاه باطل خود را از حق تشخیص نمی‌دهد، به خدا قسم جهاد با او از جهاد با مشرکین بالاتر است و ابن حسین بن علی علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب شرافت اصیل و رأی استوار است، فضلی بدون توصیف و علمی بدون حد دارد، به خاطر سابقه و سن و قرابتش اولی به این امر است، بر صغیر عطوفت و به کبیر احسان دارد، و امامی است که حجت خداوند است و خداوند بوسیله او موعظه را ابلاغ می‌کند، از نور حق روی مگردانید و در پستی باطل فرو نروید، به تحقیق صخر بن قیس شما را در روز جمل خوار کرد، با رفتن به سوی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و با یاری وی آن را بشوید، به خدا قسم احدی از شما در یاری او کوتاهی نکند مگر اینکه خداوند ذلت و قلت را به او بچشاند، اکنون من لباس جنگ پوشیده‌ام، کسی که کشته نشود می‌میرد و هر کس فرار کند از مرگ رها نخواهد شد، خدا شما را رحمت کند، پس پاسخ دهید!

بنی حنظله گفتند: ای ابا خالد ما تیره‌های ترکش تو و اسبان قبیله تو هستیم، اگر ما را بیندازی به هدف اصابت می‌کند و اگر بوسیله ما به جنگی رهسپار شوی فتح از آن تو است، به خدا قسم در هیچ رنجی وارد نشوی مگر اینکه ما نیز وارد می‌شویم و سختی نبینی مگر اینکه ما هم می‌بینیم، هرگاه اراده کنی تو را با شمشیرهای خود یاری کنیم و با بدنهای خود از تو پاسداری کنیم.

بنی عامر بن تمیم زبان به تکلم گشودند و گفتند: ای ابا خالد! ما برادران تو و هم قسم با تو هستیم، راضی به غضب تو نیستیم و اگر وارد جنگ شوی باقی نمی‌مانیم، تصمیم با تو است، هر گونه می‌خواهی ما را بخوان. بنی سعد بن زید گفتند: ای ابا خالد بدترین اشیاء نزد ما مخالفت با تو و بیرون شدن از رأی تست، در روز جمل صخر بن قیس ما را به ترک جنگ امر کرد و ما خدا را حمد کردیم و عزت ما باقی ماند. پس به ما مهلت بده تا مشورت کنیم و نظر خود را اعلام کنیم. پس به ایشان گفت: اگر جنگ را ترک کنید خداوند هرگز شمشیر را از شما بر ندارد. سپس نامه‌ای به حسین علیه السلام نوشت: اما بعد، به تحقیق

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۶۳

نامه شما به من رسید و دعوت شما را که بهره‌مندی از اطاعت شما و رستگاری به سبب یاری شما بود، فهمیدم. خداوند هرگز زمین را از عامل به خیر و دلیل بر نجات خالی نگذارد، شما حجت خداوند بر خلق و ودیعه خداوند در روی زمین هستید، از زیتون احمدی منشعب شدید، آن ریشه و شما شاخه هستید. قدم بگذار و ما را سعادت‌مند کن، به تحقیق گردنهای بنی تمیم را در برابر تو ذلیل کردم و آن قدر مشتاق اطاعت از تو هستند بیش از اشتیاق شتر تشنه برای ورود به آب و به تحقیق گردنهای بنی سعد را برای تو ذلیل کردم و تیرگی قلبهای آنها را با آب ابرها شستم. هنگامی که حسین علیه السلام نامه او را خواند فرمود: خداوند تو را از خوف ایمن کند و در روز عطش اکبر، تو را سیراب و عزیز گرداند. هنگامی که ابن مسعود آماده حرکت شد خیر شهادت حسین علیه السلام به او رسید، گریه فراوان نمود و بسیار تأسف خورد که به آرزوی دیرینه خود یعنی شهادت نرسیده است. «۱»

«ماریه» دختر سعد از شیعیان با اخلاص بود و خانه او مجمع شیعیان بود که در آن فضائل اهل بیت را می‌گفتند، یزید بن نبیط که از عبد القیس بود به ده فرزند خود گفت: کدامی ک از شما با من همراه می‌شود؟ دو تا از آنها به نامهای عبد الله و عبید الله را مأمور کرد. در خانه این زن اصحاب به او گفتند: از مأموران ابن زیاد می‌ترسیم. پاسخ داد: به خدا قسم هر اندازه که بر من سخت بگیرند، اجابت کردن کسی که مرا طلب کرده است بر من آسانتر است. «۲» غلام وی بنام عامر و سیف بن مالک با وی همراه شدند «۳» و در مکه به امام علیه السلام رسیدند، با وی کوچ کردند تا اینکه وارد کربلا شدند و همراه وی شهید گشتند.

نامه‌های کوفیان

در مکه نامه‌های متعدّد اهل کوفه به امام علیه السلام رسید که نامه‌هایی تک نفری، دو نفری یا سه و چهار نفری بود و از امام علیه السلام رفتن به سوی آنان را درخواست می‌کردند.

(۱) - مثير الاحزان ص ۱۳ و لهوف ص ۲۱.

(۲) - تاريخ طبري ج ۶ ص ۱۹۸.

(۳) - ذخيره الدارين ص ۲۲۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۴

آنان نوشته بودند که بدون امام هستند و با نعمان بن بشير (فرماندار يزید) در جمعه و جماعت شرکت نمی کنند. آن قدر نامه بر امام زیاد شد که در یک روز ششصد نامه به دست ایشان رسید و در نوبت های متفرق دوازده هزار نامه نزد ایشان جمع شد که در تمام آنها، رفتن ایشان را درخواست می کردند در حالی که امام علیه السلام پاسخ آنها را نمی داد. آخرین نامه رسیده به امام از جانب شیبث بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن حارث، «۱» عزرة بن قیس، عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر و ابن عطارد بود که در آنها آمده بود: همانا مردم منتظر تو هستند، نظری جز نظر تو ندارند، بشتاب، بشتاب ای پسر رسول خدا، به تحقیق اطراف ما سرسبز و میوه ها آماده شده اند. زمین از گیاه پوشیده و درختان به برگ نشسته اند.

هرگاه خواستی قدم بگذار که بر لشکری آماده وارد می شوی. «۲»

پاسخ حسین علیه السلام

هنگامی که نزد امام به اندازه خرجینی نامه جمع شد، یک نامه به آنان نوشت و آن را به هانی بن هانی سبیبی و سعید بن عبد الله حنفی سپرد که آخرین فرستاده امام بود و متن نامه از این قرار بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از حسین بن علی به جمع مؤمنین و مسلمین، اما بعد، همانا هانی و سعید نامه های شما را برای من آوردند آنان آخرین فرستادگان شما بودند و من داستان شما و گفتار عموم شما را دانستم که از این قرار بود: برای ما امامی نیست، قدم بگذار شاید خداوند بواسطه تو ما را هدایت کند.

من برادر و پسر عمو و شخص مورد اعتماد خودم را به سوی شما فرستادم و به او امر

(۱) - در انساب الأشراف بلاذری ج ۵، ص ۳۳۸ آمده است که حوشب بن یزید با عکرمة بن ربیع در اطعام طعام مسابقه داشت، مصعب می گفت: بگذارید از خیانت و فجور خود انفاق کنند.

(۲) - ابن نما ص ۱۱، خوارزمی ج ۱، ص ۱۹۳؛ طبری ج ۶ ص ۱۹۸ اخبار الطوال ص ۲۳۸.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۵

کردم که حال شما و رأی شما را برای من گزارش کند، اگر نوشت که رأی عموم شما و صاحبان فضل و خرد از شما همانگونه است که در نامه‌هایتان آمده است، من به سرعت به سوی شما حرکت خواهم کرد ان شاء الله. قسم به جان خودم امام نیست مگر کسی که به کتاب خدا عمل کند، گیرنده عدل و داد باشد، وامدار حق و حقیقت و وقف کننده نفس خود برای خدا باشد و السلام.

پس از آن نامه را به مسلم بن عقیل دادند و فرمودند: من تو را به سوی اهل کوفه می‌فرستم و ان شاء الله قضا و قدر الهی در مورد تو آنگونه باشد که موجب رضای اوست امیدوارم که من و تو در درجه شهداء باشیم، به یاری خداوند حرکت کن و هنگامی که داخل کوفه شدی نزد موثق‌ترین اهل کوفه فرود بیا. «۱»

سفر مسلم

اشاره

امام علیه السلام همراه مسلم بن عقیل، قیس بن مصهر صیداوی، عماره بن عبد الله سلولی و عبد الرحمن بن عبد الله اُزدی را نیز فرستادند و او را به تقوای الهی و نگرستن در اجماع اهل کوفه مأمور کردند که اگر مردم را متحد و مورد وثوق یافت، سریعا برای وی نامه بنویسد. «۲» مسلم در نیمه ماه رمضان از مکه به سوی مدینه خارج شد «۳» و در مدینه نیز در مسجد النبوی نماز گزارد و با اهل مدینه وداع کرد. «۴» سپس دو نفر از بنی قیس را اجیر کرد که راهنمای وی در راه باشند. در بین راه این دو نفر مبتلا به عطش سخت می‌شوند، راه را به مسلم نشان دادند و می‌گویند از این جهت می‌روی، شاید نجات یابی. مسلم طبق راهنمایی حرکت می‌کند درحالی‌که برای وی بردن این دو راهنما ممکن نبود، چون آنها در آستانه هلاکت بودند و فقط علائم راه مشخص شده بود «۵» و فاصله تا آب معلوم نبود و

(۱) - مقتل الحسين خوارزمی ج ۱، ص ۱۹۶ فصل ۱۰.

(۲) - ارشاد مفید.

(۳) - مروج الذهب ج ۲، ص ۸۶.

(۴) - طبری ج ۶ ص ۱۹۸.

(۵) - اخبار الطوال ص ۲۳۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۶

این دو نفر نیز طاقت سوار شدن را نداشتند، باقی ماندن مسلم هم اثری جز مرگ وی نداشت، لذا راهی جز ادامه مسیر نداشت. مسلم و همراهان وی به سختی تمام نجات یافتند و به آبادی وارد شدند. در آنجا مسلم فرستاده‌ای اجیر کرد و نامه‌ای به حسین علیه السلام فرستاد که در آن نامه امام را از مرگ دو راهنما و سایر سختیها با خبر ساخت و به امام علیه السلام خبر می‌داد که در آنجا مقیم است تا اینکه نظر وی را بداند. فرستاده او در مکه امام علیه السلام را می‌بیند و نامه را به ایشان تسلیم می‌کند. حسین علیه السلام نامه‌ای به مسلم می‌نویسد که بدون تأخیر راه کوفه را ادامه دهد. هنگامی که مسلم نامه را می‌خواند همان لحظه، حرکت می‌کند و به آبادی دیگری وارد می‌شود و در آنجا مشاهده می‌کند که مردی آهوپی را زده است. این را به فال نیک می‌گیرد و راه را ادامه می‌دهد. «۱»

ورود به کوفه

در پنجم شوال مسلم وارد کوفه می‌شود «۲» و در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود می‌آید. «۳» مختار انسانی شریف، با کرامت، بلند همت، با تجربه، قوی النفس و سخت گیر بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود. عقلی وافر و نظری صائب داشت مخصوصاً در جنگ و غلبه بر دشمن. نزد آل رسول صلی الله علیه و آله پرورش یافته بود و از ایشان ادبی کامل و اخلاقی فاضل، کسب کرده بود و در خفاء و آشکار دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود.

بیعت

در خانه مختار، شیعیان به مسلم خوش آمد می‌گویند و اظهار اطاعت و انقیاد می‌کنند به گونه‌ای که موجب سرور و ابتهاج وی می‌شود.

هنگامی که نامه حسین علیه السلام را نزد ایشان قرائت می‌کند، عابس بن شیبب شاکری بر

(۱) - ارشاد مفید.

(۲) - مروج الذهب ج ۲، ص ۸۶.

(۳) - طبری ج ۶ ص ۱۹۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۷

می خیزد و می گوید: من از دل مردم اطلاع ندارم و نمی دانم درون آنها چه می گذرد و تو را نیز فریب نمی دهم، به خدا قسم من تو را از وضعیّت خودم آگاه می کنم، و الله اگر بخوانید اجابت کنم و با دشمن شما می جنگم و آن قدر با شمشیر خود می زنم که خدا را ملاقات کنم و منظوری ندارم مگر نعمات الهی را.

حبیب بن مظاهر فرمود: تو با فشرده گویی از گفتار، درون خود را آشکار کردی، قسم به خدایی که معبودی جز او نیست، من همان اعتقادی را دارم که تو داری.

سعید بن عبد الله حنفی هم مثل گفتار این دو نفر را ابراز کرد «۱» شیعیان نزد وی می آمدند و با او بیعت می کردند تا آن حدّ که تعداد آنان به هجده هزار نفر بالغ شد «۲» و طبق قولی بیست و پنج هزار «۳» و طبق حدیث شعبی بیعت کنندگان به چهل هزار نفر رسیدند. «۴»

مسلم نامه ای به حضور امام حسین علیه السلام نوشت و به عابس بن شیبب شاکری سپرد که در آن نامه، حضرت را از اجتماع مردم کوفه و انتظار ایشان برای تشریف فرمائی آن حضرت با خبر می کرد، در این نامه نوشت: همانا هجده هزار نفر از اهل کوفه با من بیعت کرده اند، به محض دریافت نامه، سریعاً حرکت کنید. «۵»

این واقعه در بیست و هفتمین شب قبل از قتل مسلم بود «۶» که نامه اهل کوفه را هم به آن ضمیمه کرد و در این نامه آمده بود: ای فرزند رسول خدا! سریعاً بیایید که در کوفه صد هزار شمشیر برای شماست. تأخیر نکنید. «۷»

این امر طرفداران بنی امیه را ناراحت کرد که از جمله آنان عمر بن سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن مسلم بن ربیعہ حضرمی و عماره بن عقبه بن ابی معیط بودند. نامه ای به یزید نوشتند و او را از آمدن مسلم بن عقیل و استقبال اهل کوفه از او و ناتوانی نعمان بن بشیر

(۱) - طبری ج ۶ ص ۱۹۹.

(۲) - تذکره الخواص ص ۱۳۸ و طبری ج ۶ ص ۲۱۱.

(۳) - ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۳۱۰.

(۴) - ابن نما ص ۱۱.

(۵) - طبری ج ۶ ص ۲۱۰.

(۶) - طبری ج ۶ ص ۲۲۴.

(۷) - بحار ج ۱۰، ص ۱۸۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۶۸

با خبر کردند. «۱»

یزید فرستاده‌ای نزد «سرجون» فرستاد «۲» که دوست، مشاور، کاتب و اُنیس وی بود سرجون به وی گفت: بر تو باد عبید الله بن زیاد، یزید گفت: خیری نزد وی نیست. سرجون گفت: اگر معاویه زنده بود و تو را سفارش می‌کرد، آیا ولایت را به او می‌سپردی؟ یزید گفت:

بلی سرجون گفت: این عهدنامه معاویه است به مهر خودش می‌باشد و اگر تا امروز به تو نگفتم از آن جهت بود که می‌دانستم نسبت به وی بغض داری. یزید آن حکم را تنفیذ کرد، نعمان بن بشیر را عزل کرد و نامه‌ای به این مضمون برای او نوشت: اما بعد، هر کس روزگاری مدح شود روز دیگر مذمت می‌شود و هر کس روزی مذمت شود روز دیگری مدح می‌شود. این پایان ولایت تو است.

بالا رفتی و از ابرها نیز گذشتی همانا جایگاه تو، برج خورشید است «۳» آنگاه به عبید الله امر کرد که سریعاً عازم کوفه شود و مسلم بن عقیل را بیابد، یا از او بیعت بگیرد یا او را بکشد یا او را تبعید کند. «۴»

ابن زیاد به همراهی مسلم بن عمرو باهلی، منذر بن جارود، شریک حارثی و عبد الله بن حارث بن نوفل و جمع دیگری در حدود پانصد نفر از اهالی بصره با سرعت به سوی کوفه حرکت کردند.

عبید الله در مسیر با سرعت تمام راه می‌پیمود و هر کدام از اصحاب وی که در راه می‌ماندند به آنها اعتنا نمی‌کرد تا جائی که شریک بن أعود در وسط راه بازماند و عبد الله بن حارث به امید تأخیر انداختن ابن زیاد با وی ایستاد، اما ابن زیاد به آنها التفاتی نکرد از

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۹۹ - ۲۰۱.

(۲) - در کتاب «الاسلام و الحضارة العربیه» ج ۲، ص ۱۵۸ اینگونه آمده است: «که سرجون بن منصور از مسیحیان شام بود، معاویه او را برای کارهای دولتی استخدام کرده بود، پدر وی منصور از زمان هر قل یعنی قبل از اسلام وزیر دارائی بود که مسلمانان را در جنگ با رومیان کمک و مساعدت نمود. سرجون هم فرزندی به نام منصور داشت که او نیز مثل پدرش مستخدم دولت بود. همه اینها در حالی بود که عمر بن خطاب از استخدام نصاری در دولت اسلامی منع کرده بود.»

(۳) - انساب الاشراف از بلاذری ج ۴، ص ۸۲.

(۴) - طبری ج ۶ ص ۱۹۹.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۶۹

ترس آنکه حسین علیه السلام زودتر از آنان، وارد کوفه شود عجله داشت هنگامی که به قادیسیه وارد شد یکی از غلامان او بنام «مهران» از راه بازایستاد، ابن زیاد به او گفت: اگر راه را ادامه دهی صد هزار درهم به تو خواهم داد. مهران گفت: به خدا قسم نمی‌توانم عبید الله او را رها کرد و خود راه را بسوی کوفه ادامه داد.

عبید الله لباس یمنی پوشید، عمامه‌ای سیاه بر سر گذاشت و هر وقت بر نگهبانان می‌گذشت گمان می‌کردند که شخص حسین علیه السلام است، پس می‌گفتند: «مرحبا بابن رسول الله» او ساکت بود و از سمت نجف، وارد کوفه شد. «۱»

مردم با یک شعار واحد از وی استقبال کردند: «مرحبا بابن رسول الله» این حالت ابن زیاد را ناخشنود کرد و او به سوی دار الأماره رفت. نعمان در قصر را بروی او باز نکرد و از بالای قصر به وی گفت: ای فرزند رسول خدا، من این امانت را تحویل نمی‌دهم. «۲» ابن زیاد

(۱) - مثير الأحزان، ابن نما.

(۲) - مورخین تاریخ تولد ابن زیاد را بصورت محققانه ذکر نکرده‌اند و آنچه ذکر شده است فقط به طور تقریبی و ظنی است. ابن کثیر در بدایه ص ۲۸۳ از ابن عساکر از احمد بن یونس حکایت می‌کند که تولد عبید الله بن زیاد در سال ۳۹ هجری بوده است. پس در روز طف اواخر سال ۶۰ هجری ۲۱ سال داشته است. و در روز مرگ پدرش در سال ۵۳ او ۱۴ ساله بوده است این نظریه با آنچه ابن جریر در التاریخ ص ۱۶۶ ذکر کرده که معاویه در سال ۵۳ عبید الله بن زیاد را والی خراسان قرار داد، چندان سازگار نیست. چون عبید است که پسر ۱۴ ساله‌ای ولایت سرزمین بزرگی مثل خراسان را عهده دار شود. ابن یزید در کتاب خود می‌گوید: در سال ۵۳ که عبید الله بن زیاد والی خراسان می‌شود، ۲۵ سال داشته است و بنابراین ولادت وی در سال ۲۸ بوده و در سال ۶۰ نیز ۳۲ ساله بوده است. ابن حجر در کتاب تعجیل المنفعه ص ۲۷۱ ذکر می‌کند که عبید الله بن زیاد در سال ۳۲ یا ۳۳ متولد شد و لذا در سال ۶۰ او ۲۷ یا ۲۸ ساله بود. مادر وی به نام «مرجانه» زرتشتی بود و ابن کثیر در بدایه ج ۸، ص ۳۸۳ و عینی در شرح بخاری ج ۷، ص ۶۵۶ او را سبی (سبایا) می‌داند.

در تاریخ طبری ج ۷، ص ۶ آمده است که هنگام قتل حسین (ع) مرجانه به عبید الله گفت: وای بر تو، چه کردی؟ در کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰۳ آمده است که مرجانه به عبید الله گفت: ای خبیث پسر رسول خدا را کشتی، به خدا قسم هرگز بهشت را نخواهی دید. بعضی مورخین ذکر می‌کنند که او به پسرش گفت: دوست داری خوشبخت شوی در حالی که هیچ‌کس نکرد آنچه تو با حسین کردی؟ در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۸ و کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۴ آمده است که برادر عبید الله، یعنی عثمان به وی گفت: دوست

داشتم تا روز قیامت در بینی هر کدام از بنی زیاد حلقه بردگی می بود و حسین (ع) کشته نمی شد، پس عبید الله رفت و آمد خود را با او قطع کرد و چگونه چنین نکند درحالی که شاهد بود که هنگام ورود سر مقدس از حیاط

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۷۰

به او گفت: در را باز کن که زمان تو به سر آمده است. مردی این کلام را می شنود و او را می شناسد، فریاد می زند: قسم به خدای کعبه که او ابن زیاد است «۱» مردم متفرق شده به خانه های خود می روند.

صبح روز بعد ابن زیاد همگان را در مسجد جامع گرد می آورد، خطبه می خواند، آنها را می ترساند و قول عطایا و پیشکش می دهد، آنگاه می گوید: هر کس که نزد او یکی از خروج کنندگان بر امیر المؤمنین یافت شود و او را به من تسلیم نکند، جلوی در خانه اش به دار آویخته می شود. «۲»

مسلم بن عقیل

هنگامی که خطبه ابن زیاد به اطلاع مسلم بن عقیل رسید و برای او حال مردم آشکار شد، ترسید که به طور ناگهانی دستگیر شود، لذا از خانه مختار به خانه هانی بن عروه نقل مکان کرد، هانی بن عروه از شیعیان واقعی، «۳» از اشراف «۴» و قرآء «۵» و زعیم و بزرگ کوفه بود که

دار الاماره خون فوران می کرد، چنانچه در «الصواعق المحرقة» ص ۱۱۶ و تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۷۷ آمده است. در انساب الاشراف ج ۴، ص ۷۷ آمده است که عبید الله بن زیاد زیبا و خالدار بود و در ص ۸۱ آمده که انباشته از شر بود و اولین کسی بود که بنای ننگ و زشتی را گذاشت و در ص ۸۶ آمده که بسیار پرخور بود به گونه ای که گاهی در یک روز پنجاه دفعه چیزی می خورد. در معارف ابن قتیبه ص ۲۵۶ آمده است: به حدی بلند قامت بود که در حال پیاده هم او را سواره تصور می کردند. در کتاب «البیان و التبيين» از جاحظ ج ۲، ص ۱۶۷ آمده است که او لکنت زبان داشت، چون که زیاد با مرجانه ازدواج کرد درحالی که عبید الله هم با مرجانه بود، پس بین اساوره رشد کرد و لغت ایشان بر او غالب شد. در انساب الاشراف ج ۵، ص ۸۴ آمده است که اگر ابن زیاد بر کسی غضب می کرد او را از بالای دار الاماره می انداخت و در ص ۸۲ آمده است که عبید الله با هند دختر اسماء بن خارجه ازدواج کرد. پس محمد بن عمیر و محمد بن اشعث و عمر و بن حریت بر وی ایراد گرفتند.

عبید الله با دختر محمد بن اشعث ازدواج کرد و دختر عمیر بن عطارد را به ازدواج برادرش عثمان در آورد و دختر عمرو بن حریت را به ازدواج برادر دیگرش عبد الله در آورد.

در «النقود القديمة الاسلامیة» ص ۵۰ آمده است اولین کسی که درهم تقلبی درست کرد عبید الله بن زیاد بود هنگامی که در سال ۶۴ از بصره فرار می کرد و از آن به بعد در سایر شهرها رایج شد.

(۱) - طبری ج ۶ ص ۲۰۱.

(۲) - الارشاد مفید.

(۳) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰.

(۴) - الأخبار الطوال ص ۲۳۵.

(۵) - الأغانی ج ۱۴، ص ۹۵.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۷۱

در میان چهار هزار سواره و هشت هزار پیاده حرکت می کرد. هنگامی که سایر پیروان او از کنده هم به وی ملحق می شدند به سی هزار نفر بالغ می شدند. وی از خواص امیر المؤمنین علی علیه السلام بود «۶» که در جنگهای سه گانه حضرت شرکت کرده بود «۷» پیامبر را نیز درک کرده بود و به مصاحبت وی، مشرف شده بود. در روز شهادتش نود و چند سال از عمرش می گذشت. «۸» همراه با مسلم بن عقیل، شریک بن عبد الله اعور حارثی همدانی «۹» نیز وارد شد. که از بزرگان شیعه در بصره بود، بسیار جلیل القدر بود «۱۰» در صفین حاضر بود و همراه با عمار بن یاسر جنگید «۱۱» به خاطر شرافت و عظمت وی عبید الله بن زیاد از جانب معاویه ولایت کرمان را به وی سپرده بود، «۱۲» با هانی بن عروه خویشاوندی داشت، در کرمان شدیداً بیمار شد که ابن زیاد او را بازگردانده بود. قبل از آمدن ابن زیاد، شریک به مسلم گفت: پایان امر تو و شیعیان هلاکت است. تو در انبار خانه بمان تا اینکه نزد من بیاید، پس خارج شو، او را به قتل برسان و من در کوفه امور تو را کفایت می کنم. «۱۳» هنگامی که آنها در این حالت بودند به آنها گفته شد که امیر بر در خانه است، مسلم به انبار خانه

(۶) - الاصابة ج ۳، ص ۶۱۶.

(۷) - ذخیره الدارین ص ۲۷۸ و در کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰ نیز آمده است که در صفین با عمار بن یاسر می جنگید.

(۸) - الإصابة ج ۳، ص ۶۱۶.

(۹) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۰۱، بر مرحوم سید امین در مورد به شریک امر مشتبه شده است و آنچه او را در اشتباه انداخته نقل خوارزمی در مقتل الحسین و نقل ابن نما در مثير الاحزان است. نسب ذکر شده برای شریک، انتساب وی به حارث بن اعور، یاور امیر المؤمنین (ع) است و منشأ اشتباه گفتار مورخین (شریک بن اعور حارثی) است. لذا قائل شده اند که شریک مذحجی است در حالی که حارث همدانی است و ابن درید در اشتقاق ص ۴۰۱ هم شریک را مذحجی می داند در ص ۳۹۷ هم آمده که از رجال سعد العشیره شریک بن اعور است، که با معاویه گفتگویی داشته که در کتاب الاکلیل ج ۲، ص ۲۳۹ نیز مذکور است و در چندین کتاب دیگر هم

ذکر شده است از جمله در تاج العروس و در ربیع الابرار از زمخشری، و از مؤیدات اینکه مذحجی بوده است، این مطلب است که در کوفه به خانه هانی بن عروه وارد شد که از اقربا و خویشان وی بود در حالی که اگر همدانی بود به خانه حارث همدانی وارد می‌شد.

(۱۰) - ابن نما ص ۱۴.

(۱۱) - طبری ج ۶ ص ۲۰۳.

(۱۲) - النجوم الزاهرة جلد ۱ صفحه ۱۵۳، کامل ابن اثیر جلد ۳ صفحه ۲۰۶ و آغانی جلد ۱۷ صفحه ۷۰

(۱۳) - ابن نما ص ۱۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۲

رفت و عبید الله نزد شریک آمد. چون خارج شدن مسلم به تأخیر افتاد، شریک عمامه خود را از سر برداشت و بر زمین می‌گذاشت و مجدداً بر سر می‌گذاشت و با صدای بلند اشعاری می‌خواند که به گوش مسلم برسد و مرتباً چشم او بر در انبار بود، سپس با صدای بلند فریاد زد: مرا سیراب کنید هر چند در آن مرگ من باشد. «۱» عبید الله رو به هانی کرد و گفت:

پسر عمویت در بیماری دیوانه هم شده، پس هانی گفت: شریک از زمان بیماری هذیان می‌گوید و چیزهایی می‌گوید که نمی‌داند. «۲» پس از رفتن ابن زیاد شریک به مسلم گفت:

چه چیز مانع تو شد؟ مسلم گفت: دو امر: یکی حدیث علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

ایمان حصار خونریزی است، و مؤمن خون کسی را نمی‌ریزد. «۳» دوّم همسر هانی که به من آویخت و نزد من گریست و مرا قسم داد که در خانه وی چنین کاری صورت نگیرد پس هانی گفت: وای بر او، هم من و هم خودش را به هلاکت رساند و از آنچه فرار می‌کرد، در همان امر قرار گرفت. «۴»

(۱) - ریاض المصائب ص ۶۰ و در تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۰۴ کلمات دیگری از شریک نقل شده است.

(۲) - ابن نما ص ۱۴.

(۳) - ابن اثیر ج ۴، ص ۱۱، طبری ج ۶ ص ۲۴۰ این حدیث در جوامع روایی مکرراً آمده است: مسند احمد ج ۱، ص ۱۶۶ منتخب کنز العمال ج ۱، ص ۵۷، جامع الصغیر ج ۴، ص ۱۲۳، کنوز الحقائق ج ۱، ص ۹۵، مستدرک الحاکم ج ۴، ص ۳۵۲ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۰۲، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۳۱۸، بحار ج ۱۱ معاجز الصادق (ع).

(۴) - ابن نما ص ۱۴؛ این کلام از عالم اهل بیت و جانشین سید الشهداء (ع) تدین واقعی او را می‌رساند که از حیث فقهی پیرو واقعی رسول خدا (ص) بودند و همین پیروی مانع از حيله ایشان بود و همچنين نشان می‌دهد که نفسهای پاک ابا دارند از اینکه میهمان

کاری انجام دهد که میزبان را ناخوشایند باشد و این تعالیم برای امت مقدّسند اگر آنها بفهمند. در اینجا یک سرّ دقیق و هدف دیگری بوده است که مورد توجه مسلم بن عقیل قرار گرفته است و آن را از عمویش امیر المؤمنین علی (ع) فرا گرفته است در جواب کسی که گفت:

چرا ابن ملجم را نمی‌کشی؟ حضرت فرمودند: پس چه کسی مرا می‌کشد؟ همچنین گفتار حسین (ع) به امّ سلمه: اگر به کربلا نروم چه کسی مرا می‌کشد و چگونه ساکن قبر می‌شوم؟! آنها از چه خبر می‌دهند!؟

مفاد این کلام اینست که احدی قدرت ندارد که مقدرات حتمی خداوند را تغییر دهد و قضاء الهی تعلّق گرفته است به شهادت امیر المؤمنین (ع) و حسین (ع) به دست ابن ملجم و یزید. هنگامی که جائز باشد که امیر المؤمنین به خواصّ خود مثل میثم و حبيب و رشید و کمیل کیفیت قتل و قاتل آنها را اطلاع دهد پس بعید نیست که سیّد الشهداء هم به مسلم بن عقیل ماجرای او را حرف به حرف اطلاع دهد، چون که

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۳

پس از آن شریک، سه روز زنده بود و از دنیا رفت، ابن زیاد بر او نماز خواند «۱» و در «ثویه» دفن شد. هنگامی که برای ابن زیاد آشکار شد که شریک بر قتل او تشویق می‌کرده گفت:

به خدا قسم از این به بعد بر جنازه هیچ عراقی نماز نخواهم خواند و اگر نبود که قبر زیاد در این قبرستان است، هرآینه قبر شریک را می‌شکافتم. «۲» شیعیان بطور مخفیانه نزد مسلم بن عقیل در خانه هانی رفت و آمد می‌کردند و یکدیگر را سفارش به کتمان می‌نمودند، و بدین ترتیب جایگاه مسلم بر ابن زیاد مخفی ماند. ابن زیاد یکی از غلامان خود به نام «معقل» را خواند و سه هزار درهم به او داد و او را امر کرد که در شیعیان نفوذ کند و خود را اهل شام معرفی کند که به این شهر آمده و مالی نزد او گذرانده شده که می‌خواهد به حسین علیه السلام برساند پس معقل وارد مسجد جامع شد و مسلم بن عوسجه اسدی را دید که نماز می‌خواند، هنگامی که فارغ شد معقل به او نزدیک شد و داستان خود را بازگفت، مسلم بن عوسجه برای او دعا کرد و او را نزد مسلم بن عقیل برد. مال را به مسلم بن عقیل داد و با او بیعت کرد. «۳» مسلم نیز مال را به ابی ثامه صائدی داد که فردی بینا شجاع و از بزرگان شیعه بود، مسلم بن عقیل او را برای جمع‌آوری اموال و خرید سلاح تعیین کرده بود. این مرد هر روز نزد مسلم می‌آمد و تمامی اخبار را می‌گرفت و شب هنگام، آنها را برای ابن زیاد می‌برد. «۴»

وضعیّت هانی بن عروه

هنگامی که امر برای ابن زیاد آشکار شد و دانست که مسلم در خانه هانی بن عروه مخفی

ابن عقیل در درجه‌ای والا از یقین قرار دارد، ولی مخاطب او گنجایش ندارد که اسرار آل محمد (ص) را بشنود، لذا مسلم شروع به مجمل‌گویی می‌کند و به آن کیفیت سخن می‌گویند. این نکته در کتاب «الشهید مسلم» ص ۱۳۴ به تفصیل بیان شده است.

(۱) - مقتل الحسين خوارزمی ج ۱، ص ۲۰۲؛ طبری ج ۶، ص ۲۰۲.

(۲) - طبری ج ۶، ص ۲۰۲.

(۳) - الأخبار الطوال ص ۲۳۷.

(۴) - الإرشاد مفید.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۷۴

شده است، أسماء بن خارجه، محمد بن اشعث و عمرو بن حجاج را دعوت کرد و از فاصله گرفتن هانی از او سؤال کرد، آنها گفتند: با گلایه می‌توانی مانع او شوی. ابن زیاد قانع نشد، لذا این گروه سوار شدند و نزد هانی رفتند و از او خواستند که نزد امیر بیاید و آن قدر اصرار کردند که او سوار شد و حرکت کرد. هنگامی که ابن زیاد مطلع شد، گفت: خائن با پای خودش آمد. «۱» سپس به شریح قاضی متوجه شد و گفت: «۲» من می‌خواهم او را ببخشم و او می‌خواهد مرا به قتل برساند.

آنگاه رو به هانی کرد و گفت: ابن عقیل را به خانه‌ات برده‌ای و برایش سلاح جمع‌آوری می‌کنی؟ هانی انکار کرد و بحث بالا گرفت، ابن زیاد، معقل را صدا زد و هانی دانست که اخبار از جانب او به ابن زیاد می‌رسیده است، هانی به ابن زیاد گفت: پدرت بر من حقی دارد و من می‌خواهم آن را جبران کنم، آیا حضری خودت و اهل بیتت سالما به شام بروید؟ برای خلافت کسی آمده که شایسته‌تر از تو و یزید است. «۳» ابن زیاد گفت: «زیر کفها، شیر خالص است» «۴» سپس اضافه کرد: به خدا قسم جدا نخواهی شد جز اینکه او را بیاوری.

هانی پاسخ داد: به خدا قسم اگر زیر پاهایم بود پاهایم را بر نمی‌داشتم. ابن زیاد تند شد و او را تهدید به قتل کرد.

هانی گفت: در آن صورت برق شمشیر اطراف تو زیاد خواهد شد، ابن زیاد دستهای او را بست و آن قدر با شمشیر بر صورت او زد که بینی او شکست و گوشت گونه‌ها و پیشانی‌اش بر

(۱) - در مجمع الامثال میدانی ج ۱، ص ۱۹ آمده است که این کلام را حارث بن جبلة غسانی گفته است زمانی که بر چار بن عقیف ظفر یافت.

(۲) - در الاصابه ج ۲، ص ۲۷۴ آمده است که این عبارت از عمرو بن معد است که آن را درباره خواهرزاده‌اش گفته است. در اغانی ج ۱۴، ص ۳۲ آمده است که امیر المؤمنین هنگامی که ابن ملجم بر وی داخل شد و با او بیعت کرد، به این شعر تمثّل جستند، در تاریخ یعقوبی ج ۳، ص ۹۷ آمده است که ابو العباس سفاح خبردار شد که محمد بن عبد الله در مدینه تحریکاتی انجام داده است، پس

نامه‌ای به پدرش عبد الله نوشت و در آن نامه این جمله را نیز برایش نوشت: من می‌خواهم او را ببخشم و او می‌خواهد مرا به قتل برساند.

(۳) - مروج الذهب ج ۲، ص ۸۸.

(۴) - المستقصی از زمخشری ج ۱، ص ۱۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۵

محاسنش ریخت و آن وقت او را محبوس ساخت. «۱»

به عمرو بن حجاج خبر رسید که هانی کشته شده است در حالی که خواهرش «روعة» همسر هانی بود، او با گروهی از مذحج حرکت کرد و قصر ابن زیاد را محاصره کرد.

هنگامی که ابن زیاد آگاه شد به شریح قاضی امر کرد که نزد هانی برود «۲» و آنگاه خبر حیات وی را بدهد. شریح می‌گوید: هنگامی که هانی مرا دید با صدای بلند فریاد کرد: یا للمسلمین! اگر ده نفر وارد شوند مرا نجات می‌دهند. شریح می‌گوید: اگر حمید بن ابی بکر احمری با من نبود گفتار او را به اصحابش می‌رساندم، ولی فقط گفتم، که او زنده است، عمرو بن حجاج خدا را شکر نمود و همراه جمع خود رفت. «۳»

قیام مسلم

پس از آنکه جریان هانی برای مسلم نقل شد ترسید که به طور ناگهانی دستگیر شود و لذا پیش از موعدی که با مردم مقرر کرده بود خارج شد و به عبد الله بن حازم امر کرد که اصحاب او را ندا کند، چهار هزار نفر اطراف او جمع شدند که شعار روز بدر را سر می‌دادند:

«یا منصور أمت» ای منصور بمیران.

مسلم بن عقیل عبید الله بن عمرو کندی را امیر بر گروه کنده قرار داد و به وی گفت:

جلوی من به صورت سواره حرکت کن، مسلم بن عوسجه اسدی را بر گروه مذحج و بنی اسد، و ابی ثمامه صائدی را بر گروه تمیم و همدان، و عباس بن جعدہ جدلی را بر گروه مدینه امیر قرار داد.

(۱) - مثير الأحزان از ابن نما.

(۲) - خلیفه بن عمرو در کتاب الطبقات ج ۱، ص ۳۳۰ ذکر کرده است که شریح از جمله «الابناء» بوده است که در سال ۷۶ از دنیا رفته است. در «التعلیق علی الطبقات» از سهیل ز کار ص ۱۶، ج ۱، آمده است الابناء فرزندان ایرانیانی بودند که با سیف بن ذی یزن آمده بودند تا او را یاری کنند و «الابناء» در یمن طبقه خاصی را تشکیل می‌دادند که پدرانشان فارس و مادرانشان عرب بودند.

(۳) - طبری ج ۶ ص ۲۰۶ نزد ابن نما و ابن طاووس اسم زن هانی را «رویحة» برده و او دختر عمرو بن حجاج است نه خواهر او.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۶

آنها به سوی قصر حرکت کردند، ابن زیاد در قصر پناه گرفت و درها را بست در حالی که توان مقاومت نداشت چون فقط سی نفر نگهبان و بیست نفر از اشراف و موالی با او بودند، ولی نفاق مردم کوفه و نقشه طراحی شده پرچم برافراشته‌ای باقی نگذاشت و در نتیجه از چهار هزار نفر فقط سیصد نفر باقی ماندند. «۱»

احنف بن قیس اهل کوفه را به بدکاره‌ای تشبیه کرده است که هر روز یک شوهر می‌طلبد «۲» پس از آنکه از درون قصر صدا بلند شد: «ای اهل کوفه! از خدا بترسید و لشکریان شام را بر خود وارد نکنید، شما زهر تلخ چشیده‌اید و تجربه کرده‌اید»، همین سیصد نفر هم متفرق شدند تا جائی که افراد سراغ فرزندان و برادران خود می‌آمدند و آنها را منصرف می‌کردند و زنها نزد شوهران خود می‌آمدند و آنها را باز می‌گرداندند. «۳» مسلم نماز عشاء را در مسجد خواند در حالی که سی نفر همراه وی بودند، پس از آن متوجه کنده شد «۴» در حالی که سه نفر با او بودند و آنها نیز اندکی بیشتر درنگ نکردند. هنگامی که مشاهده کرد که راهنمایی ندارد «۵» از اسب پیاده شد و در کوچه‌های کوفه با تحیر قدم می‌زد و نمی‌دانست به کدام سو برود؟ «۶» هنگامی که مردم متفرق شدند و ابن زیاد صدایی نشنید به افراد داخل قصر، امر کرد که بر مسجد اشراف یابند تا ببینند آیا کسی کمین کرده است یا خیر؟ آنها چراغها برداشته، آتش افروخته و تا صحن مسجد جامع رفتند، اُحدی را ندیدند و ابن زیاد را آگاه ساختند. ابن زیاد به جارچی خود دستور داد که مردم را در مسجد جمع کند، هنگامی که مسجد پر شد ابن زیاد بر منبر رفت و گفت: ابن عقیل مخالفتی کرده و اختلافی انداخته که همه شما آن را می‌دانید هر کس که ابن عقیل در خانه او پیدا شود حرمت از خون او برداشته می‌شود و هر کس او را بیاورد دیه او را به آورنده خواهم داد. تقوای الهی داشته باشید، مطیع باشید و بیعت خود را از یاد نبرید و راه

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۰۷.

(۲) - انساب الاشراف جلد ۵ صفحه ۳۳۸ اغانی جلد ۱۷ صفحه ۱۶۲

(۳) - طبری ج ۶ ص ۲۰۸.

(۴) - الأخبار الطوال دینوری ص ۲۴۰.

(۵) - شرح مقامات حریری ج ۱، ص ۱۹۲.

(۶) - اللهوف ص ۲۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۷

اهل شام را بر خودتان هموار نکنید.

آنگاه به رئیس نگهبانان، حصین بن تمیم دستور داد که خانه‌ها و راه‌ها را تفتیش کند و او را از خونریزی بر حذر داشت میادا مسلم ناپدید شود یا از کوفه خارج شود. «۱»

حصین بر دهانه راه‌ها نگهبان گذاشت و به جستجوی خانه به خانه بزرگان و بیعت کنندگان با مسلم پرداخت، عبد الأعلى بن یزید کلبی و عماره بن صلخب اُزدی را دستگیر و آنها را شهید کرد همچنین گروهی از افراد سرشناس را دستگیر کرد که در میان آنان اصبع بن نباته و حارث اُعور همدانی هم وجود داشتند. «۲»

حبس مختار

هنگام خروج مسلم، مختار در قریه‌ای بنام «خطوائیه» بود «۳» همراه با موالیان خود پرچمی سبز برافراشت و عبد الله بن حارث پرچمی قرمز. مختار پرچم خود را بر در خانه عمرو بن حرث زد و گفت: می‌خواهم مانع عمرو شوم «۴» به مختار و عبد الله بن حارث شهادت مسلم و هانی اطلاع داده شد و پیشنهاد شد که زیر پرچم امان عمرو بن حرث وارد شوند، آنها چنین کردند و ابن حرث شهادت داد. که آنها از ابن عقیل دوری گزیده‌اند، ابن زیاد پس از آنکه مختار را مورد شتم قرار داد و با چوب به صورت او زد به گونه‌ای که چشمش کور شد، هر دو را حبس نمود «۵» این دو نفر همچنان در زندان بودند تا روزی که حسین علیه السلام شهید شد. «۶»

(۱)- تاریخ طبری جلد ۶ صفحه ۲۰۹ و ۲۱۰.

(۲)- در طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۱۶۹ آمده که وفات حارث اُعور در کوفه در ایام خلافت عبد الله بن زبیر بوده و عامل وی عبد الله بن یزید بوده که طبق وصیت حارث بر جنازه‌اش نماز خوانده است.

(۳)- أنساب الأشراف بلاذری ج ۵، ص ۲۱۴، در معجم البلدان ج ۳، ص ۴۴۹ آمده که ناحیه‌ای در بابل عراق است.

(۴)- تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۱۵.

(۵)- در معارف ابن قتیبه ص ۲۵۳ باب ذوی العاهات از ابن حبیب ص ۳۰۳ نقل کرده است که عبید الله بن زیاد با تازیانه‌ای به صورت مختار زد، پس چشم او کور شد.

(۶) - أنساب الأشراف ج ۵، ص ۲۱۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۸

ابن زیاد به محمد بن اشعث «۱» و شیبث بن ربیع و قعقاع بن شور ذهلی «۲» و حجار بن ابجر «۳» و شمر بن ذی الجوشن و عمرو بن حریث دستور داد که پرچم امان بالا برند و به مردم امان دهند. «۴» گروهی که تفرقه بر آنها خیمه زده بود اجابت کردند و دیگران نیز به طمع واهی کشانده شدند و آنها که باطنی پاک داشتند خود را مخفی کردند و باز شدن درها را انتظار می کشیدند که بر باطل حمله ور شوند.

مسلم در خانه طوعه

ابن عقیل راه خود را به سوی منازل بنی جبلة از کنده ادامه داد و بر در خانه زنی بنام طوعه ایستاد او کنیز اشعث بن قیس بود که از او بچه ای آورده بود و اشعث او را آزاده کرده بود.

اسید حضرمی با وی ازدواج کرده بود و بلال حاصل این ازدواج بود بلال در بین مردم بود و مادر وی جلوی در منتظر او بود. مسلم از او طلب آب کرد و او مسلم را سیر آب کرد.

پس از آن مسلم خود را معرفی کرد و او را آگاه کرد که در این شهر اهل و عشیره ای ندارد. طوعه او را به خانه ای غیر از خانه فرزندش برد و غذائی نزد وی گذاشت، مسلم ابا کرد، پسر طوعه مشاهده کرد که به این خانه زیاد رفت و آمد می شود، از مادرش پرسید و مادر به او خبر نداد تا اینکه بر مادرش قسم خورد که قضیه را مکتوم می دارد ولی بر خلاف قسم رفتار کرد. هنگام صبح به ابن زیاد مکان مسلم اعلام شد، ابن اشعث را با هفتاد نفر از قبیله قیس فرستاد که او را دستگیر کند. هنگامی که مسلم، صدای سم اسبان را شنید

(۱) - در الطبقات لخلیفه ج ۱، ص ۳۳۱ آمده است که محمد بن اشعث بن قیس، مادرش أم فروه دختر ابی قحافه بود (ابی قحافه پدر ابو بکر است) در سال ۶۷ همراه با مصعب در ایام مختار به قتل رسید. الجرح و التعديل ج ۳، قسم ۲ / ۲۰۶.

(۲) - در الطبقات لخلیفه ج ۱، ص ۳۲۸ آمده است که قعقاع بن شور بن نعمان بن عفال بن حارثه بن عباد بن امرئ القیس بن عمرو بن شیبان بن ذهل در کوفه ساکن بوده است الجرح و التعديل ج ۳، قسم ۲ / ۱۳۷.

(۳) - در تاریخ طبری ج ۶، ص ۸۴ آمده است که ابجر نصرانی بود و در سال چهل از دنیا رفت.

(۴) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۷۹

دانست که سراغ وی آمده‌اند، «۱» دعای بعد از نماز صبح را سریعاً خواند، لباس خود را پوشید و به طوعه گفت: وظیفه خود را ادا کردی و شفاعت پیامبر را نصیب خود ساختی.

دیشب در خواب عمویم امیر المؤمنین را دیدم که می‌فرمود: فردا با ما هستی. «۲»

آنگاه در حالی که شمشیر برهنه کرده بود به سوی آنان رفت، آنها در خانه به او حمله بردند و او آنان را از خانه خارج کرد، مجدداً برگشتند و او بازهم آنان را بیرون کرد در حالی که می‌گفت:

این مرگ است، پس هر چه می‌توانی بکن بدون شک جام مرگ را خواهی نوشید

صبر کن بر امر خداوند جلّ جلاله حکم و قضاء الهی در میان خلق شایع است چهل و یک نفر را به قتل رساند «۳» و قدرت وی، به گونه‌ای بود که افراد را می‌گرفت و پشت بام می‌افکند. ابن اشعث سراغ ابن زیاد فرستاد و از او کمک طلبید و به او پیغام داد:

آیا خیال می‌کنی مرا به سوی بقالی از بقالهای کوفه فرستاده‌ای؟ مرا به سوی شمشیری از شمشیرهای محمد بن عبد الله فرستاده‌ای، پس ابن زیاد او را با لشکریانی امداد کرد «۴».

جنگ شدید در گرفت، مسلم و بکیر بن حمران احمری با یکدیگر درآویختند، بکیر ضربه‌ای بر دهان مسلم زد، لب بالای او را قطع کرد و شمشیر را به طرف لب پایین آورد و دو دندان او جدا شد. مسلم ضربه شدیدی بر سر او زد و ضربه دیگری بر شانه او به گونه‌ای که تا شکم او پایین آمد و از دنیا رفت. «۵» نیروهای ابن زیاد از پشت بام به روی مشرف شدند و او را با سنگ می‌زدند یا آتش می‌افروختند و بر سر وی می‌ریختند جنگ و مقاتله در مسیر شدید شد و او اشعار حمران بن مالک را به عنوان رجز می‌خواند:

قسم خورده‌ام که نکشم مگر فرد آزاد را هر چند مرگ یک شیء سخت باشد

(۱) - مقاتل ابی الفرّج، طبری ج ۶ ص ۲۱۰ و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۰۸.

(۲) - نفس المهموم ص ۵۶.

(۳) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۲.

(۴) - المنتخب ص ۲۹۹.

(۵) - مقتل الخوارزمی ج ۱، ص ۲۱۰.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۸۰ هر فردی روزی مرگ را ملاقات خواهد کرد مرتباً خنکی و گرمی با یکدیگر مخلوط می‌شوند «۱» جراحات متعدّد او را ضعیف کرد و ریزش خون او را از پا در آورد، جانب خانه رفت، بر او حمله‌ور شدند و با تیر و سنگ او را می‌زدند، مسلم گفت: چرا مرا با سنگ می‌زنید آنگونه که کفار را می‌زنند در حالی که من از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستم. آیا نمی‌خواهید حق رسول الله را درباره عترتش مراعات کنید؟ ابن اشعث به او گفت: خودت را به کشتن نده و من به تو پناه می‌دهم. مسلم گفت: آیا اسیر شوم در حالی که توان دارم؟ به خدا چنین نخواهم کرد، بر ابن اشعث حمله برد و او فرار کرد. آنگاه همگی بر او حمله‌ور شدند در حالی که عطش وی شدید شده بود. مردی از پشت بر او نیزه زد و او بر زمین افتاد و اسیر شد «۲». همچنین گفته شده است که آنان برای مسلم حفره‌ای حفر کردند و روی آن را پوشاندند، سپس جلوی او را باز گذاشتند، که در آن سقوط کند و آنگاه اسیرش کردند «۳» هنگامی که شمشیر او را گرفتند اشک او جاری شد و عمرو بن عبید الله سلمی از گریه او تعجب کرد.

مسلم و ابن زیاد

مسلم را نزد ابن زیاد آوردند، بر در قصر آب خنکی دید و گفت: مرا از این آب سیراب کنید.

(۱) - این ابیات را ابن طاووس در لهوف ص ۳۰، ابن نما در مثير الأحزان، خوارزمی در مقتل ج ۱، ص ۲۰۹، و ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲، صفحه ۲۱۲، ذکر کرده‌اند و روز آن را «یوم القرم» دانسته‌اند این روز در ایام عرب جاهلی ذکر نشده است. بلی در معجم البلدان ج ۷، ص ۶۴ و تاج العروس ج ۹، ص ۳۱۰ آمده است که قرن اسم کوهی است که در آن واقعه‌ای برای بنی عامر اتفاق افتاد، و در نهایتاً الارب ص ۳۲۱ آمده که بنی قرن تیره‌ای از مراد بودند که اویس قرنی هم از همین گروه بوده است، و هیچ‌کدام از اینها نمی‌توانند ما را به یک مطلب مسلم ارشاد کند.

(۲) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۲؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۰۹.

(۳) - المنتخب ص ۲۹۹.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۸۱

مسلم بن عمرو باهلی «۱» به او گفت: قطره‌ای از آن نخواهی چشید مگر آنکه آب جوشان جهنم را بچشی. مسلم فرمود: کی هستی؟ گفت: من کسی هستم که حق را شناختم و به یاری امام خود شتافتم.

ابن عقیل گفت: مادرت عذار تو باد! چقدر تندخو و قسی‌القلب هستی. تو پسر باهله، اولی به حمیم جهنم هستی. آنگاه نشست و به دیوار قصر تکیه داد. «۲»

عمارة بن ابی معیط غلام خود بنام قیس را فرستاد «۳» پس قیس آب آورد و هر وقت که مسلم می خواست بنوشد خون آلود می شد. در سوّمین دفعه که خواست بنوشد ظرف پر از خون شد و دندانهای او در ظرف افتاد. آن را کنار گذاشت و گفت: اگر این آب روزی من بود می نوشیدم.

غلام ابن زیاد از قصر خارج شد و مسلم را داخل برد. مسلم سلام نکرد و غلام به او گفت:

آیا بر امیر سلام نمی کنی؟ مسلم گفت: ساکت باش، او امیر من نیست. «۴» همچنین گفته اند که مسلم گفت: سلام بر کسی که از هدایت تبعیت کند و از عواقب گمراهی بترسد و خدا را اطاعت کند. ابن زیاد خندید و گفت: سلام بکنی یا نکنی، کشته می شوی «۵» مسلم گفت: اگر مرا به قتل برسانی به تحقیق بدتر از تو هم بهتر از مرا به قتل رسانده است، اما بدان که هیچ کس به کشته شدن و مثله شدن و خیانت باطن سزاوارتر از تو نیست.

ابن زیاد گفت: بر امام خود خروج کردی، وحدت مسلمین را شکافتی و در میان مسلمین فتنه انداختی. مسلم گفت: دروغ گفتی. معاویه و پسرش یزید وحدت مسلمین را شکستند و فتنه را پدر تو انداخت، من امیدوارم که خداوند شهادت مرا به دست بدترین

(۱) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۲۶ و در تاریخ طبری ج ۷، ص ۱۸۵ آمده است که مسلم بن عمرو باهلی همراه با مصعب بن زبیر هنگام برخورد با لشکر عبد الملک کشته شد.

(۲) - الارشاد شیخ مفید.

(۳) - طبری ج ۶، ص ۲۱۲ مرحوم مفید معتقد است که عمرو بن حرث غلام خود به نام سلیم را فرستاد.

(۴) - لهوف ص ۳۰؛ تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۲.

(۵) - المنتخب ص ۳۰۰.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۲

مخلوقات، قرار دهد. «۱»

آنگاه مسلم درخواست کرد که به بعضی از اقوام خود وصیت کند. ابن زیاد اجازه داد و مسلم به افراد حاضر نگاه کرد، عمر بن سعد را دید و به او گفت: میان من و تو خویشاوندی است و من حاجتی دارم که انجام آن بر تو لازم است و این وصیت از اسرار است. عمر بن سعد ابا کرد تا او حاجتش را ذکر کند.

ابن زیاد گفت: از حاجت پسر عمویت امتناع نکن. عمر بن سعد نزد او رفت بگونه ای که ابن زیاد هر دو را می دید. مسلم وصیت کرد که از بهای شمشیر وزره او قرضش را ادا کند که هنگام ورود به کوفه ششصد درهم قرض کرده بود «۲» و اینکه بدن او را از ابن

زیاد تحویل بگیرد و دفن کند و خبر او را برای حسین علیه السلام بنویسد. عمر بن سعد نزد ابن زیاد رفت و تمامی این وصایا را افشاء کرد. ابن زیاد گفت: امین خیانت نمی کند ولی گاهی اوقات خائن، امین شمرده می شود. «۳»

(۱)- ابن نما ص ۱۷؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۱۱.

(۲)- در اخبار الطوال ص ۲۴۱ آمده است که به هزار درهم می رسید.

(۳)- تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۱۲ این جمله که شبیه ضرب المثل است بر زبان اهل بیت (ع) وارد شده است. در وسائل ج ۲، ص ۶۴۳ باب ۹ کلینی از معمر بن خلاد روایت می کند که می گوید از ابو الحسن (ع) شنیدم از قول ابو جعفر (ع) که امین خیانت نمی کند ولی خائن امین شمرده می شود.

همچنین بر مسلم (ع) باطن عمر بن سعد مخفی نبود و آلودگی اصل و ریشه او را جاهل نبود، ولی اراده کرد که مروّت و جوانمردی او را به همگان نشان دهد که احدی فریب او را نخورد. علاوه بر اینکه نکته دیگری وجود دارد و آن ارشاد اهل کوفه است به اینکه تنها نیت اهل بیت (ع) و والیان آنها، اصلاح و انتشار دعوت الهی بود. این والی دست خود را به بیت المال دراز نکرد در حالی که می توانست هرگونه بخواهد تصرف کند، ولی او روزگار را با قرض کردن گذرانید و اینگونه باید والیان حرکت کنند.

مؤلف گوید: که این خیانت مرا به یاد داستان خالد قسری می اندازد، چون که کتمان سر علاوه بر اینکه از اخلاق اسلامی است در زمره رسوم عرب نیز می باشد. داستان از این قرار است که ولید بن عبد الملک اراده حجّ می کند، گروهی تصمیم می گیرند او را غارت کنند، از خالد درخواست مشارکت می کنند و خالد ابا می کند. آنها به خالد می گویند که این داستان را مکتوم دار. خالد نزد ولید آمده و می گوید: امسال حجّ را رها کن، من بر تو خائف هستم. ولید می گوید: از بابت چه کسانی خائف هستی؟ نام آنان را بگو، خالد امتناع می ورزد و می گوید: هرگز نام آنها را نخواهم گفت، ولید می گوید: من تو را نزد دشمنت یوسف بن عمر می فرستم او را نزد یوسف می فرستد و یوسف او را شکنجه می دهد باز او نام نمی برد، او را به زندان

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۸۳

ابن زیاد رو به مسلم می کند و می گوید: ای ابن عقیل! تو نزد مردم آمدی درحالی که متحد بودند و تو میان آنها تفرقه انداختی. مسلم پاسخ داد: هرگز، من برای تفرقه نیامده ام، مردم تصوّر می کردند که پدر تو نیکان را کشته و خونها ریخته و اعمال کسری و قیصر را مرتکب شده، ما آمدیم تا به عدالت امر کنیم و به حکم قرآن دعوت کنیم.

ابن زیاد گفت: تو را چه رسد به عدل، آیا ما به عدل عمل نمی کنیم؟ مسلم گفت: خدا می داند که تو صادق نیستی، تو بواسطه غضب و دشمنی و سوء ظنّ افراد را به قتل می رسانی. ابن زیاد او، علی علیه السلام و عقیل و حسین علیه السلام را دشنام داد، «۱» مسلم گفت: تو و پدرت شایسته تر به دشنام هستید، ای دشمن خدا هر چه می خواهی حکم کن. «۲»

ابن زیاد به یک فرد شامی دستور داد که او را بالای قصر ببرد «۳» و گردنش را بزند و سر و بدن را پایین بیفکند. مرد شامی او را بالای قصر برد در حالی که مسلم تسبیح و تکبیرگویان بود «۴» و دعا می کرد: خدایا میان ما و قومی که ما را فریب دادند و خوار کردند و تکذیب کردند قضاوت کن، آنگاه متوجه مدینه شد و بر حسین علیه السلام سلام فرستاد. «۵»

مرد شامی او را در برابر خود قرار داد و گردن او را زد، آنگاه سر و جسد را بر زمین انداخت. «۶» پس از آن در حالی که به شدت وحشت زده بود پایین آمد. ابن زیاد گفت:

چه شده است؟ گفت: در لحظه قتل مردی سیاه و بد صورتی را دیدم که برابرم ایستاده بود و انگشت خود را می گزید، من از او ترسیدم. ابن زیاد گفت: شاید خیال کرده‌ای. «۷»

پس از آن هانی را به بازاری بردند که در آن گوسفند، خریدوفروش می شد در حالی که دستهایش بسته بود و کمک می طلبید.

هنگامی که دید هیچ کس او را یاری نمی دهد دست خود را کشید و فریاد زد: آیا

می اندازد، با شکنجه او را در سال ۱۲۶ در سن شصت سالگی به قتل می رساند.

(۱) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۴؛ طبری ج ۶، ص ۲۱۳.

(۲) - لهوف ص ۳۱.

(۳) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۱۳.

(۴) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۳.

(۵) - اسرار الشهادة ص ۲۵۹.

(۶) - مثير الأحزان ص ۱۸.

(۷) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۳۱۲.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۸۴

عصائی یا چاقوئی یا سنگ و استخوانی نیست که من از خودم دفاع کنم؟ آنها بر او ریختند و او را بستند، به او گفته شد: گردنت را بیاور. هانی گفت: من نسبت به آن سخاوت ندارم و شما را کمک نمی کنم. یکی از غلامان عبید الله بن زیاد به نام رشید ضربه‌ای بر او زد که کارگر نشد و هانی گفت: بازگشت به سوی خداست. خدایا به سوی رحمت و رضوان تو می آیم، غلام ضربه دیگری زد و او را به شهادت رساند. این غلام را عبد الرحمن بن حصین مرادی در «خازر» به قتل رساند. «۱»

ابن زیاد امر کرد که پاهای مسلم و هانی را با طناب ببندند و در بازار بکشند. «۲» آنها را به طور وارونه با خاکروبه به دار آویخت «۳» و سرها را نزد یزید فرستاد و یزید آنها را در یکی از راههای دمشق نصب کرد. «۴»

عبید الله به یزید نوشت: اما بعد، حمد مخصوص خدائی است که حق امیر المؤمنین را گرفت و او را در غلبه بر دشمن کفایت کرد، به شما خبر می‌دهم که مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه مرادی پناهنده شده بود، من بر آنها جاسوس گذاشتم و حيله‌ای به کار بردم تا اینکه آنها را بیرون آوردم و خداوند میسر کرد تا گردن آنها را زده و سر آنها را بوسیله هانی بن ابی حیه و ادعی و زبیر بن اروح تمیمی نزد تو فرستادم، این دو نفر حرف شنو، مطیع و نصیحت‌پذیر هستند، پس امیر المؤمنین از آنها سؤال کند که عالم، صادق با فهم و باتقوا هستند و السلام.

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۱۴.

(۲) - المنتخب ص ۳۰۱؛ در تاریخ الخمیس ج ۲، ص ۲۶۶ راجع به اولاد ابی بکر آمده که معاویه بن خدیج محمد بن ابی بکر را در کوچه‌ها کشانند و او را از جلوی خانه عمر و بن عاص عبور داد، و پس از آنکه او را در درون الاغی قرار دادند دستور داد که او را بسوزانند و مشابه این هم در مورد ظهیر الدین بن عطار در کامل ابن اثیر ج ۱۱، ص ۱۵۳ نقل شده است.

(۳) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۱۵؛ چنین کاری را انجام نمی‌دهد مگر کسی که از اسلام خارج شده باشد و هیچ گونه عطوفت و رقتی نداشته باشد. مثل این کار را حجاج نسبت به عبد الله بن زبیر انجام داد چنانچه در انساب الاشراف ج ۵، ص ۲۶۸ آمده است و ابن حبیب در المحبر ص ۴۸۱ آورده است.

(۴) - تاریخ ابی الفداء ج ۱، ص ۱۹۰ و البدایة از ابن کثیر ج ۸، ص ۱۵۷.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۸۵

یزید به ابن زیاد نوشت: اما بعد، به درستی که تو همانگونه بودی که من می‌خواستم، محتاطانه عمل کردی و شجاعانه دست یافتی، کفایت را کردی و گمان من نسبت به خودت را صادق کردی، من فرستاده‌های تو را خواستم، سؤال کردم و دیدم که در رأی و فضل آنگونه هستند که تو ذکر کردی و تو را در مورد آنان سفارش به خیر می‌کنم. به من خبر رسیده است که حسین بن علی به سوی عراق حرکت کرده، نگهبانان مسلح قرار ده و با شک و گمان دستگیر کن «۱»، این حسین است که در بین زمانها به زمان تو و در بین سرزمینها به سرزمین تو وارد شده و از بین فرمانروایان، تو به او مبتلا شده‌ای، بدین ترتیب یا آزاد می‌شوی یا به صورت برده در می‌آئی «۲»، پس یا با او می‌جنگی یا او را نزد من می‌فرستی. «۳»

حرکت به سوی عراق

هنگامی که به حسین علیه السلام خبر رسید که یزید، عمرو بن سعید بن عاص را امیر حجّاج قرار داده است و همراه او لشکریانی روانه کرده و مراسم حج را به او سپرده و سفارش کرده است که هر جا حسین علیه السلام را یافت خون او را بریزد، «۴» امام علیه السلام تصمیم گرفتند که قبل از اتمام حجّ، از مکه خارج شوند و به عمره بسنده کنند، چون از ریخته شدن حرمت خانه خدا کراهت داشتند. «۵»

(۱)- تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۱۴.

(۲)- مقتل العوالم ص ۶۶؛ تاریخ ابن عساکر ج ۶ ص ۳۳۲.

(۳)- مقتل خواری ج ۱، ص ۲۱۵؛ مخفی نماند که نظریات درباره روز شهادت مسلم سه نظریه است: ۱.

روز سوم ذیحجه که در اخبار الطوال ذکر شده است و ظاهرا ابن طاووس هم در لهوف با آن موافقت کرده است. ابن طاووس می گوید: حسین (ع) در سوّم ذی الحجّه از مکه بیرون آمد. بعد از آن می گوید: خروج امام از مکه در همان روزی بود که مسلم در آن کشته شد؛ ۲. روز هشتم ذیحجه که وطواط در غرر الخصائص ذکر کرده است و ظاهرا تاریخ ابی الفداء ج ۲، ص ۱۹ و تذکره الخواص ص ۱۳۹ همین را دلالت دارد؛ ۳. روز عرفه که مفید در ارشاد و کفعمی در مصباح صریحا آن را گفته اند و ظاهر ابن نما در مثير الاحزان و تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۱۵ و مروج الذهب ج ۲، ص ۹۰ همین است.

(۴)- المنتخب ص ۳۰۴.

(۵)- ابن نما ص ۸۹ و تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۷۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۶

خطبه امام علیه السلام در مکه

امام علیه السلام پیش از آنکه از مکه خارج شوند ایستادند و این خطبه را خواندند: «الحمد لله و ما شاء الله و لا قوة الا بالله، درود خداوند بر رسول او باد، برای اولاد آدمی مرگ نوشته شده است آنگونه که گردنبد بر گردن دختران نوشته شده است، اشتیاق من به دیدن گذشتگان خود، بیش از اشتیاق یعقوب به یوسف است، محلّ فرود آمدنی که ملاقات خواهم کرد بهترین محلّ برای من است. گویا می بینم در میان نوایس و کربلا گرگهای بیابان، بند بند مرا جدا می کنند، پس درون خود را از آتش پر می کنند، راه فراری نیست از روزی که با قلم قضاء نوشته شده است، رضای خداوند رضای ما اهل بیت است، بر بالای او صبر می کنیم و او پاداش صابران را به

ما خواهد داد. خانواده رسول خدا از او پراکنده نخواهند شد، بلکه در حَضِیرَةُ الْقُدُسِ نزد وی جمع هستند و وعده الهی منجز است. آگاه باشید هر کس حاضر است خون گوی خود را در راه ما بذل کند و نفس خود را آماده لقاء خداوند کرده است پس با ما کوچ کند که من ان شاء الله فردا صبح عازم خواهیم بود». «۱»

خروج امام علیه السلام از مکه در هشتم ذی الحِجَّة بود در حالی که اهل بیت و دوستان و شیعیان ایشان از حجاز و بصره و کوفه که در مکه به ایشان ملحق شده بودند همراه ایشان بودند و امام به هر نفر، ده دینار و یک شتر برای حمل توشه اعطا فرمودند. «۲»

گفتگوهایی برای منصرف کردن امام علیه السلام

گروهی از اهل بیت و دیگران از امام علیه السلام درخواست می کردند که سفر خود را به تأخیر افکند تا اینکه وضعیّت مردم روشن شود، چرا که از مکر کوفیان می ترسیدند، ولی سید الشهداء نمی توانستند صریحا دانسته های خود را برای تمامی افراد بازگو کنند، چرا که حقایق برای تمامی درخواست کنندگان، قابل افاضه نبود در حالی که مراتب متفاوت و

(۱) - اللهوف ص ۳۳ و ابن نما ص ۲۰.

(۲) - نفس المهموم ص ۹۱.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۷

ظرفیّتها مختلف است، لذا امام علیه السلام به هر کدام به اندازه ظرفیّت و معرفتش پاسخ می دادند.

به عبد الله بن زبیر فرمودند: پدرم به من خبر داد که در مکه شخصی کشته خواهد شد و بدین ترتیب حرمت بیت شکسته می شود. من نمی خواهم آن شخص بوده باشم، اگر به اندازه یک وجب بیرون از حرم، کشته شوم نزد من محبوبتر است تا اینکه درون آن کشته شوم «۱» قسم به خدا اگر در لانه پرنده ای از پرنده ها جای بگیرم آنان مرا بیرون می آورند و حاجت خود را برآورده می سازند، به خدا قسم آنگونه بر من تجاوز می کنند به آن شکل و ترتیبی که یهود در روز شنبه انجام می دادند.

هنگامی که عبد الله بن زبیر خارج شد، امام علیه السلام به اطرافیان خود فرمودند: هیچ چیز در دنیا برای او بهتر از این نیست که من از حجاز بیرون شوم، چون او می داند با وجود من.

مردم سراغ او نمی روند، لذا می خواهد من بیرون شوم و زمینه برای او فراهم گردد. «۲»

محمد بن حنفیه در شبی که حسین علیه السلام فردای آن روز بسوی عراق رفت، نزد امام علیه السلام آمد و گفت: تو مکر و حيله اهل کوفه را در مورد پدر و برادرت شناخته‌ای، و من نگران آن هستم که وضعيت تو مانند آنها باشد. پس همین جا بمان که تو عزیزترین فرد در حرم هستی.

حسین علیه السلام فرمود: می‌ترسم یزید بن معاویه مرا در حرم، هدف قرار دهد و من همان شخصی باشم که به واسطه وی حرمت حرم شکسته می‌شود. محمد بن حنفیه پیشنهاد کردند که امام علیه السلام به یمن یا ناحیه دیگری عزیمت کنند. ابا عبد الله علیه السلام وعده دادند که در این باره فکری کنند.

در سحر این شب حسین علیه السلام حرکت کردند، محمد بن حنفیه آمد و افسار شتر را گرفت و گفت: آیا به من قول ندادی که درباره خواسته‌ام اندیشه کنی؟ فرمود: آری ولی پس از مفارقت از تو رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود: ای حسین خارج شو، همانا

(۱) - در تاریخ مکه ازرقی ج ۲، ص ۱۵۰ آمده که این کلام را به ابن عباس فرمودند.

(۲) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۶.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۸

خداوند می‌خواهد که تو را کشته شده ببیند، محمد بن حنفیه فرمود: اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. در حالی که او عَلت بردن عیال را با این وضعيت نمی‌دانست، حسین علیه السلام فرمود:

«خداوند می‌خواهد آنان را اسیر ببیند». «۱»

عبد الله بن جعفر با دو فرزندش: عون و محمد نامه‌ای به حسین علیه السلام نوشت: اما بعد تو را به خداوند هنگامی که نامه مرا خواندی منصرف شو، من می‌ترسم که در این سفر مرگ تو و مستأصل شدن اهل بیت تو باشد، اگر تو امروز از دنیا بروی نور زمین خاموش می‌شود، تو پرچم هدایت و امید مؤمنان هستی، در رفتن عجله نکن و من به دنبال نامه‌ام هستم، و السلام.

سپس عبد الله بن جعفر نامه‌ای از عامل یزید در مکه، عمرو بن سعید بن عاص گرفت که در آن نامه به حسین علیه السلام امان داده شده بود و آن را نزد حسین علیه السلام آورد در حالی که یحیی بن سعید بن عاص هم همراه وی بود و تلاش کرد که حسین علیه السلام را منصرف سازد، ولی ابو عبد الله علیه السلام قبول نفرمود و به او فهماند که رأی پیامبر اینگونه بوده است، عبد الله از رؤیا سؤال کرد و امام فرمودند: برای کسی نگفته‌ام و قبل از شهادت من، برای کسی گفته نخواهد شد. ابن عباس به حسین علیه السلام گفت: ای پسر عمو! می‌خواهم صبر کنم ولی نمی‌توانم، می‌ترسم که در این راه مرگ تو و استیصال تو بوده باشد. اهل عراق مردم نیرنگ و فریب باز هستند، به آنان نزدیک نشو! در این سرزمین بمان که تو آقای اهل حجاز هستی، اهل عراق اگر تو را می‌خواهند پس نخست دشمن تو را که والی آنان هست، بیرون کنند و آنگاه شما بروید، اگر حتما می‌خواهید بیرون شوید به یمن بروید که در آنجا یاوران و نگهبانانی دارید در حالی که سرزمین عربی و طویلی هم هست و پدر شما در آنجا شیعیانی دارند. شما خود را کنار

می کشید و نامه می نویسد و دعوت کنندگان را می فرستید، امیدوارم که خواسته شما در عین سلامتی بر آورده شود. پس حسین علیه السلام فرمود: ای پسر عمو به خدا قسم من می دانم که تو ناصح مشفق هستی و از این راه

(۱) - بحار الانوار ج ۱۰، ص ۱۸۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۸۹

هراس داری. ابن عباس گفت: اگر می خواهی بروی زنان و بچه ها را بگذار، من می ترسم که تو کشته شوی در حالی که آنان به تو نگاه می کنند. حسین علیه السلام فرمود: به خدا قسم آنان مرا رها نخواهند کرد تا آنکه این روح را از جسم من خارج کنند، هنگامی که چنین کردند خداوند کسی را بر آنان مسلط می کند که آنها را ذلیل کند تا جائی که از کهنه زنان ذلیل تر شوند.

توجیه انگیزه های سفر

اشاره

این درخواستها و تمناها منتهای درک کسانی بود که راغب بودند حسین علیه السلام را از مسافرت به عراق منصرف کنند در حالی که روحیات کوفیین و غدر و نفاق آنان بر ابا عبد الله علیه السلام پوشیده نبود، اما امام علیه السلام چه کند بعد از آن همه اظهار دوستی و انقیاد و اطاعت که می کنند؟ آیا امام امت در ترک ارشاد و نجات از چنگال گمراهی و هدایت به سوی رضای رب العالمین عذری دارد با توجه به اینکه تا آن لحظه شقاق و مخالفتی ظاهر نشده بود و آیا عذر آوردن به خیانتهای آنان بر پدر و برادرش سبب نمی شد که تمامی افراد ظاهر بین به احتجاج پردازند؟ و امامی که مسئول هدایت بشر است بالاتر از آنست که عملی انجام دهد که امت بر وی حجتی داشته باشند، و سرزمینهایی که ابن عباس به آنها اشاره کرد «۱» هیچ گونه امنیتی نداشتند و جریان بسر بن ارمطه به خوبی

(۱) - لازم به ذکر است که ابن عباس در آن جایگاه عالی نبود که بتواند علوم غریبه را مثل حبیب بن مظاهر و رشید هجری و عمر و بن حمق و حجر بن عدی و کمیل بن زیاد و میثم تمار دریافت کند، این افراد بصیرتی عظیم داشتند و به حق الیقین رسیده بودند لذا به سختیهای وارده اعتنایی نداشتند. و برای همین ویژگی بود که امیر المؤمنین آنان را بر حوادثشان واقف کرد! این امر را می توان از

گفتگوی میان حبیب بن مظاهر و میثم تمار درک کرد که نحوه قتل یکدیگر را در راه یاری اهل بیت (ع) بازگو می کردند، گروهی از بنی اسد که اسرار الهی را درک نمی کردند آنها را تکذیب کردند هنگامی که رشید هجری آمد و درباره آنها سؤال کرد گفتگو را برای وی بازگو کردند، رشید گفت: خدا رحمت کند میثم را، فراموش کرد که بگوید هدیه سر حبیب صد درهم است، آنگاه رفت و آن گروه گفتند: به خدا قسم این شخص از آن دو تا دروغگوتر است. چیزی نگذشت که همه آن وقایع اتفاق افتاد! میثم نزدیک خانه عمرو بن حریث به دار آویخته شد و حبیب با حسین (ع) کشته شد و ابن زیاد دستها و پاها و زبان رشید را قطع کرد چنانچه امیر المؤمنین (ع)

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۰

سستی آنها را می رساند.

شیخ شوشتی اعلی الله مقامه به این امر تصریح می کند و می فرماید: حسین علیه السلام دو تکلیف داشت: واقعی و ظاهری.

الف) تکلیف واقعی:

تکلیف واقعی که او را به سوی شهادت و عیال را در معرض اسارت قرار دادن و اطفال خود را برای ذبح آماده نمودن، دعوت می کرد، علت این است که متجاوزان بنی امیه معتقد بودند که بر حق هستند تا جائی که ناسزا به حضرت علی علیه السلام را در نماز جمعه قرار داده بودند و وضعیّت به گونه ای شده بود که شخصی لعنت در خطبه را از یاد برد و در سفر یادش آمد، پس قضا کرد! و آنجا مسجدی ساخت و نام آن را مسجد الذکر گذاشت، پس اگر حسین با یزید بیعت می کرد و تسلیم وی می شد اثری از حق باقی نمی ماند. و بسیاری از مردم معتقد می شدند که تسلیم بنی امیه شدن دلیل صحت نظر آنان است. اما بعد از

خبر داده بود؛ به این ترتیب گیریم که اعتراف کنیم ابن عباس دوستی صادقانه ای با امیر المؤمنین و اولاد وی داشته است اما رتبه وی از این بزرگان پایین تر است. داستان وی با میثم تمار دلالت می کند که به آن منازل عالیّه نرسیده بود ... در رجال کشی ص ۵۴ آمده است که ابن عباس با میثم در مدینه بود، میثم گفت: سؤال کن از تفسیر قرآن هر چه می خواهی ابن عباس کاغذی برداشت که یادداشت کند، ناگاه میثم گفت: چگونه است حال تو اگر مرا بالای دار ببینی، ابن عباس تعجب کرد و کاغذ را انداخت و گفت: تو کاهن و غیبگو هستی میثم گفت: آنچه می شنوی حفظ کن، اگر این مطلب حق شد آنها را نگهدار و الا کاغذ را پاره کن.

بدین ترتیب حدیث ابن ابی ایه در تکملة الصلّه ج ۲، ص ۶۰۰ از ابن عباس که اگر الحمد لله رب العالمین را تفسیر کنم شتران زمین نمی توانند آن را حمل کنند، مقرون به صحت نیست و توسط بنی العباس جعل شده که می خواهند با قول امیر المؤمنین (ع) مقابله کنند. این گفتار در احیاء العلوم غزالی ج ۱، ص ۲۶۰، علم القلوب از ابی طالب مکی ص ۷۲، الاتقان سیوطی ج ۲، ص ۱۸۶ و محجة البیضاء فیض کاشانی ج ۱، ص ۲۵۱ حکایت شده است که امیر المؤمنین می فرمودند: اگر بخوایم هفتاد شتر را از تفسیر فاتحه الکتاب سنگین می کنیم.

در سعد السعود ابن طاووس ص ۲۸۴ از امیر المؤمنین نقل شده که فرمود: اگر خدا و رسول به من اذن می دادند من فاتحه را شرح می زدم که به چهل شتر برسد، در بحار ج ۹، ص ۲۲۷ آمده: از کسی که نقطه زیر باء بسم الله است این امر بعید نیست، زیرا در مقدمه التفسیر شیخ محمد حسین اصفهانی از امیر المؤمنین نقل شده است: تمامی قرآن در حمد است و تمامی حمد در بسم الله است و تمامی بسم الله در باء است و تمامی باء در نقطه است و من نقطه زیر باء هستم.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۱

محاربه حسین علیه السلام و در معرض قرار دادن خود و اطفال و عیال، برای اهل زمان وی و بزرگان زمانهای بعد، روشن شد که او احق به امر است و مخالفان وی در گمراهی به سر می برند.

(ب) تکلیف ظاهری:

امام علیه السلام در هر حال سعی داشتند که خود و عیال خود را حفظ کنند، پس برای وی میسر نشد و تمامی سرزمینها بر وی بسته بود. یزید به عامل خود در مدینه نوشت که در آنجا او را به قتل برساند، از مدینه با حالت خوف خارج شد و به حرم امن الهی پناه برد، آنان در صدد بودند که او را ناگهانی به قتل برسانند هر چند به پرده های کعبه آویزان شده باشد، امام علیه السلام به عمره مفرده اکتفاء کردند و حج تمتع را انجام ندادند و متوجه کوفه شدند، چون اهل کوفه با او مکاتبه کرده بودند و بیعت کرده بودند و قول داده بودند که از شرور امویان امام را نجات دهند، پس بر حسب ظاهر مکلف بودند با آنان موافقت کنند تا اینکه حجت بر آنها تمام شود و روز قیامت عذر نیاورند که آنها استغاثه کردند و متهم به شقاق و نفاق شدند، علاوه بر اینکه اگر امام به سوی کوفه نمی رفت؟ پس به کجا می رفت در حالی که زمین با تمامی وسعت بر او تنگ شده بود و همین است معنای گفتار امام علیه السلام به محمد بن حنفیه که اگر داخل لانه پرنده ای از این پرندگان شوم آنها مرا بیرون می آورند و به قتل می رسانند! امام علیه السلام به ابی هرّه اسدی فرمودند: همانا بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم، آبروی مرا ریختند صبر کردم، خواستند خون مرا بریزند، پس حرکت کردم. «۱» در مکه احدی نبود مگر اینکه بر رفتن امام محزون بود و چون گفتگوها زیاد شد امام بیتهای اخی الأوس را خواندند که او برای پسر عمومیش خوانده بود هنگامی که او را از جهاد با رسول الله صلی الله علیه و آله منع کرده بود:

(۱) - الخصائص الحسينیه ص ۳۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۲ می روم که مرگ برای جوانمرد عار نیست هنگامی که نیت وی حق، و در راه اسلام جهاد کند

خودش را مساوی افراد صالح قرار دهد و از افراد ملعون و مجرم دوری گزیند آنگاه امام آیه قرآن را تلاوت کردند: وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا. «۱»

تنعیم

حسین علیه السلام از مکه حرکت می نمود و به مکانی بنام «تنعیم» «۲» عبور می کرد، شترانی را می بیند که با زیور آلات آراسته شده اند و آنها را والی یمن به نام بحیر بن یسار حمیری برای یزید بن معاویه می فرستد، حسین علیه السلام آنها را ضبط می کند و به همراهان شتران می گوید: هر کس از شما دوست دارد که با ما به عراق بیاید تمامی کرایه او را خواهیم پرداخت و با او همراه خواهیم شد و هر کس می خواهد جدا شود کرایه مقدار پیموده شده را خواهیم داد، پس گروهی جدا شدند و گروهی همراه آمدند. «۳» حسین علیه السلام می دید که این

(۱) - تذکره الخواص ص ۱۳۷، همچنین امام (ع) همین آیه را خواندند زمانی که حرّ ایشان را از مخالفت بنی امیه بر حذر می داشت. سوره احزاب/ آیه ۳۸.

(۲) - در معجم البلدان ج ۲، ص ۴۱۶ آمده که تنعیم مکانی در دو فرسنگی مکه و خارج از حرم است که سمت راست آن کوهی بنام نعیم و سمت چپ کوهی بنام ناعم است و این وادی را نعیمان هم می نامند که در آن مساجدی هست و در «العقد الثمین» از احمد بن محمد خضراوی ص ۶۰ آمده که تنعیم سه یا چهار میل از مکه فاصله دارد (همان جایی است که عمره کنندگان از آن محلّ احرام می بندند و امروزه تقریباً داخل محوطه مکه در مسیر خیابان الشهداء قرار گرفته است).

(۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۸؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۲۰؛ بدایه ج ۸، ص ۱۶۶؛ الارشاد شیخ مفید، مثير الاحزان ابن نما ص ۲۱؛ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴، ص ۳۲۷؛ آمده که این مال در زمان معاویه بن ابی سفیان نزد وی برده می شد و حسین (ع) نامه ای به معاویه نوشت و در آن ذکر فرمود: شترانی از یمن با زیور آلات به سوی تو می آمد تا در خزانه دمشق آنها را انباشته کنی و سپس به خویشان خود ببخشی، من آنها را گرفتم. معاویه نوشت: تو مال را گرفتی در حالی که سزاوار نبودی، چون که والی سزاوارتر است به خدا قسم اگر بدست من رسیده بود سهم تو را نیز می دادم، تو خوش اقبال هستی که این در زمان من بوده است، قدر خود را بدان که من می گذرم، ولی می ترسم به کسی مبتلا شوی که لحظه ای

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۳

مال متعلق به امام امت است که از طرف خداوند تعیین شده است در حالی که یزید و پدرش حق او و حق امت را غصب کرده اند، پس امام علیه السلام این مال را به اعرابی که با او بودند و مدتها طعم فقر را چشیده بودند، بخشید، اما قضاء حتمی خداوند به امام این فرصت را نداد که تمام اشیاء مغضوبه از امت رسول خدا را استرداد کنند هر چند با قربانی و شهید شدن او پرده های گمراهی از چشمها برداشته شد، و ضلالت مدعیان خلافت، بر همگان معلوم و آشکار گشت.

صفاح

در محلّی به نام «صفاح» حسین علیه السّلام فرزدق بن غالب (شاعر) را ملاقات کرد. از او خبر گرفت و فرزدق گفت: قلبهای آنان با توست و شمشیرهای آنان با بنی امیه است، قضای الهی هم از آسمان نازل می‌شود. ابا عبد الله علیه السّلام فرمود: به خدا قسم راست گفتی، هر چه مشیت خداوند باشد محقق می‌شود، هر روز خداوند در شأنی است، اگر قضای الهی آنگونه باشد که ما دوست داریم پس بر نعمت وی او را حمد می‌کنیم و برای اداء شکر از او، استعانت می‌جوییم و اگر قضاء الهی بین ما و امیدمان فاصله اندازد، کسی که نیتش حق و باطنش تقواست تعدی نمی‌کند. آنگاه فرزدق درباره نذور و مناسک سوآلاتی کرد و از همدیگر جدا شدند. «۱» از فرزدق روایت شده است که گفت: «من از بصره خارج شدم و قصد عمره کردم لشکریانی در بیابان دیدم و گفتم: لشکر کیست؟ گفتند: لشکر حسین بن علی علیه السّلام است، گفتم: باید حق رسول الله را ادا کنم. آمدم و سلام کردم، امام علیه السّلام فرمود: کیستی؟ گفتم:

فرزدق بن غالب، فرمودند: نسب کوتاهی است. گفتم: نسب شما کوتاهتر است، شما پسر دختر رسول خدا هستید». «۲»

مهلت ندهد.

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۱۸ و کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۶؛ در تذکره الحفاظ ذهبی ج ۱، ص ۳۳۸ آمده که ملاقات فرزدق در ذات عرق بوده و در معجم البلدان آمده که صفاح میان حنین و انصاب الحرم است.

(۲) - انوار الربیع از سید علی خان باب تکرار ص ۷۰۳.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۹۴

ذات عرق

ابا عبد الله علیه السّلام حرکت می‌کرد در حالی که با سفارش اُحدی بازنمی‌ایستاد، بشر بن غالب را در ذات عرق «۱» ملاقات نمود و درباره اهل کوفه سؤال نمود، او پاسخ می‌دهد: شمشیرهای آنان با بنی امیه و دل‌هایشان با توست امام علیه السّلام می‌فرماید: راست گفتی. «۲»

ریاشی از همراهان حسین علیه السلام روایت می کند که می گوید: بعد از حج حرکت کردم و از راه اصلی عدول نمودم، در وسط راه چشمم من به خیمه‌هایی افتاد، به سوی آنها رفتم و سؤال کردم که این خیمه‌ها از آن کیست؟ گفتند:

از حسین بن علی فرزند فاطمه علیها السلام است. به سوی حسین علیه السلام رفتم در حالی که بر در خیمه تکیه زده بود و نامه‌ای می خواند. گفتم: ای پسر رسول خدا، پدر و مادرم فدای شما باد! چه چیزی شما را در این سرزمین خشک فرود آورده است که نه سبزه‌ای در آنست و نه امنیتی، فرمود: ایشان مرا ترسناک نموده‌اند، این نامه‌های اهل کوفه است در حالی که آنان قاتل من هستند. هنگامی که چنین کردند و هر حرمتی را هتک کردند خداوند کسی را برای آنها می فرستد که آنان را به قتل برساند تا جائی که از کهنه کنیزکان ذلیل تر باشند. «۳»

(۱) - در «البحر الرائق» از ابن نجیم حنفی ج ۲، ص ۳۱۷ آمده که میان مکه و ذات عرق دو منزلگاه هست و در الفروع ابن مفلح ج ۲، ص ۲۱۶ آمده که دو شب فاصله است و کوه کوچکی به این نام در آن محل قرار دارد چنانچه در تاج العروس ج ۷، ص ۸ نیز چنین آمده است. نزد اهل سنت ذات عرق میقات اهالی شرق مثل عراق و خراسان است و روایات امامیه حکایت می کند که رسول خدا (ص) «عقیق» را بعنوان میقات برای اهالی عراق قرار داد، شافعی هم همین روایت را تحسین کرده چون معتقد است راجع به ذات عرق روایتی وارد نشده است و عمر آن را بعنوان میقات مشخص کرد. در مغنی ابن قدامه ج ۳، ص ۲۵۷ آمده است احرام از عقیق بهتر است هر چند ذات عرق میقات اهالی شرق است. در فتح الباری ج ۳، ص ۲۵۰ آمده است که غزالی و رافعی و نووی و مالک قطع و یقین دارند که ذات عرق در روایات بعنوان میقات تعیین نشده و فقهاء امامیه احتیاط کرده‌اند که احرام از ذات عرق شروع نشود.

(۲) - مثير الأحزان ابن نما ص ۲۱.

(۳) - در بدایه ج ۸، ص ۱۶۹ عوض کلمه «فرام» کلمه «قرم» آمده و آن را به معنای مقنعه گرفته است مؤلف گوید: در هیچ تفسیری من اینگونه ندیدم و صحیح آن فرام الأمة است به معنای کهنه کنیزکان.

ترجمه مقتل مفرم، ص: ۹۵

الحاجر

هنگامی که امام علیه السلام به حاجر «۱» از بطن الرمه رسیدند پاسخ نامه مسلم بن عقیل را خطاب به اهل کوفه نوشتند و آن را بوسیله قیس بن مصهر صیداوی «۲» فرستادند و در آن آمده بود:

«نامه مسلم بن عقیل بدست من رسید که از اجتماع شما برای یاری ما خبر می‌داد، از خداوند می‌خواهم بهترین امر را محقق سازد و بهترین پاداش را به شما بدهد، من در روز سه‌شنبه هشتم ذی‌الحجه به سوی شما حرکت کردم، هنگامی که فرستاده من آمد در کار خود پایدار باشید که من در همین ایام نزد شما خواهم آمد».

بعض العیون

امام علیه السلام از حاجر حرکت کرد و از هیچ آبادی نمی‌گذشتند مگر اینکه در آن فرود می‌آمدند «۳» در یکی از آبادی‌ها، عبد الله بن مطیع عدوی را دیدند، هنگامی که عبد الله دانست که حسین علیه السلام قصد عراق را دارد گفت: ای فرزند رسول خدا، تو را به خدا و حرمت

(۱) - در معجم البلدان آمده است که حاجر همان آبگیر است و در همین کتاب ج ۴، ص ۲۹۰ آمده است که بطن الرمه منزلگاهی برای اهل بصره در مسیر مدینه است و در آن اهل کوفه و بصره جمع می‌شوند. در تاریخ الأدب العربی عمر فروخ ج ۱، ص ۱۹۵ آمده است که حاجر در جنوب ریاض است و یک روز با سرزمین نجد فاصله دارد، در معجم البلدان ج ۲، ص ۲۱۹ آمده است که بطن الرمه یک سرزمین معروف در بالای نجد است. در حاشیه کتاب جغرافیای شبه جزیره عرب ص ۲۷۴ از ابن درید نقل شده است که رمه سرزمینی عظیم در نجد است و از ابن اعرابی نقل شده که رمه یک سرزمین عریض و طویل است که بنی کلاب در قسمتهای بالای آن و عبس و غطفان در قسمتهای میانی و بنی اسد در قسمتهای پایینی آن ساکن هستند و اصمعی گفته است: رمه در عمق حجاز قرار دارد، پس بالای آن برای اهل مدینه و بنی سلیم است و وسط آن برای بنی کلاب و غطفان است و پایین آن متعلق به بنی اسد و عبس می‌باشد سپس رمل العیون قرار گرفته است.

(۲) - در روضة الواعظین تألیف علی بن محمد فتال نیشابوری ص ۱۵۲ آمده است که امام (ع) این نامه را به وسیله عبد الله بن یقطر فرستادند و ممکن است دو نامه باشد که یکی به وسیله عبد الله بن یقطر و دیگری بوسیله قیس بن مصهر فرستاده شده باشد. در الإصابه ج ۳، ص ۴۹۲ پس از آنکه نسب قیس را ذکر می‌کند می‌گوید: قیس در کربلا با حسین (ع) بود. این اشتباه است، چون که در کوفه توسط ابن زیاد کشته شد.

(۳) - بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۶۸.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۹۶

اسلام قسم می‌دهم که این حرمت را نشکن، تو را به خدا موجب احترام عرب باش، اگر آنچه در دست بنی امیه است (خلافت) را بخواهی آنها تو را به قتل می‌رسانند و اگر تو را به قتل رسانند از احدی بعد از تو نمی‌هراسند، پس حسین علیه السلام به راه خود ادامه داد. «۱»

خزیمه

امام علیه السلام در خزیمه «۲» یک شبانه روز توقف کردند، صبح هنگام خواهرشان زینب علیها السلام نزد ایشان می آید و می فرماید: شنیدم هاتمی که می گفت:

ای چشمها به شدت گریه کنید چه کسی بعد از من بر شهداء گریه می کند

بر گروهی که آرزوها آنها را حرکت می دهد تا جایی که وعده الهی محقق شود امام علیه السلام فرمودند: ای خواهر هر چه قضای الهی باشد محقق می شود. «۳»

زرود

هنگامی که حسین علیه السلام در زرود «۴» فرود آمدند نزدیک ایشان زهیر بن قین بجلی نیز فرود آمد. «۵» زهیر امام علیه السلام را همراهی نمی کرد و نمی خواست با امام علیه السلام در یکجا فرود آید، ولی نیاز به آب آنها را در یک مکان گرد آورده بود، زهیر و جماعتی بر سر غذا بودند که فرستاده حسین علیه السلام آمد و زهیر را به سوی مولایش خواند، زهیر مکث کرد، همسرش «دلهم دختر عمرو» او را به رفتن و استماع کلام حسین علیه السلام، تشویق کرد. «۶» زهیر به سوی حسین علیه السلام

(۱) - الإرشاد شیخ مفید.

(۲) - خزیمه منسوب به خزیمه بن حازم است که از جانب کوفه به سوی مکه بعد از زرود است.

(۳) - ابن نما ص ۲۳.

(۴) - در المعجم مما استعجم ج ۲، ص ۶۹۶ زرود با فتح اول است و در معجم البلدان ج ۴، ص ۳۲۷ آمده که این منطقه میان ثعلبیه و خزیمه واقع است که به اندازه یک میل با خزیمه فاصله دارد و برکاتی در آن هست و حوضی آنجا قرار دارد.

(۵) - در جمهره انساب العرب ص ۳۶۵ آمده است: زهیر بن قین بن حارث بن عامر بن سعد بن مالک.

(۶) - اللهوف ص ۴۰.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۹۷

رفت، چیزی نگذشت که بازگردید در حالی که مسرور بود و صورتش می درخشید، به افراد خود امر کرد که خیمه‌هایش را نزدیک خیمه‌های حسین علیه السلام نصب کنند، آنگاه به همسرش گفت: به خویشان خود ملحق شو، من نمی‌خواهم که از ناحیه من جز خیر به تو برسد. به اطرافیان خود گفت: هر کس می‌خواهد پسر پیامبر را یاری کند او با من است و هر کس نمی‌خواهد من عهد و بیعت را برداشتم. آنگاه آنها را از خبر دادن سلمان فارسی از این واقعه آگاه کرد و فرمود: هنگامی که در «بلنجر» «۱» می‌جنگیدیم و پیروز شدیم و به غنائمی دست یافتیم، مسرور و شادمان بودیم، سلمان فارسی خوش‌حالی و سرور ما را «۲» دید و فرمود: هنگامی که آقای جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله را درک کردید از جنگیدن در رکاب وی خوش‌حالت‌تر باشید که غنائم بیشتری می‌برید، پس من شما را وداع می‌کنم. «۳» همسر او گفت: خداوند تو را خیر دهد، از تو می‌خواهم که روز قیامت نزد جدّ حسین علیه السلام مرا نیز به یادآوری. «۴» در زرود خبر قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به امام علیه السلام رسید امام علیه السلام مرتباً «انا لله و انا الیه راجعون» می‌فرمودند و برای آنها طلب رحمت می‌کردند «۵» و گریستند و

(۱) - در معجم البلدان و المعجم مما استعجم آمده که «بلنجر» همان شهر خزر است که در سال ۳۳ به دست سلمان بن ربیع باهلی فتح شد. مؤلف می‌گوید: من شهر دیگری به این نام ندیده‌ام جز اینکه ابن حجر در الاصابه ج ۳، ص ۲۷۴ آورده است که زرارۀ بن ارقم شاهد فتح عراق بود و در بلنجر شهید شد و گفته است که بلنجر از سرزمینهای عراق است.

(۲) - شیخ مفید در الإرشاد، فتال در روضه الواعظین ص ۱۵۳، ابن نما در مثير الأحزان ص ۲۳ خوارزمی در مقتل ج ۱، ص ۲۲۵ ابن اثیر در الکامل ج ۴، ص ۱۷ و بکری در المعجم مما استعجم ج ۱، ص ۳۷۶ به مطلب فوق تصریح کرده‌اند و در تاریخ طبری ج ۵، ص ۷۷ آمده است که سلمان فارسی در این غزوه، حضور داشته است که مؤید مطلب فوق است.

(۳) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۲۴؛ مقتل خوارزمی جزء اول ص ۲۲۲.

(۴) - مثير الاحزان ابن نما ص ۲۳ و لهوف ص ۴۰؛ در تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۲۴ آمده است که زهیر همسر خود را طلاق داد. اما هدف وی از این طلاق معلوم نیست که آیا می‌خواست او را از ارث محروم کند یا ازدواج بعد از سه ماه را برای او مباح سازد یا نمی‌خواست که در آخرت زوجه او باشد؟ با توجه به اینکه این زن آزاده فضیلت بسیار دارد و او بود که زهیر را به سوی سعادت و شهادت ارشاد کرد، لذا این احتمالات بعید است. آنچه مطلب را آسان می‌کند اینکه این روایت از ریشه ضعیف است. و معلوم نیست صحیح بوده باشد.

(۵) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۹۹۵؛ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۶۸.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۹۸

بنی هاشم نیز با ایشان گریستند و شیون زنان زیاد شد و اشکها سرازیر شد. عبد الله بن سلیم و منذر بن مشعل به امام گفتند: «ای فرزند رسول خدا، تو را به خدا از همین جا برگرد، در کوفه هیچ یآوری برای شما نیست». «۱» آل عقیل برخاستند و گفتند: ما بر نمی گردیم مگر اینکه انتقام خون خود را بگیریم یا برسیم به آنچه که برادرمان رسید. پس حسین علیه السلام به ایشان نظر کرد و فرمود: بعد از اینان هیچ خیری در زندگی نیست. «۲»

ثعلبیه

در ثعلبیه مردی نزد امام علیه السلام می آمد و از این آیه قرآن سؤال می کرد:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» روزی که هر گروهی را با امام آنها می خوانیم، امام علیه السلام فرمودند: امامی دعوت به هدایت کرده و آنها اجابت کردند و امامی دعوت به گمراهی کرده و آنها اجابت کرده اند، اینان در بهشت و آنها در آتشند و همین است قول خداوند: فریق فی الجنة و «فریق فی السعیر» «۳» در این مکان مردی از اهل کوفه نزد امام علیه السلام آمد و حسین علیه السلام می فرمود:

به خدا قسم اگر تو را در مدینه می دیدم جای پای جبرئیل و نزول وحی بر جدّم را در خانه مان به تو نشان می دادم، ای برادر اهل کوفه، جوشش علم از نزد ماست، آیا بنی امیه عالم شدند و ما جاهل ماندیم؟ این شدنی نیست. «۴» حدیث بجیر از اهالی ثعلبیه در همین مکان بوده که می گوید:

(۱) - لهوف ص ۴۱؛ مؤلف می فرماید: من در هیچ منبع موثقی نیافتم که حسین (ع) دختر مسلم به نام حمیده را در بر گرفته باشد و دست نوازش بر سر او کشیده باشد.

(۲) - کامل ابن اثیر جزء ۴، ص ۱۷؛ و سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۳، ص ۲۰۸.

(۳) - امالی صدوق ص ۹۳ ثعلبیه به اسم مردی از بنی اسد نامیده شده که نام او ثعلبه بوده و در آنجا فرود آمده و برای کسی که از کوفه به مکه رود بعد از شقوق است و در وفاء الوفاء تألیف سمهودی ج ۲، ص ۳۵ آمده است که ابی به نام ثعلبیه در آن سرزمین جاری است و در البلدان یعقوبی ص ۳۱۱ آمده که ثعلبیه شهری است.

(۴) - بصائر الدرجات از صفار ص ۳ و اصول کافی باب جوینده دانش از بیت آل محمد.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۹۹

حسین علیه السلام بر ما گذشت و من بچه بودم، برادرم به او گفت: ای پسر دختر پیامبر، شما را در میان تعداد کمی از مردم می بینم، پس با تازیانه به کوله باری اشاره کرد و فرمود: این پر از نامه است. «۱»

الشقوق

در شقوق «۲» حسین علیه السلام مردی را دید «۳» که از جانب کوفه می آید. از او راجع به اهل عراق سؤال کرد، او خبر داد که آنان علیه وی اجتماع کرده اند. حسین علیه السلام فرمودند: کار با خداوند است که هر چه بخواهد می کند، هر روزی در شانی است، سپس این اشعار را خواندند:

اگر دنیا نفیس شمرده می شود پس خانه ثواب خداوند بالاتر است

اگر جمع اموال برای ترک کردن آنهاست پس چرا انسان نسبت به متروک، بخل ورزد

اگر ارزاق در عالم تقدیر، تقسیم شده اند پس کمی حرص، برای انسان زیباتر است

اگر بدنها برای مرگ بوجود آمده اند پس کشته شدن با شمشیر افضل و بهتر است

ای آل احمد سلام خداوند بر شما بادمی بینم که بزودی از نزد شما خواهیم رفت «۴»

(۱) - سیر اعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۰۵.

(۲) - ابن شهر آشوب جزء ۲، ص ۲۱۳ شقوق منزلگاهی است که برای رونده به سوی مکه بعد از زباله است و متعلق به بنی اسد است که قبر عبادی هم در آن قرار دارد.

(۳) - خوارزمی در مقتل خود جزء ۱ صفحه ۲۳۳ این شخص را فرزدق دانسته و این اشتباه است.

(۴) - خوارزمی در مقتل جزء ۱، ص ۲۲۳ بیت پنجم را ذکر نکرده است و این اشعار را از انشائات امام حسین (ع) دانسته است.

زباله

در محل «زباله» خبر قتل عبد الله بن یقطر به حسین علیه السلام رسید که او فرستاده حسین علیه السلام به سوی مسلم بن عقیل بود، حصین بن نمیر در قادیسیه او را گرفته بود و پیش عبید الله بن زیاد فرستاده بود، عبید الله امر کرده بود که بر منبر رود و کذاب ابن کذاب را لعن کند، هنگامی که بر مردم مشرف شد گفت: ای مردم من فرستاده حسین فرزند فاطمه علیها السلام هستم او را در مقابل پسر مرجانه یاری کنید، عبید الله امر کرد که او را از بالای قصر پائین بیندازند، پس استخوانهای او شکست و هنوز رمقی در او باقی مانده بود، مردی بنام عبد الملک بن عمیر لخمی آمد و او را کشت و هنگامی که بر او عیب گرفتند، گفت:

می خواستم راحت شود، و گفته شده است که مردی بلند قد شبیه عبد الملک بن عمیر چنین کرد.

امام علیه السلام این امر را به مردم اعلام کردند و اجازه دادند که مردم برگردند، پس از چپ و راست متفرق شدند و امام علیه السلام در میان اصحاب باقی ماندند. گروه کثیری از اعراب به این گمان آمده بودند که امام علیه السلام به سرزمینی می روند که اهالی آن مطیع بنی امیه هستند، امام از همراهی آنان کراهت داشتند مگر اینکه آنها را آگاه کنند به کاری که بر آن اقدام می کنند و امام می دانستند که اگر اجازه بازگشت به آنها داده شود فقط کسانی همراهی می کنند که خود را مثل امام علیه السلام آماده مرگ کرده اند.

«۱»

بطن العقبة

امام علیه السلام از محل «زباله» حرکت کرد تا آنکه به محل بطن العقبة فرود آید و آنجا به اصحاب خود می فرماید: «خود را نمی بینم مگر کشته شده، همانا در خواب دیدم که سگهایی بر

(۱) - طبری جزء ۶، ص ۲۲۶ زباله برای کسی که به سوی مکه می رود قبل از شقوق قرار گرفته و در آن قلعه ای متعلق به بنی اسد قرار دارد و آن را به نام زباله دختر مسعر نامیده اند که زنی از عمالقه بود.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۱

من حمله ور بودند و بدترین آنها یک سگ سیاه و سفید بود». «۱»

عمرو بن لودان از بنی عکرمة پیشنهاد می دهد که به مکه بازگردند و دلیل آن را مکر و خیانت اهل کوفه بیان می کند. ابا عبد الله علیه السلام فرمودند: بر من چیزی پنهان نیست، هیچ کس بر امر خداوند، غالب نیست. «۲» آنگاه امام علیه السلام فرمودند: اینان مرا

رها نمی کنند تا آنکه خون مرا بریزند و هنگامی که چنین کردند خداوند کسی را بر آنها مسلط می کند که آنها را ذلیل نماید تا آنکه ذلیل ترین فرقه امتها باشند. «۳»

شراف

امام علیه السلام از محلّ بطن العقبه حرکت نمود تا آنکه به محلّ شراف «۴» وارد گردید. هنگام سحر امام علیه السلام به جوانان امر می کنند که مقدار زیادی از آب بردارند و در وسط روز از یکی از اصحاب می شنوند که تکبیر می گوید: حسین علیه السلام می فرماید: چرا تکبیر گفتی؟ آن مرد می گوید: نخلهایی را دیدم. اطرافیان انکار کردند که در آنجا نخل هرگز نباشد و می گویند که این سر نیزه هاست. حسین علیه السلام می فرماید: من آنها را می بینم و آنگاه سؤال می کند از پناهگاهی که به آن پناه برند، اطرافیان می گویند: اینجا «ذو حسم» «۵» در سمت چپ قرار دارد، حسین علیه السلام آنجا می رود و خیمه های خود را می زنند. حرّ ریاحی «۶» به همراهی هزار سواره نمایان می شود که ابن زیاد او را فرستاده بود تا حسین علیه السلام را از بازگشت به مدینه

(۱) - کامل الزیارات ص ۷۵.

(۲) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۲۶.

(۳) - ارشاد مفید، نفس المهموم از محدث قمی ص ۹۸.

(۴) - در معجم البلدان آمده است که «شراف» نام مکانی است که به نام مردی نامیده شده که در آنجا چشمه ای بیرون آورده بود و آب گوارایی داشت در تاریخ طبری ج ۴، ص ۸۷ آمده: زمانی که سعد بن ابی وقاص در شراف بود اشعث بن قیس هزار و هفتصد نفر از اهل یمن را برای وی فرستاد، پس همه را رها کرد و به عراق رفت.

(۵) - حسم نام کوهی است که نعمان بن منذر در آنجا به شکار می پرداخت.

(۶) - در جمهره انساب العرب ص ۲۱۵ آمده حرّ بن یزید بن ناجیه بن قعب بن عتاب الردف بن هرمی بن ریاح.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۲

منع کند و او را به کوفه درآورد، پس در گرمای سوزان ظهر حرّ و اصحابش مقابل حسین علیه السلام ایستادند. «۱» هنگامی که سید الشهداء تشنگی این گروه را مشاهده کردند به اصحاب خود امر کردند که خودشان و اسبهایشان را سیراب کنند پس ظرفهایی را پر از آب کردند و نزدیک اسبها می بردند تا آنکه چندین دفعه می نوشیدند و سیراب می شدند و نوبت به اسب دیگری می رسید. «۴»

علی بن طعان محاربی همراه با حرّ بود و بعد از همه سر رسید در حالی که عطش او را از پای در آورده بود، حسین علیه السلام فرمود: شتر خود را بخوابان، هنگامی که خواست آب بنوشد آب به زمین ریخت، حسین علیه السلام فرمود: ظرف را نگهدار، اما او از شدت عطش نمی دانست چه کند؟ امام علیه السلام خودشان برخاستند و ظرف آب را گرفتند تا اینکه او و اسبش سیراب شدند. این لطف و مرحمت ابا عبد الله بر جماعت است در این سرزمین خشکی که حتی یک جرعه آب هم بسیار عزیز و نادر و پر قیمت است در حالی که او به کم آبی واقف است و می داند که فردا لشکریان بسیاری آنجا خواهند آمد، ولی ذات نبوی صلی الله علیه و آله و کرم علوی علیه السلام اجازه نمی دهند که حسین علیه السلام غیر از این بوده باشد. بعد از آن حسین علیه السلام شروع به سخن می کند و می فرماید: این سخن از آن جهت است که عذر من نزد خداوند و شما باشد، همانا من به سوی شما نیامدم تا آنکه نامه های شما به دست من رسید و فرستادگان شما نزد من آمدند که به سوی ما بیا، به درستی که برای ما امامی نیست و شاید خداوند به واسطه شما ما را هدایت کند، اگر هنوز بر عهد خود هستید پس من نزد شما آمدم و شما هم به عهد و میثاق خود عمل کنید، و اگر از آمدن من کراهت دارید، من از همان راهی که آمدم بر می گردم. همگان سکوت کردند. حجاج بن مسروق جعفی اذان ظهر را گفت، حسین علیه السلام به حرّ فرمود: آیا با اصحاب خود نماز می خوانی؟ حرّ گفت: خیر، بلکه همگی با شما نماز می خوانیم. پس از فراغت از نماز امام علیه السلام به مردم رو می کنند حمد و ثنای خدا را بجا می آورند، بر پیامبر درود می فرستند و می فرمایند: ای مردم! اگر شما تقوای الهی

(۱) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۳۰ فصل ۱۱.

(۴) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۲۶.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۰۳

داشته باشید و حق را از اهل آن بشناسید بیشتر مورد رضای خداوند خواهد بود. ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله در ولایت امر بر این مدعیان اولی هستیم که ادعای چیزی می کنند در حالی که مال آنها نیست و به جور و عدوان سیر می کنند. اگر ما برای شما ناخوشایند هستیم و حق ما را نمی دانید و الآن رأی شما غیر از آن است که در نامه هایتان آمده است، من از نزد شما بازمی گردم. حرّ گفت: من نمی دانم این نامه هایی که می گویی چه هستند، پس حسین علیه السلام به عقبه بن سمان امر کرد تا خورجینی را بیرون آورد که پر از نامه بود. حرّ گفت: من در زمره نویسندگان آنها نیستم، من مأمورم که پس از ملاقات شما، از شما جدا نشوم تا آنکه شما را در کوفه بر این زیاد وارد سازم. پس امام علیه السلام فرمودند:

مرگ برای تو بهتر از این کار است و آنگاه به اصحاب خود امر کردند که سوار شوند و زنان را نیز سوار کردند؛ حرّ مانع شد، حسین علیه السلام فرمود: مادرت به عزایت بنشیند از ما چه می خواهی؟ حرّ گفت: اگر غیر از تو احدی از عرب نام مادر مرا می برد و در چنین موقعیتی بود من هم همان را پاسخ می دادم، هر کس که بوده باشد! ولی به خدا قسم نمی توانم نام مادرت را ببرم مگر به بهترین صورتی که توان آن را دارم. ولی یک راه میانه در پیش بگیر که نه شما را به مدینه ببرد و نه به کوفه تا آنکه من به این زیاد نامه ای بنویسم، شاید خداوند عافیت را روزی من کند و مرا به شما مبتلا نسازد. سپس به حسین علیه السلام گفت: تو را به خداوند قسم می دهم که حافظ جان خود باش، من می بینم که اگر جنگ کنی کشته خواهی شد. حسین علیه السلام فرمود: آیا مرا از مرگ می ترسانی و آیا پس از کشتن من، پیشامدهای ناگوار شما را رها می کند، من همان را می گویم که برادر اوس به پسر عمویش گفت زمانی که قصد یاری پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت: «۱»

می‌روم و مرگ بر جوانمرد عار نیست‌هنگامی که نیت وی حق باشد و در راه اسلام جهاد کند

(۱) - استشهاده امام به این اشعار پیش از این هم گذشت و مکرراً امام استشهاده کرده‌اند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۴ نفس خود را مساوی با مردان صالح قرار دهد و از افراد ملعون و مجرم دوری کند هنگامی که حرّ این کلمات را شنید از امام فاصله گرفت و امام با اصحاب خود در جهتی حرکت کردند و حرّ و همراهان هم در طرف دیگر شروع به حرکت نمودند. «۱»

البيضة

در محلّ البيضة امام عليه السلام، اصحاب حرّ را مخاطب قرار دادند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم! رسول خدا فرمود: هر کس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خداوند را حلال و عهد او را شکننده، مخالفت با سنت رسول خدا کرده و در میان مردم مرتکب گناه و عدوان می‌شود، پس با گفتار یا کردار خود عکس العمل نشان ندهد سزاوار است که خداوند هر دو را در یک مرتبه قرار دهد. ای مردم! آگاه باشید که این حکام ملازم شیطان هستند، طاعت خداوند را کنار گذاشته، فساد را آشکار کرده و حدود الهی را تعطیل نموده‌اند، در فیء تصرف کرده، حرام خداوند را حلال و حلال او را حرام کرده‌اند و من سزاوارتر از دیگران به امر ولایت هستم، نامه‌های شما به من رسید و فرستادگان شما خیر دادند که شما بیعت کردید به اینکه مرا رها نمی‌کنید، اگر بیعت خود را به کمال رساندید به رشد و هدایت می‌رسید، من حسین بن علی فرزند فاطمه دختر رسول خدا هستم، نفس من با نفس شما و اهل من با اهل شماست و من آسوه شما خواهم بود، اگر چنین نکردید و عهد خود را شکستید و بیعت مرا از ذمه خود برداشتید، قسم به جان خودم که عجیب نیست، شما با پدر، برادر و پسر عمویم مسلم نیز چنین رفتار را کردید، فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد، خطا کردید و نصیب خود را ضایع کردید، هر کس عهدشکنی کند علیه خود چنین کرده و زود است که خداوند مرا بی‌نیاز کند و السلام علیکم و

(۱) - ارشاد مفید و ابن شهر آشوب یک بیت دیگر هم اضافه کرده است. جریانات میان امام (ع) و حرّ در مقتل خوارزمی جلد ۱ صفحه ۲۳۰ ذکر شده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۵

رحمة الله و برکاته. «۱»

الرهيمه

در الرهيمه «۲» امام عليه السلام با مردی از اهالی کوفه به نام ابو هرم ملاقات کرد این مرد به امام عليه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا چرا از حرم جدتان بیرون آمدید؟ امام فرمودند: ای ابا هرم، بنی امیه آبروی مرا ریختند و من صبر کردم، مال مرا گرفتند و من صبر کردم، خون مرا طلب کردند پس من حرکت کردم، به خدا قسم آنها مرا به قتل می‌رسانند، آنگاه خداوند ذلتی کامل بر آنان مستولی می‌سازد و کسی را بر آنها مسلط می‌کند که آنان را ذلیل و خوار سازد «۳» تا جایی که از قوم سباً هم ذلیل تر شوند که حاکم بر اموال و دماء آنان، زن بود. «۴»

قادیسیه

در قادیسیه «۵» حصین بن نمیر تمیمی، قیس بن مصهر صیداوی را دستگیر کرد، ابن زیاد به او امر کرده بود که ما بین قادیسیه تا خفان و از آنجا تا قطقانه را نیروهای سواره‌ای بگمارد، هنگامی که خواست قیس را تفتیش کند، قیس نامه را بیرون آورد و پاره کرد، حصین او را نزد ابن زیاد فرستاد، ابن زیاد گفت: چرا نامه را پاره کردی، گفت: برای اینکه تو از آن مطلع نشوی. ابن زیاد اصرار کرد و قیس ابا کرد تا اینکه ابن زیاد گفت: پس بر منبر برو و حسین و پدرش، و برادرش را دشنام ده، در غیر این صورت تو را قطعه‌قطعه می‌کنم. قیس بر منبر

(۱) - طبری جزء ۶، ص ۲۲۹؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۱.

(۲) - در معجم البلدان آمده که رهیمه در فاصله سه میل از خفیه قرار دارد و در وفاء الوفاء سمهودی ج ۲، ص ۲۳۶ آمده که الرهيمه صحیح است.

(۳) - امالی صدوق ص ۹۳.

(۴) - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۲۶؛ مثير الأحزان ابن نما.

(۵)- در معجم البلدان ج ۳، ص ۴۵۱ آمده که خفان جایگاهی نزدیک کوفه است که چشمه‌ای در آن است و قریه محل تولد عیسی بن موسی هاشمی در آن است و در همین کتاب ج ۷، ص ۱۲۵ آمده که قطقطانه از رهیمة به سوی کوفه به اندازه بیست میل فاصله دارد.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۰۶

رفت و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و بر پیامبر درود فرستاد و بر امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام سلام داد و عبید الله بن زیاد و پدرش و بنی امیه را لعن کرد. سپس فرمود: ای مردم من فرستاده حسین به سوی شما هستم او را اجابت کنید.

ابن زیاد دستور داد که او را از بالای قصر پایین بیندازند. پس او را پایین انداختند و استخوانهای او شکست و از دنیا رفت. «۱» بعضی گفته‌اند که هنوز رمقی داشت که عبد الملک بن عمیر لخمی او را ذبح کرد و هنگامی که بر او عیب گرفته شد در پاسخ گفت:

می‌خواستم او را راحت کنم. «۲»

عذیب

در عذیب الهجانات «۳» چهار نفر که از کوفه خارج شده بودند به امام علیه السلام ملحق شدند و آنها عبارت بودند از: عمرو بن خالد صیداوی و غلام او به نام سعد، مجمّع بن عبد الله مذحجی و نافع بن هلال و راهنمای آنها هم طرمّاح بن عدی طایی بود. هنگامی که نزد حسین علیه السلام رسیدند اشعاری خواندند، امام علیه السلام فرمودند: به خدا قسم من امیدوارم که آنچه خداوند اراده کرده است خیر ما باشد چه کشته شدن ما و چه پیروزی ما. آنگاه امام از رأی مردم سؤال کردند و آنها پاسخ دادند که اشراف فسادشان بسیار شده و قلبهای بقیه مردم با شماسست در حالی که شمشیرها علیه شماسست. آنگاه کشته شدن قیس بن مصهّر صیداوی را خبر دادند و امام علیه السلام فرمودند: «منهم من قضی نحبه، و منهم من ینتظر و ما بدّلوا تبدیلا» آنگاه دعا کردند: خدایا برای ما و برای ایشان بهشت را قرار ده و ما را در

(۱)- الإرشاد و روضه الواعظین، بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۱۸، اعلام الوری ص ۱۳۶ در میزان الاعتدال ذهبی ج ۱، ص ۱۵۱ آمده که عبد الملک بن عمیر لخمی قضاوت کوفه را بعد از شعبی به دست گرفت و بسیار اشتباه می‌کرد. در تهذیب الأسماء نووی آمده که در سال ۱۳۶ در ۱۰۳ سالگی از دنیا رفت.

(۲)- الإرشاد شیخ مفید و روضه الواعظین.

(۳) - عذیب سرزمینی به بنی تمیم است که مرز عراق است و پادگانی متعلق به فارس در آنجا قرار دارد و به آن عذیب الهجانات گفته می‌شد، چون که اسبهای نعمان در آنجا چرا می‌کردند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۷

جایگاه رحمت خودت و گنجینه‌های ثوابت جمع بفرما».

طرمّاح به امام علیه السّلام گفت: قبل از خروج از کوفه دیدم که مردم پشت کوفه اجتماع کرده‌اند، سؤال کردم از آنها، گفتند که اینان جمع‌آوری می‌شوند و به سوی حسین علیه السّلام فرستاده می‌شوند، تو را به خدا قسم می‌دهم که بسوی آنان نروی، من احدی را یاور تو نمی‌بینم و اگر با تو نجنگند مگر همین گروه‌هایی که ملازم تو هستند کفایت می‌کند.

با ما حرکت کن بسوی کوهی بنام «أجا» که ما را از پادشاهان غسان و حمیر و از نعمان بن منذر حمایت می‌کرد، به خدا قسم، ده روز نمی‌گذرد که از قبیله طیّ پیاده‌ها و سواره‌هایی می‌آیند و من بیست هزار نفر طایی را ضمانت می‌کنم که پیشاپیش شما بچنگند و شما را حفاظت کنند. امام علیه السّلام برای او و قومش جزای خیر طلب کردند و فرمودند: میان من و این قوم عهد و پیمانی هست که نمی‌توانم منصرف شوم مگر آنکه مرا منصرف کنند.

آنگاه طرمّاح اجازه خواست که به «میره» رود و سریعاً برای یاری امام بازگردد، امام اجازه دادند و باقی افراد با امام همراه شدند. طرمّاح به میره رفت و سریعاً بازگشت، هنگامی که به عذیب الهجانات رسید خبر کشته شدن حسین علیه السّلام به او داده شد و او بازگشت. «۱»

قصر بنی مقاتل

امام علیه السّلام از عذیب الهجانات حرکت کرد تا آنکه به قصر بنی مقاتل «۲» وارد گردید، خیمه‌ای زده شده، نیزه‌ای نصب شده و اسبی ایستاده می‌بینند، سؤال می‌کنند و گفته می‌شود که متعلق به عبید الله بن حرّ جعفی است «۳» امام علیه السّلام حجاج بن مسروق جعفی را نزد او

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۳۰.

(۲) - این قصر منسوب به مقاتل بن حسان بن ثعلبه است و حموی آن را منسوب به امرئ القیس می‌داند، میان عین التمر و قطقطانه قرار دارد که عیسی بن علی آن را تجدید بنا کرد.

(۳) - در تاریخ طبری ج ۷، ص ۱۶۸ و جمهره انساب العرب ص ۳۸۵ آمده که عبید الله بن حرّ از طرفداران عثمان بود و لذا نزد معاویه رفت و در روز صفین با علی (ع) وارد جنگ شد و در تاریخ طبری ج ۷، ص ۱۶۹ احادیثی راجع به راهزنی وی و غارت اموال توسط او ذکر شده و ابن اثیر در ج ۴، ص ۱۱۲ ذکر کرده که چون اقامتش در شام طولانی شد، برادر زنش همسر او را به ازدواج عکرمة بن خبیص در آورد، هنگامی که

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۸

می فرستند. عبید الله از علت آمدنش سؤال می کند، حجاج می گوید: هدیه و کرامتی برای دارم اگر بپذیری، این حسین است که تو را به یاری خود می خواند اگر در راه وی مبارزه کنی پاداش می بینی و اگر کشته شوی شهید هستی. عبید الله گفت: «به خدا قسم من از کوفه خارج نشدم مگر به خاطر کثرت افرادی که خود را برای جنگ با او آماده می کردند. پس دانستم که او کشته می شود و من توان یاری او را ندارم و دوست ندارم که با او دیدار کنم.» «۱»

حجاج کلام او را برای حسین علیه السلام بازگو نمود، امام علیه السلام برخاستند و همراه با گروهی از اهل بیت و اصحاب خود نزد او رفتند و به خیمه او وارد شدند. عبید الله بن حرّ می گوید:

احدی را زیباتر از حسین علیه السلام ندیدم و بر هیچ کس به اندازه او رقت نکردم زمانی که دیدم راه می رود و بچه ها اطراف او را گرفته اند، نگاهی به محاسن او کردم، دیدم مانند: بال زاغ سیاه هستند. گفتم: آیا سیاه هستند یا خضاب شده اند؟ پس فرمود: ای پسر حرّ، پیری

خبر به او رسید عکرمة را نزد علی بن ابی طالب برد. پس علی (ع) فرمود: دشمن ما را نزد ما آوردی. عبید الله گفت: آیا عدل تو مانع از قضاوت است. علی (ع) فرمود: خیر. آنگاه زن را در حالی که باردار بود به شخصی مورد اعتماد سپرد تا اینکه وضع حمل کرد، پس بچه را به عکرمة داد و زن را به عبید الله و عبید الله به شام بازگشت. در سال ۶۸ در ایام عبد الملک، عبید الله در نزدیکی انبار کشته شد. در انساب الاشراف ج ۵، ص ۲۹۷ آمده است که عبید الله بن عباس با وی جنگید و هنگامی که او را مجروح کردند بر کشتی سوار شد که از فرات عبور کند و لشکریان عبید الله بن عباس خواستند کشتی را بگیرند که عبید الله بن حرّ خود را به آب انداخت در رساله المغتالین ص ۲۶۸ آمده است که عبد الملک، عبید الله بن حرّ جعفی را به جنگ مصعب فرستاد، پس لشکریان او از وی تخلف کردند تا آنکه عبید الله بن عباس سلمی متعرض وی شد، عبید الله بن حرّ فرار کرد و بر کشتی سوار شد، عبید الله بن عباس بر سر ناخدا فریاد زد که اگر او را ببری تو را به قتل می رسانم، پس او را برگرداند و با یکدیگر گلاویز شدند تا آنکه هر دو غرق شدند پس عبید الله بن حرّ را نجات دادند و او را به عنوان هدف به جایی بستند و آن قدر تیر زدند که کشته شد. در «المحبر» ص ۴۹۲ ذکر شده که مصعب بن زبیر سر عبید الله بن حرّ جعفی را در کوفه نصب نمود و در اخبار الطوال ص ۲۸۹ آمده است: هنگامی که مختار تصمیم به خونخواهی حسین (ع) گرفت عبید الله بن حرّ جعفی در کوهی بود که متعرض اموال مردم می شد. مختار نزد وی فرستاد که در خونخواهی حسین (ع) با وی مشارکت کند پس او اجابت نکرد و مختار خانه او را منهدم کرد و اموال او را غارت کرد و همسر او را زندانی. مؤلف گوید:

ممکن است موفق به توبه شده باشد در حالی که از اجابت سید الشهداء امتناع کرد و این در حالی بود که امام (ع) با پای خود نزد او رفته بودند.

(۱) - الأخبار الطوال دینوری ص ۲۴۶.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۰۹

زودرس به سراغ من آمد، دانستم که خضاب هستند. «۱»

هنگامی که مجلس با حضور ابی عبد الله علیه السلام استقرار یافت امام حمد و ثنای الهی را بجا آورد و فرمود: ای پسر حرّ اهل شهر شما به من نامه نوشتند که بر یاری من اجتماع کرده‌اند و از من تقاضای آمدن کردند در حالی که اینگونه نبود «۲» همانا تو گناهان بسیاری مرتکب شده‌ای، آیا می‌خواهی توبه کنی و گناهان خود را محو کنی؟ گفت: چه باید بکنم؟

امام علیه السلام فرمودند: پسر دختر پیامبر را یاری می‌کنی و همراه او می‌جنگی. «۳»

عبید الله گفت: به خدا قسم من می‌دانم که هر کس با تو باشد در آخرت خوشبخت است، ولی تنها وجود من فایده‌ای ندارد چون شما در کوفه یک یاور هم ندارید. شما را به خدا قسم می‌دهم که مرا واگذارید، ولی این اسب را به شما می‌دهم، به خدا قسم بر روی آن چیزی طلب نکردم مگر اینکه به آن رسیدم و احدى مرا تعقیب نکرد جز اینکه توانستم فرار کنم.

امام علیه السلام فرمودند: اگر خودت نمی‌آیی ما را نیازی به اسب تو نیست، «۴» ما گمراهان را به عنوان یاور اتخاذ نمی‌کنیم، «۵» ولی من تو را نصیحت می‌کنم چنانچه تو مرا نصیحت کردی، اگر می‌توانی کاری کن که فریاد ما را نشنوی و شاهد واقعه نباشی، به خدا قسم هر فردی که فریاد کمک ما را بشنود در حالی که ما را یاری نکند سزای او آنست که خداوند او را در آتش جهنم بیندازد. «۶»

عبید الله بن حرّ پس از آن پشیمان می‌شود و اشعاری می‌سراید مردم در دست ماست، نمی‌دانیم چه می‌شود و نمی‌خواهیم امانت مردم ضایع شود.

(۱) - خزانه الأدب بغدادی ج ۱، ص ۲۹۸ و أنساب الأشراف ج ۵، ص ۲۹۱.

(۲) - نفس المهموم ص ۱۰۴.

(۳) - اسرار الشهادة ص ۲۳۳.

(۴) - الأخبار الطوال ص ۲۴۹.

(۵) - امالی صدوق ص ۹۴.

(۶) - خزانه الأدب ج ۱، ص ۲۹۸، در رفتن امام (ع) نزد عبید الله بن حرّ هدف امام (ع) مشخص می‌شود.

امام (ع) در صدد بودند که مردم را به واجبات خود آگاه سازند و حجت را بر آنان تمام کنند تا آنکه احدی ادعا نکند که او مرا به یاری خود دعوت نکرد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۰

پس امام علیه السلام فرمودند: بروید تا آنکه فریادرسی ما را نشنوید و سیاهی ما را نبینید، کسی که فریاد کمک ما را بشنود یا سیاهی ما را ببیند و اجابت نکند بر خداوند حق است که او را به رو در آتش افکند. «۱»

آبادیهای طف

در ساعات آخر یکی از شبها امام علیه السلام به جوانان امر فرمودند که آب بردارند و از قصر بنی مقاتل کوچ کنند. در میان راه شنیده شد که امام علیه السلام می فرمودند: «إنا لله و إنا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين» علی اکبر از علت استرجاع سؤال کرد. امام علیه السلام فرمودند: حالتی شبیه خواب بر من عارض شد، دیدم که سواره ای فریاد می زند این قوم می روند ولی مرگ هم به دنبال آنها می رود، دانستم که این سواره همان نفسهای ماست که ما را آگاه می کند.

علی اکبر عرض کرد: خداوند بد نیاورد، آیا ما بر حق نیستیم؟ امام علیه السلام فرمودند: آری، قسم به خدایی که بازگشت تمام بندگان به سوی اوست این چنین است. فرمود: ای پدر اگر ما بر حق هستیم پس اعتنایی به مرگ نداریم، امام علیه السلام فرمودند: خداوند بهترین پاداش را به تو بدهد. «۲»

حسین علیه السلام دائم طرف سمت چپ را می گرفت تا آنکه به نینوی «۳» رسیدند، در این هنگام سواره ای پیدا شد که فرستاده ابن زیاد بود و همراه او نامه ای به جانب حر بود که در آن نوشته بود: هنگامی که نامه مرا خواندی بر حسین سخت می گیری «۴» و او را فرود

(۱) - مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۲۸.

(۲) - طبری ج ۶ ص ۲۳۱؛ در مقتل العوالم ص ۴۸ آمده است: حسین (ع) در عذیب، در خواب قیلوله گوینده ای را دید که می گفت: اینان به سرعت می روند و مرگ آنان را به جنت می برد. در مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۲۶ آمده که در ثعلبیه حسین (ع) هنگام ظهر خوابیدند، پس با گریه برخاستند علی اکبر علت را پرسید و امام (ع) جمله بالا را فرمودند.

(۳) - در مجله المقتبس ج ۱۰، ص ۱۳۳۰؛ آمده که نینوی از آبادیهای طف بود که به دانش مشهور بوده و در زمان امام صادق (ع) آباد شد و در اوائل قرن سوم اثری از آن نبود.

(۴) - در مقایس اللغه ج ۱، ص ۴۱۶ آمده است که ابن زیاد به عمر بن سعد نامه نوشت که بر حسین (ع)

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۱

نمی آوری مگر در یک بیابان بی آب و علف و بدون پناه.

حرّ نامه را بر حسین علیه السلام خواند، امام علیه السلام فرمودند: بگذار به نینوی یا غاضریات یا شفیة فرود آئیم. حرّ گفت: نمی توانم این مرد جاسوس بر من است. «۱» زهیر بن قین فرمود: ای فرزند رسول خدا، جنگیدن با اینان آسانتر از جنگیدن با کسانی است که پس از اینان می آیند. قسم به جان خودم آن قدر افراد بیایند که ما توان مقابله با آنها را نداشته باشیم.

حسین علیه السلام فرمود: من شروع به جنگ نمی کنم. زهیر گفت: در نزدیکی ما بر لب رود فرات قریه ای قرار دارد که ایمن است و فرات اطراف آن را احاطه کرده است. حسین علیه السلام فرمود:

اسم آن چیست؟ زهیر گفت: «عقر» «۲» نامیده می شود. امام علیه السلام فرمودند: پناه می برم به خداوند از عقر. حسین علیه السلام به جانب حرّ رفت و فرمود: اندکی با ما راه بیا پس همه با هم رفتند تا آنکه به سرزمین کربلا رسیدند، در اینجا حرّ و اصحابش جلوی امام علیه السلام ایستادند و گفتند: این مکان نزدیک به فرات است و به این نحو از ادامه حرکت مانع شدند، همچنین گفته شده است که در میانه راه اسب امام از حرکت ایستاد و حرکت نکرد

سخت بگیرد و منظور او این بود که امام (ع) را به مکانی خشن فرود آورد. از هری در تهذیب اللغه آورده که منظور از سخت گیری، تنگ گرفتن بر امام (ع) بوده است و اصمعی گفته است که منظور حبس کردن امام (ع) بوده است.

(۱) - ارشاد مفید.

(۲) - «عقر» در لغت به معنای عقیمی و عقیم بودن آمده است / مترجم.

غاضریه قریه ای است منسوب به غاضره از بنی اسد و گفته شده است که در شمال قبر «عون» قرار گرفته است. در مناهل الضرب از سید جعفر اعرجی کاظمی آمده است که او عون بن عبد الله بن جعفر بن مرعی بن حسن بن ادريس بن داود بن احمد بن عبد الله بن موسی بن عبد الله بن الحسن المثنی بن الحسن بن امیر المؤمنین (ع) است در یک فرسنگی کربلا گرفتار شد و همانجا از دنیا رفت و قبه و بارگاه دارد که مورد زیارت است در حالی که بعضا با عون بن علی بن ابی طالب یا عون بن عبد الله بن جعفر الطیار اشتباه می شود.

در این مکان آثار قلعه ای است که به قلعه بنی اسد معروف است، شفیة چاهی است که متعلق به بنی اسد است و «عقر» جایگاهی است که منازل بخت النصر در آن قرار دارد. و یوم العقر روزی است که در سال ۱۰۲ هجری یزید بن مذهب در آن روز کشته شد.

بکری در المعجم مما استعجم ج ۳، ص ۹۵ گفته است صبح بنی حرب روز کربلاست و صبح بنی مروان روز عفر است که منظور روز قتل حسین (ع) و روز قتل یزید بن مهلب است و در تاریخ موصل ص ۱۶ کثیر بن عبد الرحمن خزاعی گفته است: روزی که به آل مهلب تجاوز شد به کرامت تجاوز شد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۲

چنانچه خداوند شتر پیامبر را در حدیبیه متوقف ساخت. «۱» امام علیه السلام از نام سرزمین سؤال کردند، زهیر در پاسخ گفت: با سرعت حرکت کنید و از چیزی سؤال نکنید تا آنکه خداوند فرج ما را برساند، این سرزمین «طف» نامیده می شود امام علیه السلام فرمودند: آیا نام دیگری هم دارد، زهیر پاسخ داد: به کربلا هم معروف است. چشمان امام پر از اشک شد «۲» و فرمود:

خدایا من از کرب و بلاء به تو پناه می برم «۳» اینجا محل فرود آمدن ما و ریخته شدن خون ما و محل قبور ماست که جدّم پیامبر از آن خبر داده است. «۴»

کربلا

فرود آمدن امام علیه السلام در کربلا در دوّم محرّم سال ۶۱ هجری بود. «۵» امام علیه السلام فرزندان و برادران و اهل بیت خود را جمع کردند، به آنها نگاه کردند و گریستند و فرمودند: خدایا ما عترت پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم که بیرون رانده شدیم و طرد شدیم و از حرم جدّ خود دور ماندیم و بنی امیه بر ما تعدّی کردند، خدایا حقّ ما را بگیر و ما را یاری بفرما.

آنگاه رو به اصحابش کرد و فرمود: مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنهاست با دین مدارا می کنند تا آنجا که معیشت آنان، اقتضاء می کند و هنگامی که دچار بلاء شوند دینداران بسیاری کمند. «۶»

(۱) - منتخب الطریحی ص ۳۰۸ چاپخانه حیدریه.

(۲) - تحفه الازهار (مخطوط) از ابن شد قمی و در سیر اعلام النبلاء تألیف ذهبی ج ۳، ص ۲۰۹ آمده که امام نام زمین را پرسیدند، گفته شد کربلاء امام فرمودند: کرب و بلاء.

(۳) - بحار ج ۱۰، ص ۱۸۸.

(۴) - لهوف، سیّد بن طاووس.

(۵) - طبری ج ۶ ص ۲۳۳ و ابن اثیر ج ۴، ص ۲۰ و ارشاد مفید.

(۶) - بحار ج ۱۰، ص ۱۹۸ و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۳۷؛ مخفی نماند که پرسیدن نام سرزمین و تمامی قضایای سید الشهداء اسراری بس غامض دارد، امام در نزد ما عالم به تمامی حوادث کون و مکان است، ودیعه های الهی در میان کائنات را می شناسد و ما در مقدمه ذکر کردیم که همه چیز مشهود اوست، اگر امام نام زمین را سؤال می کند یا اینکه خداوند اسب را مثل شتر پیامبر (ص) متوقف می کند، سر آن اینست که اصحاب به این زمین محل قربانی اعتراف کنند تا آنکه قلوب مطمئن شود و افراد تمیز داده شوند و تصمیم ها تثبیت شود، بصیرت آنها در این امر زیاد شود و هدف مشخص شود تا آنکه احدی در موضع

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۳

آنگاه حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او درود فرستاد و فرمود: «اما بعد به تحقیق حادثه ای پیش آمده است که خود می بینید، دنیا تغییر کرده و خوشیهای آن پشت کرده است و از آن چیزی باقی نمانده است مگر به اندازه ته مانده ظرفی، یک زندگانی فرومایه مثل چراگاهی بد عاقبت است آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و جلوی باطل گرفته نمی شود، مؤمن باید مشتاق لقاء الهی باشد! همانا که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمین را جز ذلت و خواری نمی بینم. «۱»

زهیر برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا گفتار شما را شنیدیم، اگر بر فرض دنیا پایدار بود و ما در آن جاودانه می بودیم، باز قیام با شما را بر ماندن در دنیا ترجیح می دادیم.

بربر گفت: ای فرزند رسول خدا خداوند بر ما منت گذاشته است که پیشاپیش شما بجنگیم و اعضاء ما قطعه قطعه شود، آنگاه جد تو در روز قیامت شفیع ما باشد. «۲»

نافع بن هلال گفت: تو می دانی که جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله نتوانست محبت خود را به

کربلا مجال شک نداشته باشد! در این نحوه سؤال هیچ گزافی نیست چنانچه نظیر آن از پیامبر هم روایت شده است. پیامبر نیز نام دو مردی که در صدد دوشیدن شتر بودند و دو کوهی که در مسیر بدر، قرار داشتند پرسیدند. آیا پیامبر نمی دانستند؟ بلی، عالم بودند ولی مصالح پوشیده بر ما ایشان را وادار به سؤال کرد.

در کتاب (الشهید مسلم) ص ۹۰ اشاره کرده ایم که این سؤال از سؤالاتی است که علماء بلاغت آن را به «تجاهل العارف» می شناسند. هنگامی که خداوند پدیدآورنده اشیاء که عالم به صغیر و کبیر است به حضرت موسی (ع) می گوید: «چه چیزی در دست توست ای موسی» و به عیسی (ع) می گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان خدا اتخاذ کنید» و به ابراهیم می گوید: «آیا ایمان نداری» با اینکه عالم به ایمان اوست، پس بر امام منصوب از جانب خداوند هم مصالح مخفی نیست.

همچنین در پناه بردن از شنیدن کرب و بلاء امام (ع) فال بد نمی زنند، چون که کسی فال بد می زند که نمی داند چه پیش می آید در حالی که حسین (ع) یقین دار که قضاء الهی در سرزمین طف چه خواهد بود و می داند که سختیهای وارده بر ایشان و بر اهل بیت چه خواهد بود.

(۱) - این کلام در لهوف است و نزد طبری ج ۶ ص ۲۲۹ این خطبه در ذی حسم خوانده شده است، در عقد الفرید ج ۲ ص ۳۱۲؛ حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۳۹؛ ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۳ مثل لهوف است. از مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۹۲ و ذخائر العقبی ص ۱۴۹ استفاده می شود که از خطبه های روز عاشورا است و در سیر اعلام النبلاء از ذهبی ج ۳ ص ۲۰۹ آمده که هنگام ورود عمر بن سعد این خطبه ایراد شده است.

(۲) - لهوف ص ۴۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۴

همه مردم بچشاند و آنان را مطیع خود کند، چون عده ای منافق بودند، و عده یاری می دادند ولی در پنهان غدر و نیرنگ به کار می گرفتند، مردم نزد وی شیرین تر از عسل بودند و پشت سر تلخ تر از حنظل بودند تا آنکه عمر شریفش به پایان رسید. پدرت علی علیه السلام نیز همین وضعیّت را داشت، بر یاری او اجتماع کردند در حالی که ناکثین و قاسطین و مارقین با او از در جنگ در آمدند تا آنکه اجل او هم به سر آمد و به سوی رحمت و رضوان خداوند رفت. امروز هم شما نزد ما همین حالت را دارید، هر کس پیمان شکنی کند و از بیعت فرار کند ضرر نمی زند مگر به خودش و خداوند کفایت کننده است.

پیشاپیش ما به سلامت حرکت کن، اگر می خواهی به شرق برو یا به غرب، ما از قضا و قدر الهی نمی ترسیم و از لقاء خداوند اِکراه نداریم، ما بر نیّت و بصیرت خویش هستیم، دوستان شما را دوست داریم و دشمنان شما را دشمن. «۱» بعد از آن امام علیه السلام نواحی قبر را از اهالی نینوی و غاضریّه به شصت هزار درهم خریداری کردند و پول را به آنها دادند و شرط کردند که نزد قبر وی بیایند و سه روز زوّار را پذیرایی کنند. حرم امام علیه السلام که خریداری شده چهار میل در چهار میل است که بر فرزندان و دوستانشان حلال و بر مخالفین و بدخواهان حرام است و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که مخالفان به بیعت وفا نکردند. «۲»

هنگامی که حسین علیه السلام به کربلا وارد شد نامه ای به محمد بن حنفیه و گروهی از بنی هاشم نوشت: اما بعد گویا از دنیا چیزی نمانده و آخرت همیشگی است، و السلام. «۳»

(۱) - مقتل العوالم ص ۷۶.

(۲) - کشکول شیخ بهایی ج ۲ ص ۹۱؛ نقل از کتاب الزیارات، سید بن طاووس هم این مطلب را در مصباح الزائر نقل کرده است. تعجب از صاحب مفتاح الکرامه است که در کتاب متاجر ص ۲۴۵ خریداری زمین توسط امام (ع) را انکار کرده با این ادعا که در اخبار آمده است که امام (ع) بر این امر واقف نبوده است. در حالی که امیر المؤمنین (ع) هم ما بین خورنق تا حیره و تا کوفه را از کشاورزان به چهل هزار درهم خریدند و به معترضینی که می گفتند: این زمین نمی روید، فرمودند: کوفه اول و آخرش به هم متصل می شوند و هفتاد هزار نفر از آن به بهشت وارد می شوند و من خواستم که از ملک من وارد شوند.

(۳) - کامل الزیارات ص ۷۵ باب ۲۳؛ أبو الفرج در اغانی ج ۸ ص ۱۵۱ ذکر کرده است که این مطلب را

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۵

ابن زیاد با حسین علیه السلام

حرّ شخصی را نزد ابن زیاد می فرستد که خبر فرود آمدن حسین علیه السلام در کربلا را به او بدهد.

ابن زیاد نامه‌ای به حسین علیه السلام می نویسد: اما بعد ای حسین! به من خبر رسیده است که به کربلا فرود آمده‌ای. امیر المؤمنین یزید به من نامه نوشته است که سر بر بالش نگذارم و سیر غذا نخورم مگر آنکه تو را به خدای لطیف و خبیر ملحق کنم یا به حکم من و حکم یزید تسلیم شوی، و السلام.

هنگامی که حسین علیه السلام نامه را خواند آن را دور انداخت و فرمود: قومی که رضایت مخلوق را در برابر خشم خالق خریده‌اند رستگار نمی شوند. نامه‌رسان جواب نامه را در خواست کرد و امام فرمود: نزد من جوابی برای او نیست، چون عذاب خداوند بر او حتمی شده است.

نامه‌رسان ابن زیاد را از گفتار ابا عبد الله علیه السلام با خبر می سازد، ابن زیاد غضب می کند «۱» و به عمر بن سعد دستور می دهد که با چهار هزار نیرو که برای رفتن به «دستبئی» آماده شده بودند به کربلا بروند «۲» و ابن زیاد عهد نامه‌ای می نویسد که ولایت ری و مرزبانی دستبئی و دیلم را به او واگذار می کند. «۳» عمر بن سعد قبول نمی کند و هنگامی که عهدنامه استرداد می شود یک شب مهلت می خواهد. عمر بن سعد ناصحین خود را جمع می کند، همگان او را از رفتن به جنگ حسین علیه السلام نهی می کنند، خواهرزاده اش حمزه بن مغیره می گوید:

تو را به خدا قسم می دهم که به جنگ حسین علیه السلام نروی، با این کار رحم خود را قطع نموده

حسن بصری به عمر بن عبد العزیز نوشت زمانی که خلافت را به دست گرفت. در مروج الذهب اخبار عمر بن عبد العزیز آمده است که او به ابی حازم مدنی اعرج نوشت که مرا به طور مختصر وصیّتی بکن و ابی حازم این مطلب را نوشت و در موضوعات، اول حرف کاف سیوطی می گوید که من آن را پیدا نکردم ولی ابو نعیم آن را از عمر بن عبد العزیز نقل کرده است.

(۱) - بحار ج ۱۰، ص ۱۸۹ و مقتل العوالم ص ۷۶.

(۲) - در تجرید اغانی ج ۱، ص ۲۷۷؛ آمده که مکان لشکر یعنی «حمام اعین» به این نام معروف شده که منسوب به اعین دربان بشر بن مروان بوده است و در معجم البلدان ج ۳، ص ۳۳۴؛ آمده که اعین غلام سعد بن ابی وقاص بوده است.

(۳) - طبری ج ۴ ص ۲۳۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۶

و خداوند را عصیان نمائی، به خدا قسم اگر پادشاهی زمین مال تو باشد و تو از دنیا و این سلطنت خارج شوی برایت بهتر است که خدا را با خون حسین علیه السلام ملاقات کرده باشی «۱» ابن سعد گفت: ان شاء الله چنین خواهیم کرد و تمامی شب را فکر کرد. صبح روز بعد نزد ابن زیاد آمده و گفت: تو این کار را به من سپردی و مردم شنیدند، پس مرا معاف بدار و شخص دیگری را بفرست و بعضی از اشراف کوفه را نام برد. ابن زیاد گفت: من با تو مشورت نکردم، اگر می‌خواهی حرکت کن و در غیر این صورت عهدنامه را بده، هنگامی که اصرار ابن زیاد را دید گفت: عیب ندارد من خودم حرکت می‌کنم «۲» پس با چهار هزار نفر حرکت کرد. ابن سعد عزرة بن قیس احمسی را خواند و به او امر کرد که نزد حسین علیه السلام برود و علت آمدنش را سؤال کند. عزرة خجالت کشید، چون از کسانی بود که به امام علیه السلام نامه نوشته بود. ابن سعد از تمامی رؤسای لشکر چنین درخواستی را نمود که به حضور امام بروند ولی، همگان ابا کردند چون همگی نامه نوشته بودند.

کثیر بن عبد الله شعبی که مردی بی‌باک بود برخاست و گفت: من می‌روم و اگر بخواهی خون او را بریزم چنین خواهیم کرد. ابن سعد گفت: خیر، ولی سؤال کن که علت آمدنش چیست؟ کثیر رفت و ابو ثمامه صائدی او را شناخت جلوی او ایستاد و گفت:

شمشیرت را بگذار و داخل شو کثیر ابا کرد و ابو ثمامه اجازه نداد، لذا کثیر بازگشت.

عمر بن سعد، قره بن قیس حنظلی را خواند تا سؤال کند. هنگامی که قره بن قیس رسالت خود را ابلاغ کرد ابا عبد الله علیه السلام فرمودند: اهل شهر شما به من نامه نوشتند که نزد شما بیایم، اگر اکره دارید بر می‌گردم. این خبر برای ابن سعد برده شد و او نامه‌ای به ابن

(۱) - الاخبار الطوال ص ۲۵۱، در معجم البلدان ج ۴، ص ۵۸؛ آمده است که دستبندی سرزمین وسیعی میان همدان و ری است و قسمتی به دستبندی رازی و قسمتی به دستبندی همدانی معروف است.

(۲) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۲؛ مؤلف می‌فرمایند: در مثل آمده کسی که تو را به سلامت بدارد برای تو بس است. ابن جوزی در صفوة ج ۳، ص ۱۶۱؛ نقل می‌کند که یکی از سرداران ابن زیاد در بصره از بام سقوط کرد و هر دو پای او شکست. ابو قلابه به او گفت: ان شاء الله برایت خیر باشد. هنگامی که ابن زیاد خواست او را به جنگ با حسین (ع) بفرستد این کلام محقق شد. چون به فرستاده ابن زیاد گفت: وضعیت مرا ببین و پس از هفت روز خبر شهادت حسین (ع) به او رسید و خدا را بر این عافیت حمد کرد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۷

زیاد نوشت، ابن زیاد پاسخ داد: اما بعد پس بر حسین و اصحابش بیعت با یزید را عرضه کن. اگر انجام داد، آنگاه خواهیم دید. «۱»

سخنرانی ابن زیاد

ابن زیاد مردم را در مسجد جامع کوفه گرد آورد و گفت: ای مردم شما آل ابی سفیان را آزموده‌اید و دیده‌اید که همانگونه هستند که شما دوست دارید. امیر المؤمنین یزید را می‌شناسید که سیرتی نیکو و روش پسندیده دارد، به رعیت احسان می‌کند و هدیه‌ها می‌دهد، راه‌ها را ایمن می‌کند و پدرش معاویه نیز چنین بود، یزید بندگان را اکرام می‌کند و با اموال آنها را بی‌نیاز می‌سازد رزق شما را صد برابر افزوده است و به من امر کرده است که آن را بیشتر کنم و شما را به جنگ دشمنش حسین علیه السلام بفرستم، پس بشنوید و اطاعت کنید. آنگاه فرود آمد، هدایای بسیاری میان مردم تقسیم کرد و به «نخیله» رفت «۲» که جایگاه لشکر بود. همچنین فرستادگانی نزد حصین بن نمیر تمیمی و حجار بن ابجر و شمر بن ذی الجوشن و شبت بن ربیع فرستاد و به آنها امر کرد که ابن سعد را کمک کنند.

شبت بن ربعی به بهانه بیماری کوتاهی کرد «۳» ابن زیاد شخصی نزد او فرستاد که فرستاده من خبر تمارض تو را به من داد و می‌ترسم از کسانی باشی که نزد مؤمنین ادعای ایمان کنی و نزد شیاطین با آنان بوده باشی، اگر در مسیر اطاعت ما هستی پس سریعا نزد ما بیا.

شبت بعد از عشاء آمد که چهره‌اش دیده نشود.

عبید الله بن زیاد، زجر بن قیس جعفی را به همراه پانصد سواره فرستاد و به او امر کرد که در راه کوفه بایستد و مانع هر شخصی شود که برای پیوستن به حسین علیه السلام در حال بیرون شدن است. عامر بن ابی سلامه بن عبد الله به او رسید، زجر گفت: می‌دانم مقصد تو

(۱) - طبری ج ۶ ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

(۲) - در کلام ابن نما این مکان «عباسیه» است که امروزه به «عباسیات» معروف است و جای آن نزدیک ذی الکفل است و در کتاب «الیقین» از رضی الدین بن طاووس ص ۱۴۷ آمده است که نخیله دو فرسنگ از کوفه فاصله دارد.

(۳) - الأخیار الطوال ص ۲۵۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۸

کجاست، برگرد. عامر بر او و اصحابش حمله برد و همه را از میان برداشت و عبور کرد تا آنکه به کربلا رسید، به حسین علیه السلام ملحق شد تا آنکه با وی به شهادت رسید. «۱»

حسین علیه السلام نزد کوفیان

مردم مداوما از جنگ با حسین علیه السلام اظهار ناخشنودی می کردند، چون او فرزند رسول خدا و سید جوانان بهشت بود، تصریح پیامبر و امیر المؤمنین راجع به حسین علیه السلام و برادرش حسن علیه السلام از ذهن مردم بیرون نرفته بود، آنها فضل او را در روز قحطی دیده بودند که مردم نزد ابو الحسن آمده بودند و او حسین علیه السلام را برای استسقاء فرستاد و به برکات نفس مقدس او خداوند دعایش را مستجاب کرد و آن قدر باران فرستاد که زمین سبز شد و او کسی بود که روز صفین بر محل برداشتن آب مسلط شد، همه مسلمانان را سیراب کرد «۲» و خبر آب دادن به حرّ و هزار سواره در آن سرزمین خشک و بی‌عرف در تمامی کوفه پخش شد. آیا با چنین وضعیتی، احدی می توانست با وی بجنگد مگر با غلبه هوای نفس و طغیان و ضعف نفس و به همین دلیل گروه بسیاری پس از رسیدن به کربلا سست شدند و فقط گروهی اندک باقی ماندند. هنگامی که ابن زیاد این نکته را دانست سوید بن عبد الرحمن منقری را با لشکری فرستاد و به او امر کرد که در راه‌های اصلی کوفه گردش کند و اعلان کند که همگان برای جنگ با حسین علیه السلام خارج شوند و هر کس تخلف ورزد او را نزد ابن زیاد آورد، سوید بن عبد الرحمن یک مرد شامی را دید که برای گرفتن اربّیه به کوفه آمده بود، او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد آورد و ابن زیاد دستور داد که گردنش را بزنند، هنگامی که مردم چنین شری از او دیدند همگان خارج شدند. «۳»

(۱) - الإکلیل از همدانی ج ۱۰، ص ۸۷ و ۱۰۱.

(۲) - مقتل العوالم ص ۱۵ و ۴۵.

(۳) - الأخبار الطوال دینوری ص ۲۵۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۱۹

لشکریان

شمر «۱» به همراهی چهار هزار نفر، یزید بن رکاب، با دو هزار نفر حصین بن نمیر تمیمی با چهار هزار نفر شیب بن ربیع با یک هزار نفر، کعب بن طلحه با سه هزار نفر، حجار بن ابجر با یک هزار نفر، مضایر بن رهینه مازنی با سه هزار نفر و نصر بن حرشه با دو هزار نفر خارج شدند «۲» و بدین ترتیب قبل از حلول ماه محرم بیست هزار نفر نزد ابن سعد جمع‌آوری شدند «۳» در حالی که مداوما

ابن زیاد لشکریان را به سوی ابن سعد می فرستاد تا آنکه سی هزار نفر نزد او گرد آمدند. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که حسین علیه السلام در بیماری برادرشان امام حسن علیه السلام بر ایشان وارد شدند، هنگامی که امام حسن علیه السلام گریه ایشان را دیدند، فرمودند: برای چه گریه می کنی ای ابا عبد الله؟ فرمود: به خاطر وضعیّت تأسّف بار شما، امام حسن علیه السلام فرمودند: آنچه به من رسیده سمّی است که بواسطه آن کشته می شوم ولی هیچ روزی مثل روز تو نیست ای ابا عبد الله که سی هزار نفر نزد تو ازدحام می کنند ادّعا می کنند که از امتّ جدّمان محمّد صلی الله علیه و آله هستند و دین اسلام را دارند پس بر کشتن و ریختن خون تو و شکستن حرمت تو و اسیر گرفتن زنان و فرزندان تو اجتماع می کنند، در این هنگام لعنت بر بنی امیّه حلال می شود و آسمان خاکستر و خون می بارد و همه بر تو گریه می کنند حتی وحوش بیابانها و ماهیان دریاها. «۴» ابن زیاد به ابن سعد نوشت: با این کثرت پیاده و سواره من هیچ بهانه ای برایت باقی نگذاشتم، بدان که در هر صبح و شام خبر تو نزد من است، قبل از محرم باید وارد جنگ شوی. «۵»

(۱) - در البدء و التاريخ ج ۶، ص ۱۰؛ نام او را بشر بن ذی الجوشن ذکر کرده است و در عجاله المبتدی تألیف حافظ ابی بکر محمد بن ابی عثمان حازمی نام او را «شور بن ذی الجوشن» ذکر نموده است.

(۲) - ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۵.

(۳) - ابن نما و لهوف.

(۴) - أمالی صدوق ص ۷۱؛ در مطالب السؤل آمده که بیست هزار نفر بودند و در حاشیه تذکره الخواص آمده است که صد هزار بوده اند و در تحفه الازهار آمده که هشتاد هزار بوده اند و در اسرار الشهاده ص ۲۳۷ آمده که شصت هزار سواره و یک میلیون پیاده بودند و ابو الفداء در تاریخ خود ج ۲، ص ۱۹۰ فقط خروج ابن سعد با چهار هزار و حرّ با دو هزار را ذکر کرده است.

(۵) - تظلم الزهراء ص ۱۰۱ و مقتل محمد بن ابی طالب.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۰

ابن سعد لشکریان را به سوی فرات برد، آب را تصاحب کردند و میان آب و سیّد الشهداء حائل شدند. اصحاب حسین علیه السلام راهی به سوی آب نیافتند تا آنجا که تشنگی کار را بر ایشان سخت کرد، حسین علیه السلام تبری برداشتند و پشت خیمه زنان نه قدم بسوی قبله برداشتند و آنجا را حفر کردند، چشمه ای با آب گوارا بیرون زد که همگان نوشیدند، سپس چشمه فرو رفت و هیچ اثری از آن دیده نشد. ابن زیاد نامه ای به ابن سعد نوشت: به من خبر رسیده است که حسین چاه حفر می کند و به آب می رسد که خودش و اصحابش می نوشند. هنگامی که نامه من بدست تو رسید تا آنجا که می توانی او را از حفر چاه منع می کنی و تا حدّ ممکن بر آنها تنگ بگیری. در همان وقت هم عمرو بن حجاج را با پانصد سواره فرستاد که بر شریعه فرات فرود آمدند «۱» و این امر سه روز قبل از کشته شدن حسین علیه السلام بود. «۲»

روز هفتم

در روز هفتم محاصره بر سید الشهداء و یارانش شدیدتر شد، راه ورود به آب بسته شد و آب موجود هم رو به اتمام گذاشت، هر کس در صدد بود آتش عطش را فرو بنشاند، همه این امور پیش چشم ابا عبد الله و سایر غیرتمندان بنی هاشم بود، نمی توانستند آبی بیابند در حالی که میان ایشان و آب نیزه‌هایی برافراشته و شمشیرهایی برهنه بود، ولی ساقی تشنگان نمی توانست این حالت را تحمل کند.

در اینجا برادرش عباس بن علی علیه السلام برای این مهم بر می خیزد در حالی که نفس کریم او تاب و تحمل را از او سلب کرده است امام علیه السلام به او امر کردند که برای زنان و کودکان آب طلب کنند و بیست پیاده با بیست سواره همراه ایشان فرستادند. همگی شب هنگام قصد فرات کردند در حالی که به مأمورین حافظ شریعه بی‌اعتنا بودند، چرا که با شیر آل محمد

(۱)- نفس المهموم از محمد قمی ص ۱۱۶ و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۴۴ و مقتل العوالم ص ۷۸.

(۲)- طبری ج ۶، ص ۲۳۴ و ارشاد مفید و مقتل خوارزمی ج ۱؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۱

همراه بودند. نافع بن هلال جملی که پرچم را در دست داشت پیش قدم شد، عمرو بن حجاج فریاد زد: کی هستی؟ گفت: آمده‌ایم از این آبی که منع کرده‌اید بنوشیم. عمرو گفت: بنوش، گواری تو باد ولی برای حسین نباید ببری. نافع گفت: نه به خدا قسم، قطره‌ای نخواهم نوشید در حالی که حسین و یارانش، تشنه لب باشند. نافع فریاد می‌زند:

مشکهای خود را پر کنید، یاران حجاج سخت‌گیری می‌کنند گروهی آب بر می‌دارند و گروهی مشغول جنگ می‌شوند در حالی که حامی آنها همان تربیت یافته در مکتب حیدری حضرت ابو الفضل علیه السلام می‌باشد. سرانجام با آب، بازمی‌گردند، در میان دشمنان احدی پیدا نمی‌شود که خودش را به آنان نزدیک کند و بدین ترتیب آتش تشنگی زنان و کودکان خاموش می‌شود. «۱» مخفی نماند که این مقدار کم آب برای این جمع بیش از صد و پنجاه نفر (در آن هوای گرم عراق) مفید نبود و بدون شک جگرهای آنان را خنک نمی‌کرد مگر یک بار و چیزی نگذشت که تشنگی به سوی آنان بازگشت و صدای شکایت آنها به خدا و رسول صلی الله علیه و آله به آسمان برخاست.

غرور ابن سعد

حسین علیه السلام عمرو بن قرظله انصاری را نزد ابن سعد فرستاد و در خواست کرد که شب هنگام میان دو لشکر با یکدیگر دیداری داشته باشند. هر کدام با بیست سواره خارج شدند، حسین علیه السلام به یاران خود امر کرد که کنار بروند مگر عباس و فرزندش علی اکبر و ابن سعد نیز چنین کرد با او هم فرزندش حفص و غلامش باقی ماندند.

حسین علیه السلام فرمود: ای فرزند سعد، آیا با من می جنگی، آیا تقوای خداوند را فراموش کردی که بازگشت همگان به سوی اوست؟! من فرزند کسی هستم که تو می دانی! آیا

(۱) - مقتل محمد بن ابی طالب، بنابراین روایت درخواست آب در روز هفتم بوده است و شاید به همین علت ذکر عباس را به روز هفتم اختصاص داده اند و در امالی صدوق ص ۹۵ آمده است که حسین (ع) فرزندش علی اکبر را با سی سواره و بیست پیاده برای برداشتن آب فرستاد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۲

نمی خواهی با من باشی و اینان را رها کنی؟ عمر گفت: می ترسم خانه مرا ویران کنند.

حسین علیه السلام فرمود: من آن را برایت بنا خواهم کرد. گفت: می ترسم اموال مرا بگیرند امام علیه السلام فرمودند: من از مال خودم در حجاز بهتر از آن را به تو خواهم داد «۱» و روایت شده که امام علیه السلام فرمودند: من «بغیغۀ» را به تو می دهم که ملک بسیار عظیمی بود و معاویه حاضر شده بود به یک میلیون دینار آن را از امام علیه السلام بخرد و امام به او نفروخته بودند. «۲»

ابن سعد گفت: خانواده من در کوفه هستند و می ترسم که این زیاد آنها را به قتل برساند.

امام علیه السلام از او مأیوس شدند، برخاستند و فرمودند: خداوند تو را در رختخواب ذبح کند و در روز حشر تو را نیامرزد، به خدا قسم امیدوارم که از گندم عراق نخوری مگر اندکی. ابن سعد با استهزاء گفت: جو برای من کافی است. «۳»

اولین چیزی که از غضب خداوند مشاهده کرد از میان رفتن ولایت ری بود. هنگامی که از کربلا برگشت ابن زیاد او را خواست و عهدنامه ولایت ری را مطالبه کرد. ابن سعد ادعا کرد که آن را گم کرده است. ابن زیاد بر او تند شد، ابن سعد گفت: آن را داده ام که برای پیرزندهای قریش بخوانند. به خدا قسم من تو را درباره حسین نصیحتی کردم که اگر پدرم سعد را نصیحت کرده بودم حق او را ادا کرده بودم. عثمان بن زیاد برادر عبید الله گفت: ترجمه مقتل مقرر ۱۲۲ غرور ابن سعد ص : ۱۲۱

ست می گوید، دوست دارم که در بینی هر مردی از بنی زیاد تا قیامت حلقه بردگی می بود ولی حسین کشته نشده بود. «۴»

از کارهای مختار با او این بود که وقتی به وی امان داد زنانی را اجیر کرد که بر در خانه عمر بن سعد بنشینند و بر حسین علیه السلام عزاداری کنند. که این کار، نظر هر عابری را جلب می کرد که صاحب این خانه قاتل سید جوانان اهل بهشت است. ابن سعد از این کار آزرده شد و از مختار خواست که آنان را بردارد، مختار به او گفت: آیا بر حسین نباید گریست؟ «۵»

(۱) - مقتل العوالم ص ۷۸.

(۲) - تظلم الزهراء ص ۱۰۳.

(۳) - تظلم الزهراء ص ۱۰۳؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۴۵.

(۴) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۶۸.

(۵) - العقد الفريد، باب نهضت مختار.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۳

هنگامی که بعد از مرگ یزید بن معاویه اهالی کوفه خواستند عمر بن سعد را امیر بر کوفه کنند زنان همدان و ربیعہ به صورت شیون کنان به مسجد جامع آمدند و می گفتند:

ابن سعد به قتل حسین علیه السلام رضایت نداد مگر برای امارت، پس صدای گریه مردم بلند شد و از او، روی گردان شدند. «۱»

افتراء ابن سعد

ابن سعد پس از دیدار با امام علیه السلام متأثر شدند نامه‌ای به عبید الله بن زیاد نوشت به این گمان که در آن صلاح امت و استحکام نظام است، در نامه خود گفت: اما بعد، بدرستی که خداوند آتش را خاموش کرده و امر امت را اصلاح نموده است، این حسین است که به من خیر داده می‌خواهد به مکانی بازگردد که از آنجا آمده است یا به مرزی از مرزها برود. پس فرد عادی از مسلمانان باشد و از همان حقوق و تکالیف برخوردار شود یا نزد امیر المؤمنین یزید بیاید و دستش را در دست او بگذارد و ما بین خود را اصلاح کنند، در این امر رضایت شما و مصلحت امت است. «۲»

ولی هیبهات که چنین عملی از آن معدن عزت و افتخار سرزند آیا کسی که به مردم صبر بر سختیها و رویارویی با مشکلات را آموزش می‌دهد از پسر مرجانه اطاعت می‌کند و مطیع فرزند هند جگرخوار شود؟! آیا او نبود که به برادرش گفت: به خدا قسم برای انسان پست و حقیر از خودم سرمایه‌گذاری نمی‌کنم و به محمد بن حنفیه فرمود: اگر هیچ پناهگاهی وجود نداشته باشد باز من با یزید بیعت نمی‌کنم و به زرارۀ بن صالح فرمود: من به طور یقین می‌دانم که اینجا محلّ شهادت من و اصحاب من است و هیچ کس جز فرزندم علی نجات نمی‌یابد و به جعفر بن سلیمان ضبعی فرمود: اینان مرا رها نمی‌کنند مگر آنکه این روح را از جسم من خارج کنند. و آخرین کلام وی در روز عاشورا چنین بود:

(۱) - مروج الذهب ج ۲، ص ۱۰۵.

(۲) - الإتحاف بحب الاشراف ص ۱۵؛ تهذیب التهذیب ج ۲، ص ۲۵۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۴

آگاه باشید که زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو امر مخیر ساخته است: کشته شدن یا قبول ذلت و دور است از ما ذلت، خدا و رسول و مؤمنین برای ما ذلت را نمی‌پسندند، دامنهای پاک و نفسهای بلند همت ابا دارند که اطاعت از اشخاص پست، بر کشته شدن ترجیح یابد. حدیث عقبه بن سمران حالت ابا عبد الله علیه السلام را توضیح می‌دهد. عقبه می‌گوید: از مدینه تا مکه و از آنجا تا عراق با حسین علیه السلام مصاحب بودم و از او جدا نشدم تا آنکه کشته شد و تمامی کلمات او را شنیدم و هیچ‌گاه نشنیدم که بخواهد دستش را در دست یزید بگذارد و نه به مرزی از مرزها برود، نه در مدینه نه در مکه و نه در میان راه، بلی شنیدم که می‌فرمود: مرا رها کنید، به این سرزمین پهناور خواهیم رفت. «۱»

طغیان شمر

هنگامی که ابن زیاد نامه ابن سعد را خواند گفت: این نامه شخصی است که ناصح و دلسوز بر قوم است. آنگاه اراده کرد جواب دهد که شمر برخاست «۲» و گفت: آیا این را قبول می‌کنی

(۱) - طبری ج ۶، ص ۲۳۵.

(۲) - در بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۸؛ آمده که حسین (ع) حدیث جدش را برای اصحابش خواند: گویا می‌بینم سگ سیاه و سفیدی که در خون اهل بیت من شناور است.

هنگامی که امام (ع) دیدند که شمر ابرص است فرمودند: او عهده دار قتل من است. در الأعلاق النفسیه از ابن رسته ص ۲۲۲ آمده است که شمر بن ذی الجوشن قاتل حسین (ع) ابرص بود. در میزان الاعتدال ذهبی ج ۱، ص ۴۴۹؛ آمده که شمر بن ذی الجوشن یکی از قاتلان حسین (ع) بود و هنگامی که به او گفته شد که چگونه بر کشتن فرزند پیامبر اعانت کردی، گفت: امیران ما به ما حکم کردند و امکان مخالفت نبود. در کتاب صفین از نصر بن مزاحم ص ۳۰۳ آمده: در صفین شمر بن ذی الجوشن با امیر المؤمنین (ع) بود. از اصحاب معاویه ادهم بن محرز بیرون آمد و مبارز طلبید. شمر بیرون آمد و مشغول جنگ شدند. ضربه‌ای به شمر خورد که به استخوان رسید. شمر برگشت و آب خورد و نیزه‌ای بدست گرفت و به میدان بازگشت، ضربه‌ای بر ادهم زد که او را از اسب واژگون ساخت.

در حاشیه کتاب نفع الطیب آمده که حاتم بن شمر با پدرش در کوفه بودند، هنگامی که شمر توسط مختار کشته شد پسرش فرار کرد. در کتاب الحلة السیراء از ابن ابار ج ۱، ص ۶۷ آمده است که پس از خروج مختار شمر بن ذی الجوشن با اهل و عیالش به شام فرار کرد و در آنجا زیست همچنین گفته شده است که مختار او را به قتل رساند و فرزندش فرار کرد تا اینکه کلثوم بن عیاض به قصد جنگ عازم اروپا شد، پس صمیل (فرزند شمر) با وی حرکت کرد و داخل اندلس (اسپانیای امروز) شد و در سال ۱۴۲ در زندان عبد الرحمن

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۲۵

پس از آنکه به سرزمین تو وارد شده است؟ به خدا قسم اگر از سرزمین تو کوچ کند و دستش را در دست تو نگذارد مسلما او قوی خواهد شد و تو ضعیف.

این زیاد نظر او را پسندید و نامه‌ای به ابن سعد نوشت: اما بعد، من تو را بسوی حسین علیه السلام نفرستادم که از او دفاع کنی یا امور را طولانی نمایی و برایش آرزوی سلامت کنی و نه شفیع او باشی. نگاه کن اگر حسین و اصحابش به حکم من گردن نهادهند آنها را سالم نزد من بیاور و اگر امتناع کردند به آنها حمله می‌کنی تا آنها را به قتل برسانی و مثله کنی که آنها استحقاق دارند. هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد سینه و پشتش را با اسب لگدمال کنیدی و می‌دانم که بعد از مرگ این امر برای او مضر نیست، ولی برای محقق شدن گفتارت باید چنین کرد. اگر به امر ما عمل کردی پاداش شنونده مطیع را به تو خواهیم داد و اگر ابا کردی از لشکر کناره بگیر و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن واگذار کن که دستور لازم را به او داده‌ایم. «۱»

هنگامی که شمر نامه را آورد ابن سعد به او گفت: وای بر تو، خداوند تو را سعادت‌مند نگرداند و روی تو را زشت کند و آنچه که آورده‌ای، من گمان می‌کنم که تو او را نهی کردی و امری را که امید به اصلاحش می‌رفت، فاسد کردی. به خدا قسم حسین تسلیم نمی‌شود، چرا که روح پدرش در جسم اوست.

شمر گفت: چه می‌خواهی بکنی، آیا طبق امر امیر عمل می‌کنی؟ وگرنه لشکر را به من واگذار کن. عمر بن سعد گفت: خود عهده‌دار آن خواهم بود و تو فضیلتی بر من نداری، ولی امیر بر نیروی پیاده باش. «۲»

بن معاویه از دنیا رفت. در کتاب «تاریخ علماء اندلس» ج ۱، ص ۲۳۴ آمده است که شمر بن ذی الجوشن کلاعی از اهالی کوفه بود و کسی بود که سر حسین (ع) را نزد یزید بن معاویه برد و هنگامی که مختار ظهور کرد با خانواده خود فرار کرد، سپس وارد اندلس شد و او جد صمیل بن حاتم بن شمر می‌باشد. اما قول صحیح‌تر همان است که دینوری در اخبار الطوال ص ۲۱۶ نقل کرده که شمر بن ذی الجوشن بدست اصحاب مختار کشته شد و سر او نزد محمد بن حنفیه فرستاده شد. در الأعلاق النفسیه صف ۲۲۲ و طبری ج ۷، ص ۱۲۲؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۹۲ آمده است که شمر ابرص بود.

(۱)- ابن اثیر ج ۴، ص ۲۳.

(۲)- طبری ج ۷، ص ۲۳۶.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۲۶

امان نامه

شمر با بلندترین صدا فریاد زد: کجا هستند خواهرزاده‌های ما؟ عباس و برادرانش کجا هستند؟ «۱» آنها پاسخ ندادند. حسین علیه السلام فرمودند: پاسخ او را بدهید هر چند فاسق است.

آنها گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: ای فرزندان خواهر، شما ایمن هستید. خودتان را با حسین علیه السلام به کشتن ندهید و بر اطاعت امیر المؤمنین یزید درآئید. عباس فرمود: خداوند تو را و امان نامه تو را لعنت کند. آیا ما ایمن باشیم و فرزند رسول خدا امان نداشته باشد؟ «۲» آیا ما را امر می‌کنی که در اطاعت ملعونین و فرزندان ملعونین وارد شویم؟ «۳»

آیا این انسان سبک سر خیال می‌کرد که مرد غیرت به سستی و ذلت تن می‌دهد و ظلمت را با نور عوض می‌کند و پرچم نبوت را می‌گذارد و به پرچم پسر میسون پناهنده می‌شود؟ ... هرگز. هنگامی که عباس بازگشت زهیر بن قین برخاست و فرمود: آیا حدیثی برایت بخوانم؟ فرمود: بلی. زهیر گفت: هنگامی که پدرت اراده ازدواج کرد از برادرش عقیل که نسب عرب را می‌دانست، درخواست کرد که زنی برای او اختیار کند که از شیران عرب متولد شده باشد تا پسری به دنیا آورد که یاور حسین علیه السلام در کربلا باشد. برای چنین روزی پدرت تو را ذخیره کرده است. از یاری برادرت و حمایت خواهرانت دست بردار.

عباس علیه السلام فرمود: ای زهیر، آیا مرا در چنین روزی به شجاعت می‌خوانی! به خدا قسم چیزی نشان خواهم داد که پیش از این ندیده‌ای. «۴» پس با دلیرانی جنگید و پرچمهایی سرنگون کرد در حالی که هم او قتال و جنگ نبود، بلکه هم او رساندن آب به خانواده

(۱) - در جمهره انساب العرب ص ۲۶۱ آمده که فرزندان کلاب بن ربیع بن عامر یازده نفر بودند که از جمله آنها کعب و ضباب بودند. از جمله فرزندان کعب بنی وحید بودند که ام البنین در زمره آنها بود، همسر علی بن ابی طالب (ع) شد و برای او محمد، عثمان، جعفر و عباس را به دنیا آورد. در ص ۲۷۰ بنی ضباب را ذکر کرده و گفته است که از جمله آنها شمر بن ذی الجوشن بود که از فرزندان شمر، صمیل بن حاتم بن شمر بود که در اندلس به سیادت و بزرگی رسید و در عقد الفرید ج ۲، ص ۸۳ گفته است ضباب در بنی حارث با فتح ضاد و در بنی عامر با کسر ضاد خوانده می‌شود و چون شمر از بنی عامر بود پس باید با کسر خوانده شود.

(۲) - تذکره الخواص ص ۱۴۲ که این حکایت را از جدش ابی الفرج نقل کرده است.

(۳) - ابن نما ص ۲۸.

(۴) - اسرار الشهادة ص ۳۸۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۷

برادرش بود.

بنی اسد

حبيب بن مظاهر از حسين عليه السلام اجازه خواست که نزد بنی اسد برود و امام عليه السلام اجازه دادند.

هنگامی که نزد بنی اسد آمد او را شناختند، یاری فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را درخواست کرد، نه نفر به او پاسخ مثبت دادند. شخصی نزد ابن سعد رفت و این خبر را به او داد. ابن سعد چهارصد نفر را به فرماندهی أزرُق فرستاد که راه را ببندند و در آنجا به جنگ پردازند که بعضی از بنی اسد کشته شدند و بعضی فرار می کنند. حبيب نزد حسين عليه السلام باز می گردد و خبر را نقل می کند. امام عليه السلام می فرمایند: لا حول و لا قوة الا بالله العظيم. «۱»

روز نهم

ابن سعد بعد از ظهر پنجشنبه نهم محرم برخاست و به لشکریان خود فرمان حمله به سوی حسين عليه السلام را داد، در حالی که امام عليه السلام جلوی خیمه خود تکیه بر شمشیر نشسته بودند، و خواب اندکی بر ایشان عارض شده بود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دیدند که می فرماید: تو به زودی نزد ما می آیی.

زينب عليها السلام صدای اشخاص را می شنود نزد برادر می آید و عرض می کند: دشمن به ما نزدیک شده است. امام عليه السلام به برادرشان عباس عليه السلام می فرمایند: جانم فدای تو باد، سوار شو و نزد آنها برو و سؤال کن که برای چه آمده اند و قصد آنها چیست. «۲»

(۱) - بحار به نقل محمد بن ابی طالب، و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۴۳.

(۲) - طبری ج ۶ ص ۱۳۷؛ روضه الواعظین ص ۱۵۷؛ ارشاد مفید و بدایه ابن کثیر ج ۸ ص ۱۷۶؛ مخفی نیست که این کلام چه هدف دقیقی را دنبال می کند که حتی فکر هم از رسیدن به آن خسته می شود. این چه ذاتی است که امام که علت کائنات و فیض اقدس بر ممکنات است فدائی او می شود؟ این ذات را شخصی با بصیرت می شناسد که با محک نزاهت او را تجربه کرده و آنگاه این کلام را به او می گوید، توهم نشود که این کلام اهمیت ندارد چرا که امام صادق (ع) در زیارت شهدا می فرمایند: پدر و مادرم فدای شما، شما پاک بودید و زمین محل دفن شما هم پاک شد. چون امام صادق (ع) در این زیارت خودشان خطاب نکرده اند

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۸

عباس علیه السلام به همراه بیست سواره حرکت کرد که از جمله آنها زهیر و حبیب بودند، نزد آنها می رود و علت آمدن آنها را سؤال می کند. پاسخ می دهند که فرمان امیر آمده مبنی بر اینکه مطیع او شوید یا با شما خواهیم جنگید.

عباس علیه السلام جدا شد که این خبر را برای حسین علیه السلام ببرد و اصحاب او همانجا ایستادند و دشمنان را موعظه می کردند، حبیب بن مظاهر به آنان فرمود: به خدا قسم فردای قیامت نزد خداوند چه بد هستند گروهی که علیه حسین علیه السلام اقدام کنند و ذریه و عترت پیامبر را به قتل برسانند، آنها که عبادتگران این شهر و تهجد کنندگان در سحر و ذاکرین خداوند هستند. پس عزرة بن قیس گفت: تا آنجا که توانستی خودت را پاک شمردی. زهیر فرمود:

ای عزرة خداوند او را پاک گردانیده و هدایت کرده، ای عزرة من تو را نصیحت می کنم که از خدا بترس، تو را به خداوند قسم می دهم که اهل ضلالت و گمراهی را بر کشتن نفوس پاک، یاری نکنی.

عزرة گفت: ای زهیر تو از شیعیان این اهل بیت نبوده ای و رأی تو غیر از آنها بود. زهیر گفت: آیا با دیدن این موقعیت از من قبول نمی کنی که من از آنان هستم، به خدا قسم من هرگز به او نامه ننوشتم و فرستاده ای نزد او نفرستادم و وعده یاری ندادم، ولی مسیر راه بین من و او را جمع کرد. هنگامی که او را دیدم رسول خدا را بیاد آوردم و دانستم که دشمنان او چه قصدی دارند. پس بر آن شدم که او را یاری کنم و از حزب او باشم و نفس خود را فدائی او قرار دهم. عباس علیه السلام برادرش ابا عبد الله علیه السلام را بر نیت قوم آگاه کرد.

امام علیه السلام فرمودند: برگرد و امشب را تا فردا مهلت بگیر، می خواهیم امشب نماز بخوانیم و دعا

بلکه در مقام تعلیم صفوان جمال بودند. روایت صریح است که صفوان از امام صادق (ع) زیارتی در خواست کرد که هنگام رفتن به کربلا آن را بخواند امام صادق (ع) فرمودند: ای صفوان قبل از رفتن سه روز روزه بگیر ... و همین گونه زیارت را ادامه دادند تا آنکه به زیارت شهداء رسیدند: سپس از دری خارج شو که پایین پای علی بن الحسین هست و نزد شهدا برو و بگو: السلام علیکم یا اولیاء الله ... تا آخر پس امام صادق (ع) در مقام تعلیم صفوان هستند و در این روایت ذکر نشده است که امام صادق (ع) خودشان چگونه شهداء را زیارت می کرده اند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۲۹

کنیم، خدا می داند که من نماز برای خدا و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست دارم.

عبّاس علیه السّلام برگشت و آن شب را مهلت خواست، ابن سعد ایستاد و از مردم سؤال کرد که چه کنیم؟ عمرو بن حجّاج گفت: سبحان الله را اگر اینان از دیلم بودند و چنین امری درخواست می کردند سزاوار بود که پاسخ مثبت بدهی. قیس بن اشعث گفت: خواسته آنها را اجابت کن که فردا به جنگ می پردازند. ابن سعد گفت: به خدا قسم اگر بدانم که چنین می کند امشب را تأخیر نمی اندازم. آنگاه برای حسین علیه السّلام پیام فرستاد تا فردا به شما مهلت می دهیم اگر تسلیم شدید شما را نزد امیر ابن زیاد می بریم و اگر ابا کردید شما را رها نخواهیم کرد. «۱»

آزادگان پاک نهاد

حسین علیه السّلام اصحاب خود را نزدیک غروب، جمع کرد «۲» و فرمود: حمد و ثناء خداوند را می گویم به بهترین ثناء و او را بر خوبی و بدی حمد می کنم. خدایا من تو را حمد می کنم که ما را با نبوت اکرام کردی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین خود فقیه کردی و برای ما گوش و چشم و دل قرار دادی و ما را از مشرکین قرار ندادی.

اما بعد، پس بدرستی که من اصحابی بهتر از اصحاب خودم و اهل بیته نیکوتر از اهل بیت خودم نمی شناسم خداوند به همه شما پاداش خیر عطا فرماید. «۳»

به تحقیق جذم رسول الله صلی الله علیه و آله به من خبر داده که به عراق می روم و به زمینی به نام عمورا یا کربلا فرود می آیم و در آنجا شهید می شوم و به تحقیق که این موعد نزدیک شده است. «۴»

(۱) - طبری ج ۶ ص ۳۳۷.

(۲) - اثبات الرجعة از فضل بن شاذان.

(۳) - طبری ج ۶ ص ۲۳۸؛ کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۴.

(۴) - اثبات الرجعة.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۰

آگاه باشید من گمان می کنم که تنها روز حیات ما فردا باشد و من به شما اجازه دادم، همگی بروید که از من بر شما هیچ بیعتی نیست. این تاریکی شب شما را پوشش داده است، آن را مانند شتری در اختیار بگیرید و هر کدام از شما دست یک نفر از اهل بیت مرا

نیز بگیرد، خداوند به همه شما جزای خیر عطا فرماید! در شهرها و سرزمین‌های خود پراکنده شوید. این قوم تنها مرا می‌خواهند، و اگر به من دست بیابند با دیگران کاری ندارند. آنگاه برادران و فرزندان و برادرزادگان امام علیه السلام و فرزندان عبد الله بن جعفر گفتند:

چرا چنین کنیم؟ برای آنکه بعد از تو زنده بمانیم، خداوند چنین روزی را به ما نشان ندهد. این گفتار را عباس بن علی علیه السلام شروع کرد و سایرین نیز از او تبعیت کردند.

حسین علیه السلام متوجه بنی عقیل شد و فرمود: از شما مسلم بس است، بروید که من به شما اذن دادم.

آنها گفتند: مردم چه می‌گویند؟ و ما به آنها چه بگوییم؟ بگوییم که ما بزرگ خود و آقای خود و پسر عموی خود را رها کردیم و با او تیری نیانداختیم و شمشیر و نیزه‌ای نزدیم و نفهمیدیم با او چه کردند؟

به خدا قسم چنین کاری نمی‌کنیم، بلکه نفسهای خود و اموال خود و اهل بیت خود را فدای تو خواهیم کرد، در رکاب تو می‌جنگیم تا به همان جایی وارد شویم که تو وارد می‌شوی، خداوند زندگی بعد از تو را زشت گردانیده. «۱»

مسلم بن عوسجه فرمود: آیا از تو دست برداریم؟ درباره حق تو چه عذری نزد خداوند داریم؟ به خدا قسم از تو جدا نمی‌شوم تا آنکه نیزه خود را در سینه آنها بنشانم و مادام که قبضه شمشیر در دست من است با آن بجنگم و اگر سلاحی نداشته باشم با سنگ آنها را می‌زنم تا آنکه با تو بمیرم.

سعید بن عبد الله حنفی گفت: به خدا قسم دست از تو بر نمی‌داریم تا آنکه خداوند

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۳۸؛ کامل ج ۴ ص ۲۴؛ ارشاد مفید، اعلام الوری ص ۱۴۱؛ سیر أعلام النبلاء ج ۳ ص ۲۰۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۱

بداند که ما غیبت رسولش را حفظ کردیم، به خدا قسم اگر بدانم که کشته می‌شوم سپس زنده می‌شوم، سپس به طور زنده سوزانده می‌شوم سپس ذره ذره می‌شوم و این عمل هفتاد مرتبه با من انجام شود باز هرگز از تو جدا نمی‌شوم تا آنکه روح من فدای تو شود و چگونه چنین نکنم درحالی که این یک‌دفعه کشته شدن است و پس از آن کرامت ابدی به دنبال دارد.

زهیر بن قین گفت: به خدا قسم دوست داشتم که کشته می‌شدم سپس زنده می‌شدم، باز کشته می‌شدم تا هزار مرتبه و خدای عز و جل قتل را از شما و جوانان شما برمی‌داشت.

بقیه اصحاب نیز کلماتی به زبان آوردند که بعضا به یکدیگر شبیه بود. حسین علیه السلام برای همگان پاداش خیر طلب کرد. «۱»

در این حال به محمد بن بشیر حضرمی خبر داده شد که پسر در مرزی اسیر شده است. محمد بن بشیر گفت: پس از اسارت او، دوست ندارم زنده بمانم. حسین علیه السلام فرمود:

بیعت من برداشته شده، برای آزادی فرزندت تلاش کن محمد گفت: نه به خدا چنین نخواهم کرد، درندگان مرا بخورند اگر از تو جدا شوم، امام علیه السلام فرمودند: «پس به پسر این پنج لباس را بده که برای آزادی برادرش اقدام کند و قیمت آن لباسها هزار دینار بود». «۲»

هنگامی که حسین علیه السلام صدق نیت و اخلاص آنها را دید، آنها را بر قضا و قدر سخت الهی واقف کرد و فرمود: من فردا کشته می شوم و همه شما با من کشته می شوید و احدی از شما باقی نمی ماند «۳» حتی قاسم و عبد الله مگر فرزندم علی زین العابدین، چون خداوند نسل مرا قطع نمی کند و او پدر ائمه هشت گانه است. «۴»

همگان گفتند: حمد مخصوص خدایی است که ما را به یاری تو مکرم داشت و به کشته شدن با تو شرافت بخشید، راضی هستیم از اینکه در درجه شما باشیم ای فرزند

(۱) - ارشاد مفید و طبری ج ۶، ص ۲۳۹.

(۲) - لهوف ص ۵۳.

(۳) - نفس المهموم ص ۱۲۲.

(۴) - اسرار الشهادة در بندی.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۳۲

رسول خدا. پس برای همگان دعای خیر کرد «۱» و پرده از دیدگان همگان برداشت، نعمتهای بهشت را دیدند و منازل آنها را در بهشت به آنها نشان داد «۲» و این امر برای امام علیه السلام سخت نیست و در میان تصرفات امام عجیب نیست. ساحران فرعون هنگامی که ایمان آوردند و فرعون خواست آنها را به قتل برساند حضرت موسی علیه السلام منازل آنها را در بهشت به ایشان نشان داد. «۳»

در حدیث امام باقر علیه السلام آمده است: «امام حسین علیه السلام به اصحابشان فرمودند: بشارت می دهم شما را به بهشت، به خدا قسم آن اندازه که خداوند بخواهد مکث می کنیم و سپس از دنیا بیرون می رویم تا آنکه قائم ما ظهور کند و از ظالمین انتقام بگیرد و من و شما آنها را در غل و زنجیر و انواع عذاب مشاهده می کنیم، شخصی عرض کرد: قائم شما کیست ای فرزند رسول خدا؟ امام علیه السلام فرمودند: هفتمین فرزند از فرزندان پسر محمد بن علی الباقر و او حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی است و اوست که مدتی طولانی غائب می شود سپس ظهور می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند چنانچه از ظلم و جور پر شده است». «۴»

شب عاشورا

شب عاشورا سخت‌ترین شبی بود که بر اهل بیت رسالت علیه السّلام گذشت، آن شب به سختی و رنج پیچیده بود و سختی بیشتری را نیز به دنبال داشت، حالت قساوت بنی امیه و پیروان آنها تمامی امکانات زندگی را از اهل بیت علیه السّلام منقطع کرده بود در حالی که شیون زنان و ناله کودکان، از شدت عطش بلند بود.

در این موقعیت موجود مردان عظمت از اصحاب و سروران شرف از بنی هاشم در چه حالی بودند؟ آیا خونی برای آنها باقی مانده بود که با آن بپاخیزند یا نفسی مانده بود که

(۱) - نفس المهموم ص ۱۲۲.

(۲) - الخرائج از راوندی.

(۳) - اخبار الزمان از مسعودی ص ۲۴۷.

(۴) - اثبات الرجعة.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۳

فردا با آن بجنگند؟

آری در این حال شیران آل عبد المطلب و برگزیدگان اصحاب در شادترین حالت بودند، مسرورند از نعمتها و راحتیهایی که ملاقات خواهند کرد و هر اندازه که مشکلات بیشتر می‌شد به دنبال آن لبخند و سرور و فرح و نشاط بیشتری پدیدار می‌گشت.

بریر با عبد الرحمن انصاری شوخی کرد، عبد الرحمن گفت: «الان که وقت شوخی نیست. بریر گفت: تمامی قبیله من می‌دانند که من در جوانی هم اهل شوخی نبوده‌ام تا چه رسد به دوران پیری، ولی خوش‌حالم از آنچه ملاقات خواهیم کرد. به خدا قسم میان ما و حور العین‌ها فاصله‌ای نیست مگر اینکه این گروه با شمشیر به ما حمله کنند و دوست دارم که همین الان به ما حمله کنند.» «۱»

حبیب بن مظاهر بیرون آمد در حالی که می‌خندید، یزید بن حصین همدانی به او گفت: الان وقت خندیدن نیست. حبیب گفت: چه زمانی بهتر از الان برای سرور، اینان به ما حمله می‌کنند و با حوران بهشتی هم آغوش می‌شویم. «۲»

گویا از طرفی پرداختن به عبادت، و از سوئی آمادگی برای جنگ یک حالت نشاط به آنها دست داده بود که صدائی همچون صدای زنبور عسل داشتند، گروهی در قیام و گروهی در رکوع و گروهی در سجود بودند. ضحاک بن عبد الله مشرفی می‌گوید: لشکر ابن سعد بر ما عبور کرد، یکی از لشکریان شنید که حسین علیه السّلام این آیه را می‌خواند: «هرگز گمان نکنید که مهلت دادن به

کافرین خیر آنها است، همانا ما مهلت می‌دهیم که بر گناه خود بیفزایند و برای آنان عذابی خوارکننده است. خداوند مؤمنین را به همین منوال رها نمی‌کند تا آنکه خبیث را از پاکان جدا کند».

آن شخص گفت: به خدای کعبه ما پاک و طیب هستیم که از شما جدا شدیم.

بربر فرمود: «ای فاسق! آیا خداوند تو را در میان پاکان قرار داده است؟ به سوی ما بیا و از گناهان خود توبه کن، به خدا قسم ما طیب هستیم و شما خبیث هستید. آن شخص با

(۱) - طبری ج ۶ ص ۲۴۱.

(۲) - رجال کشی، ص ۵۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۴

حالت استهزاء گفت: و من بر این شاهد هستم». «۱»

گفته شده است که در این شب سی و دو نفر از لشکر ابن سعد با مشاهده دعا و تهجد اصحاب امام علیه السلام به آنها پیوستند «۲»
علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمایند که در شب شهادت شنیدم از پدرم که در حال اصلاح شمشیر می‌فرمود:

ای روزگار افّ بر تو از حیث دوستی چقدر افراد شریف و اصیل را تو داشتی

از همنشینان و افرادی که کشته شدند و روزگار به جانشینی آنها قانع نیست

همانا این امر را نزد خدای جلیل می‌برم و هر زنده‌ای این راه را می‌پیماید پدرم این شعر را دو یا سه مرتبه تکرار کرد، من آن را فهمیدم و مقصود او را دانستم و اشک راه را بر من بسته بود و ساکت بودم، دانستم که بلای الهی نازل شده است. اما عمّه‌ام زینب، هنگامی که این شعر را شنید گریبان خود را چاک زد و فرمود: ای کاش مرگ زندگانی مرا می‌گرفت! امروز مادرم فاطمه و پدرم علی علیه السلام و برادرم از دنیا رفتند «۳» ای باقیمانده گذشتگان و فریادرس آیندگان. حسین علیه السلام او را تسلیت گفت و امر به صبر فرمود، سپس فرمود: ای خواهر بدان که تمام اهل زمین می‌میرند و تمام اهل آسمان باقی نمی‌مانند و هر چیزی هالک است مگر وجه خداوند و برای من و همه مسلمانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن‌ترین الگو و نمونه است.

زینب سلام الله علیها فرمود: آیا خودت را مقهور می‌بینی؟ این بیشتر قلب مرا مجروح می‌کند و بر من گرانتر است. «۴»

همه زنان با او گریستند و بر گونه‌های خود می‌زدند و زینب فریاد زد: وای محمّده، وای علیاه، وای امّاه وای حسیناه. حسین علیه السلام فرمود: ای خواهرم ای امّ کلثوم ای فاطمه، ای رباب، هنگامی که من کشته شدم گریبان پاره نکنید و به صورت خود لطمه نزنید و کلام غیر

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۴۰.

(۲) - لهوف، تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۲۱۷؛ سیر اعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۱۰.

(۳) - تاریخ طبری ج ۴، ص ۲۴۰؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۴؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۳۸ و مقاتل الطالبین از ابی الفرج ص ۴۵.

(۴) - لهوف سید بن طاووس.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۵

شایسته‌ای به زبان نیاورید «۱» آنگاه حسین علیه السلام به خواهرش زینب وصیت کرد که احکام را از علی بن الحسین علیه السلام دریافت کند و به شیعیان برساند تا آنکه علی بن الحسین علیه السلام مستور بماند که این امر را احمد بن ابراهیم نیز حدیث کرده است که می‌فرماید: بر حکیمه دختر امام جواد علیه السلام خواهر امام هادی علیه السلام در سال ۲۸۲ در مدینه وارد شدم و با او از پشت پرده سخن گفتم، سؤال کردم از دین او، پس نام ائمه را برد تا آنکه فرمود: حجّه بن الحسن.

گفتم: آیا دیده‌اید یا خبر گرفته‌اید؟ فرمود: خبر از ابی محمد است که آن را برای مادرش نوشت. گفتم: آیا به وصیتی که به یک زن شده است اقتدا می‌کنید؟ فرمود من به حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا می‌کنم که در ظاهر به خواهرش زینب وصیت کرد. پس تمامی علوم صادره از علی بن الحسین علیه السلام منسوب به زینب بود تا علی بن الحسین علیه السلام مستور بمانند. آنگاه فرمود: آیا شما روایت نمی‌کنید که نهمین فرزند حسین علیه السلام میراث او را تقسیم می‌کند؟ «۲» سپس حسین علیه السلام به اصحاب خود امر کردند که خیمه‌ها را نزدیک یکدیگر نصب کنند تا تنها از یک طرف با دشمن روبرو شوند و امر کردند که خندق در پشت خیمه‌ها حفر شود و در آن هیزم بریزند که هنگام قتال در آن آتش بیفروزند تا جنگ فقط از یک جهت باشد. «۳»

امام علیه السلام در دل شب به بیرون خیمه‌ها آمدند تا از کمینگاه‌ها مطلع شوند، نافع بن هلال جملی بدنبال امام علیه السلام بیرون آمد. حسین علیه السلام از علت آمدنش سؤال کرد. او پاسخ داد: ای فرزند رسول خدا! از رفتن شما بسوی لشکرگاه این طاعی ترسیدم، حسین علیه السلام فرمود: من خارج شدم که از کمینگاه مطلع شوم مبادا در روز حمله غافلگیر شویم. آنگاه بازگشت و دست نافع را گرفت و فرمود: به خدا قسم وعده‌ای است که هیچ تخلفی در آن نیست. سپس فرمود: آیا نمی‌خواهی میان این دو کوه را بگیری و در این نیمه شب خودت را نجات دهی؟ نافع بر پاهای امام علیه السلام افتاد و آنها را می‌بوسید و می‌گفت: مادرم به عزایم

(۱) - الإرشاد شیخ مفید.

(۲) - إكمال الدین صدوق ص ۲۷۵، باب ۴۹.

(۳) - طبری ج ۶ ص ۲۴۰.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۶

بنشینند، شمشیرم را با هزار دینار و اسبم را نیز با هزار دینار خریده‌ام، قسم به خدایی که بر من منت گذاشته است از شما جدا نمی‌شوم تا آنکه شمشیر و اسب از جنگیدن من خسته شوند. حسین علیه السلام به خیمه زینب رفت و نافع بیرون خیمه ایستاد و منتظر امام علیه السلام بود.

نافع شنید که زینب علیها السلام می‌فرمود: آیا نیت اصحاب خود را آزموده‌ای، می‌ترسم که هنگام جنگ تو را تسلیم کنند.

حسین علیه السلام فرمود: بخدا قسم آنها را آزمودم و ندیدم در آنان مگر مردانی آهنین و ثابت قدم، با مرگ انس گرفته‌اند آنگونه که بچه به سینه مادر انس گرفته باشد.

نافع می‌گوید: هنگامی که این را شنیدم گریستم و نزد حبیب رفتم و آنچه شنیده بودم برایش حکایت کردم. حبیب فرمود: به خدا قسم اگر انتظار امر او نبود همین امشب به جنگ می‌پرداختم. نافع به حبیب می‌گوید: من او را نزد خواهرش رها کردم و گمان می‌کنم که بقیه زنان بیدار، و با زینب هم‌نوا شده‌اند. آیا می‌توانی اصحاب را جمع کنی و با کلامی آنها را دل‌داری دهی که دل آنها را تسلی بخشد؟ حبیب برخاست و فریاد زد:

ای صاحبان غیرت! و شیران بیشه، همگان چون شیران شجاع برخاستند. حبیب به بنی هاشم فرمود: شما بازگردید به جایگاه خویش، چشمان شما را کسی بیدار نکند.

سپس حبیب به یاران متوجه شد و آنچه را که نافع شنیده بود و دیده بود حکایت کرد همگان گفتند: قسم به خدایی که بر ما منت گذاشت اگر انتظار امر او نبود همین الان با شمشیرهای خود حمله‌ور می‌شدیم! خیالت راحت باشد چشمت روشن باد، پس حبیب برای همگان جزای خیر خواست و فرمود: با من بیایید تا نزد زنان برویم و خاطر آنها را آسوده کنیم. حبیب و اصحاب وی پشت خیمه زنان آمدند و حبیب فریاد زد: ای آزادگان رسول خدا این شمشیر جوانان شماس است که تصمیم گرفته‌اند آنها را فرود نیاورند مگر بر گردن کسانی که اراده سوء نسبت به شما داشته باشند و این نیزه‌های غلامان شماس است که قسم خورده‌اند آن را نزنند مگر به سینه کسانی که بخواهند جمع شما را متفرق سازند.

زنان با گریه و شیون بیرون آمدند و فرمودند: ای پاکان از دختران رسول خدا و زنان امیر

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۷

المؤمنین حمایت کنید. حبیب و اصحابش آنگونه گریستند که گویا زلزله رخ داد. «۱» در صبحگاه این شب حسین علیه السلام را خواب اندکی فرا می‌گیرد، بیدار می‌شود و به اصحاب خود خبر می‌دهد که در خواب سگهائی را دید که بر او حمله‌ور شده‌اند و بدترین آنها سگ سیاه و سفیدی بود و خبر داد که مردی که مباشر قتل اوست مردی ابرص است و باز خبر داد پس از آن، در خواب رسول الله صلی الله علیه و آله را دید در حالی که با گروهی از اصحاب بودند و به حسین علیه السلام فرمود: تو شهید این امت هستی و اهل آسمان و عرش اعلیٰ به تو بشارت می‌دهند و باید افطار تو امشب نزد من باشی، عجله کن و تأخیر منما که این فرشته از آسمان نازل می‌شود تا خون تو را در شیشه‌ای سبز رنگ، جمع‌آوری کند. «۲»

روز عاشورا

اشاره

به درستی که مرگ را جز سعادت و زندگانی با ظالمین را جز ذلت نمی دانم ابا عبد الله الحسین علیه السلام

روز عاشورا بر آل محمد صلی الله علیه و آله گذشت در حالی که تمامی آن از هر طرف حزن آور بود، فاجعه های آن به گونه ای بر قلبها اثر می گذاشت که آنها را ذوب می نمود و اشک چشمها را روان می ساخت. در این روز شنیده نشد مگر فریاد کسی که عزیزش را از دست می داد و دیده نشد مگر پریشان احوالی که مصیبت او را آزرده بود و غبار آلوده ای که خاک بر سر خود می ریخت تا کسانی که با یک دست به سینه و پیشانی می زدند و دست دیگر را بر قلب گذاشته بودند و می بینی که در این روز مردم از خود بیخود شده اند درحالی که عظمت مصیبت آنها را چنین کرده است. اگر پرده ها کنار می رفتند از عالم ملکوت هم صدای شیون و ناله شنیده می شد و حوریان ناله و فریاد می کردند و گریه ائمه هدی

(۱) - الدمعة الساکبة ص ۳۲۵؛ و در کلام وی مکررا هلال بن نافع آمده که اشتباه است و صحیح آن نافع بن هلال است. چنانچه در زیارت ناحیه و تاریخ طبری و کامل ابن اثیر آمده است.

(۲) - نفس المهموم ص ۱۲۵ منقول از صدوق.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۸

شنیده می شد. کسی که در این روز از دست رفت عطر رسالت و زینت خلافت و یاقوت تاج امامت بود، او سبط مصطفی و پاره تن فاطمه زهرا علیها السلام و جگرگوشه مرتضی و همتای مجتبی و حجت خداوند بر همگان بود. او آیت ذخیره شده و رحمت مداوم و امانت محفوظه بود و ملجای بود که همه مردم به آن نیازمند بودند.

مصیبت او به گونه ای است که گریه برای آن کم است و عزاء در آن سخت است. اگر بند قلبها پاره شود و روح از بدن خارج شود به خاطر این حادثه بزرگ بازهم حق وی آداء نشده است و اگر زندگانی ارزش داشته باشد ارزش آن به این عنصر حیات بخش پاک بسته است، و اشک ریختن برای خون خدا چه اندک است، آیا می توان چشم باز کرد و قربانیان آل محمد را با بصیرت دید که بر روی خاک قطعه قطعه شده اند و بدنهای آنان با ضربت شمشیر و نیزه و تیر پاره پاره شده اند و با تشنگی جان سپرده اند در حالی که بر لب فرات

بوده‌اند که سگها در آن شناور هستند و وحوش بیابان از آن می‌نوشند، ولی آل محمد صلی الله علیه و آله از آن منع شده‌اند. پس بر محبّی که به پیامبر اقتدا می‌کند و بر فرزند او می‌گرید لازم است که به مجرد تذکر مصیبت بر سید الشهداء ماتم بگیرد «۱» و همه اهل خانه را به گریه امر کند و یکدیگر را تسلیت بخشند، چنانچه در حدیث امام باقر علیه السلام آمده است: خداوند پاداش ما و شما را به واسطه مصیبت‌زدگی به حسین علیه السلام عظیم گرداند و ما و شما را از خونخواهان وی به همراهی مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله قرار دهد. «۲» عبد الله بن سنان در روز عاشورا بر امام صادق علیه السلام وارد شد، دید که ایشان گرفته هستند و اشک مثل لؤلؤ بر گونه‌هایشان می‌ریزد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، چرا گریه می‌کنید؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا نمی‌دانی که حسین علیه السلام در این روز شهید شد؟ سپس به او امر کردند که مانند اشخاص مصیبت زده آستین خود را بالا زند و غمگین باشد و تمامی روز را روزه نگیرد، بلکه بعد از عصر با قدری آب افطار کند چون در آن وقت جنگ آل محمد صلی الله علیه و آله به پایان رسید. سپس

(۱) - الخصائص از سیوطی ج ۲، ص ۱۲۵؛ اعلام النبوة از ماوردی ص ۸۳.

(۲) - کامل الزیارات ص ۱۷۵؛ مصباح المتهجد از شیخ طوس ص ۳۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۳۹

فرمودند: اگر رسول خدا زنده بودند ایشان خود صاحب عزا بودند. «۱» اما امام کاظم علیه السلام پس در تمامی دهه محرم خنده ایشان دیده نشد و حزن غالب بود و روز دهم روز حزن و مصیبت ایشان بود. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: بر مثل حسین باید گریه کنندگان بگیرند.

همانا روز حسین علیه السلام پلک‌های ما را زخم کرده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است در زیارت ناحیه، حجّت آل محمد صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «صبح و شب برای آه و ناله می‌کنم و هرآینه عوض اشک برای خون گریه می‌کنم» اکنون آیا بر ما واجب نیست که در دهه محرم لباس انس را پاره کنیم و لباس حزن و گریه به تن کنیم و بدانیم که تعظیم شعائر الهی با اقامه ماتم بر شهید تشنه لب است!؟

اشعار شیخ هادی نحوی (م ۱۲۲۵ ه. ق)

امروز ستونهای دین اسلام فرود آمده است امروز شریعت حق رو به افول رفته است امروز راه معروف و شناخته رو به گمراهی نهاده است و روزنه امید به روی امیدواران بسته گشته است امروز زهرا به ندبه و زاری قیام ورزیده است و امروز «آسیه» به کمک او شتافته است عذر فرزندان هنده در روز حشر چیست؟ در حالی که مصطفی خصم آنان و خدا داور و قاضی حشر است عذر او چیست در حالی

که خونهای فرزندان او حنای عیده‌های آنان و موجب سرور محافل آنها گشته است.

(۱) - مزار ابن مشهدی از بزرگان قرن ششم.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۰

حسین علیه السلام در روز عاشوراء

ابن قولویه و مسعودی گفته‌اند: «۱» هنگامی که حسین علیه السلام روز عاشورا نماز صبح را با اصحاب خود خواند بپاخواست و خطبه‌ای ایراد کرد، پس حمد و ثنای الهی را به جا آورد و فرمود:

بدرستی که خدای تعالی کشته شدن شما و من را در امروز می‌خواهد پس بر شما باد به صبر و قتال. سپس صفوف آنها را برای جنگ منظم کرد در حالی که هشتاد و دو نفر پیاده و سواره بودند. زهیر بن قین را امیر بر قسمت راست و حبیب بن مظاهر را بر قسمت چپ و خود و اهل بیت علیه السلام را در قلب قرار دادند «۲» و پرچم را به دست برادرشان عباس سپردند «۳» چرا که قمر بنی هاشم لایق‌ترین فرد برای حمل پرچم بود و از همگان نسبت به امام علیه السلام مهربانتر و به ایشان نزدیکتر و دلیرتر بودند. «۴»

عمر بن سعد به سوی حسین علیه السلام آمد با سی هزار نفر که در آن روز رؤسای چهار قبیله کوفه عبارت بودند از: عبد الله بن زهیر بن سلیم ازدی رئیس قسمت اهل مدینه بود و عبد الرحمن بن ابی سیره حنفی رئیس بر مذحج و اسد بود و قیس بن اشعث رئیس بر

(۱) - کامل الزیارات ص ۷۳ و اثبات الوصیه ص ۱۳۹.

(۲) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۴.

(۳) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۴۱؛ تذکره الخواص ص ۱۴۳.

(۴) - مورخین در مورد تعداد اصحاب امام (ع) اختلاف دارند:

۱. سی و دو سواره و چهل پیاده که شیخ مفید در ارشاد، طبرسی در اعلام الوری ص ۱۴۲، فتال در روضه الواعظین ص ۱۵۸، ابن جریر در تاریخ ج ۶ ص ۲۴۱؛ ابن اثیر در کامل ج ۴، ص ۲۴؛ قرمانی در اخبار الدول ص ۱۰۸؛ دینوری در اخبار الطوال ص ۳۵۴ ذکر نموده‌اند؛ ۲. هشتاد و دو پیاده که در دمعه الساکبه ص ۳۲۷ آن را به روایتی نسبت داده و همین اختیار مؤلف است؛ ۳. شصت پیاده که دمیری در کتاب حیاة الحیوان ج ۱، ص ۷۳ ذکر کرده است؛ ۴. سی و هفت نفر که شریشی در شرح مقامات حریری ج ۱، ص ۱۹۳

ذکر کرده است؛ ۵. چهل و پنج سواره و حدود صد پیاده که ابن عساکر ذکر کرده و در تهذیب تاریخ الشام ج ۴، ص ۳۳۷ نیز اینچنین است؛ ۶. سی و دو سواره و چهل پیاده که خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۴ ذکر کرده است؛ ۷. شصت و یک نفر که مسعودی در اثبات الوصیه ص ۳۵ ذکر کرده است؛ ۸. چهل و پنج سواره و صد پیاده که ابن نما در مثیر الاحزان ص ۲۸ ذکر کرده و در لهوف ص ۵۶ آن را مروی از امام باقر (ع) دانسته است؛ ۹. هفتاد و دو نفر که شبرای در کتاب الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۷ ذکر کرده است؛ ۱۰. آنچه در مختصر تاریخ دول الاسلام ذهبی ج ۱، ص ۳۱ آمده که امام (ع) با هفتاد سواره از مدینه حرکت کردند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۱

ربیعاً و کنده و حرّ بن یزید ریاحی رئیس بر تمیم و همدان بود «۱» و همه آنها در جنگ شرکت کردند مگر حرّ بن یزید ریاحی. ابن سعد عمرو بن حجّاج زبیدی را امیر بر قسمت راست و شمر بن ذی الجوشن را امیر بر قسمت چپ و عزرة بن قیس احمسی را امیر بر سواره و شیب بن ربیع را امیر پیاده قرار داد و پرچم را به غلامش ذوید سپرد. «۲»

لشکر ابن سعد حرکت می کند و اطراف خیمه ها جولان می دهد، ناگاه مشاهده می کند که آتش در خندق شعله ور می شود. شمر با صدای بلند فریاد می زند: ای حسین قبل از قیامت بسوی آتش رفتی حسین علیه السلام فرمود: این مرد کیست؟ گویا شمر بن ذی الجوشن است. گفته شد: بلی، امام علیه السلام فرمودند: ای فرزند چوپان، تو سزاوارتر به آتش هستی.

مسلم بن عوسجه تصمیم گرفت که او را با تیر بزند، حسین علیه السلام او را منع کرد و فرمود:

«نمی خواهم آغاز کننده جنگ بوده باشم». «۳»

دعای حسین علیه السلام

هنگامی که حسین علیه السلام به جمع دشمن نگاه کرد و دید که چون سیل موج می زنند، دستهای خود را به دعا بلند کرد و فرمود: خدایا تو تکیه گاه منی در هر سختی و امید در شدائد هستی، تو پناهگاه من هستی در اموری که بر من نازل می شود. چه بسیار مشکلاتی که دلها را لرزاند و راه چاره بسته شد، دوستان خوار شده و دشمنان شماتت می کردند، من آن را نزد تو آوردم و به تو شکایت کردم، پس آن را گشودی و وسائل گشایش را فراهم کردی. تو ولی هر نعمت و منتهای هر رغبت هستی. «۴»

(۱)- در شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۸۱ آمده است که در آن زمان کوفه هشت قبیله داشت.

(۲)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۱.

(۳) - ارشاد شیخ مفید و تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۴۲.

(۴) - ابن اثیر در کامل ج ۴ ص ۲۵؛ تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۲۳۳؛ کفعمی در مصباح ص ۱۵۸ ذکر کرده که ابن دعا را پیامبر در روز بدر خواند و ذهبی در سیر أعلام النبلاء ج ۳ ص ۲۰۲ به اختصار آن را ذکر کرده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۲

خطبه نخست

پس از آن امام علیه السّلام شتر خود را خواسته، سوار شدند و با صدای بلند که عموم آنها بشنوند فریاد زدند: ای مردم! کلام مرا بشنوید و عجله نکنید تا آنکه من شما را موعظه کنم که این حق شما بر من است و تا آنکه من عذر خود را از آمدنم ذکر کنم، پس اگر عذر مرا پذیرفتید و کلام مرا تصدیق کردید و منصفانه برخورد کردید، بدین وسیله سعادت مند می شوید و بر من حجت وجود ندارد و اگر عذر مرا نپذیرفتید و منصفانه برخورد نکردید پس تمامی شرکاء خود را جمع کنید و هر چه می خواهید با من بکنید، ولی من خداوند است که کتاب را نازل کرده و او ولی صالحان است.

هنگامی که زنان صدای امام علیه السّلام را شنیدند فریاد زدند و گریستند و صدای آنها بلند شد. امام علیه السّلام برادرش عباس و فرزندش علی اکبر را فرستادند و فرمودند: آنها را ساکت کنید، قسم به جان خودم از این به بعد بسیار خواهند گریست.

چون ساکت شدند امام علیه السّلام حمد و ثنای الهی را به جا آوردند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و فرشتگان و انبیاء صلی الله علیه و آله درود فرستادند و در این زمینه مطالبی فرمودند که از هیچ گوینده ای اینگونه شنیده نشده بود و بعد از آن هم شنیده نشد. «۱» آنگاه فرمودند: بندگان خداوند! تقوای الهی را داشته باشید و از دنیا بر حذر باشید. اگر دنیا بقائی داشت یا کسی بر آن باقی می ماند انبیاء سزاوارتر بودند و به قضای الهی راضی تر، ولی خداوند دنیا را برای فناء خلق کرده است، جدید آن بی ارزش و نعمتهای آن از بین رفتنی و خوشی آن آمیخته به غم و جایگاه آرامش آن متزلزل و خانه های آن خراب شدنی است توشه بگیرید که بهترین توشه، تقواست و تقوای الهی، داشته باشید شاید رستگار شوید. «۲»

ای مردم خدای تعالی دنیا را خلق کرد و آن را جایگاه فناء و از بین رفتنی قرار داد، هر لحظه به اهل خود تصرفی می کند. فریب خورده کسی است که فریب دنیا را به خورد و

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۴۲.

(۲) - زهر الآداب از حصری ج ۱، ص ۶۲

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۳

شقی آن کسی است که به دنیا گرفتار شود. مبادا دنیا شما را به فریبد که این دنیا قطع می کند امید کسی را که به آن اعتماد ورزیده باشد و ناامید می سازد طمع کسی را که در آن طمع کند، می بینم بر امری اجتماع کرده اید که غضب خداوند در آن است و از شما روی گردان می شود و عذاب او فرود می آید، خداوند چه خدای خوبی است و شما چه بد بندگانی هستید، به اطاعت او اقرار کردید و به پیامبرش محمد ایمان آوردید سپس به عترت او حمله ور شدید و قتل آنها را اراده کردید، شیطان بر شما مسلط شده و ذکر خداوند را از یاد شما برده است، وای بر شما و وای بر خواسته شما، انا لله و انا الیه راجعون (همه ما از خداییم و همه به سوی او باز خواهیم گشت) اینان قومی هستند که بعد از ایمان کافر شدند و وای بر ستمکاران. «۱» ای مردم نسب مرا بیاد آورید که من کیستم، آنگاه به نفس خود بازگردید که آیا قتل من و هتک حرمت من روا است؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا پسر وصی او و پسر عموی و نخستین ایمان آورنده به خدا و رسول نیستم؟ آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیستم؟ آیا جعفر طیار عموی من نیستم؟ آیا گفتار پیامبر را راجع به من و برادرم که این دو آقای جوانان بهشت هستند، به شما نرسیده است؟ اگر مرا تصدیق می کنید که حق را تصدیق کرده اید به خدا قسم از وقتی که بیاد دارم دروغ نگفته ام، چون می دانم که خداوند اهل دروغ را دشمن دارد و اگر مرا تکذیب می کنید پس در میان شما کسانی هستند که می توانید از آنان سؤال کنید، از جابر بن عبد الله انصاری، ابا سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک، آنان به شما خبر می دهند که این کلام را از پیامبر شنیده اند. آیا این کلام برای شما مانع از ریختن خون من نیست؟

شمر گفت: اگر بداند چه می گوید خدا را بر حرفی عبادت می کند. حیب بن مظاهر به شمر گفت: می بینم که تو خدا را بر هفتاد حرف عبادت می کنی و من شهادت می دهم که تو راست می گویی، تو نمی فهمی او چه می گوید، چرا که خداوند قلب تو را بسته است!

(۱) - مقتل محمد بن ابی طالب حائری.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۴

سپس حسین علیه السلام فرمود: اگر در این کلام شک دارید آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر هستم؟ به خدا قسم میان مشرق و مغرب غیر از من پسر دختر پیامبر نیست، وای بر شما آیا از شما کسی را کشته ام که خون مرا طلب می کنید یا مالی از بین برده ام یا جراحی وارد کرده ام؟ هیچ کس پاسخ نداد. آنگاه امام علیه السلام فریاد زدند: ای شیب بن ربیع، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث ای زید بن حارث، آیا شما نامه ننوشتید که من بسوی شما بیایم، میوه ها رسیده و باغها سر سبز هستند. آنها گفتند: ما چنین نکردیم. امام علیه السلام فرمودند: سبحان الله، به خدا قسم چنین کرده اید، حال اگر مرا نمی خواهید رهایم کنید که به یک مکان امن بروم. قیس بن اشعث گفت: آیا نمی خواهی به حکم پسر عمویت تن دهی؟ آنها تو را به خواستهات می رسانند و هیچ بدی از آنها به تو نمی رسد. حسین علیه السلام فرمود: تو برادر همان قاتل هستی، آیا می خواهی که بنی هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل از تو بخواهند؟ نه به خدا قسم دست خود را مانند افراد ذلیل به دست آنها نمی دهم و همچون بردگان فرار نمی کنم. «۱»

بندگان خدا، من از کارهای ناشایست شما به خداوند پناه می برم، پناه می برم به خداوند از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد. آنگاه امام شتر را خواباندند و به عقبه بن سمان فرمودند که زانوی آن را ببندد. «۲»

(۱) - در روایت ابن نما در مثیر الأحزان ص ۲۶ کلمه «لا افرّ» با فاء آمده به معنای فرار نمی‌کنم. مؤلف گوید این روایت صحیح‌تر از بقیه مقاتل است که با قاف آمده به معنای اقرار نمی‌کنم چون اگر با قاف باشد همان تکرار جمله اول می‌شود و اگر با فاء باشد به این معناست که از کشته شدن و سختی فرار نمی‌کنم. آنگاه استشهاد می‌کنند به کلام امیر المؤمنین علی (ع) درباره مصقله بن هبیره که حضرت فرمودند او را چه شد، کار افراد بزرگ را کرد و همچون بردگان فرار کرد و چون فاجران خیانت کرد. داستان از این قرار بود که اصحاب حریت بن راشد در زمان علی (ع) مرتد شدند، علی (ع) با آنها جنگید و مردان آنها را کشت و زنان و بچه‌ها را اسیر کرد. مصقله بن هبیره آنها را خرید و آزاد کرد و پس از آن به بهانه نپرداختن پول نزد معاویه رفت. علی (ع) کلام فوق را درباره او فرمودند.

(۲) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۴۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۵

کرامت و هدایت

لشکریان به سوی حسین علیه السلام حرکت کردند در حالی که عبد الله بن حوزة تیمی در میان آنها بود. «۱» پس فریاد زد: آیا حسین در میان شماست؟ در سومین مرتبه اصحاب امام علیه السلام گفتند: این حسین است، چه می‌خواهی؟ گفت: ای حسین بشارت می‌دهم تو را به آتش، امام علیه السلام فرمودند: دروغ می‌گویی من بسوی خداوند غفور و کریم می‌روم، تو کی هستی؟

گفت: من ابن حوزة هستم، حسین علیه السلام دستهای خود را بلند کرد و فرمود: خدایا او را به آتش بینداز. ابن حوزة غضب کرد و اسب خود را حرکت داد، پس از اسب سقوط کرد و پای او در رکاب مانده بود، اسب جولان کرد و پای او از ران قطع شد درحالی که پای دیگرش در رکاب مانده بود. اسب او را روی سنگ و خاک می‌کشید «۲» و سرانجام او را در آتش خندق انداخت، در آتش سوخت و به هلاکت رسید. امام علیه السلام به سجده افتادند و خدا را حمد کردند. سپس صدای خود را بلند کردند و فرمودند: خدایا ما اهل بیت پیامبر و ذریه او هستیم، ستمکاران بر ما را از میان بردار، تو شنوا و نزدیک هستی. محمد بن اشعث گفت:

چه خویشاوندی میان تو و محمد صلی الله علیه و آله است؟ حسین علیه السلام فرمود: خدایا محمد بن اشعث می‌گوید که میان من و محمد صلی الله علیه و آله خویشاوندی نیست. خدایا امروز به او ذلت را نشان بده.

پس خداوند دعای او را مستجاب کرد. محمد بن اشعث از لشکر جدا شد و برای قضای حاجت از اسب پایین آمد، در این هنگام یک عقرب سیاه او را زد و او را آلوده در لباس رها کرد «۳» پس به صورت آلوده و در حالی که عورت او مکشوف بود از دنیا «۴» رفت.

مسروق بن وائل حضرمی می‌گوید: من در پیشاپیش لشکر بودم و می‌خواستم سر

(۱) - در مجمع الزوائد هیشمی ج ۹، ص ۱۹۳ آمده است که نام او ابن جویره یا جویره بوده است و در مقتل الحسین خوارزمی ج ۱، ص ۲۴۸ آمده که نام او مالک بن جویره بود و در روضه الواعظین ص ۱۵۹ آمده که ابن ابی جویره بود و اسب او رم کرد و او را در آتش خندق انداخت.

(۲) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۷.

(۳) - مقتل الحسین خوارزمی ج ۱، ص ۲۴۹؛ صدوق در امالی به دعا امام (ع) اکتفاء کرده است.

(۴) - روضه الواعظین فتال نیشابوری ص ۱۵۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۶

حسین را به دست آورم و نزد ابن زیاد ببرم، هنگامی که جریان ابن حوزة را مشاهده کردم دانستم که این اهل بیت نزد خداوند حرمت و منزلت دارند، پس از مردم جدا شدم و گفتم:

نخواهم جنگید که سرانجام آن، آتش است. «۱»

خطبه زهیر بن قین

زهیر بن قین در حالی که سوار بر اسب و غرق سلاح بود در جلوی لشکر ایستاد و فرمود:

ای اهل کوفه! شما را از عذاب خداوند می ترسانم. حق یک مسلمان بر برادر مسلمان نصیحت است و ما تا الان برادر دینی هستیم مادام که میان ما و شما شمشیر حکم نکرده است. هنگامی که شمشیر حکم قرار گرفت عصمت برداشته می شود و از یکدیگر جدا می شویم. خداوند ما و شما را به فرزندان پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله مبتلا کرده است تا ببیند ما چه می کنیم. ما شما را به یاری خاندان پیامبر دعوت می کنیم. شما از یزید و عبید الله بن زیاد جز بدی چیزی ندیده اید، چشمان شما را کور، دست و پای شما را قطع و بدنهای شما را مثله می کنند و شما را روی نخلها حلق آویز می کنند، بزرگان و قرآء شما از قبیل حجر بن عدی و هانی بن عروه را به قتل می رسانند. جمعیت به او فحش دادند و عبید الله بن زیاد را ثنا کردند و گفتند: ما نمی رویم تا آنکه همراه تو را به قتل برسانیم یا او را نزد عبید الله بن زیاد ببریم. زهیر فرمود: بندگان خدا فرزند فاطمه سزاوارتر به یاری است. اگر او را یاری نمی کنید مبادا به جنگ با او بپردازید. هم او و هم یزید را رها کنید. قسم به جان خودم همین کافیست که شما به قتل حسین علیه السلام آلوده نشوید.

شمر او را تیر زد و گفت: ساکت شو که خداوند تو را ساکت کند، با زیادی کلامت ما را خسته کردی. زهیر فرمود: من به تو خطاب نکردم، همانا تو چهارپایی هستی که گمان ندارم از کتاب خداوند دو آیه را بلد باشی بشارت باد تو را به ذلت در روز قیامت و عذاب دردناک. شمر گفت: خداوند همین الان تو و همراه تو را به قتل می‌رساند. زهیر فرمود: مرا

(۱) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۷

از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا قسم مرگ در رکاب او محبوبتر است از جاودانگی همراه با شما. آنگاه رو به لشکر کرد و با صدای بلند فریاد زد: بندگان خدا! این سبک سر و امثال او شما را فریب ندهند، به خدا قسم شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نمی‌رسد به قومی که خون فرزندان او را بریزند و حامیان و یاوران آنها را به قتل برسانند.

مردی از اصحاب زهیر فریاد زد: همانا ابا عبد الله می‌گوید: برگرد، قسم به جان خودم اگر مؤمن آل فرعون قوم خود را نصیحت کرد و دعوت را ابلاغ کرد تو نیز چنین کردی، ولی نصیحت، فایده‌ای ندارد. «۱»

خطابه بریر

بریر بن خضیر «۲» از حسین علیه السلام اجازه خواست که با لشکریان سخن بگوید و امام علیه السلام به او اجازه دادند. بریر پیری عابد، پرهیزگار، قاری قرآن و از بزرگان قرآء در مسجد جامع کوفه بود و همدانین برای او شرافت و منزلت خاصی قائل بودند. بریر نزد آنان رفت و فریاد زد:

ای مردم، خداوند محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد که بشیر و نذیر و دعوت کننده بسوی خدا و چراغ فروزان باشد، این آب فرات است که خوکان سیاه و سگها در آن شناورند، ولی پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از آن منع شده است، آیا جزای محمد صلی الله علیه و آله این است؟ «۳» گفتند: ای بریر زیاد سخن گفتی، بس است به خدا قسم حسین باید تشنه باشد چنانچه پیشینیان تشنه بودند. بریر فرمود: ای لشکریان! رسالت محمد صلی الله علیه و آله بر دوش شماست. اینان فرزندان و عترت و دختران و حرم محمد صلی الله علیه و آله هستند، می‌خواهید با آنان چه کنید؟ گفتند:

می‌خواهیم آنان را تسلیم امیر عبید الله بن زیاد کنیم.

فرمود: آیا نمی‌پذیرید که بازگردند به همان مکانی که از آنجا آمدند. وای بر شما ای

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۳.

(۲) - ابن اثیر در کامل ج ۴، ص ۳۷ گفته که بریر با ضمّ باء و فتح راء و سکون یاء صحیح است.

(۳) - در امالی صدوق ص ۹۶ آمده است: هنگامی که عطش حسین (ع) و اصحابش فزونی یافت بریر اجازه خواست که با لشکر سخن بگوید و امام (ع) به او اذن دادند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۸

اهل کوفه! آیا فراموش کردید نامه‌هایتان را و عهده‌ی را که بستید و خدا را شاهد گرفتید؟

آیا اهل بیت پیامبر را دعوت می‌کنید و خود را فدائی آنها معرفی می‌کنید، اما پس از آمدن آنها را تسلیم ابن زیاد می‌کنید و از آب فرات محروم می‌سازید؟ چه بد نوع با ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد می‌کنید! شما را چه شده است، خداوند شما را در روز قیامت سیراب نکند. شخصی فریاد می‌زند: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گوئی؟ بریر فرمود: حمد مخصوص خدائی است که بصیرت مرا افزود. خدایا من از کردار این قوم بیزارم خدایا میان آنها دشمنی بینداز تا وقتی که تو را ملاقات کنند و تو بر آنها خشمگین باشی پس لشکریان شروع به تیراندازی کردند و بریر بازگشت. «۱»

خطبه دوم حسین علیه السلام

بعد از آن حسین علیه السلام سوار بر اسب شد، قرآنی بر سر گذاشت و جلوی لشکر ایستاد و فرمود:

ای لشکریان! میان من و شما کتاب خدا و سنت جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله حکم می‌کند. «۲» پس از حاضران سؤال کردند که آیا این شمشیر و عمامه، شمشیر و عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟

همگان تصدیق کردند. امام علیه السلام سؤال کردند که چرا مصمم به قتل او هستید. گفتند: برای اطاعت از امیر عبید الله بن زیاد. امام علیه السلام فرمودند: وای بر شما، آیا زمانی که از دست آنان به ما داد خواهی کردید ما نزد شما نیامدیم؟ آن وقت دوست دشمنان خود شدید بدون اینکه عدالتی گسترانیده باشند یا شما را به آرزوهایتان رسانیده باشند. وای بر شما، مرا رها کردید در حالی که قلب من مطمئن و رأی من هنوز برنگشته است. مانند پرندگان آسمان اشتیاق نشان دادید و دعوت کردید، سپس عهد خود را شکستید. خوار باشید ای بندگان کنیز! و ذره‌های اقوام و پشت‌سراندازندگان کتاب و تحریف‌کنندگان قرآن و پایه‌های گناه و سموم شیطان و خاموش‌کنندگان سنت! وای بر شما آیا اینان را کمک می‌کنید و ما را خوار؟ به خدا قسم فریب و نیرنگ از قدیم در میان شما بوده که در میان

(۱) - البحار ج ۱۰ از محمد بن ابی طالب.

(۲) - تذکره الخواص ص ۱۴۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۴۹

شما ریشه دوانیده شاخ و برگ زده، و اکنون شما بدترین میوه و برای غاصبین قابل استفاده هستید. آگاه باشید که زنا زاده فرزند زنازاده مرا میان کشته شدن و ذلت مخیر ساخته است در حالی که ذلت از ما دور است خدا و رسول و مؤمنین و دامنه های پاک و نفس های رفیع ابا دارند که ما اطاعت از افراد پست را بر کشته شدن با کرامت ترجیح دهیم. آگاه باشید که من علی رغم کمی عدد، و نبودن یاور خواهم جنگید. پس از آن اشعار فروه بن مسیک مرادی را قرائت کردند. «۱» آنگاه امام علیه السلام فرمودند: آگاه باشید پس از کشتن من به اندازه سوار شدن بر اسب توقف نخواهید کرد، چیزی نخواهد گذشت که مثل سنگ آسیا، شما را می گردانند. این قراری است که پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است. «همه یاوران و شرکاء خود را جمع کنید، کار شما موجب هم و غم نباشد، پس حکم کنید و تأمل نکنید. من بر خدا توکل کردم که پروردگار من و شماست، هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه در قبضه قدرت خداوند است، ان ربی علی صراط مستقیم». «۲» پس از آن امام علیه السلام دستهای خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا قطره های آسمان را از آنان حبس کن و سالهایی مثل سالهای یوسف بر آنان بفرست و فردی بر آنان مسلط کن که جامه های غصه را به آنها بنوشاند. اینان ما را تکذیب کردند و خوار کردند، تو پروردگار ما هستی، بر تو توکل کردیم و بازگشت ما به سوی توست. «۳» به خدا قسم احدی از آنان را رها نمی کنند جز اینکه انتقام مرا خواهند گرفت». «۴»

(۱) - لهوف ص ۵۴ و تاریخ شام از ابن عساکر ص ۳۳۳ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶؛ الاصابه از ابن حجر ج ۳، ص ۲۰۵.

(۲) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۴؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷ و لهوف ص ۵۴.

(۳) - لهوف ص ۵۶ چاپ صیدا و مقتل خوارزمی ج ۳، ص ۷.

(۴) - مقتل العوالم ص ۸۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۰

حسین علیه السلام عمر بن سعد را خواست، ابن سعد در حالی که نمی خواست و اکراه داشت بالأخره آمد. امام علیه السلام فرمودند: ای عمر! آیا خیال می کنی مرا به قتل می رسانی و او ولایت ری و گرگان را به تو می دهد، به خدا قسم گوارائی نخواهی دید، قراری است گذاشته شده و هر چه می خواهی بکن، بعد از من نه در دنیا شادمان می شوی و نه در آخرت می بینم که سر تو بر نیزه است و بچه های کوفه آن را با سنگ می زنند. عمر بن سعد با حالتی خشمگین روی خود را گرداند و رفت. «۱»

توبه حرّ

هنگامی که حرّ بن یزید ریاحی کلام استغاثه امام علیه السلام را شنید نزد عمر بن سعد رفت و گفت: آیا با این مرد می جنگی؟ عمر بن سعد گفت: آری به خدا قسم جنگی که کمترین حدّ آن، افتادن سرها و قطع شدن دستها بوده باشد. حرّ گفت: آیا خصلتهایی که گفت صحیح نبود؟ عمر بن سعد گفت: اگر کار با من بود من قبول می کردم، ولی امیر تو ابا دارد.

حرّ از او جدا شد و کنار لشکر ایستاد در حالی که کنار او قره بن قیس بود. حرّ به او گفت: آیا امروز اسبت را آب داده ای؟ گفت: خیر، گفت: آیا می خواهی آب بدهی؟ قره فهمید که از همراهی او کراهت دارد و می خواهد جدا شود، پس از او جدا شد. حرّ اندکی به سوی حسین آمد مهاجر بن اوس گفت: آیا می خواهی حمله کنی؟ حرّ ساکت شد و لرزهای او را گرفت. مهاجر در شک افتاد و گفت: اگر به من گفته می شد که شجاعترین فرد کوفه کیست از تو نمی گذشتم، این چه حال است که تو داری؟ حرّ گفت: من خودم را میان بهشت و جهنم می بینم، به خدا قسم چیزی را بر بهشت ترجیح نمی دهم هر چند سوزانده شوم.

سپس اسب خود را بسوی حسین علیه السلام راند «۲» در حالی که نیزه خود را وارونه و سپر خود را

(۱) - تظلم الزهراء ص ۱۱۰؛ مقتل العوالم ص ۸۴ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸

(۲) - طبری ج ۶ ص ۲۴۴.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۵۱

واژگون کرده بود و سرش را به خاطر خجالت از آل رسول پایین افکنده بود که آنها را در این مکان بی آب و علف فرود آورده بود! آنگاه صدای خود را بلند کرد: «خدایا من به سوی تو بازگشتم، پس توبه مرا بپذیر، به تحقیق که من قلوب اولیاء تو و فرزندان پیامبر تو را لرزاندیم! ای ابا عبد الله من توبه می کنم آیا توبه من پذیرفته است؟» «۱» حسین علیه السلام فرمود:

آری خداوند توبه تو را می پذیرد، «۲» این کلام او را مسرور کرد و به حیات ابدی و نعمت دائمی یقین کرد. اینجا قول هاتف برایش واضح شد، رو به حسین علیه السلام کرد و گفت:

هنگامی که از کوفه خارج شدم صدائی شنیدم که می‌گفت: ای حرّ بشارت باد تو را به بهشت، گفتم: وای بر حرّ و بشارت بهشت در حالی که به جنگ پسر دختر پیامبر می‌رود. «۳»

حسین علیه السّلام فرمود: تو به خیر رسیدی و پاداش تو محفوظ است. این در حالی بود که یک غلام ترک هم همراه حرّ بود. «۴»

نصیحت حرّ به اهل کوفه

حرّ بن یزید ریاحی از حسین علیه السّلام اجازه خواست که با لشکریان سخن بگوید. حسین علیه السّلام به او اجازه داد، نزد لشکر آمد و با صدای بلند فریاد زد: ای اهل کوفه! مادر شما عزادار و گریان باشد او را دعوت کردید و اکنون از هر طرف او را محاصره کرده‌اید، نمی‌گذارید به سرزمینهای عریض خداوند برود تا آنکه خودش و اهل بیتش ایمن باشند همچون

(۱) - در بدایه این کثیر ج ۷، ص ۶۳ آمده است که «جرجه» که از مسیحیان بود به خالد بن ولید گفت: کسی که اسلام بیاورد مقامش چیست؟ خالد گفت: پاداش او افضل از ماست، چون ما پیامبر را تصدیق کردیم در حالی که او نزد ما بود، وحی می‌آمد و ما آیات را می‌دیدیم، اما اگر از شما کسی با نیت صادقه اسلام بیاورد در حالی که آن عجائب را ندیده اسلام او افضل است. اینجا جرجه سپهر خود را واژگون کرد و به خالد گفت که اسلام را به من تعلیم کن. در أنساب الأشراف از بلاذری ج ۱، ص ۴۲ آمده که عرب هر وقت می‌ترسید و به کسی پناهنده می‌شد نیزه خود را وارونه می‌کرد.

(۲) - لهوف ص ۵۸، امالی صدوق ص ۹۷ و روضه الواعظین ص ۱۵۹.

(۳) - امالی صدوق ص ۹۳.

(۴) - مشیر الأحزان از ابن نما ص ۳۱؛ مقتل الحسین از خوارزمی ج ۲، ص ۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۲

اسیری در دست شماس که مالک نفع و ضرر خود نیست. او را و زن و بچه‌اش را و اصحابش را از آب فرات منع کرده‌اید در حالی که یهود و نصاری و مجوس آن را می‌نوشند و خوکان سیاه و سگان در آن غوطه‌ورند! اکنون تشنگی آنها را بی‌حال کرده است، چه بد با فرزندان محمد صلی الله علیه و آله برخورد کردید، خدا شما را در روز تشنگی سیراب نکند. پس گروهی به سوی او تیر انداختند و او بازگشت تا آنکه جلوی حسین علیه السّلام ایستاد. «۱»

حمله اول

عمر بن سعد به سوی لشکر حسین علیه السلام آمد و تیری انداخت و گفت: نزد امیر شهادت دهید که من نخستین کسی بودم که تیر انداختم. پس از وی مردم تیر انداختند «۲» و احدی از اصحاب حسین علیه السلام نبود مگر اینکه از این تیرها به وی اصابت کرده باشد «۳» حسین علیه السلام به اصحابش فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که هیچ چاره‌ای از آن نیست. همانا که این تیرها فرستادگان این قوم به سوی شما هستند اصحاب امام علیه السلام حمله کردند «۴» و مدتی جنگیدند، هنگامی که غبارها فرو نشست پنجاه نفر بر روی زمین افتاده بودند. «۵»

یسار که غلام زیاد بود و سالم که غلام عبید الله بن زیاد بود بیرون آمدند و مبارز طلبیدند، حبیب و بریر داوطلب شدند، حسین علیه السلام به آنها اجازه نداد، عبد الله بن عمیر کلبی از «بنی علیم» برخاست که کنیه‌اش «ابو وهب» بود، انسانی بلند قامت، قوی، چهار شانه، شریف، شجاع و با تجربه بود، حسین علیه السلام اجازه داد و فرمود: گمان کنم برای هر دو کافی باشد آن دو گفتند: کی هستی؟ نسب خود را گفت، آنها گفتند: ما تو را نمی‌شناسیم، باید زهیر یا حبیب یا بریر بیرون آیند. عبد الله بن عمیر به یسار حمله کرد و گفت:

(۱) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۷.

(۲) - الخطط المقریبه ج ۲، ص ۲۸۷.

(۳) - مقتل العوالم ص ۸۴.

(۴) - لهوف ص ۵۶.

(۵) - البحار از محمد بن ابی طالب.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۳

نمی‌خواهی با من مبارزه کنی؟ در حالی که آن دو مشغول مبارزه بودند ناگاه سالم حمله کرد و ضربه‌ای با شمشیر زد، عبد الله پس از کشتن یسار به سالم حمله کرد و با کشتن هر دو، به سوی حسین علیه السلام بازگشت. همسر وی امّ وهب عمودی برداشت و به سوی شوهر رفت و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، در رکاب پاکان از ذریه محمد صلی الله علیه و آله جنگ کن، عبد الله خواست او را به خیمه برگرداند، او نپذیرفت و می‌گفت: تو را رها نمی‌کنم مگر اینکه با تو بمیرم، حسین علیه السلام فریاد زد: خداوند به شما پاداش خیر دهد، به خیمه بازگرد که بر زنان جنگیدن نیست و در این هنگام او بازگشت. «۱»

مبارزه دو و چهار

هنگامی که باقی ماندگان از اصحاب حسین علیه السلام به زیادی کشته‌های خود نگاه کردند، افراد بصورت چند نفری از امام علیه السلام اجازه می‌گرفتند که از او و حرم او دفاع کنند و هر کدام دیگری را حمایت کند. پس سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع که پسر عموی پدری و برادر مادری بودند نزد امام آمدند در حالی که هر دو می‌گریستند.

حسین علیه السلام از سبب گریه سؤال می‌کند که: چرا گریه می‌کنید؟ من امیدوارم که تا چند لحظه دیگر نزد حور العین باشید.

آنها جواب می‌دهند: خداوند ما را فدائی شما قرار دهد، ما بر خود گریه نمی‌کنیم، ما بر شما گریه می‌کنیم که در محاصره هستید و ما برای شما نفعی نداریم. حسین علیه السلام برای آنها پاداش خیر خواست، هر دو شروع به جنگ کردند تا آنکه کشته شدند. «۲» پس از آن پسران عروه غفاری عبد الله و عبد الرحمن آمدند و پیشاپیش امام علیه السلام جنگیدند تا آنکه به شهادت رسیدند.

عمرو بن خالد صیداوی و غلام او بنام سعد و جابر بن حارث سلمانی و مجمع بن

(۱) - طبری ج ۴ ص ۲۴۵؛ ابن اثیر ج ۴، ص ۳۷.

(۲) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۴

عبد الله عائدی «۱» از لشکر امام بیرون آمدند و شروع به جنگ کردند، لشکریان کوفه آنها را احاطه کردند و از اصحاب امام علیه السلام منقطع نمودند.

حسین علیه السلام برادرش عباس را به کمک آنان فرستاد، پس با شمشیر خود همه را نجات داد در حالی که همه آنها مجروح شده بودند.

در میانه راه دشمن مجدداً به آنها نزدیک می‌شود در حالی که آنها مجروح بودند و با آنها وارد کارزار شدند تا آنکه به شهادت رسیدند.

«۲»

استغاثه و هدایت

هنگامی که حسین علیه السلام به کثرت شهداء نگریست محاسن خود را بدست گرفت و فرمود:

غضب خداوند بر یهود زمانی شدید شد که برای او فرزند قرار دادند و بر مسیحیان زمانی شدید شد که او را سومین خدا قرار دادند و بر مجوس زمانی شدت گرفت که خورشید و ماه را پرستیدند و بر این قوم شدید می شود که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان اتفاق کرده اند به خدا قسم به خواسته آنها پاسخ مثبت نمی دهم تا آنکه خداوند را ملاقات کنم در حالی که به خون خود خضاب شده باشم.

پس از آن فریاد زد: آیا یاری کننده ای نیست که ما را یاری کند! آیا دفاع کننده ای نیست که از حرم رسول خدا دفاع نماید؟ «۳»

پس زنان گریستند و ناله آنها بسیار شد.

سعد بن حارث و برادرش ابو الحتوف که در لشکر ابن سعد بودند استغاثه حسین علیه السلام و گریه زنان را شنیدند، با شمشیرهای خود بر دشمنان حسین علیه السلام حمله بردند و جنگیدند تا آنکه کشته شدند. «۴»

(۱) - در الإصابه ج ۹۴ آمده که مجع بن عبد الله بن مجع بن مالک در کربلا با حسین بن علی (ع) شهید شد.

(۲) - طبری ج ۶ ص ۲۵۵.

(۳) - لیهوف ص ۵۷.

(۴) - الحدائق الوردیه، خطی.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۵

ثبات میمنه «۱»

پس از آنکه اصحاب امام علیه السلام تعدادشان کم شد و این کم شدن آشکار شد، جنگ را به صورت تن به تن انجام دادند، بسیاری از لشکر کوفه به این ترتیب کشته می شدند، عمرو بن حجاج که یکی از فرماندهان لشکر کوفه بود فریاد زد: آیا می دانید با چه کسانی می جنگید؟ با دلیران شهر و اهل بصیرت و داوطلبان مرگ می جنگید که احدی از شما به سوی آنان نمی رود مگر اینکه او را به قتل

برسانند، به خدا قسم اگر با سنگ آنها را زده بودید باید کشته شده باشند. عمر بن سعد گفت: راست می‌گویی رأی همانست که تو گفتی. افرادی را به میان لشکر بفرست که دستور دهند احدی به مبارزه نرود و اگر به تنهایی بروند حتما مغلوب می‌شوند. «۲» پس از آن عمرو بن حجاج بر قسمت راست لشکر امام علیه السلام حمله کرد، لشکر امام علیه السلام با پرتاب نیزه آنها را بازداشتند، هنگامی که لشکریان شروع به عقب‌نشینی کردند لشکر امام علیه السلام با تیر آنها را دنبال کردند و عده‌ای را هلاک و جمعی را مجروح ساختند. «۳» در این هنگام عمرو بن حجاج فریاد می‌زد: بجنگید با کسی که از دین خارج شده و از امت فاصله گرفته است! حسین علیه السلام فریاد زد: وای بر تو ای عمرو، آیا مردم را علیه من تشویق می‌کنی؟ آیا ما از دین خارج شده‌ایم و شما بر دین هستید؟ هنگامی که روح‌ها از بدن‌ها جدا شود خواهیم فهمید که چه کسی به آتش اولی است؟ «۴»

مسلم بن عوسجه

عمرو بن حجاج از جانب فرات حمله کرد و با گروهی مشغول به نبرد شد که در میان آنها مسلم بن عوسجه قرار داشت، مسلم بن عبد الله ضبابی و عبد الله بن خشکاره البجلی با وی گلاویز شدند و غبار شدیدی صحنه را فرا گرفت. هنوز غبار ننشسته بود که همگان

(۱) - در جنگ‌های قدیم آرایش لشکر به صورت میمنه، میسره و قلب لشکر بود میمنه همان قسمت راست میسره قسمت چپ و قلب همان قسمت وسط و مرکز لشکر بود/ مترجم.

(۲) - طبری ج ۶ ص ۲۴۹.

(۳) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۷.

(۴) - البدایه از ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۶

مشاهده کردند مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده درحالی که هنوز رمقی در وی می‌باشد حسین علیه السلام بسوی او رفت درحالی که حبیب بن مظاهر او را همراهی می‌کرد. حسین علیه السلام فرمود: ای مسلم! خدا تو را رحمت کند، «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا» حبیب به وی نزدیک شد و به او گفت: ای مسلم شهادت تو بر من سخت است، بشارت باد تو را به بهشت! مسلم با صدایی ضعیف گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد.

حبيب گفت: می‌دانم که من هم به دنبال تو هستم و الا دوست داشتم به من وصیتی کرده باشی مسلم در حالی که به حسین علیه السلام اشاره می‌کرد فرمود: تو را به این مرد سفارش می‌کنم که مبادا بعد از او از دنیا بروی. حبيب گفت: قسم به خدای کعبه که سفارش تو را عمل خواهم ساخت. در این هنگام روح او پرواز کرد و کنیز او فریاد می‌زد:

وا مسلهام! وا سیّده! اصحاب ابن حجّاج صدای خود را بلند کردند: کشتیم مسلم را، شبت بن ربیعی به اطرافیان خود گفت: مادرتان به عزا بنشینید، فردی مانند مسلم کشته شده و شما شادی می‌کنید! خداوند برای او جایگاهی بلند در میان مسلمانان قرار داده بود، او را در روز آذربایجان دیدم که پیش از رسیدن لشکر مسلمانان، شش نفر از مشرکین را به قتل رساند. «۱»

میسره

شمر همراه با جماعتی به قسمت چپ لشکر حسین علیه السلام حمله‌ور شد لشکریان امام آن قدر مبارزه کردند تا آنها را متفرق ساختند که در این میان عبد الله بن عمیر، نوزده سواره و دوازده پیاده از لشکر کوفه را به هلاکت رساند، پس هانی بن ثبیت حضرمی و بکر بن حی با او گلاویز شدند و هانی دست راست و بکر پای او را قطع کردند. «۲» سرانجام او را اسیر کرده

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۹ روز آذربایجان مربوط به فتح آن مناطق می‌گردد که در سال ۲۳ ه رخ داد در آن سال بین سپاه اسلام و مردم آن سامان در اردبیل و مناطق کوهستانی سهند و سبلان رخ داده است به «مفاخر آذربایجان» ج ۴ مراجعه شود.

(۲) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۷

و به شهادت رساندند. «۱» همسر وی امّ وهب به سوی وی شتافت و بالای سر او نشست، خون از چهره‌اش پاک کرد و گفت: بهشت گوارای تو باد، از خدایی که بهشت را روزی تو کرد می‌خواهم که مرا نیز همراه تو قرار دهد. پس شمر به غلامش گفت: سر آن زن را بزن غلام چنین کرد و همانجا شهید شد و این اولین زنی بود که از اصحاب امام علیه السلام به شهادت رسید. «۲»

شمر سر عبد الله را جدا کرد و به سوی حسین علیه السلام انداخت، مادرش سر فرزند را برداشت و خون را پاک کرد. آنگاه عمود خیمه را برداشت و به سوی دشمن رفت، حسین علیه السلام او را بازگرداند و فرمود: خدا تو را رحمت کند، برگرد که جهاد از تو برداشته شده است او بازگشت در حالی که می‌فرمود: خدایا امید مرا قطع نکن. حسین علیه السلام فرمود:

خداوند امید ترا قطع نمی‌کند. «۳»

شمر به خیمه‌ها حمله کرد و آنها را با نیزه هدف قرار داد و فریاد زد: آتش بیاورید که خیمه‌ها را به آتش کشم. ناله زنان بلند شد در حالی که از خیمه خارج می‌شدند.

حسین علیه السلام فرمود:

ای فرزند ذی الجوشن آیا تو می‌خواهی خانه مرا به آتش بکشی؟ خداوند تو را به آتش بسوزاند.

شبت بن ربیع به او گفت: آیا زنان را می‌ترسانی؟ هیچ گفتاری بدتر از گفتار و هیچ جایگاهی زشت‌تر از جایگاه تو سراغ ندارم. شمر خجالت کشید و زهیر بن قین همراه با ده نفر به آنها حمله‌ور شد و آنها را عقب راند. «۴»

(۱)- این نقل از ابن اثیر است و در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۳ آمده که دست چپ بعد از دست راست قطع شد.

(۲)- طبری ج ۶ ص ۲۵۱؛ در مسند احمد ج ۲، ص ۱۰۰ از ابن عمر حکایت شده که در یکی از غزوه‌ها رسول خدا بر زنی عبور کردند که کشته شده بود، پس از کشتن زنان و کودکان نهی کردند.

(۳)- تظلم الزهراء ص ۱۱۳.

(۴)- طبری ج ۶ ص ۲۵۱؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۶.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۸

استمداد عزرة

هنگامی که عزرة بن قیس، سستی اصحاب خود را مشاهده کرد قاصدی نزد عمر بن سعد فرستاد و در خواست نیرو کرد. ابن سعد از شبت بن ربیع در خواست کرد که برود. شبت گفت: سبحان الله! تو به بزرگ شهر تکلیف می‌کنی. در حالی که دیگران می‌توانند این کار را انجام دهند. شبت بن ربیع از قتال کراهت داشت و می‌گفت: ما پنج سال در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندش در برابر آل ابی سفیان جنگیدیم، اکنون با پسرش که بهترین اهل زمین است در رکاب آل معاویه و پسر سمیه بجنگم؟ این گمراهی آشکاری است پس از این گمراهی به خدا قسم خداوند به اهل این شهر خیر نمی‌دهد و آنها را هدایت نمی‌کند. «۱» عمر بن سعد، حصین بن نمیر را با پانصد تیرانداز فرستاد و جنگ سختی در گرفت جراحت در میان اصحاب امام علیه السلام بسیار شد تا جایی که اسبان آنها زمین گیر، و آنها پیاده شدند «۲» و نتوانستند از یک جهت بجنگند. ابن سعد افرادی را فرستاد که از چپ و راست حمله

کنند و آنها را احاطه کنند. سه و چهار نفر از اصحاب امام علیه السلام در لابلای خیمه‌ها می‌گشتند و هر کدام از افراد دشمن را که می‌دیدند به قتل می‌رساندند.

ابن سعد دستور داد که خیمه‌ها را آتش بزنند، آتش بالا گرفت، و فریاد زنان بلند شد و اطفال وحشت زده بودند. حسین علیه السلام فرمود: «بگذارید آتش بزنند که پس از آن راهی به شما ندارند و همانگونه شد که فرمودند.» «۳»

ابو الشعشاء

ابو الشعشاء کندی که همان یزید بن زیاد است از لشکریان ابن سعد بود و هنگامی که ابن سعد شروط حسین علیه السلام را نپذیرفت با حسین علیه السلام همراه شد، او تیرانداز بود و روز عاشورا جلوی حسین علیه السلام روی زانوها ایستاد و صد تیر انداخت در حالی که حسین علیه السلام

(۱) - طبری ج ۶ ص ۲۵۱.

(۲) - اعلام الوری ص ۱۴۵؛ ابن اثیر ج ۴، ص ۲۸.

(۳) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۸؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۶.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۵۹.

می‌فرمود: خدایا تیرهای او را به هدف برسان و پاداش او را بهشت قرار ده. هنگامی که تیرها تمام شد برخاست و گفت: دانستم که پنج نفر از آنها را به قتل رساندم «۱» پس از آن حمله کرد نه نفر را به هلاکت رساند و خود نیز شهید شد. «۲»

هنگام ظهر

ابو ثمامه صائدی «۳» متوجه خورشید شد که به وسط آسمان رسیده است به حسین علیه السلام گفت: جان من فدای شما باد! می‌بینم که اینان به شما نزدیک شده‌اند، به خدا قسم کشته نخواهی شد مگر اینکه من زودتر کشته شوم و دوست دارم خدا را ملاقات

کنم در حالی که این نماز را خوانده باشم. حسین علیه السلام سر خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: مرا به یاد نماز انداختی، خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد، بلی اول وقت است، از آنها بخواهید که جنگ را متوقف کنند تا نماز بخوانیم. حسین بن نمیر گفت: این نماز پذیرفته نیست. «۴»

حبيب بن مظاهر

حبيب بن مظاهر در پاسخ گفت: خیال می کنی از آل پیامبر پذیرفته نیست و از تو پذیرفته است ای الاغ؟ حسین به او حمله کرد و حبيب صورت اسب او را با شمشیر زد اسب او را بر زمین زد و اصحابش او را برداشتند و نجات دادند. «۵» حبيب مشغول جنگ شد و با آن سنّ

(۱) - طبری ج ۶ ص ۲۵۵.

(۲) - امالی صدوق ص ۱۷ و در ذخیره الدارین آمده که نوزده نفر را به قتل رساند.

(۳) - در جمهره انساب العرب ص ۳۷۳؛ الاکلیل ج ۱۰، ص ۹۷ آمده که ابو ثمامه زیاد بن عمرو بن عریب بود که با حسین (ع) شهید شد، در تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۵۱ و زیارت ناحیه آمده که ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدی بود.

(۴) - در وسائل الشیعه ج ۱، ص ۲۴۷ آمده است که امیر المؤمنین علی (ع) مشغول به جنگ بود و مراقب وقت نماز هم بود. ابن عباس گفت: این چه حالتی است؟ علی (ع) فرمود: مراقب خورشید هستم، ابن عباس گفت: آیا جنگ از نماز واجب تر نیست؟ علی (ع) فرمودند: ما برای نماز می جنگیم.

(۵) - مقتل الحسین خوارزمی ج ۲، ص ۱۷.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۶۰

و سال شصت و دو نفر را به هلاکت رساند. بدیل بن صریم به او حمله کرد و یکی از افراد بنی تمیم نیز به او نیزه ای پرتاب کرد، حبيب بر زمین افتاد و خواست برخیزد، حسین با شمشیر به سر او زد او به صورت بر زمین افتاد و همان فرد از بنی تمیم سر او را جدا کرد شهادت او بر حسین علیه السلام گران آمد و فرمود: حساب من و اصحاب من، با خداوند است.

پس از آن بسیار «إنا لله و إنا إليه راجعون» می فرمودند. «۱»

حرّ ریاحی

پس از حبیب، حرّ بن یزید ریاحی به همراهی زهیر بن قین خارج شدند که هر کدام پشتیبان دیگری بود، هنگامی که کار بر یکی سخت می شد دیگری او را نجات می داد.

مدتی این گونه جنگیدند «۲» در حالی که اسب حرّ گوشه‌هایش قطع شده بود و خون جریان داشت. حصین به یزید بن سفیان گفت: این حرّ است که آرزوی قتلش را داشتی، یزید گفت: آری، جلو آمد و درخواست مبارزه کرد و چیزی نگذشت که حرّ او را به قتل رساند.

ایوب بن مشرح اسب حرّ را با تیر زد و اسب بر زمین افتاد حرّ همچون شیری پیاده شد «۳» و با شمشیر مشغول نبرد شد، چهل و چند نفر را به قتل رساند «۴» و در یک جنگ سخت بر زمین افتاد. اصحاب امام علیه السلام او را جلوی خیمه‌ای بردند که بقیه شهداء را می آوردند حسین علیه السلام فرمود: کشته‌ای مثل کشته‌های پیامبران و آل پیامبران «۵» پس از آن به سوی حرّ رفت در حالی که هنوز رمقی در وی باقی مانده بود، خون از صورتش پاک کرد و فرمود:

تو آزاد هستی همانگونه که مادرت تو را اینچنین نامید و در دنیا و آخرت آزاد هستی.

(۱) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۹؛ تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۱؛ در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۹ آمده که آن تمیمی سر حبیب را قطع کرد و گفته شده بدیل بن صریم چنین کرد و سر را بر گردن اسبش آویزان کرد و هنگامی که داخل کوفه شد پسر حبیب او را دید، حمله کرد و او را به قتل رساند و سر را گرفت.

(۲) - طبری ج ۶، ص ۲۵۲؛ البدایه ج ۸، ص ۱۸۳.

(۳) - طبری ج ۶، ص ۲۴۸ - ۲۵۰.

(۴) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۷.

(۵) - تظلم الزهراء ص ۱۱۸؛ البحار ج ۱۰، ص ۱۱۷؛ ج ۱۳، ص ۱۳۵؛ تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶ و ابن اثیر ج ۴، ص ۳۰.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۱

فردی از اصحاب امام علیه السلام که گفته شده است علی بن حسین بوده «۱» و گفته شده خود امام علیه السلام بوده‌اند، «۲» برای او مرثیه خواند: چه نیکو آزاده‌ای است حرّ بنی ریاح که هنگام فرود آمدن نیزه‌ها صبور بود و چه نیکو آزاده‌ای بود که خود را فدای حسین علیه السلام کرد و هنگام صبح جان خود را از دست داد.

نماز

حسین علیه السلام به نماز ایستاد. گفته شده است که امام علیه السلام با بقیه اصحاب نماز خوف خواندند که زهیر بن قین و سعید بن عبد الله حنفی با نصف اصحاب جلوی امام علیه السلام ایستادند «۳» و گفته شده که با اشاره نماز را فرادی خواندند. «۴» هنگامی که سعید به سختی مجروح شد بر زمین افتاد و می گفت: خدایا این قوم را لعنت کن همانگونه که عاد و ثمود را لعنت کردی و سلام مرا به پیامبرت برسان و درد جراحتهای مرا به او ابلاغ کن همانا قصد من از یاری ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله ثواب تو بود. آنگاه به حسین علیه السلام رو کرد و گفت: ای فرزند رسول! آیا به عهدم وفا کردم؟ امام علیه السلام فرمودند:

آری تو در بهشت جلوی من هستی، «۵» آنگاه به سوی او رفتند و دیدند غیر از ضربه شمشیر و جای نیزه، سیزده تیر در بدن او وجود دارد. «۶» چون حسین علیه السلام از نماز فارغ شد به اصحابش فرمود: ای کریمان این بهشت است که درهائش باز شده، نهرهای آن به هم پیوسته و میوه های آن رسیده است.

این رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهداء فی سبیل الله هستند که منتظر آمدن شما هستند، از

(۱) - مقتل العوالم ص ۸۵؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۱.

(۲) - روضه الواعظین ص ۱۶۰؛ امالی صدوق ص ۹۷.

(۳) - مقتل العوالم ص ۸۸؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۷ مؤلف گوید به نظر من نماز حسین (ع) شکسته بود، چون دوّم محرّم وارد کربلا شد و می دانست که دهم به شهادت می رسد، پس نمی توانست قصد اقامت کند و لذا کسانی که چندان آگاهی ندارند این نماز شکسته را نماز خوف پنداشته اند.

(۴) - مقتل العوالم ص ۸۸.

(۵) - ذخیره الدارین ص ۱۷۸.

(۶) - لهوف ص ۶۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۲

دین خدا و رسول حمایت کنید و از حرم رسول دفاع کنید. همگان گفتند: جان ما فدای جان شما و خون ما سپر خون شما، به خدا قسم بدی به شما و به حرم شما نمی رسد در حالی که نبض ما می زند. «۱»

اسبها به خاک می غلطند

عمر بن سعد، عمرو بن سعید را با جماعتی از تیراندازان جلو فرستاد و آنها اصحاب حسین علیه السلام را تیر باران کردند. «۲»
سوارهای با حسین علیه السلام باقی نماند مگر ضحاک بن عبد الله مشرقی که می گوید: هنگامی که دیدم اسبها به خاک غلطیدند با اسب خود جلو آمدم، جنگ شدید در گرفت «۳» و هر کس اراده بیرون رفتن می کرد با حسین علیه السلام وداع می کرد و می گفت: السلام عليك يا بن رسول الله! حسین علیه السلام پاسخ می داد: عليك السلام، ما نیز به دنبال تو هستیم. آنگاه آیه قرآن را می خواندند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا». «۴»

ابو ثمامه صائدی

ابو ثمامه صائدی بیرون آمد و مشغول جنگ شد تا آنکه مجروح گردید از آنجا که با عمر بن سعد پسر عمو بود و میان آنها دشمنی بود عمر بن سعد به سوی او رفت و او را به شهادت می رساند.

زهیر و ابن مضارب

سلمان بن مضارب بجلی که پسر عموی زهیر بود بیرون آمد و آن قدر می جنگید که به

(۱) - اسرار الشهادة ص ۱۷۵.

(۲) - مثير الأحزان از ابن نما ص ۳۴.

(۳) - طبری ج ۶ ص ۲۵۵.

(۴) - مقتل العوالم ص ۸۵؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۳

شهادت رسید بعد از او زهیر بن قین بیرون آمد در حالی که دست خود را بر شانه حسین علیه السلام گذارده بود و برای اجازه گرفتن گفت:

می‌روم در حالی که هدایت شده‌ام امروز جدت پیامبر را ملاقات می‌کنم

و حسن را و علی مرتضی را و جوانمردی که صاحب دو بال است و اسد الله شهید را حسین علیه السلام فرمود: من نیز به دنبال تو آنها را ملاقات خواهم کرد. زهیر مشغول کار زار شد و صد و بیست نفر را به هلاکت رساند، و کثیر بن عبد الله صعبی و مهاجر بن اوس به او حمله‌ور می‌شوند و او را به شهادت رسانند.

حسین علیه السلام بالای سر او آمد و می‌فرمود: ای زهیر خداوند تو را از رحمت خود دور نگرداند و قاتلین تو را لعنت کند آنگونه که لعنت کرد کسانی را که به شکل خوک و میمون در آمدند. «۱»

عمرو بن قرظه

عمرو بن قرظه انصاری «۲» جلوی حسین علیه السلام می‌ایستاد تا او را از دشمن محافظت می‌کند، تیرها را با سینه و پیشانی می‌گرفت و اجازه نمی‌داد تا تیری به امام برسد. هنگامی که جراحت در او بسیار شد متوجه ابی عبد الله می‌شود و می‌گوید: ای فرزند رسول خدا! آیا وفا کردم؟ حسین علیه السلام می‌فرماید:

آری تو در بهشت جلوی من هستی، سلام مرا به رسول خدا برسان و به او بگو که من به دنبال تو هستم، آنگاه شهید می‌شود. «۳»
برادرش علی بن قرظه که همراه ابن سعد بود

(۱) - طبری ج ۶، ص ۲۵۳؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۰.

(۲) - در جمهره انساب العرب ص ۳۴۵ آمده که عمرو بن زید دو فرزند داشت مناء و قرظه که قرظه هم دو پسر داشت. یکی بنام عمرو که با حسین (ع) شهید شد و دیگری با ابن سعد بود.

(۳) - مقتل العوالم ص ۸۸

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۴

فریاد می‌زند: ای حسین! ای کذاب! برادرم را فریب دادی تا او را کشتی.

امام علیه السلام می‌فرمایند:

من او را فریب ندادم، خداوند او را هدایت کرد و تو را گمراه. علی بن قرظه گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به قتل نرسانم، حمله می‌کند که امام علیه السلام را با نیزه بزند، نافع بن هلال مانع می‌شود و نیزه‌ای به او می‌زند که بر زمین می‌افتد یارانش او را می‌برند و معالجه می‌کنند تا آنکه بهبود می‌یابد. «۱»

نافع جملی

نافع بن هلال جملی تیرهایی مسموم آماده کرده بود که نام خود را بر آنها نوشته بود و آنها را بسوی لشکر کوفه می‌انداخت. «۲» دوازده نفر را به قتل رساند غیر از کسانی که مجروح نمود هنگامی که تیرها تمام شد شمشیر خود را برهنه کرد و به جنگ پرداخت، دشمن او را احاطه کرد و با سنگ می‌زد تا آنکه بازوهای او را شکستند و او را اسیر کردند «۳» شمر همراه با اصحابش او را نزد ابن سعد آوردند. عمر بن سعد به او گفت: چرا با خودت چنین کردی؟ هلال فرمود: خداوند با من است و می‌داند که منظور من چه بوده است؟ مردی که به خونهای جاری شده نگاه می‌کرد گفت: آیا نمی‌بینی چگونه هستی؟ هلال می‌فرماید:

غیر از مجروحین دوازده نفر از شما را به قتل رساندم، خودم را بر این تلاش ملامت نمی‌کنم و اگر بازویی داشتم شما نمی‌توانستید مرا اسیر کنید «ژ» شمر شمشیر خود را برهنه ساخت نافع می‌فرماید: ای شمر به خدا قسم اگر مسلمان بودی برایت سنگین بود که خداوند را با خون ما ملاقات کنی. حمد مخصوص خدایی است که آرزوی ما را بوسیله بدترین خلق خود برآورده ساخت شمر جلو آمد و گردن او را زد. «۴»

(۱) - ابن اثیر ج ۴، ص ۲۷.

(۲) - طبری ج ۶ ص ۲۵۲؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۹ و بدایه ج ۸، ص ۱۸۴.

(۳) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۱.

(ژ) - طبری ج ۶ ص ۲۵۳.

(۴) - بدایه از ابن کثیر ج ۸، ص ۸۴؛ طبری ج ۶، ص ۲۵۳.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۶۵

واضح و أسلم

هنگامی که واضح که از غلامان ترک حرث مذحجی بود به زمین افتاد از حسین علیه السّلام استغاثه کرد ابا عبد الله علیه السّلام نزد او آمد و صورت خود را بر صورتش نهاد، او می‌گوید: چه کسی مثل من است در حالی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت بر صورت من گذاشته است، آنگاه روح او پرواز کرد «۱» حسین علیه السّلام به سوی غلام خود به نام اسلم رفت و در حالی که رمقی از حیات داشت صورت بر صورتش گذارد، اسلم تبسم می‌کند و با حالت افتخار از دنیا می‌رود. «۲»

بریر بن خضیر

یزید بن معقل «۳» فریاد می‌زند: ای بریر! کار خدا را با خودت چگونه می‌بینی؟ بریر می‌فرماید: خداوند با من به خیر رفتار کرده و با تو به شر. یزید گفت: دروغ گفתי و پیش از این دروغگو نبود. آیا بیاد داری روزی که در «بنی لوزان» «۴» با هم پیاده می‌رفتیم و تو می‌گفتی: معاویه گمراه بود و امام هدایت علی بن ابی طالب علیه السّلام است بریر فرمود: آری الان هم شهادت می‌دهم که تو گمراه هستی. بریر او را به مباحله دعوت می‌کند و هر دو دستها را به آسمان بلند می‌کنند و دعا می‌کنند که خداوند دروغگو را لعنت کند و به قتل برساند.

پس از آن به جنگ می‌پردازند، بریر ضربه‌ای بر سر او می‌زند که جمجمه را تا بینی می‌شکافد و چنان بر زمین می‌افتد که گویا از بلندی سقوط کرده است. هنگامی که بریر می‌خواهد شمشیر خود را از سر یزید بیرون آورد رضی بن منقذ به او حمله می‌کند و با بریر گلاویز می‌شود بریر او را بر زمین می‌زند و بر سینه‌اش می‌نشیند. رضی طلب کمک

(۱) - مقتل العوالم ص ۹۱؛ ابصار العین ص ۸۵، در مقتل الحسین خوارزمی ج ۲، ص ۲۴؛ آمده که این غلام ترک از غلامان حسین (ع) بود که عربی می‌دانست و قاری قرآن بود.

(۲) - ذخیره الدارین ص ۳۶۶.

(۳) - در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۴۷ آمده که او از بنی عمیر بن ربیعہ بود.

(۴) - در تاج العروس ماده «لوذ» آمده: لوذان بن عبد ود بن حرث بن زید بوده است.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۶۶

می کند، کعب بن جابر بن عمرو آماده رفتن میشود، عقیف بن زهیر بن ابی اخنس فریاد می زند:

این بریر است که در مسجد جامع کوفه قاری قرآن است. کعب اعتنا نمی کند و نیزه به کمر بریر می زند، بریر می افتد کعب با شمشیر او را به شهادت می رساند، رضی بن منقذ بر می خیزد و به کعب می گوید: منتی بر من گذاشتی که هرگز فراموش نمی کنم. هنگامی که کعب بن جابر به خانه خود بازگشت همسرش به او عتاب کرد و گفت: علیه فرزند فاطمه کمک کردی و بزرگ قاریان را به قتل رساندی، کار بسیار زشتی کردی و از این به بعد یک کلمه با تو سخن نخواهم گفت. «۱»

حنظله شبامی

حنظله بن سعد شبامی فریاد می زند: ای قوم من بر شما می ترسم که به مثل روز احزاب گرفتار شوید. مثل قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند در حالی که خداوند نمی خواهد بر بندگان ظلم کند. من از روز قیامت بر شما می ترسم، روزی که بر شما خواهد گذشت در حالی که هیچ کس نگهدارنده شما از خداوند نیست. کسی که خداوند او را گمراه کند هیچ کس هادی او نیست. ای قوم حسین را نکشید که خداوند شما را به عذاب گرفتار می سازد.

حسین علیه السلام برای او پاداش خیر طلب کرد و فرمود:

خدا تو را رحمت کند، اینان همان وقت که دعوت را رد کردند و برای ریختن خون تو بپاخواستند مستوجب عذاب شدند تا چه رسد به الان که برادران صالح تو را به قتل رسانده اند حنظله گفت:

راست گفתי ای فرزند رسول، آیا می توانم به سوی آخرت بروم؟ حسین علیه السلام اجازه داد، بر حسین سلام کرد و به جنگ پرداخت تا آنکه شهید شد. «۲»

(۱) - طبری ج ۶، ص ۲۴۸.

(۲) - طبری ج ۶، ص ۲۵۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۷

عابس بن شبيب

عابس بن شبيب شاکری نزد شوذب «۱» می رود که یکی از دوستان شاکر و از افراد با اخلاص بود خانه او محل ذکر فضائل اهل بیت برای شیعیان بود، عابس به شوذب می گوید:

می خواهی چه کنی؟ شوذب می گوید:

همراه با تو می جنگم تا آنکه پیش از تو شهید شوم. عابس برای او پاداش خیر طلب می کند و می گوید: نزد ابی عبد الله برو تا تو را ببیند، امروز روزی است که باید تا حدّ توان طالب اجر و پاداش باشیم.

شوذب

شوذب نزد حسین علیه السلام می رود، سلام می دهد و شروع به جنگ می کند تا آنکه شهید می شود.

عابس نزد ابا عبد الله علیه السلام می رود و می گوید: برای من عزیزتر از تو بر روی زمین وجود ندارد و اگر می توانستم به وسیله ای عزیزتر از جانم بلا را از تو دفع کنم هرآینه می کردم، سلام بر تو، شهادت می دهم که من بر هدایت تو و پدرت هستم. آنگاه نزد لشکر می رود و با شمشیر برهنه فریاد می زند: آیا کسی هست؟ همگان فرار می کنند، چون شجاعت او را می دانستند.

عمر بن سعد فریاد می زند: او را با سنگ بزنید و همگی به سوی او سنگ می اندازند، او کلاه خود را می اندازد و چنان می جنگد که دویست نفر را به هلاکت می رساند. پس از آن از هر طرف احاطه می شود و بالاخره به شهادت می رسد. عده ای برای برداشتن سر او نزاع می کنند، عمر بن سعد می گوید: قاتل او یک نفر نیست و با این کلام آنها را متفرق می کند. «۲»

(۱) - در اعلام الوری ص ۱۴۵ او را شوزان نامیده و ارشاد مفید همان شوذب نامیده است.

(۲) - طبری ج ۶ ص ۲۵۴.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۶۸

جون

جون «۱» که غلام ابی ذر غفاری بود جلوی حسین علیه السلام می ایستد و اجازه می خواهد، امام علیه السلام می فرماید: ای جون تو در عافیت با ما همراه شدی، اکنون می توانی بروی، او بر پاهای امام علیه السلام می افتد و آنها را می بوسد و می گوید: من در آسانی ریزه خوار شما بودم، در سختی شما را رها کنم؟ بوی من بد است و خانواده من پست و رنگ من سیاه است با بهشت بر من منت بگذار که بوی من طیب، خانواده من شریف و رنگ من سفید شود، به خدا قسم از شما جدا نمی شوم تا آنکه این خون سیاه با خونهای شما مخلوط شود! حسین علیه السلام اجازه می دهد، «۲» بیست و پنج نفر را به هلاکت می رساند و شهید می شود. حسین علیه السلام نزد او می رود و می فرماید: خدایا صورتش را سفید و بوی او را طیب بگردان و با محمد صلی الله علیه و آله محشورش گردان و او را با آل محمد صلی الله علیه و آله قرار ده.

از آن به بعد هر کس در معرکه از کنار او می گذشت بوی طیب او را استشمام می کرد که از مشک هم خوشبوتر بود. «۳»

انس کاهلی

انس بن حارث بن نبیه کاهلی که پیر مردی بزرگ و صحابی پیامبر بود و شاهد بدر و حنین شده بود، جلو آمد و در حالی که عمامه ای بر سر گذاشته بود از حسین علیه السلام اجازه خواست. امام علیه السلام چون او را با این هیئت دیدند گریستند و فرمودند: ای شیخ خداوند شاکر تو باشد با آن سن و سال هجده نفر را به هلاکت رساند و خود شهید شد. «۴»

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۳۹ او را «حوی» نامیده و مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۱۸ او را جوین نامیده و مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۳۷ او را «جون» نامیده است.

(۲) - مثير الأحزان ابن نما ص ۳۳؛ در لهوف ص ۶۱ چنین آمده است: آیا می خواهی که من به بهشت وارد نشوم.

(۳) - مقتل العوالم صفحه ۸۸.

(۴) - ذخیره الدارین ص ۲۰۸، ابن نما در مثیر الأحزان مبارزه او را ذکر کرده است، در الإصابه ج ۱، ص ۶۸ حدیث رسول خدا (ص) را از او روایت کرده: فرزندم در سرزمین کربلا کشته می شود، هر کس شاهد باشد باید او را یاری کند. این مطلب را سیوطی در الخصائص ج ۲، ص ۱۲۵ و جزری در اسد الغابه ج ۱، ص

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۶۹

عمرو بن جناده

عمرو بن جناده انصاری که پسری یازده ساله بود، پس از شهادت پدرش نزد حسین علیه السلام می آید و اجازه طلبید، امام علیه السلام اجازه نمی داد و می فرمایند: پدرت در اولین حمله کشته شده و شاید مادرت کراهت داشته باشد. عمرو می گوید: مادرم به من امر کرده است، حسین علیه السلام اجازه می دهد و چیزی نمی گذرد که او نیز شهید می شود و سرش را به سوی حسین علیه السلام می اندازند. مادرش سر را بر می دارد، خون را پاک می کند و آن را بر یکی از لشکریان کوفه می زند که نزدیک بود او را به هلاکت رساند «۱» مادر عمرو به خیمه می آید و عمود خیمه را بر می دارد و در حالی که اشعاری می خواند حمله می کند. حسین علیه السلام او را به خیمه بازمی گرداند پس از آنکه با عمود دو نفر را زده بود. «۲»

حجاج جعفی

حجاج بن مسروق جعفی به جنگ می پردازد تا آنکه به خون خضاب می شود، نزد حسین علیه السلام بازمی گردد و می گوید: امروز جدت پیامبر را ملاقات می کنم، سپس پدرت علی را، او کسی است که من او را وصی می دانم.

حسین علیه السلام فرمود: من هم بدنبال تو آنها را ملاقات می کنم. بازگشت و جنگید تا آنکه شهید شد. «۳»

۱۲۳؛ ابو حاتم رازی در الجرح و التعديل ج ۱، ص ۲۸۷ ذکر کرده اند.

(۱) - ابن شهر آشوب ج ۳، ص ۲۱۹؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۲ مطلب فوق چندان بعید نیست چنانچه شیخ مفید در کتاب «الجمال» ص ۱۳۷ نقل کرده که حکیم بن جبلة وقتی که پایش قطع شد آن را به حریف خود می زند و او را به قتل می رساند و در

تاریخ طبری ج ۵، ص ۱۸۰ و کامل ابن اثیر ج ۳، ص ۳۵ آمده که پس از کشتن آن مرد خطاب می‌کند: ای پای من غمگین مباش که هنوز دست دارم.

ابن اثیر در الکامل ج ۲، ص ۱۴۰ نقل کرده که مردی از اصحاب مسیلمه پای ثابت بن قیس را قطع کرد و ثابت آن را برداشته و به همان مرد زد و او را به قتل رساند.

(۲) - البحار ج ۱۰، ص ۱۹۸؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۲.

(۳) - البحار ج ۱۰، ص ۱۹۸ از مقتل حائری.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۰

سوار

سوار بن ابی حمیر از فرزندان فهم بن جابر بن عبد الله جنگ سختی می‌کند «۱» و به شدت مجروح می‌شود. او را اسیر می‌کنند و ابن سعد می‌خواهد او را به قتل برساند، قوم او شفاعت می‌کنند و او پس از شش ماه در اثر جراحات شهید می‌شود. «۲» در زیارت ناحیه مقدسه آمده است، سلام بر مجروح اسیر شده، سوار بن ابی حمیر فهمی و سلام بر همراه او عمر بن عبد الله جندعی.

سوید

هنگامی که سوید بن عمرو بن ابی المطاع در اثر جراحت با صورت به زمین می‌افتد گمان می‌کند که کشته شده است، پس از شهادت حسین علیه السلام می‌شنود که می‌گویند: حسین کشته شد، برمی‌خیزد و کاردی که با خود داشته برمی‌دارد و می‌جنگد، همگان او را احاطه می‌کنند و او را به شهادت می‌رسانند که این آخرین شهید از اصحاب حسین علیه السلام است.

شهادت اهل بیت علیهم السلام:

علی اکبر

هنگامی که تمامی اصحاب شهید شدند و فقط اهل بیت امام علیه السلام باقی ماندند تصمیم گرفتند که با تمام وجود به ملاقات مرگ بروند و شروع کردند به وداع با یکدیگر «۳» نخستین کسی که پیش قدم شد «۴» ابو الحسن علی اکبر «۵» بود که عمر او بیست و هفت سال بود، چرا

(۱) - الإکلیل از همدانی ج ۱۰، ص ۱۰۳.

(۲) - الحدائق الوردیه «خطی» در الإکلیل هم همین مطلب ذکر شده و به اسارت او اشاره نشده است.

(۳) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۶.

(۴) - در رساله «علی اکبر» ذکر کرده ایم که ایشان با ام ولد ازدواج کرده بودند و شاید کنیه ابو الحسن به خاطر فرزندشان بوده چنانچه زیارت روایت شده در کامل الزیارات ص ۲۳۹ همین را تأکید می کند.

(۵) - در رساله «علی اکبر» ذکر شده که ایشان بزرگتر از امام سجاد (ع) بودند و امام سجاد (ع) هم در گفتگو با ابن زیاد آن را تقریر می کنند.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۷۱

که در یازده شعبان سال سی و سه هجری متولد شده بود، «۱» او آینه جمال نبوی، ضرب المثل اخلاق نیکو وی و خلاصه ای از گفتار بلیغ بود شاعر درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید:

زیباتر از تو چشم من ندیده و بهتر از تو را زنی نزنایده

آفریده شدی در حالی که میرا از عیب هستی گویا چنان آفریده شده ای که می خواستی همین شاعر درباره علی اکبر می گوید:

هیچ چشم بینایی مانند ترا ندیده است از کسانی که بدون کفش یا با کفش راه روند علی اکبر برخاسته از درخت نبوی است و وارث آثار طیبه است، اگر نبود که خداوند شهادت او را مقدر نموده بود و اسماء آنها را در صحیفه نازل شده توسط جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر کرده بود، هرآینه سزاوار مقام خلافت بود.

هنگامی که تصمیم به جنگ می‌گیرد جدایی او بر بانوان حرم، سنگین می‌آید، چون او پناهگاه آنها، حامی امنیت آنها تکیه‌گاه آرزوهای آنها، پس از حسین علیه السلام بود. می‌دیدند که آهنگ رسالت در حال قطع شدن است، خورشید نبوت در حال کسوف است و اخلاق محمدی در صدد کوچ کردن است، پس او را احاطه کردند و به اطراف او چسبیدند و می‌گفتند: بر غربت ما رحم کن، نمی‌توانیم فراق تو را تحمل کنیم. علی اکبر اعتنا نمی‌کند، چون می‌بیند که امام زمان وی در چه حالی است که دشمنان برای ریختن خونس اجتماع کرده‌اند از پدر اذن می‌گیرد و بر اسبی متعلق به حسین علیه السلام بنام «لاحق» سوار می‌شود «۲» از آن جهت که مادر اکبر لیلی دختر میمونه بود و میمونه هم دختر ابو سفیان

(۱)- انیس الشیعة خطی از سید محمد عبد الحسن الجعفری.

(۲)- در کتاب فصل الخیل از دمیاطی ص ۱۷۸ آمده یکی از اسبان حسین بن علی (ع) به نام «لاحق» بود و در ص ۱۸۳ آمده که حسین بن علی (ع) اسبی بنام یحوموم و اسب دیگری بنام «لاحق» داشت که فرزندش علی اکبر در روز طف بر آن سوار بود.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۲

بود «۱» لذا مردی از لشکر کوفه فریاد می‌زند: ای علی تو با امیر المؤمنین «یزید» خویشاوند هستی و ما می‌خواهیم این خویشاوندی را مراعات کنیم، اگر بخواهی به تو امان می‌دهیم.

ایشان می‌فرماید: خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است که مراعات شود، «۲» آنگاه رجز خواند و خود را معرفی می‌کند:

من علی بن حسین بن علی هستم به خدای کعبه ما اولی به پیامبر هستیم

به خدا قسم پسر زنازاده نمی‌تواند بر ما حکومت کند «۳» با شمشیر خود از پدرم حمایت می‌کنم «۴» حسین علیه السلام نتوانست جلوی اشک چشم را بگیرد «۵» به سوی عمر بن سعد فریاد زد: تو را چه شده؟ خداوند رحم تو را قطع کند چنانچه رحم مرا قطع کردی و خویشاوندی مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله حفظ نکردی، و کسی را بر تو مسلط کند که در رختخواب تو را ذبح کند، «۶» آنگاه محاسن خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا تو شاهد باش که شبیه‌ترین مردم به پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله از حیث آفرینش و اخلاق و گفتار به سوی این قوم رفت، «۷» هرگاه مشتاق می‌شدیم که پیامبرت را ببینیم به او نگاه می‌کردیم خدایا برکات زمین را از آنها بگیر، آنها را متفرق و دلیل بفرما، آنها را در راه‌های پراکنده قرار بده که هرگز والیان از آنها راضی نشوند، آنها ما را دعوت کردند که یاری کنند، سپس بر ما تعدی کردند و با ما به جنگ پرداختند. پس از آن آیه قرآن را تلاوت فرمود: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، ذریه‌ای که بعضی از بعض دیگرند و خداوند شنوای

(۱)- الاصابة از ابن حجر ج ۴، ص ۱۷۸.

(۲)- سر السلسله از ابی نصر و نسب قریش ص ۵۷.

(۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ اعلام الوری از طبرسی ص ۱۴۵؛ مثير الأحزان ص ۳۵.

(۴) - تمامی ابیات را شیخ مفید در الإرشاد روایت کرده‌اند.

(۵) - مثير الأحزان از ابن نما ص ۳۵ و ارشاد شیخ مفید.

(۶) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۰.

(۷) - مثير الأحزان و لهوف و مقتل خوارزمی.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۷۳

دانااست. «۱»

علی اکبر پیوسته بر قسمت راست و چپ لشکر حمله می‌کرد و تا قلب لشکر فرو می‌رفت، هیچ سست اراده‌ای با او مقابله نمی‌کرد و هیچ شجاعی جلو نمی‌آمد مگر آنکه او را به هلاکت می‌رساند.

صد و بیست سواره را به قتل رساند و تشنگی بر او غلبه نمود، نزد پدر بازگشت تا استراحت کند و سختی تشنگی را یادآور شد «۲» حسین علیه السلام گریست و فرمود: وا غوثاه! به زودی با جدت ملاقات می‌کنی و به تو شربتی می‌نوشاند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد، آنگاه زبان علی را مکید و انگشتر خود را به وی داد که در دهانش قرار دهد. «۳»

علی اکبر علیه السلام به میدان بازگشت در حالی که از بشارت امام علیه السلام مسرور بود، به سوی لشکر حمله کرد غبار را بر چهره آنان می‌نشاند، نمی‌فهمند که آیا علی اکبر است یا علی بن ابی طالب که در میدان ظاهر شده یا صاعقه است که در برق شمشیرش دیده می‌شود کشته‌های اهل کوفه را زیاد می‌کند تا آنکه به دویست نفر می‌رسند. «۴»

مره بن منقذ عبدی «۵» می‌گوید: گناه عرب بر من اگر پدرش را به عزایش نشانم، «۶» نیزه‌ای به پشت او می‌زند «۷» و شمشیر را بر سر او فرود می‌آورد، کلاه شکافته می‌شود، اسب رم می‌کند و او را به لشکر دشمن می‌برد، او را محاصره می‌کنند و با شمشیر، قطعه‌قطعه می‌کنند. «۸» صدایش را بلند می‌کند: سلام من بر تو ای ابا عبد الله «۹» این جدّم رسول خداست

(۱) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۰.

(۲) - مقاتل الطالبیین از ابی الفرج ص ۴۷، مقتل العوالم ص ۹۶، روضة الواعظین ص ۱۶۱، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲؛ مثير الأحزان ص ۳۵، لهوف ص ۶۴ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۰.

(۳) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱؛ مقتل العوالم ص ۹۵ در معاهد التنصیص عباسی ج ۲، ص ۵۱ آمده که یزید بن مزید هنگامی که به ولید بن طریف رسید تشنگی بر او شدید شد، پس انگشتر خود را در دهان گذاشت و او را دنبال کرد تا آنکه با نیزه او را زد.

(۴) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱.

(۵) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۰؛ اخبار الطوال ص ۲۵۴؛ ارشاد مفید، مثیر الأحزان، لهوف، طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ در مقتل العوالم به نام منقذ بن مره آمده است.

(۶) - ارشاد مفید و طبری ج ۶، ص ۲۵۶.

(۷) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲.

(۸) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱؛ مقتل العوالم ص ۹۵.

(۹) - ریاض المصائب ص ۳۲۱.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۴

و می گوید که یک جام ذخیره شده هم برای تو دارد. «۱۰» حسین علیه السلام نزد او می آید، صورت بر صورت علی می گذارد «۱۱» و می فرماید:

بعد از تو خاک بر سر دنیا، چقدر بر خدای رحمن و هتک حرمت رسول جرئت دارند «۱۲» بر جدت و پدرت سخت است که آنها را بخوانی و اجابت نکنند و فریادرسی کنی و به فریادت نرسند. «۱۳»

سپس دست خود را از خون طاهر او پر کرد و به آسمان پاشید، یک قطره از آن فرود نیامد! در این باره زیارت ناحیه می فرماید: «پدر و مادرم فدای کشته بدون گناه باد! پدر و مادرم فدای خونی که به سوی حبیب خداوند بالا برده شد، پدر و مادرم فدای کسی باد! که جلوی پدر دراز کشیده بود در حالی که پدر می گریست، قلبش می سوخت و خون را به آسمان می پاشید، پس قطره ای از آن بازمی گشت و نفسهای پدر آرام نمی گرفت.» «۱۴»

امام علیه السلام به جوانان دستور می دهند که علی را به خیمه آورند. «۱۵»

آزاد زنان خانه وحی به او نگاه می کنند در حالی که دیگران او را حمل می کنند، خون او را به جایگاه عزت سرخ رسانده و شمشیر و نیزه بدن او را قطعه قطعه کرده، با سینه هایی سوزان و موی پریشان و ناله و شیون فراوان که گوش ملکوت را کر می کرد از او استقبال می کنند، پیشاپیش همگان بانوی بنی هاشم، زینب کبری دختر فاطمه دختر رسول خداست «۱۶» در حالی که آه و ناله می کند، خود را بر روی علی علیه السلام می اندازد و بدین

(۱۰) - مقتل العوالم ص ۹۵؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱.

(۱۱) - لهوف ص ۶۴.

(۱۲) - طبری ج ۶، ص ۲۶۵.

(۱۳) - مقتل العوالم ص ۹۵.

(۱۴) - کامل الزیارات ص ۲۳۹؛ این زیارت از حیث سند صحیح است، امام صادق (ع) به ابا حمزه ثمالی آن را تعلیم کرده‌اند و در مبحث شب یازدهم روایاتی از اهل سنت ذکر خواهد شد که پیامبر (ص) مصمم بوده‌اند خون اصحاب و اهل بیت را حفظ کنند.

(۱۵) - الإرشاد مفید، طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱.

(۱۶) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۵ به نقل از حمید بن مسلم می‌گوید: هنگامی که علی اکبر کشته شد زنی را دیدم که از خیمه‌ها خارج شد در حالی که فریاد می‌زد: ای فرزند برادر، آمد و

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۵

وسیله آرامش روح خود، حامی خیمه‌ها و ستون خانه در حال انهدام خود را به بر می‌گیرد. «۱»

عبد الله بن مسلم

بعد از علی اکبر، عبد الله بن مسلم بن عقیل که مادرش رقیه کبری دختر امیر المؤمنین علیه السلام «۲» است بیرون می‌آید و این رجز را می‌خواند:

امروز پدرم مسلم را ملاقات می‌کنم و تمامی کشته‌شدگان به راه دین پیامبر صلی الله علیه و آله را. در سه حمله گروهی را به هلاکت می‌رساند «۳» یزید بن رقاد جهنی «۴» او را به تیر می‌زند، با دست تیر را دفع می‌کند بار دیگر تیر را به پیشانی او می‌زنند نمی‌تواند تیر را مانع شود «۵» و می‌فرماید:

خدایا اینان ما را ضعیف و ذلیل کردند، آنها را به قتل برسان آنگونه که ما را به قتل رساندند، در این حال مردی با نیزه بر قلب او می‌زند و شهید می‌شود. «۶»

یزید بن رقاد می‌آید و تیر را بیرون می‌آورد، پیکان باقی می‌ماند در حالی که او از دنیا رفته بود. «۷»

خود را بر روی علی انداخت، حسین (ع) دست او را گرفت و به خیمه برگرداند، سؤال کردم، گفتند: زینب دختر فاطمه دختر پیامبر (ص) است.

(۱)- در تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۵۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۱ آمده: زینب دختر فاطمه در حالی که فریاد می‌زد خارج شد، خود را بر روی علی انداخت و حسین (ع) او را به خیمه بازگرداند و هنگامی که زینب اینگونه باشد آیا تصور می‌شود که یکی از زنان در خیمه باقی مانده باشد؟

(۲)- نسب قریش از مصعب زبیری ص ۴۵؛ می‌گوید: ایشان مادر دو برادر دیگرش علی و محمد نیز می‌باشد.

(۳)- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۰.

(۴)- در أنساب الأشراف ج ۵، ص ۲۳۸ او را جنبی دانسته‌اند.

(۵)- المقاتل از: ابی الفرج ص ۲۷.

(۶)- الإرشاد و در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶ آمده که عمرو بن صبیح صدائی دو تیر زد که دومی به قلب او اصابت کرد و در أنساب الأشراف ج ۵، ص ۲۳۹ تیرانداز را یزید بن رقاد دانسته است.

(۷)- تاریخ طبری ج ۶، ص ۱۷۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۶

حمله آل ابی طالب

هنگامی که عبد الله بن مسلم به شهادت رسید، آل ابی طالب همگی یکباره حمله کردند، حسین علیه السلام فریاد زد: ای عموزادگان بر مرگ صبور باشید، به خدا قسم بعد از امروز سختی نخواهید دید «۱» عون بن عبد الله بن جعفر که مادرش زینب علیها السلام و برادرش محمد که مادرش خوصاء است و عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب «۲» و برادرش جعفر بن عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل در میان آنها قرار داشتند. «۳»

حسن دوم فرزند امام حسن علیه السلام هجده جراحت بر می‌دارد و دست راستش قطع می‌شود ولی شهید نمی‌شود أبو بکر فرزند امیر المؤمنین علی علیه السلام «۴» که نامش محمد است «۵» بیرون می‌آید و زحر بن بدر نخعی او را به شهادت می‌رساند. «۶»

عبد الله بن عقیل بیرون می آید و آن قدر می جنگد که سراپا مجروح می شود، بر زمین می افتد و عثمان بن خالد تمیمی بر سر او می آید و او را به قتل می رساند.

قاسم و برادرش

ابو بکر بن حسن بن امیر المؤمنین که عبد الله اکبر و مادرش ام ولد است «۷» و به او رمله هم

(۱) - تاریخ ابن جریر ج ۶ ص ۲۵۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۸ و لهوف ص ۶۴

(۲) - در المحبر از ابن حبیب ص ۵۷ آمده است که خدیجه دختر علی (ع) همسر عبد الرحمن بن عقیل بود و در معارف ابن قتیبه ص ۸۹ آمده که سعید فرزند آن دو بود.

(۳) - در سیر أعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۱۷ آمده که دو فرزند مسلم بن عقیل به نامهای عبد الله و عبد الرحمن با حسین (ع) شهید شدند.

(۴) - در جمهره أنساب العرب از ابن حزم ص ۱۱۸ و صفوة الصفوة از ابن جوزی ج ۱، ص ۱۱۹ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۸ آمده که مادر ابا بکر لیلی دختر مسعود است که با حسین (ع) به شهادت رسید.

(۵) - الإرشاد و أعلام الوری در مبحث فرزندان امیر المؤمنین (ع) و در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۸ نام او را عبد الله ذکر کرده و در صفوة الصفوة ج ۱، ص ۱۷۹ او را محمد اصغر ذکر نموده است.

(۶) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۱، در مقتل خوارزمی قاتل را زحر بن قیس نخعی دانسته و در مقاتل ابی الفرج ذکر شده که قاتل معلوم نیست.

(۷) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۹؛ مقاتل ابی الفرج ص ۳۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۷

گفته می شد، «۱» بیرون می آید و آن قدر می جنگد که به شهادت می رسد. «۲» پس از او برادرش قاسم «۳» بیرون آمد در حالی که به سن بلوغ نرسیده بود. حسین علیه السلام به او نگاه کرد، او را در آغوش کشید و گریست «۴» به او اذن داد و او نمایان شد در حالی که چهره اش مثل پاره ماه بود، «۵» در دست او شمشیر، لباس او پیراهن و شلوار و بر پای او نعلین بود. حرکت می کند و بند کفش او پاره می شود، «۶» فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله ابا دارد که در میدان پا برهنه باشد، می ایستد که بند کفش را محکم کند

«۷» در حالی که هیچ اعتنایی به جمعیت چند هزار نفری نمی‌کند. در این حال عمرو بن سعد بن نفیل به سوی او می‌رود، حمید بن مسلم می‌گوید: از این پسر چه می‌خواهی؟ آیا اینان که می‌بینی برای تو کافی نیست؟ عمرو می‌گوید به خدا قسم بر او سخت می‌گیرم، برمی‌گردد و با شمشیر به سر او می‌زند بر زمین می‌افتد و فریاد می‌زند: ای عمو، حسین علیه السلام مثل شیر خشمگین می‌آید ضربه‌ای بر عمرو می‌زند، عمرو دستش را جلو می‌آورد و از آرنج قطع می‌شود، فریاد بلندی می‌زند و لشکر ابن سعد برای نجات او حمله‌ور می‌شوند و عمرو زیر سم اسبان به هلاکت می‌رسد.

(۱) - در حدائق الوردیة آمده که مادر او و قاسم، رمله بود. در تذکره الخواص ص ۱۰۳ آمده که نفیله مادر قاسم و ابو بکر و عبد الله بود، در مقاتل ابی الفرج ذکر شده که امّ ولد شناخته شده نیست، در نسب قریش ص ۵۰ ذکر شده که قاسم و ابو بکر در کربلا شهید شدند و دیگر چیزی ذکر نشده است.

(۲) - در اعلام الوری از طبرسی ص ۱۲۷ و مجدّی در نسب ابی الحسن، و اسعاف الراغبین علی هامش نور الأبصار ص ۲۰۲ آمده که عبد الله اکبر با سکینه دختر حسین (ع) ازدواج کرد.

(۳) - آنچه در باب عروسی قاسم ذکر می‌شود ناصحیح است، چون که ایشان به سن ازدواج نرسیده بودند و مورخین نص صحیحی بر این مطلب ندارند و اینکه در کتاب المنتخب طریحی آمده، جعل است که در کتاب ایشان اضافه شده است.

(۴) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۷؛ خوارزمی ذکر کرده که امام (ع) اذن ندادند و آن قدر قاسم دست و پای امام را بوسید که اذن گرفت مؤلف می‌فرماید: این خبر صحیح نیست و با اخبار شب عاشورا منافات دارد.

(۵) - طبری ج ۶، ص ۲۵۶؛ مقاتل ابی الفرج؛ الإرشاد و اعلام الوری ص ۱۴۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۷.

(۶) - طبری ج ۶، ص ۲۵۶ و مقاتل ابی الفرج و خوارزمی ج ۲، ص ۲۷.

(۷) - ذخیره الدارین ص ۱۵۲؛ إبصار العین ص ۳۷؛ مؤلف می‌گوید آغانی در ج ۱۱، ص ۱۴۴ می‌گوید:

جعفر بن علیه وقتی که در میدان بند کفشش پاره می‌شود و می‌ایستد درست کند، مردی می‌گوید چرا به آن مشغول شدی و او می‌گوید: نعل خود را درست می‌کنم تا دشمن ببیند که در حوادث آرام هستم.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۷۸

گرد و غبار فرو می‌نشیند در حالی که حسین علیه السلام بالای سر قاسم ایستاده است و او پاهای خود را باز و بسته می‌کرد. حسین علیه السلام فرمود: از رحمت خداوند دور باشند آنها که تو را کشتند در حالی که دشمن آنها در روز قیامت جدّ تو است. سپس فرمود: به خدا قسم بر عمومیت سخت است که او را بخوانی و تو را اجابت نکند یا اجابت کند و برای تو سودی نداشته باشد، به خدا قسم دشمنان او بسیار و دوستانش کم هستند. آنگاه قاسم را حمل کرد در حالی که سینه او بر سینه امام علیه السلام بود و پاهای او بر زمین کشیده می‌شد، او را کنار علی اکبر و سایر شهداء اهل بیت قرار داد. «۱» روی خود را به آسمان کرد و فرمود: خدایا آنها را به

حساب آور و از احدی فروگذار نکن و هرگز آنها را نیامرز! صبر کنید ای عموزادگان، ای اهل بیت، بعد از امروز هرگز سختی نخواهید دید. «۲»

برادران عباس علیه السلام

هنگامی که عباس علیه السلام کثرت شهدا را مشاهده نمود به برادران خود عبد الله، عثمان و جعفر فرمود: ای فرزندان مادر پیشی گیرید تا ناصح در راه خدا و رسول باشید، آنگاه به عبد الله متوجه شد که از عثمان و جعفر بزرگتر بود و فرمود: ای برادر برو تا تو را شهید ببینم و صبر کنم «۳» پس همگان پیشاپیش ابی الفضل جنگیدند و شهید شدند.

شهادت عباس علیه السلام

پس از شهادت اصحاب و اهل بیت علیهم السلام عباس علیه السلام نتوانست ماندن را تحمل کند، می دید که اعانت و یاری حجت وقت غیر ممکن شده و گوشه‌های او را ناله زنان و شیون اطفال پر کرده است لذا از برادرش سید الشهداء علیه السلام اجازه خواست. از آنجا که عباس علیه السلام نفیس ترین ذخیره نزد امام علیه السلام بود، چرا که دشمن از هیبت او می ترسید و از جلو رفتن او وحشت

(۱) - طبری ج ۶ ص ۲۵۷؛ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۶ و الإرشاد.

(۲) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۸. ترجمه مقتل مقرر ۱۷۸ شهادت عباس علیه السلام ص : ۱۷۸

(۳) - مقاتل ابی الفرج ص ۳۲ - ۳۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۷۹

داشت و اهل حرم هرگاه پرچم بر افراشته او را می دیدند به وجود او اطمینان می یافتند لذا حسین علیه السلام راضی به جدائی او نبود و فرمود: «ای برادر تو صاحب پرچم من هستی». «۱»

عبّاس علیه السّلام فرمود: سینه‌ام از این منافقین تنگ شده و می‌خواهم از آنان خونخواهی کنم، حسین علیه السّلام امر کردند که برای اطفال طلب آب کند.

عبّاس به سوی لشکر رفت آنها را موعظه نمود و از غضب خداوند ترساند، فایده نبخشید، با صدای بلند فریاد زد: ای عمر بن سعد! این حسین پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، اصحاب و اهل بیت او را کشتید، خانواده و فرزندان او تشنه هستند، آنها را سیراب کنید که تشنگی قلبهای آنها را سوزانده و با وجود همه این مصائب می‌گوید: رهایم کنید، من به روم یا هند می‌روم و حجاز و عراق را برای شما می‌گذارم. کلام او در لشکریان اثر می‌کند و بعضی شروع به گریه می‌کنند. شمر فریاد می‌زند: ای فرزند ابی تراب! اگر تمامی سطح زمین آب بود و زیر دست ما بود قطره‌ای از آن را به شما نمی‌دادیم تا آنکه به بیعت یزید داخل شوید او به سوی برادر بازمی‌گردد و این خبر را می‌دهد، ناله اطفال را می‌شنود که از عطش می‌نالند «۲» نمی‌تواند تحمل کند و غیرت او را به حرکت می‌آورد.

اسب خود را سوار می‌شود و مشکی برمی‌دارد، چهار هزار نفر او را محاصره می‌کنند و با تیر می‌زنند، کثرت آنها او را وحشت زده نمی‌سازد و همگان را می‌شکافد در حالی که پرچم را روی سر خود گرفته، لشکریان نمی‌فهمند که آیا عبّاس یا علی بن ابی طالب علیه السّلام است در میدان ظاهر شده است هیچ‌کس توان مقابله ندارد و او با آرامش بدون اعتنا به کثرت به فرات وارد می‌شود. هنگامی که کفی از آب بر می‌دارد تا بنوشد عطش حسین و اطفال را بیاد می‌آورد و آب را می‌ریزد و می‌فرماید: «۳»

ای نفس پس از حسین خوار باش و مبادا که پس از او زنده باشی

(۱) - البحار ج ۱۰، ص ۲۵۱ و مقتل العوالم ص ۹۴.

(۲) - تظلم الزهراء ص ۱۱۸.

(۳) - المنتخب از طریحی ص ۳۱۱؛ بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۰۱؛ مقتل العوالم ص ۹۵ و تظلم الزهراء ص ۱۱۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۰

مشک را از آب پر می‌کند بر اسب سوار می‌شود و متوجه خیمه‌ها می‌گردد، راه را بر او می‌بندند و او آن قدر به قتل می‌رساند که راه را باز می‌کند و می‌فرماید: نمی‌ترسم از مرگ هنگامی که مرگ صیحه بزند تا «۱» آنکه در زیر خاکها پنهان شوم. نفس من سپر فرزند پاک مصطفی باد من عبّاس هستم که به سقا عنوان یافتم و در روز محشر ترسی از شر ندارم.

یزید بن رقّاد جهنی پشت یک نخل کمین می‌کند و با کمک حکیم بن طفیل سنّسی ضربه‌ای بر دست راست او می‌زند و دست را قطع می‌کند. به بریدن دست راست اعتناء نمی‌کند و همّت او رساندن آب به اطفال حسین علیه السّلام است، حکیم بن طفیل مجدداً پشت نخل کمین می‌کند و دست چپ را قطع می‌کند «۲» همگان حمله می‌کنند و تیر مثل باران به سوی او می‌آید. تیری به مشک اصابت می‌کند و آب می‌ریزد تیر دیگری به سینه اصابت می‌کند «۳» و مردی عمود بر سر ایشان می‌زند. بر زمین می‌افتد و فریاد

می‌زند: سلام من بر تو باد ای ابا عبد الله. حسین علیه السلام نزد او می‌آید «۴» ای کاش می‌دانستم که حسین علیه السلام چگونه آمد، آیا با حیاتی که در اثر این مصیبت عظیم در حال جدا شدن بود یا جذب برادری او را به سوی قتلگاه برادر محبوبش کشاند؟!

آری حسین علیه السلام نزد او می‌آید و می‌بیند که قربانی مقدس بر روی زمین افتاده، به خون خود آغشته و تیرها، به او عظمتی بخشیده‌اند. نه دست راست دارد که بجنگد نه گفتاری که رجز بخواند، نه هیبتی که بترساند و نه چشمی که ببیند در حالی که مغز او بر روی زمین آشکار است.

(۱) - مؤلف می‌گوید: از عالم فاضل شیخ کاظم سبئی شنیدم که می‌فرمود: بعضی از علماء موثق نزد من آمدند و فرمودند: ما فرستاده عباس (ع) هستیم او را در خواب دیده‌ایم که بر تو عتاب می‌کرد و می‌فرمود:

شیخ کاظم سبئی مصیبت مرا نمی‌خواند عرض کردیم: ایشان مداوما مصیبت شما را می‌خواند ایشان فرمودند: بگو این مصیبت را بخواند که سواره هنگامی بر زمین بیافتد دستها را سپر می‌کند، اگر تیر در سینه او باشد و دستها قطع شده باشد چه چیز را سپر می‌کند؟

(۲) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۱، ص ۲۲۱.

(۳) - ریاض المصائب ص ۳۱۵.

(۴) - المنتخب ص ۳۱۲، ریاض المصائب ص ۳۱۵ در مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲ آمده: حکیم بن طفیل عمود آهن را بر سر ایشان زد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۱

آیا صحیح است که حسین علیه السلام این فجایع را دید و هنوز زنده بود که برخیزد؟! پس از عباس در واقع حسین نبود مگر بدنی که لوازم حیات را با خود نداشت و خودش از این حالت پرده برداشت با این گفتار: الآن کمرم شکست و چاره‌ام کم شد. «۱» شکستگی در پیشانی او آشکار شد و کوه‌ها از ناله او شکسته شدند.

او را در همان مکان رها می‌کند به خاطر راز نهفته‌ای که روزگار آن را آشکار کرد: اینکه جدا از شهدا دفن شود و زیارتگاهی داشته باشد که مردم حاجات خود را بخواهند و بقعه‌ای که مردم رفت و آمد کنند، کرامات او ظاهر شود و مردم جایگاه عالی و منزلت او را نزد خداوند ببینند، دائما ابراز محبت کنند و او حلقه اتصال میان آنها و خداوند باشد.

امام علیه السلام خواستند که طبق مشیّت خدای تعالی، منزلت ظاهری ابو فاضل شبیه به منزلت معنوی ایشان باشد. حسین علیه السلام به خیمه بازگشت در حالی که شکسته، محزون و گریان بود، اشکهای خود را با دست پاک می‌کرد و لشکریان اطراف خیمه‌ها حلقه زده بودند، فریاد زد: آیا کمک کننده‌ای نیست که ما را کمک کند؟ آیا پناه‌دهنده‌ای نیست که ما را پناه دهد؟ آیا خواهان حقی نیست که ما را یاری کند؟ آیا ترسان از آتشی نیست که از ما دفاع کند. «۲» سکینه نزد امام علیه السلام آمد و درباره عمو سؤال کرد،

حسین علیه السلام خبر شهادت او را دادند، زینب این خبر را شنید و فریاد او بلند شد: وا آه! وا عباساه! زنان همگی گریستند و حسین علیه السلام با آنها گریست، زینب علیها السلام فرمود: وای از ضایع شدن ما بعد از تو.

امام علیه السلام در میدان نبرد

چون عباس علیه السلام کشته شد حسین علیه السلام نگاه کرد و دید که احدی از یاوران او نمانده‌اند، به اصحاب و خاندان خود نگاه کرد که همچون قربانیان قطعه‌قطعه شده‌اند و در این هنگام شیون زنان و ناله کودکان را می‌شنید، با بلندترین صدا فریاد زد: آیا مدافعی از حرم رسول

(۱) - البحار ج ۱۰، ص ۲۵۱ و تظلم الزهراء ص ۱۲۰.

(۲) - المنتخب ص ۳۱۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۲

خدا هست؟ آیا موحدی هست که از خداوند بترسد؟ آیا کمک کننده‌ای هست که در کمک به ما امید به خدا داشته باشد؟ صدای گریه زنان بلند شد. «۱» امام سجاد علیه السلام برخاست در حالی که بر عصا تکیه زده بودند، از شدت بیماری توان حرکت نداشتند و شمشیر را به دنبال خود می‌کشیدند. حسین علیه السلام به زینب علیها السلام خطاب کرد: او را نگاه بدار تا زمین از نسل آل محمد صلی الله علیه و آله خالی نشود، پس زینب علیها السلام او را به جایگاهش بازگرداند. «۲» امام علیه السلام خانواده خود را امر به سکوت می‌کنند و با آنها وداع می‌کنند، یک لباس خز بسیار زیبا بر تن «۳» عمامه‌ای بر سر که دو طرف آن را آزاد گذاشته بودند، برد رسول خدا را در بر و شمشیر ایشان را به دست داشتند. «۴» امام علیه السلام لباسی درخواست کرد تا که احدی در آن رغبت نکند تا آن را زیر لباس بپوشند و پس از غارت، عریان نشوند، پس لباسی می‌آورند که بی‌ارزش بود «۵» و امام علیه السلام لباس پاره را بر می‌دارند و خود نیز آن را می‌شکافند و زیر لباسها می‌پوشند «۶» و شلواری از جنس کرباس می‌خواهند و آن را نیز پاره می‌کنند و می‌پوشند. «۷»

شیرخوار

امام علیه السلام فرزند شیر خوار خود را می‌خواهند، زینب عبد الله «۸» را می‌آورد که مادرش رباب

(۱) - لهوف ص ۶۵

(۲) - الخصائص الحسينية از شیخ جعفر شوشتری ص ۱۲۹؛ از کسانی که به بیماری امام سجاد (ع) در روز کربلا تصریح کرده‌اند مصعب زبیری در نسب قریش ص ۵۸ و یعقوبی در تاریخ خود ج ۲، ص ۲۱۷ می‌باشند. خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۳۲ گفته است: علی بن حسین که از برادر شهیدش کوچکتر بود بیرون آمد در حالی که به گونه‌ای بیمار بود که توان حمل شمشیر را نداشت.

(۳) - کلینی در الکافی و علی هامش مرآة العقول ج ۴، ص ۱۰۵ از امام باقر (ع) این مطلب را روایت می‌کنند و آلوسی در روح المعانی ج ۸، ص ۱۱۱ در ذیل آیه شریفه «قل من حرم زینة الله» آن را روایت می‌کند و ابن حجر در مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۲ و خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۳۵ آن را روایت می‌کنند.

(۴) - المنتخب ص ۳۱۵

(۵) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲ و البحار ج ۱۰، ص ۳۰۵

(۶) - مجمع الزوائد از ابن حجر هیثمی ج ۹، ص ۱۹۳ و البحار ج ۱۰، ص ۲۰۵

(۷) - لهوف ص ۶۹ و تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۹

(۸) - ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲، ص ۲۲۲ ایشان را علی اصغر نامیده‌اند و سید بن طاووس در اقبال

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۳

بود، او را بر دامان خود می‌نشانند، می‌بوسند «۱» و می‌فرمایند: از رحمت خداوند دور باشند این قوم که جدت مصطفی صلی الله علیه و آله خصم آنهاست. «۲» آنگاه او را نزد لشکریان می‌آورد و آب طلب می‌کنند، حرملة بن کاهل اسدی تیری می‌اندازد و او را ذبح می‌کند. حسین علیه السلام خون او را با دست می‌گیرند و به آسمان می‌پاشند. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: قطره‌ای از خون فرود نیامد. «۳» حجت آل محمد (عجل الله فرجه) می‌فرمایند: سلام بر عبد الله شیر خوار، تیر خورده شهیدی که به خون غلطان بود، خون او به آسمان برده شد و در دامان پدر با تیر ذبح شد، خداوند زنده او حرملة بن کاهل اسدی و یارانش را لعنت کند «۴» آنگاه حسین علیه السلام فرمودند: آنچه که این بلا را آسان می‌کند اینست که جلوی چشم خداوند است، «۵» خدایا این از بچه ناقه صالح کمتر نباشد، خدایا اگر یاری را از ما حبس نمودی آن را خیر ما قرار ده انتقام ما را از ظالمین بگیر «۶» و بلاهای این دنیا را ذخیره آخرت قرار بده. «۷»

خدایا تو شاهد هستی که این قوم شبیه‌ترین مردم به پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله را به قتل رسانیدند. «۸» در این هنگام امام علیه السلام صدائی شنیدند که می‌فرمود: ای حسین او را بگذار که

زیارتی نقل کرده و در آن این عبارت آمده: درود خدا بر تو و بر فرزندت علی اصغر. کسانی که تصریح کرده‌اند نام او عبد الله بود شیخ مفید در اختصاص ص ۳ ابو الفرج در مقاتل الطالبین ص ۳۵ مصعب زبیری در نسب قریش ص ۵۹ می‌باشند.

(۱) - لهوف ص ۶۵؛ در تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۲۱۸ آمده: حسین (ع) ایستاده بود که نوزاد را آوردند و تازه متولد شده بود، امام (ع) در گوش او اذان می‌خواندند که ناگاه تیری به حلق بچه نشست و او را ذبح کرد.

حسین (ع) تیر را از گلوی او بیرون آوردند که آغشته به خون بود و فرمود: به خدا قسم تو از ناقه برای خداوند عزیزتر هستی و محمد از صالح نزد خداوند گرامی‌تر است، آنگاه او را کنار فرزندان خود قرار دادند.

(۲) - بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۳ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۲۲.

(۳) - در مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲ آمده چیزی از خون بازنگشت. ابن نما در بدایه ج ۸، ص ۱۸۶ و قرمانی در اخبار الدول ص ۱۰۸ و خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۳۲ فقط ذکر کرده‌اند که خون را به آسمان پاشید و زنده تیر را «ابن موقد النار» معرفی کرده‌اند.

(۴) - زیارت ناحیه مقدسه.

(۵) - لهوف ص ۶۶.

(۶) - مثير الأحزان از ابن نما ص ۲۶ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۲.

(۷) - تظلم الزهراء ص ۱۲۲.

(۸) - المنتخب ص ۳۱۳.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۸۴

برای او در بهشت شیرده قرار داده‌ایم. «۱» امام علیه السلام از اسب پایین می‌آیند و با غلاف شمشیر قبری حفر می‌کنند و بر او در حالی که به خون آغشته است نماز می‌خوانند و دفن می‌کنند، «۲» همچنین گفته شده که او را کنار سایر شهداء اهل بیت علیهم السلام قرار دادند. «۳»

حسین علیه السلام با شمشیر برهنه در حالی که از زندگانی مأیوس بودند به سوی لشکر می‌روند، مبارز می‌طلبند و هر کس می‌آید او را به هلاکت می‌رسانند، تعداد کشته‌ها زیاد می‌شود «۴» امام بر قسمت راست حمله می‌کنند در حالی که می‌فرمایند:

مرگ از پذیرفتن عار بهتر است و عار از داخل شدن به آتش بهتر است «۵» عبد الله بن عمّار بن یغوث می گوید: هرگز مقهوری مانند او را ندیدم که فرزندان و اهل بیت و اصحاب او کشته شده باشند و در عین حال با تمام قدرت و آرامش قلب و جرأت اقدام کند در حالی که افراد را از پیش رو بر می داشت و احدی توان مقابله با او را نداشت. «۶»

عمر بن سعد فریاد می زند: این فرزند علی بن ابی طالب است، این فرزند کشته عرب است، از هر طرف بر او حمله کنید چهار هزار تیر از هر طرف به سوی او می آمد «۷» و لشکریان میان او و خانواده اش حائل می شوند امام علیه السلام فریاد می زند: ای دوستان آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید در دنیا آزاد مرد باشید و اگر طبق گمان خود عرب هستید به نسب خود بازگردید.

شمر فریاد زد: چه می گویی ای پسر فاطمه؟ امام علیه السلام فرمودند: من با شما می جنگم و

(۱) - تذکره الخواص ص ۱۴۴ و مقام از: میرزا فرهاد ص ۳۸۵ و در الإصابه، تهذیب الأسماء از نووی ج ۱، ص ۱۰۲ و شرح المواهب اللدنیة از زرقانی ج ۳، ص ۲۱۴ آمده: زمانی که ابراهیم پسر رسول خدا (ص) از دنیا رفت پیامبر (ص) فرمودند: برای او در بهشت شیرده وجود دارد.

(۲) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۲ و الإحتجاج از طبرسی ص ۱۶۳.

(۳) - الإرشاد و مثير الأحزان ص ۳۶.

(۴) - مقتل العوالم ص ۹۷، مثير الأحزان از ابن نما ص ۳۷ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۳.

(۵) - البیان و التبیین از جاحظ جلد ۳ صفحه ۱۷۱.

(۶) - طبری ج ۶، ص ۲۵۹؛ خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۲۸ این نقل را به بعضی از شهود نسبت داده است.

(۷) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۵

زنان گناهی ندارند. مادام که من زنده ام از تعرض به حرم بازایستید. شمر گفت: می پذیریم.

لشکریان بسوی امام علیه السلام حمله ور می شوند و جنگ سخت می شود درحالی که تشنگی بر امام علیه السلام شدید شده بود «۱» امام علیه السلام به سوی فرات می روند، بر عمرو بن حجاج حمله می کنند و از میان چهار هزار نفر عبور می کنند، با اسب وارد آب می شوند، اسب می خواهد آب بنوشد، حسین علیه السلام می فرماید: تو تشنه و من تشنه، نمی نوشم تا تو بنوشی، اسب گویا کلام را می فهمد و سر بر می دارد، حسین علیه السلام دست می برد که کفی از آب بردارد، مردی فریاد می زند: آیا آب می نوشی در حالی که حرم تو را هتک کردند، امام علیه السلام آب را می ریزند و به سوی خیمه می روند. «۲»

وداع دوم

امام علیه السلام مجدداً با خانواده خود وداع می‌کنند آنها را امر به صبر می‌کنند و می‌فرمایند:

آماده بلا باشید و بدانید که خداوند حامی و حافظ شماست و شما را از شر دشمن نجات می‌دهد، عاقبت امر را به خیر می‌گرداند و دشمنان شما را با انواع عذاب معذب می‌کند، عوض این بلا انواع نعمت و کرامت نصیب شما می‌گرداند، پس شکایت نکنید و چیزی

(۱) - لهوف سید بن طاووس ص ۶۷

(۲) - بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۰۴؛ مقتل العوالم ص ۹۸؛ نفس المهموم ص ۱۸۸ و الخصائص الحسينية ص ۴۶ مؤلف می‌فرمایند: من صحت این حدیث را تضمین نمی‌کنم که اسب از نوشیدن امتناع کند و حسین (ع) به صرف گفته دشمن آب را بریزند در حالی که می‌دانست که مورد مکر قرار گرفته است، ولی خصیصه‌های این روز که مختص به سید الشهداء و یاوران اوست و باید تشنه جان دهند اموری است که خارج از شناخت ماست و هیچ راهی جز تسلیم برای ما نیست پس از آنکه می‌دانیم امام (ع) در افعال و اقوال خود حکیم هستند و عمل نمی‌کنند مگر به آنچه که از جدشان دریافت کرده‌اند. قضایای کربلا از حیث زمان و مکان محدودند ولی اسرار و مصالح آنها را فقط رب العالمین می‌داند. نکته دیگری که مورد لحاظ سید الشهداء بوده اینکه عرب برای حمایت از حرم خود نفیس‌ترین ذخیره‌ها را فدا می‌کند و ابو عبد الله سید عرب و فرزند سید عرب است، پس مسلماً این خصلت را دارد و هنگامی که آن مرد این مطلب را می‌گوید برای اعلام به جمعیت آب نمی‌نوشد و حرکت می‌کند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۶

نگویید که از ارزش شما بکاهد. «۱»

حق است اگر گفته شود که این موقعیت بزرگترین جایگاهی بود که سید الشهداء در این روز ملاقات کردند، «۲» بانوان حرم می‌بینند که ستون خیمه‌ها و مرکز صیانت و حامی عزت و جایگاه شرافت آنها در حال جدا شدن است که دیگر بازگشتی در آن نیست، نمی‌دانند از تجاوز دشمن به چه کسی پناه ببرند و بعد از او به چه کسی دل خوش کنند.

عجب نیست همگان اجتماع کرده‌اند او را احاطه کرده‌اند و به اطراف او چسبیده‌اند، کودکی ناله می‌زند بی‌قراری که از مصیبت می‌نالد، طفلی ایمنی می‌طلبد و دیگری آب! آقای غیرتمندان و مجسمه مهربانی چه حالی دارند در حالی که با علم واسع خود به یادگارهای رسالت و آزاد زنان خانه عصمت می‌نگرد و آنها ندیده‌اند مگر مکانهای عزت و پرده‌های جلالت را، اکنون در این بیابان بی‌آب و علف با دشمنانی بی‌رحم و فریادهایی که صخره را می‌شکافد و نفسهایی که از قلبهای سوزان برمی‌خیزد چه باید بکنند؟ اگر فرار کنند برای اینست که غارت نشوند و اگر دور شوند برای آنست که کتک نخورند در حالی که هیچ حمایت کننده‌ای ندارند مگر

امامی که بیماری او را از پای در آورده است. اما بانوی بنی هاشم زینب کبری همه اینها را می بیند و می داند که عمود محکم دین در حال شکستن، ریسمان نبوت در حال گسستن، نور شریعت در حال خاموش شدن و درخت امامت در حال خشک شدن است. حسین علیه السلام متوجه دخترش سکینه می شود که او را برای حسن مثنی نامزد کرده بودند، می بیند که از بقیه زنان جدا شده و در حال گریه و ناله است. امام علیه السلام با صبر و تسلیمت نزد او می ایستد و با زبان حال می فرماید:

(۱) - جلاء العیون مجلسی، مؤلف می فرماید: امام در صدد بودند که دو نکته را بیان کنند هم کشته نشدن اهل حرم و هم غارت نشدن ایشان را، چون می فرمایند: خداوند حافظ شما و حامی شماست در حالی که یکی از این دو کافی بود، پس ذکر هر دو برای اشاره به هر دو مطلب است.

(۲) - این امر در سفارش فاطمه زهرا به مجلسی ظهور کرده که ایشان را به خواندن مصیبت وداع سفارش کرده چنانچه نوری در دار السلام جلد ۱ آن را ذکر کرده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۷ این وداع با عزیزه من است درحالی که دیدار بعد از روز قیامت کنار حوض کوثر است عمر بن سعد فریاد می زد وای بر شما، مادام که او به حرم خود مشغول است بر او هجوم برید، به خدا قسم اگر فارغ شود قسمت چپ و راست لشکر را یکی می کند. همگان تحمله کردند و آن قدر تیر زدند که تیر طنابهای خیمه ها را پاره کرد، زنان وحشت زده و فریاد کنان به داخل خیمه ها رفتند، حسین علیه السلام چون شیر خشمگین حمله ور گردید و به احدی نمی رسید مگر آنکه با شمشیر او را به هلاکت می رساند و این در حالیست که تیر از هر سو به سوی امام علیه السلام می آمد «۱» امام علیه السلام به جایگاه اصلی بازگردید و بسیار «لا حول و لا قوه الا بالله» می گفت «۲» و در این حالت آب طلب می کرد. شمر می گوید: آب نمی نوشی تا آنکه به آتش داخل شوی، مردی فریاد می زند: ای حسین! آیا نمی بینی که این فرات چشمه حیات است؟ نمی نوشی تا آنکه تشنه از دنیا بروی. حسین علیه السلام فرمود: خدایا او را تشنه بمیران، این مرد آب درخواست می کرد و آن قدر می نوشید که از دهانش بیرون می زد و بازهم احساس تشنگی می کرد، همین گونه بود تا آنکه از دنیا رفت. «۳»

ابو الحتوف جعفی تبری به پیشانی امام علیه السلام زد، امام تیر را بیرون آوردند در حالی که خون بر صورت ایشان جاری بود و فرمود: خدایا تو می بینی که من میان بندگان گنهکار تو هستم، خدایا تعداد آنها را به حساب آر و آنها را به قتل برسان و احدی از آنها را بر زمین باقی مگذار و هرگز آنها را نیامرزد. آنگاه با صدای بلند فریاد زدند: ای امت گنهکار! چه بد با عترت محمد صلی الله علیه و آله رفتار کردید، آگاه باشید پس از من هیچ کس را نخواهید کشت که از کشتن او بترسید، بلکه کشتن برای شما آسان می شود، به خدا قسم من امیدوارم که

(۱) - مثیر الأحزان از علامه شیخ شریف آل صاحب جواهر.

(۲) - لهوف ص ۶۷

(۳) - مقاتل ابی الفرج ص ۴۷، تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۸؛ بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۵۴، در بحار ج ۱۰، ص ۲۰۳ این مطلب از مفید و سید بن طاووس نقل شده و ابن نما نقل کرده عطش شدید شد و امام فرات را قصد کردند و لشکریان مانع شدند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۸

خداوند مرا با شهادت اِکرام کند و انتقام مرا از شما بگیرد!

حصین گفت: ای پسر فاطمه چگونه انتقام تو را از ما می‌گیرد؟ حسین علیه السلام فرمود: میان شما دشمنی می‌اندازد و خون شما را می‌ریزد، آنگاه عذاب را بر شما فرود می‌آورد. «۱»

هنگامی که امام علیه السلام از جنگیدن خسته شدند برای استراحت توقّف می‌کنند، مردی سنگ بر پیشانی امام می‌زند، خون بر صورتشان جاری می‌گردد، حسین علیه السلام می‌خواهد با لباس خود، خون را پاک کند، دیگری تیر بر قلب امام می‌زند، امام علیه السلام می‌فرماید:

«بسم الله و بالله و علی ملّة رسول الله» آنگاه سر خود را به آسمان بر می‌دارند و می‌فرمایند:

خدایا تو می‌دانی که آنها فردی را می‌کشند که پسر دختر پیامبر غیر از او نیست.

آنگاه تیر را از پشت سر بیرون می‌آورند، خون مانند ناودان جاری می‌شود، «۲» دست خود را زیر خون می‌گیرند به آسمان می‌پاشند و می‌فرمایند: آنچه تحمّل کردن را برای من آسان می‌کند آنست که خداوند خود می‌بیند، از این خون قطره‌ای بر زمین نمی‌آید! «۳» مجدداً دست خود را پر می‌کنند و به سر و صورت و محاسن خود می‌کشند و می‌فرمایند:

اینگونه خواهم بود تا آنکه خداوند و جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم و بگویم: اینان مرا به قتل رساندند. «۴»

خونریزی شدید امام علیه السلام را ضعیف می‌کند، بر زمین می‌نشیند و گردن امام علیه السلام به یک سو کج می‌شود، مالک بن نسر حمله می‌کند، کلاه خود امام پر از خون می‌شود، امام علیه السلام می‌فرماید:

با دستت چیزی نخوری و نوشی و خداوند تو را با ظالمین محشور سازد، آنگاه کلاه را بر زمین می‌اندازند. «۵»

(۱) - مقتل العوالم ص ۹۸، نفس المهموم ص ۱۸۹ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۴.

(۲) - نفس المهموم ص ۱۸۹، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۴ و لهوف ص ۶۸.

(۳) - تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۸ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۴.

(۴) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۴ و لهوف ص ۷۰.

(۵) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۱ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۸۹

محمد بن ابی سعید

هانی بن ثابت حضرمی می گوید: من دهمین نفری بودم که کنار قتلگاه حسین علیه السلام ایستاده بودم، دیدم پسر بچه‌ای از آل حسین علیه السلام در حالی که پیراهن و شلواری به تن داشت بر گوشه‌های او دو دانه در بود و در دست او عمود خیمه قرار داشت، بیرون آمده و به چپ و راست می‌گردد مردی با سرعت به سوی او رفت هنگامی که به نزدیکی او رسید از اسب مایل شد و با شمشیر او را به قتل رساند. هنگامی که بر او عیبجویی شد آن را رد کرد و به خود منسوب ندانست. «۱» این پسر محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب «۲» بود که مادرش هم در لحظه قتلش به او نگاه می‌کرد و مدهوش شد. «۳»

عبد الله بن حسن علیه السلام

لشکریان مدتی توقف می‌کنند و به سوی حسین علیه السلام بازمی‌گردند، در حالی که امام علیه السلام بر زمین نشسته‌اند و نمی‌توانند برخیزند ایشان را احاطه می‌کنند، عبد الله بن حسن که یازده سال بیشتر نداشت نگاهی به عمومی خود می‌اندازد که در محاصره لشکریان قرار گرفته است، با سرعت به سوی عمو حرکت می‌کند، زینب می‌خواهد او را بازدارد او فرار می‌کند و نزد عمویش می‌آید، بحر بن کعب شمشیر را بالا می‌برد که بر حسین علیه السلام فرود آورد، این پسر فریاد می‌زند: ای پسر خبیثه عمومی مرا می‌زنی؟ شمشیر پائین می‌آید، عبد الله دست خود را جلوی شمشیر می‌برد، دست به پوست آویزان می‌شود، این پسر فریاد می‌زند: عمو جان! خود را در دامن حسین علیه السلام می‌اندازد، حسین علیه السلام او را به سینه می‌چسباند و می‌فرماید: ای فرزند برادر! بر این بلا صبور باش و بدان که برای تو خیر است، خدای تعالی تو را به پدران شایسته‌ات، ملحق خواهد کرد آنگاه دستهای خود را

(۱) - طبری ج ۶ ص ۲۵۸ و بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۶.

(۲) - مقاتل ابی الفرج ص ۳۷، تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۵۸، بدایه ابن کثیر ج ۸ ص ۱۸۶؛ از عجائب است که در «المحبر» ص ۵۶ و نسب قریش ص ۴۶ آمده است که فاطمه دختر علی بن ابی طالب همسر محمد بن ابی سعید بن عقیل بود.

(۳) - الخصائص الحسينيه ص ۱۲۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۰

بلند کرد و فرمود: خدایا اگر تا الآن به آنها مهلت دادی پس آنها را متفرق کن و والیان را هرگز از آنان راضی مدار، اینان ما را دعوت کردند تا یاری کنند، آنگاه به جنگ با ما برخاستند. «۱» حرمله بن کاهل تیری به این پسر زد و او را در دامان عمویش ذبح نمود.
«۲»

حسین علیه السلام افتاده و غرق در خون باقی ماند، اگر می خواستند به قتل برسانند می توانستند ولی هر قبیله ای به دیگری واگذار می کرد و از اقدام کردن اِکراه دارد. «۳»

شمر فریاد می زند: چرا ایستاده اید و تماشا می کنید، در حالی که تیر و نیزه او را از پا در آورده است؟ حمله کنید! «۴»

زرعه بن شریک ضربه ای بر کف چپ می زند، حصین تیری به حلق می زند «۵» دیگری تیر به گردن می زند، سنان بن انس نیزه ای به گلوگاه و پس از آن به سینه می زند «۶» و صالح بن وهب نیزه ای به پهلو می زند. «۷» هلال بن نافع می گوید: در لحظه جان دادن حسین من نزد او بودم، به خدا قسم هیچ کشته آغشته به خونی را زیباتر و نورانی تر از او ندیدم! صورت به حدی نورانی بود که مرا از فکر کردن به قتل بازداشته بود! در این حال آب طلب کرد و لشکریان از دادن آب ابا کردند. مردی می گوید: آب نمی نوشی تا آنکه به آتش وارد شوی و از جحیم بنوشی.

امام علیه السلام می فرمایند: آیا من بر آتش وارد می شوم؟ همانا من بر جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد می شوم و در خانه او در جایگاه صدق نزد ملوک مقتدر سکنی می گزینم و از افعال شما به او شکایت می کنم.

پس همگان خشمگین شدند تا آنجا که گویا خداوند در قلب احدی از آنها ذره ای حم

(۱) - طبری ج ۶ ص ۲۵۹؛ مثير الأحزان ص ۳۸ و لهوف ص ۶۸

(۲) - مثير الأحزان ص ۳۹ و لهوف ص ۶۸

(۳) - الأخبار الطوال ص ۲۵۵ و الخطط المقریبه ج ۲، ص ۲۸۸.

(۴) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۵؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۲.

(۵) - الإتحاف بحب الأشراف ص ۱۶.

(۶) - لهوف ص ۷۰.

(۷) - مقتل العوالم ص ۱۱۰ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۱

و شفقت قرار نداده بود. «۱»

دعاء

هنگامی که حال امام علیه السلام سخت دگرگون شد صورت خود را به آسمان بلند کرد و عرض نمود:

«ای خدای متعال امکان، عظیم الجبروت، و شدید المحال تو از خلائق غنی هستی کبریا تو عریض و قادر هستی بر آنچه که بخواهی، رحمت تو نزدیک وعده تو صادق نعمت تو فراوان امتحان تو زیباست، هر وقت خوانده شوی نزدیک هستی، بر خلق خود احاطه داری، از تائبین، توبه را قبول می کنی، بر اراده خود توانایی، آنچه بخواهند ادراک می کنی، هنگامی که تو را شکر کنند تو نیز شکر می کنی و هنگامی که تو را یاد کنند تو نیز یاد می کنی، تو را می خوانم در حالی که محتاج تو هستم و به تو راغبم در حالی که فقیرم! به سوی تو ناله می کنم در حالی که ترسان هستم و می گیرم در حالی که متحمل سختی شده ام، از تو استعانت می جویم در حالی که ضعیف هستم و بر تو توکل می کنم که تو کفایت می کنی، خدایا میان ما و این قوم حکم کن که اینان ما را فریفتند و خوار کردند حيله کردند و ما را به قتل رساندند در حالی که ما عترت پیامبر تو و فرزندان حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله هستیم که او را به رسالت برگزیدی و امین بر وحی قرار دادی. پس در کار ما گشایش قرار ده ای ارحم الراحمین. «۲»

خدایا بر قضاء تو صبر می کنم، هیچ معبودی جز تو نیست ای فریادرس بیچارگان «۳» هیچ پروردگاری جز تو نیست و معبودی غیر از تو نیست، بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسی که فریادرس ندارد، ای همیشگی که زوال نداری، ای کننده مردگان،

(۱) - ابن نما ص ۳۹.

(۲) - مصباح المتعبد و الاقبال و مزار البحار ص ۱۰۷.

(۳) - اسرار الشهادة ص ۴۲۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۲

ای قائم بر هر نفس به آنچه کسب کرده، میان من و این قوم، حکم کن که تو بهترین حکم کننده هستی. «۱»

اسب امام علیه السلام

اسب می آید، اطراف امام علیه السلام می گردد و پیشانی خود را به خون امام علیه السلام آغشته می کند. «۲»

ابن سعد فریاد می زند: اسب را بگیرد که از اسبهای لشکر رسول خداست لشکریان او را احاطه می کنند و او به لشکر لگد می زند تا آنکه چهل پیاده و ده سواره را به قتل می رساند.

ابن سعد می گوید: رهایش کنید. هنگامی که احساس ایمنی می کند به سوی حسین علیه السلام می آید، پیشانی خود را به خون آغشته می کند، حسین را می بوید و با بلندترین صدا شیبه می زند «۳» که امام باقر علیه السلام فرموده اند: آن اسب می گفت: ظلم، ظلم از امتی که پسر دختر پیامبر را به قتل رساندند، آنگاه با همین فریاد متوجه خیمه ها می شود، «۴» هنگامی که زنان دیدند که اسب بی صاحب است و زین واژگون شده از خیمه ها بیرون آمدند در حالی که موها پریشان و بر صورت خود می زدند و صدای شیون آنها بلند بود، بعد از عزت خوار شده و به سوی قتلگاه حسین علیه السلام حرکت کردند «۵» زینب بانوی قریش فریاد می زند:

وا محمداه، وا ابتاه، وا علیاه، وا جعفره، وا حمزاه، این حسین است که در بیابان افتاده و کشته کربلاست. «۶» آنگاه فریاد زد: ای کاش آسمان بر زمین می افتاد «۷» و کوه ها بر بیابانها فرو می ریختند، «۸» آنگاه به سوی حسین علیه السلام آمد در حالی که عمر بن سعد با گروهی از اصحابش کنار امام علیه السلام بودند و حسین علیه السلام در حال جان دادن بود. زینب علیها السلام فریاد زد: ای

(۱) - ریاض المصائب ص ۳۳.

(۲) - أمالی صدوق ص ۹۸؛ مقتل خوارزمی ص ۳۷ و تظلم الزهراء ص ۱۲۸.

(۳) - تظلم الزهراء ص ۱۲۹؛ بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۰۵.

(۴) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۷.

(۵) - زیارت ناحیه مقدسه.

(۶) - بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۰۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۷.

(۷) - طبری ج ۶، ص ۲۵۹.

(۸) - لهوف ص ۷۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۳

عمر! آیا ابو عبد الله کشته می شود و تو نگاه می کنی؟! عمر بن سعد روی خود را برمی گرداند در حالی که اشک او فرو می ریخت. «۱» زینب علیها السلام می فرماید: وای بر شما آیا یک نفر مسلمان در میان شما نیست؟ احدی پاسخ نمی دهد، «۲» ابن سعد فریاد می زند: فرود آئید و او را راحت کنید. شمر نزدیک می رود، بر سینه امام علیه السلام می نشیند محاسن مقدس را به دست می گیرد و دوازده ضربه شمشیر می زند «۳» تا آنکه سر مقدس را جدا می سازد.

غارت خیام علیه السلام

لشکریان! اقدام به غارت می کنند، اسحاق بن حویه پیراهن را بر می دارد اُخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی، عمامه را برمی دارد اُسود بن خالد کفشها را بر می دارد، جمیع بن خلق اودی شمشیر را بر می دارد و گفته شده که فردی از بنی تمیم به نام اُسود بن حنظله شمشیر را برداشت. به جدل می آید و انگشتر را غرق به خون در انگشت امام علیه السلام می بیند انگشت را قطع می کند و انگشتر را برمی دارد، قیس بن اشعث قطیفه امام علیه السلام را بر می دارد «۴» بر روی آن می نشست و لذا به قیس قطیفه معروف شد، «۵» لباس جنگ را جعونه بن حویه حضرمی برمی دارد، کمان و حله ها را رحیل بن خيثمه جعفی و هانی بن شبيب حضرمی و جریر بن مسعود حضرمی بر می دارند. «۶» یکی از اینها می خواهد آخرین پوشش امام علیه السلام را بر دارد، می گوید: هنگامی که خواستم آن را جدا کنم دست راست خود را بر روی آن گذاشت، نتوانستم دست را بلند کنم دست راست را قطع کردم! دست چپ را گذاشت و نتوانستم آن را بلند کنم لذا دست چپ را هم قطع کردم. هنگامی که خواستم

(۱) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۲ و طبری ج ۶، ص ۲۵۹.

(۲) - الإرشاد.

(۳) - مقتل العوالم ص ۱۰۰ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۶.

(۴) - لهوف ص ۷۳.

(۵) - مقتل خوارزمی جلد ۲ صفحه ۳۸ و کامل ابن اثیر جلد ۴ صفحه ۳۲.

(۶) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۴

لباس را جدا کنم صدای زلزله‌ای شنیدم ترسیدم و آن را رها کردم، بیهوش شدم، در آن حال پیامبر و علی و فاطمه و حسن را دیدم در حالی که فاطمه می‌فرمود: فرزندم تو را کشتند، خداوند آنها را به قتل برساند! حسین علیه السلام فرمود: ای مادر این غافل دستان مرا قطع کرد. فاطمه بر من نفرین کرد و به من فرمود: خداوند دستها و پاهای تو را قطع کند، چشمت را کور کند و تو را به آتش داخل کند. اکنون چشم من رفته، دستها و پاهایم افتاده‌اند و از دعا باقی نمانده مگر آتش. «۱»

حوادث بعد از شهادت

«ای اهل کوفه آیا می‌دانید که چه جگری از رسول خدا پاره کردید؟ و چه خونی ریختید؟»

و چه کریمه‌ای را آشکار کردید؟ و چه حرمتی را هتک کردید؟ آیا تعجب می‌کنید اگر آسمان خون بارد! و هرآینه عذاب آخرت شدیدتر است و آنها یاری نمی‌شوند!»

بانو امّ کلثوم (زینب)

شب یازدهم «۲»

اشاره

این شب چگونه بر دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گذرد؟ بعد از آن عزت شامخی که از لحظه تولد دائم با آن می‌زیستند اکنون چگونه خواهند بود؟ دیروز در سرا پرده‌های عظمت. و خیمه‌های جلالت سپری می‌کردند که روز آنها با شعاع خورشید نبوت، روشن بود و شب آنها با ستارگان امامت و چراغهای نورانی قداست منور بود، امشب به واسطه از دست دادن این نورهای درخشان در تاریکی محض به سر می‌برند، از طرفی هر لحظه ممکن است آنها را حرکت دهند از طرفی خیمه‌ها آتش گرفته، حامیان همگی، بر خاک

(۱) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۰۲.

(۲) -

اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب طیب از من ملول جان ز حسرت بر لب است امشب

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۵

افتاده‌اند، هیچ حمایت‌کننده و کفیلی برای آنها وجود ندارد، نمی‌دانند اگر حمله‌کننده‌ای حمله کند چه کسی از آنان، دفاع می‌کند؟ چه کسی تجاوز تجاوزگران را پاسخ می‌دهد، چه کسی آه و سوز زنده‌های شهید داده را تسکین می‌بخشد میان آنها ناله کودکان، شیون دختران و آه زنان، بی‌قرار وجود دارد، مادر طفلی که تیر نوزاد او را جدا کرده است، همسر شهید و مادری که فرزند از دست داده کسی که از سوز می‌گرید، و در عین حال کنار آنها قطعه‌هائی از بدن‌ها و عضوهای که قطعه‌قطعه شده و گلوهای به خون آغشته و اینان بر روی بیابان بدون هیچ پناهی افتادند و در لشکر فریب و نیرنگ، شادمانی پیروزی و خوش‌حالی ظفر و غلبه آنها را مست کرده! علاوه بر همه اینها نمی‌دانند که فردا صبح چه خواهد شد و صدای منادی چگونه بلند خواهد شد! آیا آنها را خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد؟ مدافعی برای آنها نیست مگر امامی که بیمار است و نمی‌تواند ضرر را از خود دفع کند و در عین حال خود در خطر قتل قرار دارد!

شیر دهی که کودکش را گرفته‌اند عاطفه مادری که فرزند خود را به صبر می‌خواند

گهواره را با حزن می‌نگرد که پیش از این با خوش‌حالی آن را تکان می‌داد

به سوی جایگاه بچه می‌رود شاید که اورمقی ببیند که بتواند شیر بنوشد

نمی‌بیند مگر جثه‌ای روی قتلگاه تیری که گلو را ذبح کرده هنوز آویزان است

این نوزاد مذبح را به سینه خود می‌چسباند و از خون او سینه‌اش خضاب می‌شود در این شب عالم ملک و ملکوت در حزن و ماتم است، حوران در غرفه‌های بهشت آه و ناله ملائکه میان طبقات آسمان گریه و شیون می‌کنند و تمامی جن در مکان خود ندبه‌گر

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۶

هستند. «۱»

ابن ابی الحدید می‌گوید: عبید الله بن زیاد در بصره چهار مسجد ساخته بود که آنها را بر بغض علی بن ابی طالب بنا نهاده بود. «۲»

ای امت طغیان و بغی این جزای رسول الله صلی الله علیه و آله نبود

اگر بعد از این رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده شود برای حسین علیه السلام به عزا می‌نشیند امّ سلمه «۳» رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب می‌بیند در حالی که محزون و غبارآلود است و قدری خاک بر روی و سر پیامبر است، به پیامبر عرض می‌کند: چرا اینگونه محزون و غبارآلود هستید؟ پیامبر می‌فرماید: فرزندم حسین کشته شده و من در حال حفر قبر برای او و اصحابش هستم. «۴» امّ سلمه با ترس بیدار می‌شود و به شیشه‌ای که در آن خاک کربلا بود

(۱) - أکام الجان از شیخ بدر الدین محمد بن عبد الله شبلی ص ۱۴۶، تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۱، مجمع الزوائد از: ابن حجر ج ۹، ص ۱۹۹؛ تاریخ خلفاء از سیوطی ص ۱۳۹ و الکواکب الدرّیه از مناوی ج ۱، ص ۵۶.

(۲) - شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۳۸۶ و سفینه البحار ج ۱، ص ۶۰۲ نقل از بحار ج ۸، ص ۷۲۹.

(۳) - ابن اثیر در الکامل ج ۳، ص ۳۸ می‌گوید: این روایت در صورتی صحیح است که امّ سلمه بعد از واقعه وفات کرده باشد، در الاصابه ج ۴، ص ۴۶۰ آمده که امّ سلمه در سال ۶۱ از دنیا رفت ابو نعیم می‌گوید: در سال ۶۲ وفات کرد و آخرین همسر پیامبر بود و واقعی می‌گوید: سال ۵۹ از دنیا رفت. در تهذیب الأسماء نووی ج ۲، ص ۳۶۲ از احمد بن ابی خثیمه نقل کرده که ام سلمه در زمان ولایت یزید بن معاویه از دنیا رفت، در مرآة الجنان از یافعی ج ۱، ص ۱۳۷ آمده: امّ سلمه ام المؤمنین در سال ۶۱ از دنیا رفت، ابن کثیر در بدایه اگر چه از واقعی تبعیت کرده اما گفته که احادیث مربوط به قتل حسین (ع) دلالت می‌کند که بعد از شهادت هم زنده بوده، در عمده القاری ج ۱، ص ۴۲۷ آمده که ام سلمه در شوال ۵۹ از دنیا رفت، در تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۱ آمده که ام سلمه سه سال قبل از قتل حسین (ع) از دنیا رفت ولی در اصول کافی از اهل بیت (ع) نقل شده که حسین (ع) ذخیره‌های امامت را به او سپرد و وصیت کرد که آنها را به زین العابدین (ع) بدهد، در سیر أعلام النبلاء از ذهبی ج ۲، ص ۱۴۲ آمده که ام سلمه آخرین همسر رسول خدا بود، از دنیا رفت و وفات او پس از قتل حسین شهید بود، به خاطر قتل حسین (ع) بیمار شد و آن قدر محزون بود که به فاصله یک ماه از دنیا رفت.

(۴) - أمالی پسر شیخ طوسی ص ۵۶، تهذیب التهذیب ج ۲، ص ۳۵۶؛ ذخائر العقبی ص ۱۴۸، تاریخ خلفاء از سیوطی ص ۱۳۹ و در سیر أعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۱۳ آمده که امّ سلمه پیامبر را در خواب می‌بیند و پیامبر خبر قتل حسین (ع) را به او می‌دهد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۱۹۷

نگاه می‌کند می‌بیند که از آن خون فوران می‌کند «۱» این همان شیشه‌ای بود که پیامبر به او داده بود و فرموده بود که آن را نگاه بدارد، همچنین در نیمه شب صدائی می‌شنود که بر حسین علیه السلام عزاداری می‌کند می‌گوید:

ای قاتلین حسین از روی جهل بشارت باد شما را به عذاب و سختی

شما به زبان فرزند داود لعنت شدیدو موسی و صاحب انجیل «۲»

همه اهل آسمان بر شما نفرین می کنند از پیامبر و رسول و شهید «۳» در نیمه شب صداهایی می شنود که بر حسین علیه السلام عزاداری می کنند و او مشغول گریه می شود. ابن عباس صدای گریه را می شنود و با سرعت نزد ام سلمه می آید، سؤال می کند و ام سلمه خبر می دهد که از هر دو شیشه خون فوران می کند. «۴» در روز عاشورا ابن عباس رسول خدا صلی الله علیه و آله را محزون و غبارآلود می بیند در حالی که یک شیشه خون به دست اوست، عرض می کند پدر و مادرم فدای شما، این چیست؟ می فرماید: خون حسین علیه السلام و اصحاب اوست که امروز جمع آوری کرده ام. «۵» از آنجا که حسین علیه السلام سه روز عریان بر روی زمین باقی می ماند، در حالی که علت کائنات است که از پیامبر اشتقاق یافته و او علت العلل است که از شعاع اقدس الهی متفرع شده، لذا سه روز دنیا تاریک شد «۶» و آنچنان

(۱) - مرآة الجنان از یافعی ج ۱، ص ۱۳۴؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۸؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۶.

(۲) - این دو بیت در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۶ وجود دارد.

(۳) - هر سه بیت در تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۱ وجود دارد و در تاج العروس ج ۷، ص ۱۰۳ بیت اول و سوم ذکر شده است.

(۴) - حدیث دو شیشه در معالم الزلفی ص ۹۱؛ مدینه المهاجر ص ۲۴۴؛ همچنین منتخب طریحی ص ۲۳۵ آمده است.

(۵) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۰؛ الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۶؛ تاریخ خلفاء ص ۱۳۹، مرآة الجنان از یافعی ج ۱، ص ۱۳۴؛ مسند احمد ج ۱، ص ۲۴۲، الكواكب الدرية از مناوی ج ۱، ص ۵۶ ذخائر العقبی از محب طبری ص ۱۴۸، تهذیب التهذیب از ابن حجر ج ۲، ص ۳۵۵ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۸، الصواعق المحرقة ص ۱۱۶، طرح التثريب ج ۱، ص ۲۲، تاریخ بغداد از خطیب ج ۱، ص ۱۴۲، الخطط المقریزيه ج ۲، ص ۲۸۵، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۴ و سیر أعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۱۳.

(۶) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹، الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۶، الصواعق المحرقة ص ۱۱۶ و الخطط المقریزيه ج ۲، ص ۲۸۹.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۹۸

سیاه شد «۱» که مردم گمان کردند قیامت برپا شده «۲»، ستارگان در نیمه روز پیدا بودند «۳» و بعضی به بعضی دگر می خوردند، «۴» نور خورشید دیده نمی شد «۵» و دنیا تا سه روز بدین منوال بود. «۶» هیچ بعدی ندارد در مدتی که آقای جوانان بهشت بر روی زمین عریان بود نور خورشید ناپدید شود، زیرا او در مجرای هستی علت است که از حقیقت محمدیه جدا شده او علت العلل و عقل اول است و حدیث عرضه ولایت اهل بیت بر تمامی موجودات مؤکد همین مطلب است. اگر حدیث تغییر هستی برای ابراز عظمت پیامبری از پیامبران صحیح است تا آنجا که وقتی یکی از دانشمندان مسیحی در «سر من رأی» استسقاء می کند آسمان می بارد «۷» در حالی که جسد این پیامبر مکشوف نبود و اعضاء او قطع نشده بود، پس چگونه عالم هستی متغیر نشود و نور خورشید و ماه محو نشود در حالی که آقای جوانان بهشت بر روی زمین عریان افتاده و بدن مقدس او تماما مثله شده است. آری اوضاع موجودات و کائنات متغیر می شود، و وحوش گریه می کنند و اشک آنها جاری می شود! امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: پدر و مادرم فدای حسین باد! که در پشت کوفه کشته می شود، به خدا قسم گویا می بینم که وحوش گردن خود را بر قبر او می کشند

(۱) - الإتحاف بحب الأشراف ص ۲۴، تهذیب التهذیب ج ۲، ص ۳۵۴، تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹، أحدى نمی تواند این را منکر شود پس از آنکه ابن جوزی در المنتظم ج ۷، ص ۲۴۴ نقل کرده که در ثعلبیه باد سیاهی ورزید که تمامی دنیا را تاریک کرد به گونه ای که احدی، احدی را نمی دید.

(۲) - الصواعق المحرقة ص ۱۱۶ و الإتحاف ص ۲۴.

(۳) - تهذیب التهذیب ج ۱، ص ۳۵۴ و الصواعق المحرقة ص ۱۱۶ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸۹.

(۴) - الإتحاف بحب الأشراف ص ۲۴، الصواعق المحرقة ص ۱۱۶، تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹، تاریخ خلفاء ص ۱۳۸ و الكواكب الدریه ج ۱، ص ۵۶.

(۵) - مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۷، تاریخ الخلفاء ص ۱۳۸، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸۹، الإتحاف ص ۲۴؛ الصواعق ص ۱۱۶؛ الكواكب الدریه ج ۱، ص ۵۶ و هیچ غرابتی ندارد چنانچه در روز مرگ ابراهیم فرزند رسول خدا خورشید گرفت که زرقانی در شرح المواهب ج ۳، صفحه ۲۱۲ جزری در اسد الغابه ج ۱، ص ۳۹ و عینی در عمده القاری ج ۳، ص ۴۷۲ به آن تصریح کرده اند.

(۶) - کامل الزیارات ص ۷۷.

(۷) - الخرائج راوندی ص ۶۴ در بیان معجزات امام حسن عسکری (ع).

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۱۹۹

و شب تا به صبح می گریند، «۱» آسمان خون می بارد «۲» هر چیز پر از خون می شود «۳» اثر خون تا مدتی بر روی خانه و دیوار باقی می ماند، «۴» هیچ سنگی برداشته نمی شود مگر آنکه زیر آن خون تازه است «۵» حتی در بیت المقدس «۶» و هنگامی که سر مقدس را به دار الأمارة وارد می کنند صحن آن غرق خون می شود «۷» و آتشی از دیوارهای قصر بیرون می زند و به سوی عبید الله بن زیاد می رود، فریاد می زند: خاموش کنید «۸» و فرار می کند، سر شریف با صدای بلند می فرماید: ای ملعون کجا فرار می کنی؟ اگر در دنیا به تو نرسد در آخرت جایگاه تو آتش است، سر ساکت نمی شود تا آنکه آتش می رود و همه حاضرین در قصر وحشت می کنند، «۹» تا دو ماه همگان می بینند که هنگام طلوع خورشید و غروب آن دیوارها آغشته به خون هستند. «۱۰» زاغی خود را به خون حسین علیه السلام آغشته می کند و به مدینه می رود بر دیوار خانه فاطمه صغری دختر حسین علیه السلام می نشیند و اینگونه خبر کشته شدن پدرش را به او می دهد. هنگامی که این خبر را به اهل مدینه می دهد همگان می گویند سحر آورده و چیزی نمی گذرد که خبر شهادت امام علیه السلام به مدینه می رسد. این حدیث را موقّق اخطب خوارزم احمد بن مکی متوفای سال ۵۶۸ در مقتل الحسین ج ۲، ص ۹۲ نقل کرده و هیچ بعدی هم ندارد پس از مسلم بودن اینکه امام علیه السلام علاوه بر دختران حاضر در کربلا دختر

(۱) - کامل الزیارات ص ۸۰

(۲) - الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۶، تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹، تذکره الخواص ص ۱۵۵، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸۹؛ الخطط المقریبه ج ۲، ص ۹۸۹؛ الإتحاف بحب الأشراف ص ۲۵۵، الصواعق المحرقة ص ۱۱۶، مناقب ابن شهر آشوب ج، ص ۲۰۶ و کامل ابن اثیر ج ۷، ص ۲۹.

(۳) - الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۶.

(۴) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹ و الصواعق المحرقة ص ۱۱۶.

(۵) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹ و الصواعق المحرقة ص ۱۱۶.

(۶) - مجمع الزوائد از هیثمی ج ۹، ص ۱۹۶؛ الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۵؛ تاریخ الخلفاء ص ۱۳۸، عقد الفرید ج ۲، ص ۳۱۵ الکوکب الدریه ج ۱، ص ۵۶ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۰.

(۷) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹؛ الصواعق المحرقة ص ۱۱۶.

(۸) - مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۶؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰۳؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸۷ و المنتخب طریحی ص ۳۳۸.

(۹) - شرح قصیده ابی فراس ص ۱۴۹.

(۱۰) - کامل ابن اثیر ج ۶، ص ۳۷ الکوکب الدریه ج ۱، ص ۵۶ و تذکره الخواص ص ۱۵۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۰

دیگری نیز داشته‌اند، چرا که شهادت امام علیه السلام محفوف به بسیاری از امور خارق العاده است. خدای عز و جل اراده کرده است که به امت حاضر و نیکان آینده اعلام کند که روزگار مثل این فاجعه را نیاورده از قساوتی که امویون نسبت به ابی عبد الله علیه السلام روا داشتند و در این مسیر است متوجه کردن نظرها به کرامت حسین علیه السلام نزد خداوند و این که شهادت او محو کننده گمراهی و زنده کننده دینی است که خداوند باقی ماندن آن را اراده کرده است. دعبل خزاعی از جد خود روایت می‌کند، که مادر او سعدی دختر مالک درختی را دیده بود که نزد امّ معبد خزاعی بود. این درخت خشکیده بود و به برکت وضوی پیامبر در پای آن، برگ درآورد و میوه بسیاری می‌داد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند میوه آن کم شد و هنگامی که امیر المؤمنین علی علیه السلام از دنیا رفتند دیگر میوه نداد و همگان به برگ آن دل خوش داشتند. پس از مدتی می‌بینند که از ساقه آن خون می‌جوشد، از این حادثه شدیداً می‌ترسند، هنگام شب صدای گریه و ناله‌ای می‌شنوند و گوینده‌ای که می‌گفت:

ای فرزند شهید و ای برادرزاده شهیدبهرترین عموها که جعفر طیار است پس از مدتی خبر شهادت حسین علیه السلام می‌رسد که در همان وقت، شهید شده‌اند.

احدی از زعفران غارت شده استفاده نکرد مگر آنکه بدنش را سوزاند و ورس (نوعی خوشبوکننده) تبدیل به خاکستر شد، شتر غارت شده گوشتش سفت شد و دیدند که آتش از آن بیرون می‌زند «۱» تا روز قتل حسین علیه السلام سرخی در آسمان دیده نشده بود. «۲»

این جوی می‌گوید: هر کس غضب کند غضب او در صورتش مؤثر می‌شود و چون خدای متعال منزّه از جسمیت است لذا با سرخی آفتاب، غضب بر قاتلین حسین علیه السلام را اظهار می‌کند، آنگاه می‌گوید: ناله عمومی پیامبر عباس بن عبدالمطلب که در روز بدر اسیر شده بود و شانه‌هایش بسته شده بود، مانع خواب پیامبر صلی الله علیه و آله گشته بود پس چگونه است

(۱) - الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۶؛ تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹؛ تهذیب التهذیب ج ۲، ص ۳۵۴، مجمع الزوائد ج ۹، ص ۹۶؛ الکواکب الدرّیة ج ۱، ص ۵۶ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۹۰.

(۲) - الصواعق المحرقة ص ۱۱۶.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۱

اگر ناله حسین علیه السلام را بشنود؟ هنگامی که وحشی قاتل حمزه اسلام آورد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چهره‌ات را از من پوشیده بدار، من دوست ندارم قاتل دوستان خود را ببینم با آنکه اسلام ما قبل خود را می‌پوشاند، پس چگونه است اگر ببیند کسی را که قاتل فرزندش بوده و اهل بیت او را بر پشت شتران حمل کرده است. «۱» آری بدون شک رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرکه حاضر بود و شاهد این جمع بر مستأصل کردن اهل بیتش بوده است، ناله زنهای جوان از دست داده و فریاد کودکان از تشنگی در پیش چشمان او بوده است.

لشکریان صدای وحشتناکی می‌شنیدند که می‌گفت: وای بر شما ای اهل کوفه! من می‌بینم رسول خدا صلی الله علیه و آله را گاهی به شما نگاه می‌کند و گاهی به آسمان در حالی که محاسن مقدس خود را در دست دارد. ولی هوی و هوس و گمراهی که در نفوس آنها مستحکم شده بود به آنها الهام می‌کرد که صدای یک دیوانه است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به نظر من جبرائیل بوده است. «۲» بعضی از ملائکه فریاد می‌زنند: ای امت که پس از پیامبر گمراه شدید خداوند شما را موفق به ادراک عید فطر و قربان نگرداند! امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

به خدا قسم موفق نشدند و نمی‌شوند تا آنکه خونخواه حسین علیه السلام خونخواهی کند «۳» شیخ بهائی روایت می‌کند که پدرش شیخ حسین بن عبد الصمد حارثی داخل مسجد کوفه شد، قطعه‌ای عقیق دید که بر آن نوشته بود:

من گوهری هستم که از آسمان افتاده‌ام در روز ازدواج پدر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام

من از نقره هم سفیدتر بوده‌ام خون گلوی حسین علیه السلام مرا رنگ‌آمیزی کرده است «۴»

(۱) - تذکره الخواص ص ۱۵۴ و الصواعق المحرقة ص ۱۱۶.

(۲) - کامل الزیارات.

(۳) - من لا یحضره الفقیه از شیخ صدوق ص ۱۴۸.

(۴) - کشکول شیخ یوسف بحرانی ص ۱۷ از کشکول شیخ بهائی.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۲

شب یازدهم نزد حسین علیه السلام

از امور رایج و مؤکد بر پیروان ائمه معصومین علیهم السلام آنست که شب یازدهم را در کنار قبر امام علیه السلام سپری کنند در حالی که لباس حزن بر تن و شعار حزن، بر لب داشته باشند، در حال شیون و آه و ناله باشند به گونه‌ای که گویا به قربانیان آل محمد صلی الله علیه و آله می‌نگرند، به خون خود غلطیده، باد بیابان بر آنها می‌وزد، قطعه‌قطعه گشته‌اند، نوک نیزه آنها را طعمه خود گردانیده، از خون آنها سفیدی به سرخی گزیده است و سم اسبان دشمن آنها را لگدمال کرده است، از این گروه متوجه بانوان بیت وحی می‌شود که اشک آنها بر این بدنهای پاک ریزان است، یکی در حال ندبه دیگری در حال شیون، و آن یکی بر سینه می‌زند و دیگری موی خود را پریشان کرده، «۱» باید تصورکننده با گریه دائم خود و ناله بلند خود آنان را همراهی کند.

بدون شک در این حال انسان به صدیقه طاهره، فاطمه زهراء پیوسته است و با او همراه است و در این حال رغبت ائمه هدی علیهم السلام را جلب می‌کند. احادیثی وجود دارد که چه بسا با تأمل در آنها بتوان این نظریه را استفاده کرد. مالک جهنی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند:

کسی که حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند و تا شب نزد وی باشد در حالی که می‌گرید، روز قیامت خدا را ملاقات می‌کند با ثواب هزاران هزار حج و هزاران هزار عمره و هزاران هزار جنگ همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام. «۲» اگر چه اقامه ماتم تا شب، مستلزم سپری کردن شب نیست «۳» اما حدیث جابر جعفی از امام صادق علیه السلام بر این مساعدت دارد که می‌فرمایند: هر کس حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند و شب را آنجا سپری کند مانند کسی است که پیشاپیش او شهید شده است. «۴» ظاهر حدیث، سپری

(۱) - شیخ طوسی در التهذیب ج ۲، ص ۲۸۲ آخر نذور از امام صادق (ع) روایت می‌کند: زنهای فاطمی گریبانهای خود را بر حسین (ع) پاره کردند و بر صورتها می‌زدند و برای مثل حسین (ع) باید بر صورت زد و گریبان پاره کرد.

(۲) - کامل الزیارات ص ۱۷۴.

(۳) - در حدیث فوق از ماده ظلّ استفاده شده که عموماً آن را به معنای سپری کردن روز گرفته‌اند.

(۴) - کامل الزیارات ص ۱۳۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۳

کردن شب بعد از عاشورا است نه قبل از آن، و آلا می‌بایست بگوید: کسی که شب عاشورا را نزد حسین علیه السلام سپری کند و ... علاوه بر اینکه مقام و منزلت هم مساعدت می‌کند بر اینکه هر کس نزد قبر سید الشهداء علیه السلام تمام روز، اقامت کند در شبی که مثل آن بر دختران پیامبر و ودیعه‌های امامت نگذشته است کوچ نخواهد کرد، آنها در این بیابان خشک و خالی، ماههای تابان خود را از دست داده‌اند، در کنار آنها، اعضاء قطعه‌قطعه شده افتاده‌اند، و نمی‌دانند که از جانب دشمنان خدا و رسول چه بر سر آنها خواهد آمد؟ پس دوستان آنها که این شب را کنار قبر آنها سپری می‌کنند توجه دارند که همراهی با آنان چه رستگاری عظیمی بوده است و لذا بسیار باید بگوید: «یا لیتنا کنا معکم فننوز فوزاً عظیماً» «ای کاش ما با شما بودیم و به رستگاری عظیم دست می‌یافتیم» «۱» بدین وسیله انسان خود را همگام با فاطمه زهراء علیها السلام می‌کند که بر خون حسین علیه السلام می‌گرید.

قاضی ابو علی محسن بن علی تنوخی از پدرش روایت می‌کند که ابو حسن کاتب در مجلسی از «ابن النائح» سؤال کرد، احدی از اهل کرخ او را شناخت مگر من، به او گفتم که داستان چیست؟ ابو الحسن گفت: من کنیزی دارم که بسیار روزه می‌گیرد و اهل تهجد است در حالی که یک کلمه عربی نمی‌داند تا چه رسد به اینکه شعر بخواند و غالباً به زبان نبطی سخن می‌گوید، امروز صبح وحشت زده برخاسته و فریاد می‌زند: ای ابا الحسن مرا دریاب! گفتم چه شده است؟ گفت: من دعای خود را خواندم و خوابیدم، در خواب دیدم که گویا بر دروازه‌ای از دروازه‌های کرخ ایستاده‌ام، جلوی من اتاق بسیار تمیز و سفیدی بود که در آن باز بود و زنانی ایستاده بودند. به آنان گفتم: چه خبر است؟ اشاره کردند که داخل شوم. داخل شدم و در آنجا خانه بسیار تمیزی دیدم که در صحن آن زنی جوان ایستاده که بود من زیباتر و عزیزتر از او ندیده بودم، لباس بسیار زیبایی پوشیده بود چادر

(۱) - در عیون اخبار الرضا (ع) از شیخ صدوق ص ۶۶ حدیثی از امام رضا (ع) آمده است که می‌فرمایند: اگر می‌خواهی در غرفه‌های بهشت با پیامبر (ص) ساکن شوی، قاتلین حسین (ع) را لعن کن و هرگاه به یاد حسین (ع) افتادی بگو: «یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزاً عظیماً».

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۴

سفیدی به سر داشت و در دامان او سر مردی بود که به خون آغشته بود. سؤال کردم: شما کی هستید؟ فرمود: من فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و این سر پسر حسین علیه السلام است، به ابن اصدق بگو این شعر را بخواند:

لم امرّضه فاسلولا و لا کان مریضا این کنیز می گوید: من با حالت وحشت از خواب بیدار شدم. ابو الحسن کاتب به علی تنوخی می گوید: ای ابا القاسم چون ابن اصدق را می شناسی پس فاطمه زهرا علیها السلام این امانت را به شما سپرده اند و شما را الزام کرده اند که این خبر را برسانید. تنوخی پاسخ می دهد: مطیع امر سیّده نساء عالمین هستم. آنگاه می گوید: این واقعه در ماه شعبان بود و مردم به ملاقات کسانی می رفتند که قصد رفتن به حائر را داشتند، من هم قصد رفتن کردم و در شب نیمه شعبان در حائر بودم، از ابن اصدق سؤال کردم تا آنکه او را دیدم، پیغام را دادم، آن قدر اصرار کرد تا آنکه قصّه را بازگو کردم و او و همه حضار به شدّت گریستند. «۱»

غار و اسارت

هنگامی که ابا عبد الله علیه السلام کشته شدند لشکریان به اموال او متوجّه شدند و هر آنچه که در خیمه ها بود غارت کردند، «۲» خیمه ها را آتش زدند و شروع به غارت و سائل دختران پیامبر صلی الله علیه و آله کردند، دختران زهرا علیها السلام وحشت زده و گریان فرار می کردند «۳» مقنعه زنان از سر آنها و انگشتر از انگشت، گوشواره از گوش و خلخال از پای آنها جدا می شد. «۴» مردی گوشواره های زینب علیها السلام را جدا می کند و گوش پاره «۵» می شود، دیگری سراغ فاطمه دختر حسین علیه السلام می رود که خلخال را جدا کند در حالی که می گریست، فاطمه به او می گوید:

(۱) - نشوار المحاضرة ج ۸، ص ۲۱۸.

(۲) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۲.

(۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۰.

(۴) - مثير الأحزان از ابن نما ص ۴۰.

(۵) - الدمعة الساکبة ص ۳۴۸.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۵

چرا گریه می کنی؟ می گوید چگونه گریه نکنم در حالی که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را غارت می کنم؟ می گوید: پس چرا چنین می کنی؟ می گوید: می ترسم که دیگران آن را بردارند. «۱»

مردی زنان را با چوب نیزه این طرف و آن طرف می برد در حالی که آنها به یکدیگر پناه می بردند و مقنعه های آنها برگرفته شده بود، دیگری یکی از دختران حسین علیه السلام را قصد می کند و او فرار می کند، او را تعقیب می کند و او با صورت به زمین می خورد و غش می کند، هنگامی که به هوش می آید می بیند که عمه اش زینب علیها السلام بالای سرش گریان است. «۲» زنی از آل بکر بن وائل که همراه همسرش بود در آن حالت به دختران پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می کند و فریاد می زند: ای آل بکر بن وائل! آیا اجازه می دهید که دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله غارت شوند، نیست حکم مگر برای خدا، ای خونخواهان رسول خدا. همسرش او را نزد خانواده اش بازمی گرداند و بدین طریق او را ساکت می سازد. «۳»

لشکریان به سوی علی بن الحسین علیه السلام می روند در حالی که ایشان بیمار «۴» و در بستر خوابیده اند به گونه ای که توان بلند شدن را نداشت. یکی می گوید: صغیر و کبیری باقی نگذارید و دیگری می گوید: عجله نکنید تا از امیر عمر بن سعد مشورت کنیم. «۵» شمر شمشیر خود را برهنه می کند، حمید بن مسلم می گوید: سبحان الله! آیا می خواهی بچه ها را بکشی؟ این یک بچه بیمار است، «۶» شمر می گوید: ابن زیاد دستور داده اولاد حسین علیه السلام را به قتل برسانیم. عمر بن سعد می آید و هنگامی که می بیند بانوی بنی هاشم زینب علیها السلام می گوید: «او کشته نمی شود مگر آنکه مرا پیش از او به قتل برسانید» «۷» عمر

(۱) - آمالی صدوق ص ۹۹؛ سیر أعلام النبلاء از ذهبی ج ۳، ص ۲۰۴.

(۲) - ریاض المصائب ص ۳۴۱؛ تظلم الزهراء ص ۱۳۰.

(۳) - لهوف ص ۷۴؛ مثير الأحزان از ابن نما ص ۴۱.

(۴) - بیماری امام سجاد (ع) در این کتب ذکر شده است: طبری ج ۶ ص ۲۶۰، کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۳ بدایه ابن کثیر ج ۸ ص ۱۸۸؛ مرأة الجنان یافعی ج ۱، ص ۱۳۳؛ الإرشاد شیخ مفید، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۵؛ أعلام الوری طبرسی ص ۱۴۸؛ روضه الواعظین ص ۱۶۲ و اثبات الوصیه مسعودی ص ۱۴۰.

(۵) - تظلم الزهراء ص ۱۳۲.

(۶) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۶۰.

(۷) - نفس المهموم، شیخ عباس قمی، بخش اخیر.

ترجمه مقتل مفرم، ص: ۲۰۶

اجازه کشتن نمی دهد و افراد را از کشتن، منع می کند. «۱»

آنگاه ابن سعد به سوی زنان می آید و گریه آنها را می بیند، لشکریان را از تعرض به آنها بازمی دارد در حالی که تمامی اموال آنها غارت شده بود، گروهی را به محافظت آنها، می گمارد و خود به خیمه اش بازمی گردد. «۲»

سوارکاران

ابن سعد فریاد زد: آیا کسی هست که به سوی حسین علیه السلام رود و سینه و پشت او را زیر سم اسبان قرار دهد، ده نفر برمی خیزند. «۳» آنها اسحاق بن حویه، «۴» احبش بن مرثد بن علقمه حضرمی، حکیم بن طفیل سنسی، عمرو بن صبیح صیداوی، رجاء بن منقذ، سالم بن خیثمه جعفی، صالح بن وهب جعفی، واخط بن غاتم، هانی بن ثبیت حضرمی و اسید بن مالک بودند و با اسبان خود بدن ریحانه رسول صلی الله علیه و آله را لگدمال می کنند! پس از آن نزد ابن زیاد می آیند که اسید بن مالک جلوی آنها بود و رجز می خواند: ما بودیم که سینه را بعد از پشت در هم شکستیم و ابن زیاد امر می کند که جازه اندکی به آنان بدهند. «۵»

ابو ریحان بیرونی می گوید: با حسین کاری کردند که در تمامی امتهای با شرورترین

(۱) - تاریخ قرمانی ص ۱۰۸.

(۲) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۲؛ مصعب زبیری در نسب قریش ص ۵۸ امر غریبی را حکایت می کند. او می گوید که بعضی از لشکریان علی بن الحسین را گرفتند و او را مخفی کردند و در خفاء به او احترام و احسان می کردند. هنگامی که صدای منادی ابن زیاد را شنیدند که سیصد درهم جایزه تعیین کرده بود دستهای او را به گردش بستند و نزد ابن زیاد آوردند که اگر دفاع عمه اش زینب نبود ابن زیاد او را به قتل می رساند. واضح است وقتی که امام سجاد (ع) علی رغم بیماری کفیل و حامی حرم پیامبر است پس امکان ندارد مخفی شود، زنان در وضعیت عادی چگونه بودند تا چه رسد به اینکه حامی خود را از دست بدهند؟

علاوه بر اینکه احدی از مورخین این مطلب را حتی به صورت یک احتمال بعید هم ذکر نکرده اند.

(۳) - طبری ج ۶، ص ۱۶۱؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۳؛ مروج الذهب ج ۲، ص ۹۱؛ الخطط المقریبه ج ۲، ص ۲۸۸؛ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۸۹؛ تاریخ الخمیس ج ۳، ص ۳۳۳؛ الإرشاد شیخ مفید، أعلام الوری از طبرسی ص ۸۸۸؛ روضه الواعظین ص ۶۶۲ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۴.

(۴) - در تاج العروس جلد ۴ صفحه ۳۱ ماده حوز آمده: از جمله قاتلین حسین حویزه بود.

(۵) - لهوف ص ۷۵؛ مثیر الأحزان ص ۴۱؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۹.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۰۷

خلاق، چنین نکرده بودند از کشتن با شمشیر و نیزه و سنگ و دواندن اسب «۱» که پس از آنکه بعضی از این اسبها به شهر رسیدند نعل آنها را کردند و به عنوان تبرک بر در خانه آویزان کردند که این امر به صورت سنت در آمد و بسیاری نظیر آن را انجام دادند. «۲»

سره‌های مقدّس

ابن سعد امر کرد که تمامی سرها را قطع کنند و قبیله‌ها برای تقرب به ابن زیاد آنها را تقسیم کردند. قبیله کنده که رئیس آنها قیس بن اشعث بود سیزده سر، هوازن که رئیس آنها شمر بن ذی الجوشن بود دوازده سر، قبیله تمیم هفده سر، بنی اسد شانزده سر، مذحج هفت سر، و بقیه لشکریان بقیه سرها را برداشتند، «۳» ولی قبیله حرّ ریاحی از قطع کردن سر و در هم شکستن بدن او ممانعت کردند. «۴»

ابن سعد در همان روز عاشورا سر حسین علیه السلام را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی گسیل داشت و بقیه سرها را به دیگران واگذاشت. «۵» منزل خولی در یک فرسنگی کوفه بود، او سر را از همسرش مخفی می‌داشت چون می‌دانست که او علاقه خاصی به اهل بیت علیهم السلام دارد. این زن وقتی می‌بیند که از تنور نوری ساطع می‌شود که او را به تعجب وامی‌دارد، هنگامی که نزدیک می‌شود صدای زانی را می‌شنود که به صدای بلند بر حسین علیه السلام گریه می‌کنند، به همسر خود خبر می‌دهد و گریان بیرون می‌رود، «۶» پس از آن سر مه نکشید و از بوی خوش استفاده نکرد به خاطر حزن و اندوهی که بر حسین علیه السلام داشت و اسم این زن «عیّوف» بود. «۷»

(۱) - الآثار الباقیة، ابو ریحان بیرونی ص ۳۲۹.

(۲) - کتاب التعجب از: کراجکی ص ۴۶.

(۳) - لهوف ص ۸۱؛ عمدة القاری فی شرح البخاری از عینی ج ۷، ص ۶۵۶.

(۴) - الکبریة الاحمر.

(۵) - الارشاد شیخ مفید.

(۶) - روضة الشهداء، در بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۹۰ آمده: همسر او دید که نوری به آسمان ساطع می‌شود و پرندگان سفیدی اطراف آن می‌گردند، زوجه دیگر او به نام نوار دختر مالک گفت: سر فرزند رسول خدا (ص) را آورده‌ای، از این پس هیچ فراشی میان من و تو نیست و از او جدا شد.

(۷) - أنساب الأشراف از بلاذری ج ۵، ص ۲۳۸.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۸

صبح روز بعد خولی سر را به دار الأماره برد در حالی که ابن زیاد از لشکرگاه خود در نخيله بازگشته بود، سر را جلوی او گذارد و گفت:

رکاب مرا از نقره و طلا پر کن به درستی که من سید محجّب را به قتل رسانیدم

و بهترین مردم از حیث نسب رابه قتل رساندم بهترین مردم را از حیث پدر و مادر ابن زیاد از این کلام در حضور جمع بر آشفته شد و گفت: اگر می دانستی که او اینچنین بود چرا او را به قتل رساندی؟ به خدا قسم از ناحیه من، چیزی به تو نخواهد رسید. «۱»

(۱) - در مرآة الجنان ج ۱، ص ۱۳۳ آمده روانشاد محتشم کاشانی در این باره گوید:

ای ز داغ تو روان خون دل از چشمه صوری تو عالم همه ماتمکده تا نفعه صور

تا جهان باشد و بوده است کی داده است نشان میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور

سر بی تن کی شنیده است به لب آیه کهف یا کی دیده است به مشکاه تنور آیه نور زبان حال زینب (س):

ای انیس بزم عشق و محرم کاشانه ام جام لبریز بلا را با تو من پیمانم

هر دو می سوزیم از یک شعله در بزم فراق فرق ما اینست تو شمعی و من پروانه ام

هر دو یک نوریم ای جان من آخر از چه روتو چراغ مطبخی من در ویرانه ام

اینک فرق تو بود مجروح کنف من کبود سرنوشت تو است گردیده است بار شانم

تو هم آسا گرفتی بر سرخی آشتیان من چو قنفذوار از آتش سوختم با لانه ام که ابن زیاد بر او غضب کرد و او را به قتل رساند و نام او را ذکر نکرده است، در عقد الفرید ج ۲، ص ۲۱۳ نام او را خولی بن یزید اصبحی ذکر کرده و گفته است که ابن زیاد او را به قتل رساند. مورخین در مورد حامل سر و گوینده ابیات اختلاف دارند: ابن جریر طبری در ج ۶، ص ۲۶۱ و ابن اثیر در ج ۴، ص ۳۳ او را سنان بن انس می دانند که آنها را بر عمر بن سعد خواند و در تذکره الخواص ص ۱۴۴ آمده است که عمر به او گفت: تو دیوانه هستی، اگر ابن زیاد بشنود تو را به قتل می رساند. در شرح مقامات شریسی ج ۱، ص ۱۹۳ آمده است: آنها را بر ابن زیاد خواند، در کشف الغمه اربلی و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۴۰ آمده که بشر بن مالک آنها را بر ابن زیاد خواند، در مطالب السؤل از ابن طلحه ص ۷۶ اضافه شده که ابن زیاد غضب کرد و او را به قتل رسانید. در ریاض المصائب ص ۴۳۷ آمده: شمر قائل این ابیات است.

مؤلف گوید: هنگامی که دانستی که قاتل حسین (ع) شمر بوده چنانچه در زیارة ناحیه آمده و جماعتی از مورخین هم ذکر کرده اند پس گوینده این ابیات هم همان شمر است، زیرا خیلی بعید است که او به قتل برساند ولی دیگری سر را بردارد و ما قصه را به نام خولی ذکر کردیم تا با بقیه مقاتل همراهی کرده باشیم.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۰۹

کوچ از کربلاء

هنگامی که ابن سعد سرها را به کوفه گسیل داشت با لشکریان خود تا ظهر روز یازدهم در کربلا باقی ماند، کشته‌های خود را جمع‌آوری کرد، بر آنها نماز خواند و آنها را دفن کرد و آقای جوانان بهشت و ریحانه رسول گرامی، و تمامی اهل بیت و اصحاب او را بدون غسل و کفن و دفن رها کرد تا باد صبا بر آنها بوزد و وحوش بیابان آنها را زیارت کنند. «۱» بعد از ظهر به سوی کوفه حرکت کرد در حالی که زنان و کودکان و کنیزان حسین علیه السلام و خانواده اصحاب امام علیه السلام با او بودند، «۲» آنها را بر پشت شتران بدون کجاوه سوار کردند چنانچه اسیران ترک و روم را گسیل می‌داشتند در حالی که آنها ودیعه‌های بهترین پیامبر بودند و با آنها علی بن الحسین علیه السلام بود که عمر شریف وی ۲۳ سال بود، «۳» او را بر شتری بدون کجاوه سوار کردند در حالی که بیماری ایشان را از پای در آورده بود «۴» و همراه او فرزندش امام باقر علیه السلام بودند «۵» که دو سال و چند ماه داشتند. «۶» از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام زید، عمرو و حسن مثنی بودند که حسن مثنی پس از آنکه هفده نفر را به قتل رساند و هجده جراحت برداشت و دست راست او قطع شد، اسیر گشت و اسماء بن خارجة فزاری او را از ابن سعد گرفت «۷» و همراه آنها عقبه بن سمان بود که غلام رباب همسر حسین علیه السلام بود و هنگامی که به ابن زیاد خبر داده شد که مرقع بن ثمامه اسدی تیراندازی می‌کرده و می‌جنگیده است، قبیله او او را شفاعت کرده‌اند و گرفته‌اند، ابن زیاد دستور داد که او را به

(۱) - مقتل الحسین خوارزمی ج ۲، ص ۳۹.

(۲) - نفس المهموم ص ۲۰۴، در مستدرک الوسائل نوری ج ۲، ص ۲۳۴ چاپ اول شیخ مفید و سید بن طاووس به اسناد از امام صادق (ع) نقل می‌کنند که ایشان در گوشه‌ای از راه کوفه دو رکعت نماز خواندند و فرمودند: اینجا مکانی است که سر جدّم حسین (ع) را قرار دادند و پس از آن سر را نزد عبید الله بن زیاد بردند، سپس دعائی ذکر نمودند که پس از نماز خوانده شود و فرمودند که اینجا به «حنّانه» معروف است.

(۳) - نسب قریش از مصعب زبیری ص ۵۸.

(۴) - الإقبال از ابن طاووس ص ۵۴.

(۵) - ریاض الأحزان ص ۴۹؛ اثبات الوصیة مسعودی ص ۱۴۳.

(۶) - إثبات الوصیة ص ۱۴۳؛ در تاریخ ابی الفداء ج ۱، ص ۲۰۳ ذکر شده که ایشان سه سال داشتند.

(۷) - بحار الأنوار ج ۱۰، در ذکر اولاد امام حسن (ع)، اسعاف الراغبین ص ۲۸ و لهوف ص ۸ ذکر کرده که ایشان را در کوفه معالجه کردند و پس از بهبود، به مدینه بردند.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۱۰

«زاره» تبعید کنند. «۱» هنگام حرکت زنان درخواست کردند که آنها را از کنار شهداء عبور دهند، هنگامی که نگاه کردند و دیدند که بند بند آنها قطع شده، نوک نیزه آنها را طعمه خویش قرار داده و اسبان با سم خود آنها را لگدمال کرده‌اند، همگی صیحه زدند و بر صورت خود می‌زدند، «۲» زینب فریاد زد: یا محمداه، این کشته در بیابان افتاده حسین توست، به خون خود آغشته و اعضاء او قطع گشته، دختران تو اسیر شده‌اند و ذریه تو به شهادت رسیده‌اند. پس دوست و دشمن گریستند. «۳» آنگاه دستهای خود را زیر بدن مقدس امام علیه السلام برد، بدن را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا این قربانی را از آل محمد صلی الله علیه و آله قبول بفرما. «۴» این مطلب دلالت می‌کند که زینب علیها السلام چه نقشی باید در عرش جلال، ایفا کند و اینکه عهد و میثاق از او هم گرفته شده چنانچه از برادرش حسین علیه السلام هم گرفته شده، اگر چه تفاوت محفوظ است. هنگامی که حسین علیه السلام با خارج شدن نفس قدسی او از عهده پیمان بیرون آمد، بانو زینب بپاخاست و شروع به انجام

(۱) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۱؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۳؛ زاره چنانچه در معجم البلدان ج ۴، ص ۳۶۷ آمده قریه‌ای است در بحرین و همچنین در طرابلس غربی هم قریه‌ای به این نام وجود دارد. در المعجم مما استعجم ج ۲، ص ۶۹۲ آمده که زاره جایگاهی در بحرین است که نعمان بن منذر در آنجا باغهایی داشته و همچنین شهری در فارس می‌باشد که براء بن مالک با مرزبان آن مبارزه کرد و قیمت آن سی هزار درهم بود که عمر خمس آن را گرفت و این اولین غارتی بود که خمس آن گرفته می‌شد. در کامل در ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰ آمده است که ابن زیاد اهل کوفه را تهدید کرد که آنها را به زاره تبعید می‌کند و در همین کتاب ج ۸، ص ۸۶ آمده: علی بن یلیق امر کرد که معاویه و پسرش یزید را بر منابر بغداد لعن کنند، مردم ترسیدند و باعث فتنه شخصی از حنابله بود که فرار کرد و قبیله او او را گرفتند و به عمان تبعید کردند.

از این مطلب ظاهر می‌شود که زاره در عمان قرار دارد و در اخبار الطوال ص ۲۵۶ آمده که ابن زیاد مرقع بن ثمامه اسدی را به ریزه تبعید کرد و آنجا بود تا آنکه یزید به هلاکت رسید و ابن زیاد به شام گریخت و مرقع به کوفه آمد.

(۲) - مشیر الأحزان صفحه ۴۱، لهوف ص ۷۴؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۹؛ مقتل طریحی ص ۳۳۲.

(۳) - الخطط المقریبه ج ۲، ص ۲۸۰.

پس با زبان پرگله آن بضعه بتول‌رو به مدینه کرد که یا ایها الرسول!

این کشته فتاده به هامون حسین توست این صید دست و پا زده در خون حسین توست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست

(۴) - الکبریت الاحمر ج ۳، ص ۱۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۱

اموری کرد که بر او واجب شده بود از جمله اینکه قربانی را به ساحت جلال ربوبی تقدیم کند و او را معرفی کند و پس از آن بقیه کارها را انجام دهد و با توجه به اینکه نور واحد است و حقیقت آنها یکی است این امر هیچ بعدی ندارد. سکینه خود را بر بدن پدرش حسین علیه السلام می‌افکند «۱» و گفت: از گوی بریده پدر صدائی شنیدم که می‌گفت:

شیعیان من هرگاه آب گوارائی نوشیدید، مرا به یاد آوریدیا هرگاه خبر غریب یا شهیدی را شنیدید، برای من گریه کنید «۲» احدی نتوانست او را از بدن پدر جدا کند تا آنکه عده‌ای از اعراب اجتماع کردند و او را با قهر و زور از بدن پدر جدا ساختند. «۳» اما علی بن الحسین علیه السلام هنگامی که نگاه کرد و دید که اهل بیت علیه السلام قطعه‌قطعه شده‌اند و میان آنها عزیز زهرا به گونه‌ای است که آسمان می‌خواهد فرو ریزد زمین شکافته شود و کوه‌ها منهدم شوند برای او سخت گران بود و نفس او به تنگ آمد، زینب کبری که این وضعیّت را می‌بیند «۴» همت می‌گمارد و شروع به تسلیت امام سجّاد علیه السلام می‌کند در حالی که علی بن الحسین علیه السلام کسی بود که کوه‌ها طاقت صبر او را نداشتند. زینب می‌فرماید: «تو را چه شده که گویا می‌خواهی جان بدهی ای باقیمانده از جدم و پدرم و برادرانم؟ به خدا قسم این پیمانی است از جانب خداوند برای

(۱) - در تهذیب الأسماء نووی ج ۱، ص ۱۶۳؛ الکواکب الدرّیة مناوی ج ۱، ص ۵۸؛ نور الأبصار شبلنجی ص ۱۶۰؛ وفيات الأعیان ابن خلکان آمده: سکینه دختر حسین (ع) در روز پنجشنبه پنجم ربیع الاول سال ۱۱۷ وفات یافت. در المجدی از ابی الحسن عمری و أعلام الوری از طبرسی ص ۱۲۷ و آغانی ج ۱۲، ص ۱۶۳ آمده است: او با پسر عمویش عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ازدواج کرد که شوهرش در واقعه کربلا کشته شد در حالی که فرزندی برای او نیاورده بود. در أعلام الوری آمده که شوهرش قبل از زندگی با او شهید شد، در واقعه کربلا بیش دوازده سال سن داشت و صبان در اسعاف الراغبین کلامی از سید الشهداء نقل می‌کند که می‌فرمود: غالباً سکینه مستغرق در خداوند است و این منزلت این دختر را به خوبی معرفی می‌کند.

(۲) - مصباح کفعمی ص ۳۷۶.

(۳) - تظلم الزهراء ص ۱۳۵.

(۴) - لقب زینب (علیها السلام) به کبری توصیفی است که طبری در ج ۶ ص ۸۹؛ ابن اثیر در کامل ج ۳، ص ۱۵۸ آورده‌اند و ابن قتیبۀ در معارف خود می‌گوید: اما زینب کبری دختر فاطمه همسر عبد الله بن جعفر بود و چندین فرزند از او داشت.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۲

جَدَّت و پدرت، خداوند از گروهی از مردم میثاق گرفته که آنها را فراغنه زمین نمی‌شناسند در حالی که اهل آسمان به خوبی می‌شناسند، آنها این اعضاء قطعه‌قطعه و بدنهای بدون سر را جمع‌آوری می‌کنند و دفن می‌کنند، در این سرزمین بر قبر پدرت سید الشهداء پرچمی نصب می‌کنند که هرگز کهنه نمی‌شود، و با گذشت شب و روز محو نمی‌شود، پیشوایان کفر و پیروان گمراهی می‌خواهند آن را محو و بی‌اثر کنند، ولی اثری ندارد مگر افزودن بر علو شأن آنان». «۱»

خدایا چه صبری دارد بانو زینب بر چه مصائب وحشتناکی صبر کرده است

آنکه که دید، بزرگان و کریمان قوم‌همگی در یک سرزمین قطعه‌قطعه شده‌اند زجر بن قیس می‌آید و بر سر زنان فریاد می‌زند، آنها بر نمی‌خیزند، شروع به زدن با تازیانه می‌کند و گروهی از لشکریان اجتماع می‌کنند، تا آنها را بر شتران سوار می‌کنند. «۲»

زینب علیها السلام سوار می‌شود، به یاد می‌آورد آن عزت شامخ و آن حرمت منیع را که شیران دلاور از آل عبدالمطلب او را احاطه می‌کردند و شمشیرهای برهنه و نیزه‌های آماده او را نگاهبان بودند و افرادی که خادم او بودند بدون اجازه وی وارد نمی‌شدند.

در هنگام صبح هیچ عزتی مانند عزت او نبود و عصر هنگام، هیچ حالتی مثل حالت او نبود

در کوفه

اشاره

هنگامی که دختران امیر المؤمنین علی علیه السلام را به کوفه وارد کردند اهل کوفه برای تماشا اجتماع کرده بودند، زینب فریاد زد: ای اهل کوفه آیا از خدا و رسول خجالت نمی‌کشید که به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می‌کنید؟ «۳» زنی از اهالی کوفه نزد آنها می‌آید و آنها را در این حال می‌بیند، به آنها می‌گوید: شما از کدام اسیرانی هستید؟ پاسخ می‌دهند: ما اسیران

(۱) - کامل الزیارات ص ۲۶۱.

(۲) - تظلم الزهراء ص ۱۷۷.

(۳) - الدعوة الساکبة ص ۳۶۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۳

آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم! «۱» اهل کوفه به بچه‌ها نان و خرما و گردو می‌دهند، زینب فریاد می‌زند: صدقه بر ما حرام است و آنها را می‌گیرد و به زمین می‌اندازد. «۲»

خطبه زینب علیها السلام

دختر امیر المؤمنین علی علیه السلام خباثت ابن زیاد و پستی او را در خطبه‌اش برای مردم آشکار می‌کند، به آن جمعیت انبوه اشاره می‌کند، چنان ساکت می‌شوند که گویا بالای سر آنها پرندگان ایستاده‌اند در حالی که اگر هیبت الهی بانوی آل محمد و عظمت محمدی او نبود حتی جمع کثیری هم نمی‌توانستند آن جمعیت را ساکت کنند و آن سر و صدا را فروشانند. راوی می‌گوید: هنگامی که زینب دختر علی علیه السلام به مردم اشاره کرد تمامی نفس‌ها و زنگ‌ها ساکن شدند. آنگاه با آرامش خاطر و سکون تمام و شجاعت حیدری شروع به خطابه کرد و فرمود: حمد مخصوص خداست و درود خدا بر پدرم محمد و آل طیب او، اما بعد ای اهل کوفه! ای اهل فریب و نیرنگ! آیا گریه می‌کنید؟ اشک شما هرگز خشک مباد و شیون شما آرام مباد، مثل شما مثل همان پیرزنی است که پس از ریسیدن پنبه‌ها و محکم کردن آنها مجدداً آنها را پنبه می‌کرد. قسم‌ها را میان خود به بازی گرفته‌اید، در میان شما نیست مگر مدح به واسطه چیزهایی که وجود ندارند و فجور و عجب و دروغ و بغض بیجا و تملق ذلت بار و طعنه دشمنان بودن شما مانند چراگاهی هستید که بر چرک و کثافت بنا شده «۳» یا گچی که برای قبر بکار می‌برند. «۴» نفسهای شما، شما را بر سخط

(۱) - ابن نما ص ۸۴ و لهوف ص ۸۱.

(۲) - أسرار الشهادة ص ۴۷۷ و تظلم الزهراء ص ۱۵۰.

(۳) - اینکه حضرت زینب به «مرعی دمنه» تعبیر می‌آورند چون دمنه ظاهری آراسته باطنی زهرآگین دارد، اهل کوفه هم اگر چه در ظاهر مسلمان بودند ولی قلبهای آنها ظلمانی بود که همان اعمال جاهلیت از آنها سر می‌زند.

(۴) - در روایت ابن نما و لهوف تعبیر به «فضّه ملحوده» آمده به معنای نقره قبر که به نظر می‌رسد تناسب نداشته باشد. در روایت ابن شهر آشوب در مناقب تعبیر به «قصّه» آمده به معنای گچ و این با قبر تناسب دارد چنانچه عموم علماء لغت این معنا را آورده‌اند، در صحاح جوهری، تاج العروس، فائق زمخسری، غریب الحدیث، لحن العوالم، مسند احمد و تاریخ المدینه همگی ذکر کرده‌اند که تقصیص به معنای گچ کاری است

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۴

خداوند وادار کرد و در عذاب جاودان خواهید بود. آیا گریه و شیون می کنید؟ آری به خدا قسم بسیار گریه کنید و کم بخندید که عار و ذلت بر شما مسلط شده و هرگز بعد از این نمی توانید آن را بشوئید، کجا خواهید شست در حالی که سلاله خاتم نبوت و معدن رسالت و حجت خدا را و نور و پناهگاه خود و جایگاه استغاثه افراد و آقای جوانان اهل بهشت را به قتل رساندید و چه بد عمل کردید؟! وای بر شما واژگون باشید و از رحمت خداوند دور، تلاش شما بی فایده است. دستان شما بریده باد! و معامله شما زینبار، غضب خدا و رسول را خریدید و ذلت فقر بر شما زده شد. وای بر شما ای اهل کوفه، آیا می دانید چه جگری از رسول خدا را پاره کردید؟ چه کریهه ای آشکار کردید؟ چه خونی ریختید؟ و چه حرمتی هتک نمودید؟ به تحقیق امری بسیار زشت مرتکب شدید که آسمان می خواهد پاره شود و زمین شکافته شود و کوه ها فرو ریزند! همانا حفره های زمین «۱» و جایگاه های آسمان را از زشتی پر کردید، آیا تعجب می کنید که آسمان خون بیارد و هرآینه عذاب آخرت ذلت بارتر است و یاری نخواهد شد. مهلت دادن خداوند شما را نفریبد که مبادرت کردن برای او سخت نیست و از فوت شدن نمی ترسد، بدرستی که پروردگار شما در کمینگاه است. «۲» امام سجّاد علیه السلام می فرماید: عمه جان سکوت کنید، شما

و همگان ذکر کرده اند که قبرها را با گچ سفید می کرده اند. ابن اثیر در نهایی می گوید: زینب (ع) آنها را به گچ قبر تشبیه کرد، چون جسمهای آنها مثل گچ قبر زیباست و نفوس آنها مثل جیفه مردگان است. مؤلف گوید:

همانگونه که قبر در ظاهر با سفیدی گچ تزئین می شود و داخل آن یک جیفه گندیده است، اهل کوفه هم اگر چه ظاهری مسلمان دارند اما قلبهای آنها مثل جیفه مردگان است. با این کلام به حضار و آیندگان تفهیم می کنند عظمت جنایت و زیان در بدست آوری رضوان اکبر را.

مترجم گوید: «گچ جهت زیبایی و عیش و آسایش و حیات در اطافها و ساختمانها به کار می رود وقتی در قبر مرده ای به کار گرفته شود دیگر آن هدف حیات و زندگی از آن سلب می شود و چیز بی خاصیت می گردد و بسیار تعبیر زیبا و رسائی است در مورد بی وفا و بی هدف و بی خاصیت کوفه».

(۱) - در خطبه تعبیر «طالع ارض» آمده است و طالع چنانچه در تهذیب اللغة، مقایس اللغة، المغرب، الفائق، النهایة، اللسان و تاج العروس آمده است به معنای پر کردن زمین است تا جایی که سیلان کند.

(۲) - ترتیب خطبه از امالی شیخ صدوق و امالی فرزندان و لهوف و ابن نما و ابن شهر آشوب و احتجاج طبرسی ذکر شده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۵

بحمد الله دانایی هستید که جائی تعلیم ندیده اید و فهیم هستید که جائی تفهیم نشده اید. «۱» بانوی بنی هاشم کلام خود را قطع می کند و این جمع فرو رفته در آرزو و شهوت را به وحشت می اندازد، در قلبها بیداری و در چشمها توجه ایجاد می کند، خطبه اش قلبها را جذب می کند، عظمت جنایت را درک می کنند و نمی دانند که چه باید بکنند؟!

خطبه فاطمه دختر حسین علیه السلام

فاطمه دختر حسین علیه السلام «۲» خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: حمد مخصوص خداست به عدد رمل و سنگریزه و به وزن عرش تا ثریا، او را حمد می‌کنم. به او ایمان دارم و بر او توکل می‌کنم شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، شریک ندارد و شهادت

(۱) - احتجاج طبرسی ص ۱۶۶ «منظور امام سجّاد اینست که علم و فهم حضرت زینب (ع) از جانب خداوند اعطا شده و اکتسابی نیست».

(۲) - فاطمه بنت الحسین (ع): بسیار جلیله القدر و دارای منزلتی عظیم و جایگاهی رفیع در دین بودند، شاهد بر مطلب پدرشان سید الشهداء است هنگامی که حسن مثنی به خواستگاری یکی از دو دختر امام (ع) می‌آید، چنانچه در اسعاف الراغبین ص ۲۰۲ آمده است حسین (ع) می‌فرماید: من برای تو فاطمه را اختیار می‌کنم چون شبیه‌تر به مادرم فاطمه دختر رسول خداست، از حیث دین شبها شب زنده دار و روزها روزه‌دار است و از حیث زیبایی شبیه حور العین است.

در تهذیب التهذیب ج ۱۲، ص ۴۴۲ آمده که ایشان را وی حدیث از پدرشان و برادرشان زین العابدین و عمه‌شان زینب (ع) و ابن عباس و اسماء بنت عمیس بوده‌اند. در خلاصه تهذیب الکمال ص ۴۲۵ آمده است که اصحاب حدیث احادیث فاطمه بنت الحسین را از ترمذی، ابو داود، نسائی و ابن ماجه نقل کرده‌اند.

ابن حجر تصریح می‌کند که وفات ایشان در سال ۱۱۰ بوده و یافعی در مرآة الجنان ج ۱، ص ۲۳۴، ابن عماد در شذرات ج ۱، ص ۱۳۹ همین قول را نقل می‌کنند. بنابر آنچه ابن حجر در تهذیب التهذیب نقل می‌کند که حدود نود سال عمر کرده‌اند پس ولادت ایشان در سال ۳۰ بوده و در واقعه کربلا حدودا سی‌ساله بوده‌اند، در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر آمده که فاطمه از خواهرشان سکینه بزرگتر بوده‌اند. در «تحقیق النصره الی معالم دار الهجرة» نقل کرده که از کرامات فاطمه بنت الحسین اینست: زمانی که ولید بن عبد الملک امر کرد که حجره‌ها را در مسجد داخل کنند، فاطمه بنت الحسین (ع) به حره رفت و خانه‌ای بنا کرد و امر کرد که چاهی حفر کنند، در آنجا چشمه‌ای پیدا شد، به او خبر دادند و او وضوء گرفت. زیادی آب وضوء را بر چشمه ریخت و مردم به آن تبرک می‌جستند و نام آن را «زمزم» گذاشته بودند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۱۶

می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست که اولاد او کنار رود فرات بدون گناه ذبح شدند.

خدایا به تو پناه می‌برم از اینکه به تو دروغ نسبت دهم و خلاف آنچه نازل شده بیان کنم اینکه پیمانی گرفته شد و به علی بن ابی طالب سفارش شد که حقیق پامال می‌شود و بدون گناه در مسجد کشته شد «چنانچه دیروز فرزندش کشته شد، مسجدی که جمعیت آن به زبان مسلمان بودند، وای بر آنها که هیچ سختی را از علی علیه السلام دفع نکردند نه در حیات و نه هنگام ممات تا

آنکه او به سوی خداوند شتافت در حالی که فضائل محموده و شأنی معروف خاطری آرام و مذهبی شناخته شده داشت، در راه خداوند ملامت، ملامت کننده و منع منع کننده او را نمی گرفت. خدایا او را در کودکی به اسلام هدایت کردی و فضائل او را بسیار ستودی، دائماً ناصح در راه تو و پیامبرت بود، زاهد در دنیا و راغب در آخرت و جهادگر در راه تو بود، از او راضی بودی، او را برگزیدی، و به صراط مستقیم هدایت نمودی. اما بعد ای اهل کوفه! ای اهل خدعه و نیرنگ و فریب ما اهل بیته هستیم که خداوند ما را به واسطه شما می آزماید و شما را به واسطه ما، آزمایش ما را زیبا قرار داده است، علم و فهم خود را نزد ما قرار داده است، ما جایگاه علم، فهم و حکمت و حجت او در زمین بر بندگان او هستیم، به کرامت خود ما را مکرم داشت و به پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله بر بسیاری از خلائق فضیلت داد. شما ما را تکذیب کردید، کفر ورزیدید، جنگ با ما را حلال شمردید و اموال ما را غارت کردید گویا ما اولاد ترک یا کابل هستیم همانگونه که جد ما را دیروز به قتل رساندید، شمشیرهای شما از خون ما رنگین است به خاطر کینه پیشین، چشمهای شما روشن، و قلبهای شما شادمان است با افترائی که بر خداوند بسته اید، مگری است که کرده اید در حالی که خداوند بهترین مکر کنندگان است. از خونهایی که ریخته اید، و اموالی که غارت کرده اید، نفسهای شما را به شادمانی دعوت نکند، همه مصیبتهای بزرگ و سختیهای عظیمی که به ما رسید پیش از وجود ما در کتاب محفوظ، نوشته شده بود و این امر بر خداوند آسان است، تا آنکه متأسف نشوید از آنچه فوت شده و شادمان نشوید به سبب آنچه به شما رسیده است و خداوند حيله گر فخرکننده را دوست

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۱۷

ندارد. وای بر شما، لعنت و عذاب الهی را ببینید که گویا بر شما حلول کرده و عذاب از آسمان متواتر گشته، شما را با عذاب خوار می کند و مرارت را بوسیله بعضی به بعضی دیگر می چشاند، پس از آن در روز قیامت در عذاب دردناک جاودانه خواهید بود بواسطه ظلمی که بر ما کردید، لعنت خداوند بر ظالمین باد. وای بر شما آیا می دانید چه زبانی به طعن ما گشودید؟ و با چه نفسی به جنگ با ما برخاستید یا با چه پائی به جنگ با ما آمدید، قلبهای شما قساوت یافت و جگرهای شما سخت شد، خداوند دلهای شما را بسته است، گوش و چشم شما را مهر کرده و شیطان بر شما مسلط گشته، شما را آرزومند می کند و بر چشم شما پرده می اندازد، پس هدایت نمی شوید. مرگ بر شما ای اهل کوفه! کدام میراث رسول خدا نزد شماست و چه خونخواهی همراه شماست؟ این رفتار شما بواسطه دشمنی است که با برادرش علی بن ابی طالب و فرزندان او داشتید و بدان افتخار می کردید:

ما علی علیه السلام را و فرزندان او را به قتل رساندیم با شمشیرها و نیزه های هندی

زنان آنها را اسیر کردیم مانند اسیران ترک و آنها را از بین بردیم از بین بردنی خاک بر دهانت ای گوینده، به کشتن قومی افتخار می کنی که خداوند آنان را تطهیر کرده و پلیدی را از آنها دور ساخته است. خشم خود را فرو خور و بر جای خود بنشین چنانچه پدرت نشست، برای هر شخص آن چیزی است که کسب کرده و آنچه پیشاپیش فرستاده است وای بر شما! به ما حسد ورزیدید به واسطه فضیلتی که خداوند به ما عنایت کرده است، این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است، کسی که خداوند برای او نور قرار نداده هیچ نوری برای او نیست. صداها به گریه و ناله بلند شد و می گویند: ای دختر پاکان! کافیست، به تحقیق دلهای ما را سوزاندی، گلوهای ما را خشک کردی و درون ما را آتش زد.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۱۸

خطبه امّ کلثوم «۱»

امّ کلثوم علیها السّلام فرمودند: «ساکت باشید ای اهل کوفه! مردان شما ما را به قتل می‌رسانند و زنان شما گریه می‌کنند، داور میان ما و شما خداوند است در روز قیامت. ای اهل کوفه! مرگ بر شما، چرا حسین علیه السّلام را خوار کردید و کشتید و مال او را غارت کردید و زنان او را اسیر کردید، مرگ و ذلّت بر شما، وای بر شما، آیا می‌دانید چه گرفتاری پدید آوردید و چه باری بر دوش خود کشیدید؟ چه خونی ریختید و بر چه کریمه‌ای دست یافتید؟ چه بچه‌هایی اسیر کردید و چه اموالی غارت کردید؟ بهترین افراد پس از پیامبر را به قتل رساندید و رحمت در قلبهای شما نیست. آگاه باشید که حزب خداوند همواره رستگارانند و حزب شیطان زیانکارند».

ضجّه مردم به گریه بلند شد، زنان موهای خود را پریشان کردند و بر صورت می‌زدند، بر خود نفرین می‌کردند و بسیار می‌گریستند.

خطبه امام سجّاد علیه السّلام

علیّ بن الحسین علیه السّلام را بر شتری برهنه سوار نموده بودند در حالی که غل و زنجیر بر گردن و دستهای ایشان به گردنشان بسته شده بود و از رگهای ایشان خون بیرون می‌زد. به مردم اشاره کردند که ساکت شوند، پس از سکوت حمد و ثنای الهی را بجا آوردند و بر پیامبر درود فرستادند و فرمودند: ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، هر کس نمی‌شناسد من علیّ بن حسین بن علی بن ابی طالب هستم، من فرزند کسی هستم که حرمت او هتک شد، نعمت او سلب شد مال او به غارت رفت و خانواده او اسیر شدند. من فرزند کسی هستم که کنار شط فرات بدون خونخواه و میراث ذبح شد.

(۱) - مؤلف گوید: همانگونه که ما پیش از این هم اشاره کرده‌ایم بانو زینب همان امّ کلثوم هستند، یعنی زینب نام و امّ کلثوم کنیه ایشان است و این فقرات جزئی از کلام ایشان است، اگر این کلام جداگانه ذکر می‌شود به خاطر عادت ارباب مقاتل است.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۱۹

من فرزند کسی هستم که با صبر «۱» کشته شد و این افتخار برای ما بس است.

ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا به پدرم نامه نوشتید و سپس خدعه نکردید؟ عهد و میثاق و بیعت نسپردید و با او قتال نکردید؟ مرگ بر شما به واسطه آنچه که پیشاپیش فرستاده‌اید! با کدام چشم به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه می‌کنید هنگامی که بگوید: عترت مرا کشتید، حرمت مرا هتک کردید، پس شما از امت من نیستید. صدای گریه بلند شد و به یکدیگر می‌گفتند: هلاک

شدیم در حالی که نمی دانستیم. امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: خدا رحمت کند کسی که نصیحت مرا بپذیرد، وصیّت من در راه خدا، رسول و اهل بیت را حفظ کند، همانا که رسول خدا صلی الله علیه و آله الگوی نیکوی همه ماست.

همگان گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ما همگی سامع و مطیع و حافظ هستیم، نسبت به شما بی اعتنا نیستیم و از شما روی نمی گردانیم، هر چه می خواهید امر کنید، ما با دشمنان شما دشمن و با دوستان شما، دوست هستیم و از ستمگران به شما بیزار هستیم. امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: هیهات! هیهات! ای فریبکاران مکار، میان خود و شهوات قرار گرفته اید، آیا می خواهید آنچه بر سر پدرم آوردید بر سر من هم بیاورید؟

هرگز، قسم به خدای متعال که هنوز جراحات خوب نشده است. پدرم و اهل بیت او دیروز کشته شدند و هنوز داغ رسول خدا و پدرم و فرزندان پدرم فراموش نشده است، به خدا قسم از دست دادن آنها هنوز در کام من تلخ، و تلخی آن میان خنجره و حلق من و غصه آن در سینه من است. «۲»

دفن شهیدان

اهل تاریخ ذکر کرده اند که سید الشهداء علیه السّلام خیمه ای در یک گوشه میدان برافراشتند «۳» و

(۱) - صبر: کشته شدن به رو و صورت می باشد و این نوع کشتن، یکی از زجرآورترین و پرشکنجه بارترین قتلها است.

(۲) - تمامی خطبه ها توسط سید بن طاووس در لهوف و ابن نما در مثير الأحزان نقل شده اند.

(۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۵۶ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۰ و الإرشاد شیخ مفید.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۰

هر کس از اصحاب و اهل بیت که شهید می شد امر می کردند به آن خیمه حمل شود و هر شهیدی که آورده می شد می فرمودند: کشته ای مثل کشته های پیامبران و آل پیامبران. «۱»

فقط برادرش عباس علیه السّلام که او را در جایگاه افتادنش نزدیک رود فرات، باقی گذاشتند. «۲»

هنگامی که عمر بن سعد حرم رسالت را به کوفه برد، این اشخاص که امیر المؤمنین علی علیه السّلام آنها را آقای شهداء در دنیا و آخرت توصیف می کرد که هیچ سبقت گیرنده ای بر آنها سبقت نگرفته و هیچ ملحق شونده ای به آنها ملحق نخواهد شد، «۳» آنها را بر روی خاک رها کرد که خورشید بر آنها بتابد و وحوش بیابان آنها را زیارت کنند.

در میان آنان آقای جوانان بهشت بود به حالتی که صخره صمّاء را در هم فرو می‌ریخت، اما انوار الهی از جوانب او ساطع بود و رایحه‌های عطرآگین از نواحی او می‌وزید.

مردی از بنی اسد می‌گوید که پس از کوچ کردن لشکریان از آنجا به محل معرکه آمد، از این جسمهای قطعه‌قطعه نورهایی ساطع می‌شد و رایحه دل‌انگیزی می‌وزید، شیری دیدم که ظاهری مخوف داشت، اعضای قطعه‌قطعه را بر می‌داشت و به بدنهای مقدّس و قربانی‌های هدایت متصل می‌کرد، خود را به خون آغشته می‌کرد، و همه‌م و صیحه‌ای داشت. شدیداً وحشت زده شدم، زیرا این حیوان وحشی نباید طعمه خود را رها کند.

می‌گوید: در جائی مخفی شدم و تا آخر همین حالت را دیدم. آنچه بر تحیّر و تعجّب من افزود اینکه در نیمه شب شمعه‌هایی روشن دیدم که از کنار آنها صدای گریه و ناله زمین را پر می‌کرد. «۴» روز سیزدهم محرم زین العابدین علیه السّلام برای دفن پدر شهید خود می‌آیند، چون تجهیز و تدفین امام علیه السّلام را بر عهده نمی‌گیرد مگر امامی مثل خود او، «۵» شاهد بر این

(۱) - بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه ۲۱۱ و جلد ۱۳ صفحه ۱۲۵.

(۲) - این مطلب را گروهی از مورّخین تصریح کرده‌اند نگاه کن به کتاب «قمر بنی هاشم» از مؤلّف ص ۱۱۵.

(۳) - کامل الزیارات ص ۲۱۹.

(۴) - مدینه المعاجز ص ۲۶۳.

(۵) - اثبات الوصیة مسعودی ص ۱۷۳ مؤلّف می‌گوید: ما در کتاب زین العابدین احادیث دال بر مطلب را ذکر کردیم هر چند احادیث راز این مطلب را برای ما ذکر نکرده‌اند. شاید نکته آن از این قرار باشد که بدن

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۱

مطلب مناظره امام رضا علیه السّلام با علی بن ابی حمزه است. امام رضا علیه السّلام می‌فرماید: خبر بده که آیا حسین بن علی علیه السّلام امام بود؟ می‌گوید: بلی، می‌فرماید: چه کسی امر او را بر عهده گرفت؟ ابن ابی حمزه می‌گوید: علی بن الحسین السّجاد علیه السّلام بر عهده گرفت، امام رضا علیه السّلام می‌فرماید: کجا بود؟ می‌گوید: در کوفه نزد ابن زیاد زندانی بود، ولی بیرون آمد و آنها نفهمیدند تا آنکه امور را انجام داد و به زندان بازگشت.

امام رضا علیه السّلام فرمودند: خدائی که به علی بن الحسین امکان داد به کربلا رود و دفن پدر خود را انجام دهد می‌تواند به من هم این امکان را بدهد که به بغداد بیایم در حالی که نه در زندان هستم و نه در اسارت. هنگامی که امام سّجاد علیه السّلام می‌آیند می‌بینند که بنی اسد نزد شهداء اجتماع کرده‌اند در حالی که متحیّرند و نمی‌دانند چه بکنند، نمی‌توانند آنها را بشناسند؟ در حالی که میان سر و بدن جدائی افتاده است و چه بسا از اهل و عشیره سؤال می‌کردند! امام سّجاد علیه السّلام از علّت آمدن خود خبر می‌دهند

که هدف دفن کردن این جسمهای طاهره است و آنها را بر اسماء شهداء واقف می کنند، صدای گریه و ناله بلند می شود و اشکها جاری می شود و زنان بنی اسد موهای خود را پریشان می کنند و بر صورت می زنند.

امام زین العابدین نزد بدن پدر می روند، او را در آغوش می کشند و با صدای بلند گریه می کنند، به جایگاه قبر می آیند و مقدار کمی از خاک بر می دارند، قبری حفر شده آشکار

معصوم پس از رفتن او به مبداء اعلی یک سری آثار مختص خود را می یابد از جمله اینکه هر کس در این مرتبه عصمت نباشد نباید به او نزدیک شود. این مقامی است که روح الامین از آن عاجز است و پیامبر را در سبحات ملکوت رها می کند. این ادعا درباره ائمه (ع) به هیچ وجه عجیب نیست پس از آنکه ما می دانیم از حقیقت محمدی متکون شده اند و در همه مناقب با جد خود شریک بودند مگر نبوت و زوجه ها، چنانچه در المحتضر ص ۲۲ آمده است اینها اسراری است که افکار بشر به آن نمی رسد و به صرف دوری ما از ادراک آنها نمی توانیم انکار کنیم. در نقلهای صحیح آمده که ائمه (ع) احوال عجیبی داشته اند که بقیه خلق با آنها شریک نبودند مثل احیاء اموات و رؤیت یکدیگر و صعود اجساد به آسمان و شنیدن سلام زائرین چنانچه در المقالات از شیخ مفید ص ۸۴، کنز الفوائد از کراچکی، مرآة العقول مجلسی ج ۱، ص ۳۷۳ منهج الرشاد از کاشف الغطاء ص ۵۱ و دار السلام از نوری ج ۱، ص ۲۸۹ ذکر شده است.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۲۲

می شود، دستهای خود را زیر بدن می برند و می گویند: «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صدق الله و رسوله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العظيم».

امام سجّاد علیه السلام به تنهائی بدن را درون قبر می گذارد در حالی که بنی اسد با ایشان مشارکت نمی کنند و امام به آنها می فرمایند: با من کسانی هستند که مرا کمک کنند. پس از آنکه بدن را در لحد می گذارند صورت خود را بر گلوی شریف می گذارند و می فرمایند:

«خوشا زمینی که بدن پاک تو را در بر گرفت، به درستی که دنیا بعد از تو تاریک است و آخرت به نور تو منور است، اما شب پس بیداری و حزن همیشگی است مگر اینکه خداوند برای اهل بیت تو، همان خانه ای را اختیار کند که تو در آن مقیم هستی، سلام من بر تو ای فرزند رسول خدا! و رحمة الله و برکاته».

آنگاه بر روی قبر نوشت: «این قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که او را به قتل رساندند در حالی که تشنه و غریب بود». سپس به سوی عمویش عباس علیه السلام رفت، او را در حالتی دید که ملائکه میان طبقات آسمان را به وحشت انداخته و حوران را در غرفه های بهشت به گریه افکنده است، خود را بر روی بدن انداخت و گلوی مقدس را می بوسید و فرمود: بعد از تو ای قمر بنی هاشم! خاک بر سر دنیا، سلام من بر تو که شهیدی صابر بودی و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. قبری آشکار می شود و امام سجّاد علیه السلام به تنهائی بدن را در قبر می گذارند مثل پدرشان و به بنی اسد می فرمایند: با من کسانی هستند که مرا کمک کنند. بلی به بنی اسد اجازه می دهند که در خاک سپاری بقیه شهداء شرکت جویند و دو جایگاه را معین می کنند و دستور می دهند که دو حفره حفر شود، در یکی بنی هاشم را قرار می دهند و در دیگری اصحاب را «۱» اما حر ریاحی، قبيله او بدنش را به جایی می برند

که الان مرقد اوست و گفته شده که مادر وی حضور داشت و هنگامی که دید که با بدن‌ها چه می‌کنند، حرّ را به این مکان حمل نمود. «۲» نزدیکترین شهدا به

(۱) - الکبریت الاحمر، اسرار الشهادة و الايقاد.

(۲) - الکبریت الاحمر، سید جزائری در الانوار النعمانیة ص ۳۴۴ مطلبی ذکر کرده که شاهد بر مطلب فوق

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۳

حسین علیه السلام فرزندشان علی اکبر علیه السلام است، در این باره امام صادق علیه السلام به حمّاد بصری می‌فرمایند: ابو عبد الله در حالی که غریب بودند در سرزمین غربت کشته شدند، زائرین او بر او می‌گریند و کسی که زیارت نکرده محزون است، آن کس که مشاهده نکرده می‌سوزد و هر کس به قبر فرزندش در پایین پا در سرزمینی بی‌آب و علف نگاه می‌کند به رقت می‌آید، اهل ارتداد و کفر او را محاصره کردند تا آنکه به قتل رساندند و ضایع کردند و او را بر درندگان عرضه کردند، او را از نوشیدن آب فرات که حیوانات هم می‌نوشیدند منع کردند، حق رسول خدا صلی الله علیه و آله را و وصیت او راجع به اهل بیت علیهم السلام را ضایع کردند، پس در حفره خود قرار گرفت در حالی که میان اقربا و شیعیان خود کشته شده بود. منزلی است که آنجا نمی‌آید مگر کسی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد و عارف به حقّ ما باشد. به تحقیق پدرم به من خبر داد که مکان او از زمانی که کشته شد خالی نمانده است از صلوات فرستنده بر او چه ملائکه یا جنّ یا انس یا وحوش، احدی نیست مگر اینکه به زائر او غبطه می‌خورد و در نگاه کردن به زائر امید خیر دارد به خاطر نگاهی که زائر به قبر کرده است.

به درستی که خدای متعال با زائرین او بر ملائکه مباحثات می‌کند. اما آنچه نزد ماست استرحام بر او هر صبح و شب است. به من خبر رسیده است که گروهی از اهل کوفه و اطراف کوفه در نیمه شعبان نزد قبر می‌آیند، گروهی به قرائت قرآن گروهی به تعریف ماجرا، گروهی از جمله زنان به ندبه و بعضی هم به گفتن مراثی می‌پردازند.

حمّاد می‌گوید: بعضی از این موارد را من مشاهده کرده‌ام. امام صادق علیه السلام فرمودند:

حمد مخصوص خدائی است که در میان مردم کسانی قرار داد که نزد ما بیایند، مدح و

است. او نقل کرده که اسماعیل صفوی این موضع را شکافت، مردی را دید بر همان هیئتی که کشته شده و بر سر او دستمالی بود، هنگامی که آن را باز کرد خون جاری شد و قطع نشد مگر با بستن دستمال. بر آن قبر قبه‌ای بنا کرد و خادم معین کرد. پس اینکه نوری در لؤلؤ و مرجان منکر دفن در این مکان است همراه با قرینه نیست. در تحفة العالم از سید جعفر بحر العلوم ج ۱، ص ۳۷ آمده که حمد الله مستوفی در نزهة القلوب ذکر کرده که قبر حرّ در همان جائی از کربلاست که مردم زیارت می‌کنند و حرّ جدّ هجدهم اوست.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۴

مرثیه به خوانند و دشمن ما را به گونه‌ای قرار داد که آنها را طعن و تهدید کنند و کارهای آنان را تقبیح کنند. «۱»

در دار الاماره «۲»

هنگامی که ابن زیاد از لشکرگاه خود در نخيلة بازگشت و داخل دار الاماره شد «۳» و سر مقدس جلوی او گذاشته شد از حیاط قصر خون جاری شد، «۴» از بعضی قسمتهای قصر آتش بیرون آمد و به تخت ابن زیاد متوجه «۵» شد، او فرار کرد و به اتاقهای قصر رفت، سر نورانی با صدای بلند به گونه‌ای بود که ابن زیاد و حضار بشنوند فریاد زد و فرمود: کجا فرار می‌کنی؟ اگر در دنیا به تو نرسد در آخرت جایگاه تو همین آتش است. سر ساکت نمی‌شود تا آنکه آتش می‌رود! همه افراد حاضر در قصر از این حادثه‌ای که مانند آن مشاهده نشده بود وحشت زده می‌شوند «۶» اما ابن زیاد متنبه نمی‌شود و به مردم اذن عام می‌دهد که وارد شوند و دستور می‌دهد که اسیران را به مجلس او وارد کنند، حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را وارد

(۱) - کامل الزیارات ص ۳۲۵، مزار البحار ص ۱۲۴.

(۲) - در کتاب «صفین» از نصر بن مزاحم ص ۸ آمده: هنگامی که علی (ع) داخل کوفه شد به ایشان گفته شد که به کدامیک از دو قصر شما را وارد کنیم؟ حضرت فرمودند: مرا به قصر خیال وارد نکنید! پس بر جعدة بن هبیره مخزومی وارد شدند. خیال چنانچه در الفائق زمخشری و نهاییه ابن اثیر و مقایس اللغة آمده از ماده خبل است به معنای فساد و آتش و در اینجا منظور منزل اهل جور و فساد است.

(۳) - در لطائف المعارف از ثعالبی ص ۱۴۲ باب نهم از عبد الملک بن عمیر لخمی روایت کرده که می‌گوید:

در دار الاماره سر حسین بن علی بن ابی طالب را روی یک سپر نزد عبید الله بن زیاد دیدم و سر عبید الله زیاد را روی یک سپر نزد مختار دیدم و سر مختار را روی یک سپر نزد مصعب بن زبیر دیدم و سر مصعب را روی یک سپر نزد عبد الملک بن مروان دیدم و هنگامی که این حدیث را برای عبد الملک گفتم فال بد زد و از آن مکان جدا شد. سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۱۳۹ و ابن جوزی در تذکره الخواص ص ۱۴۸ این روایت را ذکر کرده‌اند.

(۴) - تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۹، الصواعق المحرقة ص ۱۱۶، ذخائر العقبی ص ۱۴۵ و ملاحم ابن طاووس ص ۱۲۸.

(۵) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۰۳؛ مجمع الزوائد ابن حجر ج ۹، ص ۱۹۶؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۸۷، المنتخب طریحی ص ۳۳۹ و بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۲۸۶.

(۶) - شرح قصیده ابی فراس ص ۱۴۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۵

سازند در حالتی که ابدان آنها می لرزید. «۱»

سر حسین علیه السلام را جلوی او می گذارند و او مدتی با چوب بر لب و دهان می زند، زید بن ارقم به او می گوید: چوب را از این لبها بردار، قسم به خدائی که معبودی جز او نیست لبهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر روی این لبها دیدم که آنها را می بوسید، پس از آن شروع به گریستن کرد. ابن زیاد به او گفت: خداوند تو را بگریاند، قسم به خدا اگر نبود اینکه پیر هستی، خرافی شده ای و عقلت از دست رفته است همین جا گردنت را می زدم! زید خارج شد در حالی که می گفت: بنده ای مسلط بر بندگان شده و آنها را آلت دست قرار داده است.

ای گروه عرب! بعد از امروز که فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امیر کردید دیگر برده هستید، او نیکان شما را به قتل می رساند و بدها را برده خود می سازد شما به ذلت راضی شدید و هر کس به ذلت راضی شود از رحمت خداوند دور است. «۲» زینب دختر امیر المؤمنین علی علیه السلام از زنان جدا می شود در حالی که ناشناخته است، ولی جلال نبوت و عظمت امامت که از او می بارد نظر ابن زیاد را جلب می کند، ابن زیاد می گوید: این ناشناخته کیست؟

پاسخ داده می شود: دختر امیر المؤمنین زینب است. ابن زیاد می خواهد بیش از این قلب او را بسوزاند، لذا با شماتت می گوید: حمد مخصوص خدایی است که شما را مفتضح کرد و به قتل رسانید و ادعای شما را تکذیب کرد.

زینب علیها السلام می فرماید: حمد مخصوص خدایی است که ما را به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله اِکرام کرد و ما را از پلیدی کاملاً پاک نمود همانا فرد فاسق مفتضح می شود و فاجر دروغ می گوید و او غیر از ماست. ابن زیاد می گوید: کار خداوند با اهل بیت شما چگونه بود؟

زینب علیها السلام می فرمایند: من جز زیبایی چیزی ندیدم، اینان گروهی بودند که خداوند بر

(۱) - اخبار الدول ج ۱، ص ۸.

(۲) - الصواعق المحرقة ص ۱۱۸؛ در تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۶۲؛ البدایه و النهایه از ابن کثیر ج ۸ ص ۱۹۰؛ مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۵ و تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۰ آمده است که زید این عمل را رد کرد و این منافات با کور بودن او ندارد، چون ممکن است که اینچنین شنیده و رد کرده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۶

آنها قتل را نوشته بود، لذا به سوی آرامگاههایشان رفتند. زود است که خداوند میان تو و آنها جمع کند، آنجا محاجّه و خصومت کن «۱» و ببین که در آن روز چه کسی زمین گیر می شود؟ مادر به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه. «۲»

ابن زیاد خشمگین می‌شود و از این کلام در حضور جمع برافروخته می‌شود، تصمیم به قتل زینب علیها السلام می‌گیرد.

عمرو بن حرث می‌گوید: او زن است و آیا با گفتار می‌خواهی او را مؤاخذه کنی؟

ابن زیاد به زینب علیها السلام رو می‌کند و می‌گوید: خداوند قلب مرا از طغیان تو و گنهکاران متمرّد از اهل بیت تو شفا داد! زینب علیها السلام برمی‌خیزد و می‌فرماید: بزرگ ما را کشتی، خانواده ما را آشکار نمودی، شاخه‌های ما را قطع کردی و ریشه را کندی، اگر اینها شفا دهنده توست که شفا یافته‌ای. «۳»

ابن زیاد متوجّه علی بن الحسین علیه السلام می‌شود و می‌گوید: اسم تو چیست؟

می‌فرماید: من علی بن الحسین هستم. ابن زیاد می‌گوید: آیا خداوند علی را نکشت؟

امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: برادری داشتم که بزرگتر از من بود، «۴» نامش علی بود و مردم او را به قتل رساندند. ابن زیاد ردّ می‌کند و می‌گوید: خدا او را کشت.

امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: خداوند در لحظه مرگ جانها را می‌گیرد و هیچ نفسی نمی‌میرد مگر با اذن خداوند. پاسخ دادن امام سجّاد علیه السلام بر ابن زیاد سنگین می‌آید لذا

(۱) - طبری ج ۶ ص ۲۶۲.

(۲) - لهوف ص ۹۰.

(۳) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۳؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۴۲؛ طبری ج ۶، ص ۲۶۳؛ ارشاد مفید و أعلام الوری از طبرسی؛ در کامل مبرّد ج ۳، ص ۱۴۵ آمده است: زینب دختر علی (ع) با فصاحت سخن گفت و او مسنّ‌ترین فردی بود که نزد ابن زیاد آورده شده بود. چنان بلیغ سخن می‌گوید که حجّت را از دست ابن زیاد می‌گیرد. ابن زیاد می‌گوید: اگر اینگونه سخن می‌گوئی از آن روست که پدرت خطیب و شاعر بود. زینب (ع) می‌فرماید: زنان را با شعر چه کار و این در حالی بود که ابن زیاد الکن بود.

(۴) - این مطلب را ابن جریر طبری در المنتخب که ملحق به تاریخ است (ج ۱۲، ص ۸۹) صریحا ذکر کرده و همچنین ابو الفرج در المقاتل ص ۴۹، دمیری در حیاة الحیوان، المنتخب طریحی ص ۲۳۸ و نسب قریش از مصعب زبیری ص ۵۸، در همه اینها بزرگتر بودن علی اکبر از امام سجّاد (ع) تصریح شده است.

دستور می‌دهد که گردن امام علیه السلام را بزنند. بانو زینب خود را بر روی برادرزاده می‌اندازند و می‌فرمایند: ای پسر زیاد! آنچه از خونهای ما ریختی برای تو بس نبود، آیا احدی غیر از ایشان را باقی گذاشته‌ای؟ «۱» اگر می‌خواهی او را به قتل برسانی مرا نیز با او به قتل برسان.

امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: آیا نمی‌دانی که کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا کرامت خداوند بر ماست؟ «۲» این زیاد نگاه می‌کند و می‌گوید: رهایش کنید، این خویشاوندی عجیب است که می‌خواهد با او کشته شود. «۳»

رباب همسر حسین علیه السلام سر را می‌گیرد، در دامان می‌گذارد، می‌بوسد و می‌فرماید:

وا حسیناه! از یاد نمی‌برم حسین را که خنجرهای دشمنان او را قصد کردند. «۴» هنگامی که و لوله مردم و هیاهوی اهل مجلس برای ابن زیاد آشکار شد خصوصاً زمانی که بانو زینب سخنرانی کرد، ابن زیاد از هیجان مردم، می‌ترسید، به نگهبانان دستور می‌دهد که اسراء را در خانه‌ای کنار مسجد بزرگ شهر زندانی کنند. «۵» حاجب بن زیاد می‌گوید: من با آنها بودم هنگامی که دستور داده شد آنها را به زندان ببرند، می‌دیدم که زن و مرد اجتماع کرده‌اند، گریه می‌کنند و به صورت می‌زنند. «۶» زینب علیها السلام فریاد می‌زند: نزد ما نیاید مگر کنیز، چون آنها اسیر شده‌اند چنانچه ما اسیر شده‌ایم. «۷» بانوی بنی هاشم زینب علیها السلام اشاره می‌کند که فرد اسیر شده تلخی ذلت را درک می‌کند، لذا کارهای ناشایست مثل شماتت از او سر نمی‌زند. در تاریخ آمده که جسّاس بن مرّة قاتل کلیب بن ربیع بود و خواهر جسّاس همسر کلیب بود، هنگامی که زنان برای إقامة ماتم بر کلیب اجتماع کردند به خواهر کلیب گفتند که همسر کلیب (خواهر جسّاس) را از جلسه بیرون کن چون بودن او

(۱) - طبری ج ۶ ص ۲۶۳.

(۲) - لهوف ص ۹۱ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۳.

(۳) - ابن اثیر ج ۴، ص ۳۴.

(۴) - تذکره الخواص ص ۱۴۸؛ از اشتباهات امری است که در حماسه بصری ج ۱، ص ۲۱۴ آمده که این شعر را به عاتکه دختر نفیل همسر حسین (ع) نسبت داده است، در حالی که مورخین موثق ازدواج امام (ع) با او را ذکر نکرده‌اند.

(۵) - الأغانی ج ۴، ص ۱۵۰.

(۶) - روضه الواعظین ص ۱۶۳.

(۷) - لهوف ص ۹۲ و مقتل العوالم ص ۱۳۰.

موجب شماتت و عار است چرا که خواهر قاتل است. هنگامی که بیرون می‌رفت خواهر کلب گفت: رفتن متجاوز و جدائی شماتت‌کننده. «۱»

ابن زیاد یک بار دیگر آنها را خواند، هنگامی که داخل شدند زنها سر حسین علیه السلام را جلوی او دیدند در حالی که نور الهی از آن به آسمان صعود می‌کرد، رباب همسر حسین علیه السلام نمی‌تواند خود را کنترل کند، خود را بر روی سر می‌اندازد می‌بوسد و می‌گوید:

آن کس که نور بود و از او روشنی می‌خواستند در کربلا کشته شد و دفن نشد

ای نوه پیامبر خدا به تو جزای خیربدهد و خسران میزان دور باد

تو برای من کوهی استوار بودی که پناه می‌بردم به آن اکنون همراه ما هستی بگونه‌ای که ترحم‌آور است «۲»

ابن عقیف اُزدی

حمید بن مسلم می‌گوید: ابن زیاد امر کرد که نماز را در مسجد جامع به جا آورند، مردم گرد آمدند، ابن زیاد بر منبر رفت و گفت: حمد مخصوص خدائی است که حق و اهل حق را آشکار نمود، امیر المؤمنین یزید و حزب او را یاری کرد و کذاب پسر کذاب حسین بن علی و شیعیان او را به قتل رساند. «۳» احدی از آن جمعیت غوطه‌ور در گمراهی سخن او را رد نکرد مگر عبد الله بن عقیف اُزدی که فردی نابینا بود، برخاست و گفت: ای پسر مرجانه کذاب پسر کذاب تو و پدرت هستی و آن کس که تو را والی کرد و پدرش. فرزندان پیامبر را به قتل می‌رسانی و به کلام صدیقین تکلم می‌کنی؟ «۴» ابن زیاد می‌گوید: این گوینده

(۱) - لهوف ص ۹۱ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۴۳.

(۲) - آغانی ج ۱۴، ص ۱۵۸.

(۳) - ابن اثیر ج ۱، ص ۳۴.

(۴) - طبری ج ۶، ص ۲۶۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۲۹

کیست؟ ابن عفیف می گوید: من گوینده هستم ای دشمن خدا! تو ذریه طاهرین علیه السلام را به قتل رساندی که خداوند پلیدی را از آنها دور کرده در حالی که خیال می کنی بر دین اسلام هستی. وا غوثاه! کجایند مهاجرین و انصار تا انتقام بگیرند از طاغیانی که بر زبان محمد رسول خداوند صلی الله علیه و آله لعن شده اند. غضب ابن زیاد افزون می شود و می گوید: او را بیاورید.

نگهبانان به سوی او می روند! «۱»

ابن عفیف فریاد می زند: «یا مبرور» که شعار ازدیان بود. تعداد زیادی از ازدیان که حاضر بودند به سوی او می آیند او را می گیرند و نزد خانواده اش می برند.

عبد الرحمن بن مخنف ازدی به او می گوید: خود و خانواده ات را هلاک کردی. «۲»

ابن زیاد دستور می دهد که گروهی از ازد را حبس کنند که در میان آنها عبد الرحمن بن مخنف ازدی هم وجود داشت. «۳» هنگام شب گروهی از جانب ابن زیاد به منزل او می روند که او را بیاورند، خبر به قبیله ازد می رسد و آنها اجتماع می کنند هم پیمانان آنها نیز به آنها ضمیمه می شوند، خبر به ابن زیاد می رسد. محمد بن اشعث را به همراه گروهی می فرستد «۴» مبارزه شدیدی در می گیرد و از دو طرف گروهی کشته می شوند، دختر ابن عفیف فریاد می زند: لشکریان آمدند!

ابن عفیف به دخترش می گوید: شمشیر مرا بیاور، از خودش دفاع می کند و رجز می خواند، دخترش می گوید: ای کاش من مرد بودم و در برابر این فاجران که قاتل عترت اطهار علیه السلام هستند از تو دفاع می کردم. احدی نمی تواند به او نزدیک شود، چون دخترش راهنمایی می کرد و به او می گفت که از کجا می خواهند حمله کنند. بالأخره او را محاصره می کنند. دخترش فریاد می زند: وا ذلّاه! پدرم محاصره می شود و هیچ یآوری ندارد.

(۱) - لهوف سید بن طاووس.

(۲) - طبری ج ۶ ص ۲۶۳.

(۳) - ریاض الأحزان ص ۵۷ از روضه الصفا.

(۴) - در مثیر الأحزان از ابن نما آمده که ابن زیاد محمد بن اشعث را فرستاد، از آنجا که محمد بن اشعث در روز عاشورا به واسطه دعای حسین (ع) با نیش عقرب به هلاکت می رسد، علی القاعده یکی از بنی اشعث فرستاده شده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۰

ابن عفیف شمشیر را به دور سر می گرداند و می گوید:

قسم می خورم که اگر چشم من بینا بودهرآینه آمد و رفت من عرصه را بر شما تنگ می کرد با زحمت فراوان او را دستگیر می کنند و نزد ابن زیاد می آورند. ابن زیاد می گوید: حمد مخصوص خدائی است که تو را خوار کرد.

ابن عقیف می گوید: با چه چیز مرا خوار کرد؟ ابن زیاد می گوید: ای دشمن خدا درباره عثمان چه می گوئی؟

ابن عقیف او را دشنام می دهد و می گوید: تو را چه به عثمان که بد کرد یا خوب و اصلاح کرد یا افساد؟ خدای تعالی قضاوت را به خلق خود واگذار کرده که با عدل و به حق قضاوت کنند. تو از خودت سؤال کن و پدرت و از یزید و پدرش.

ابن زیاد می گوید: من از هیچ چیز سؤال نمی کنم، مرگ را با غصه خواهی چشید.

ابن عقیف می گوید: حمد مخصوص خداوند ربّ العالمین است، پیش از آنکه تو به دنیا بیائی من از خداوند خواسته بودم که شهادت را روزی من کند و از خداوند خواسته بودم که آن را به دست ملعونترین و مبعوضترین خلائق قرار دهد، هنگامی که چشمان خود را از دست دادم از شهادت مأیوس شدم، اما الان خدا را حمد می کنم که پس از یأس از شهادت، آن را روزی من گردانید و دعای قدیم مرا به اجابت رسانید. ابن زیاد دستور می دهد که گردن او را بزنند و بدن او را بیاویزند. «۱» ابن زیاد جندب بن عبد الله ازدی را می خواهد که پیری بسیار مسن بود، به او می گوید: ای دشمن خدا آیا همراه ابو تراب در صفین نبودی؟ جندب می گوید: آری او را دوست دارم و به آن افتخار می کنم، تو را و پدرت را دشمن دارم مخصوصا الان که فرزند رسول و اصحاب و اهل بیت او را به قتل

(۱) - مثير الأحزان از ابن نما ص ۵۰، لهوف ابن طاووس ص ۹۲، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۵۳، در تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۶۳ قصه به اختصار ذکر شده، المحبر ص ۴۸۰، الإرشاد شیخ مفید، کشف الغمّه از اربلی ص ۱۱۶، تمامی افراد فوق اتفاق دارند که او را در مکان خاکروبه ها آویختند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۱

رسانده ای و از خدای عزیز جبار منتقم نترسیدی. ابن زیاد می گوید حیاء تو از این کور کمتر است و من می خواهم با خون تو به خداوند تقرب جویم. پسر جندب می گوید:

خداوند تو را مقرب نمی گرداند. ابن زیاد از قیام قبیله اش می ترسد او را آزاد می کند و می گوید: او پیر شده، عقلش از بین رفته و خرافی شده است. «۱»

مختار ثقفی

هنگامی که ابن زیاد اسیران را در مجلس خود، حاضر کرد دستور داد که مختار را بیاورند در حالی که او از روز قتل مسلم بن عقیل زندانی بود، چون مختار آن وضعیّت را دید آه بلندی کشید، میان او و ابن زیاد کلماتی رد و بدل شد که در این کلمات مختار تند شد،

ابن زیاد غضب کرد و او را به حبس بازگرداند. «۲» همچنین گفته شده که ابن زیاد تازیانه خود را بر چشم مختار زد و چشم او کور شد. «۳»

پس از قتل ابن عقیف، مختار بن ابی عبید ثقفی با شفاعت عبد الله بن عمر بن خطاب نزد یزید آزاد می‌شود، چون عبد الله بن عمر شوهر خواهر مختار بود.

ابن زیاد سه روز او را در کوفه نگه می‌دارد، هنگامی که ابن زیاد بعد از قتل ابن عقیف خطبه می‌خواند و به علی علیه السلام ناسزا می‌گوید، مختار جلوی او می‌ایستد او را دشنام می‌دهد و می‌گوید:

دروغ گفתי ای دشمن خدا و دشمن رسول، حمد مخصوص خدائی است که حسین و لشکریان او را با بهشت و آمرزش عزیز گردانید و تو و یزید و لشکریان یزید را با آتش و ذلت خوار گردانید. ابن زیاد یک عمود آهنی بر او می‌زند پیشانی مختار می‌شکند و ابن زیاد دستور می‌دهد او را به زندان ببرند.

مردم به ابن زیاد گوشزد می‌کنند که او شوهر خواهر عمر بن سعد است و همچنین

(۱) - مثير الأحزان ص ۵۱، مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۵۵ و ریاض الأحزان ص ۵۸.

(۲) - ریاض الأحزان ص ۵۲.

(۳) - الأعلاق النفسیة ابن رسته ص ۲۲۴.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۲

خویشاوند عبد الله بن عمر است و نسب بلندی دارد.

ابن زیاد از قتل او منصرف می‌شود و او را در زندان نگه می‌دارد. مجدداً عبد الله بن عمر شفاعت می‌کند، یزید به عبید الله بن زیاد می‌نویسد که او را آزاد سازد. «۱» پس از آزادی، مختار به خواص از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام خبر می‌دهد که می‌خواهد به خونخواهی حسین علیه السلام و کشتن ابن زیاد و تمامی قاتلین کربلا، قیام کند. «۲» زمانی که مختار در حبس ابن زیاد بود همراه وی عبد الله بن حارث بن نوفل و میثم تمّار نیز در حبس بودند.

عبد الله بن حارث تیغی درخواست می‌کند که موی بدن خود را بتراشد و می‌گوید ایمنی از قتل ابن زیاد نیست.

مختار به او می‌گوید: به خدا قسم من و تو را به قتل نمی‌رساند تا آنکه تو به بصره بروی و والی آنجا شوی. میثم که کلام آن دو را می‌شنید به مختار می‌گوید: و تو هم به خونخواهی حسین برخیزی و عبید الله بن زیاد را به قتل برسانی و پاهای خود را بر گونه‌های او بگذاری. «۳» همه این پیش‌بینی‌ها محقق شد، پس از هلاکت یزید عبد الله بن حارث در بصره خروج کرد و اهل بصره او را امیر

بر خود قرار دادند، مختار به خونخواهی حسین علیه السلام برخاست، ابن زیاد، حرملة بن کاهل، شمر بن ذی الجوشن، و بسیاری از قاتلین کربلا را به قتل رساند، ابن نما می گوید:

مختار هیجده هزار نفر را به قتل رسانید و حدود ده هزار نفر نزد مصعب زبیری رفتند «۴» که از جمله آنها شبت بن ربیع بود، در یک لباس پاره سوار بر استر شد، گوشها و دم استر را برید و فریاد می زد به جنگ این فاسق بیا که خانه های ما را خراب کرد و اشراف ما را به قتل رساند. «۵»

(۱) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۱۷۸؛ به طور مختصر در ریاض الأحزان ص ۵۸.

(۲) - بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۸۴.

(۳) - شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۲۱۰؛ بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۸۴؛ الإرشاد مفید.

(۴) - الأخبار الطوال ص ۲۹۵.

(۵) - تاریخ طبری ج ۷، ص ۱۴۶.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۳

سخن گفتن سر مقدس

سبط شهید از زمان تولد قرآن تلاوت می کرد، چون او و قرآن دو ثقل رسول الله و دو جانشین بر امت بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح کرده بودند که آنها از همدیگر جدا نمی شوند تا آنکه کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. به همین دلیل حسین علیه السلام مداوما در طول حیات خود برای تبلیغ و ارشاد مردم قرآن، تلاوت می کرد چه در سفر و چه غیر سفر حتی در روز عاشورا جلوی لشکریان قرآن می خواند تا آنکه حجت را تمام کند و راه صحیح را نشان دهد. فرزند رسول خدا اینچنین به سوی هدف مقدس خود حرکت می کند، تا جائی که سر مطهر او هم بر روی نیزه قرآن تلاوت می کند شاید در میان این جماعت شخصی باشد که نور حق او را روشن کند، اما هدایت کننده به حق فقط با قصور ادراک و مهر بر دلها و کری گوشها مواجه شد. «خداوند دلهای آنها را مهر زده و بر چشم و گوش آنها پرده آویخته است».

این مطلب برای کسی که اسرار الهی را درک می کند عجیب نیست. خدای سبحان بعد از آنکه قیام برای بستن درهای ضلالت را بر سید الشهداء علیه السلام واجب کرد با آن شکل خاص در زمان معین و مکان معین و کیفیت معلوم، آن هم به خاطر مصالحی که

فقط خدای عز و جل می‌داند، به پیامبر خود وحی می‌کند که این صفحه خاص را بر فرزندش حسین علیه السلام قرائت کند و راهی جز تسلیم و خضوع در برابر مصلحت مورد رضای ربّ العالمین وجود ندارد. «خداوند در برابر کارهایش مورد سؤال قرار نمی‌گیرد و اینان مورد سؤال قرار می‌گیرند» از آنجا که خدای تعالی اراده کرده است که با این نهضت مقدّس به امت حاضر و نیکان آینده گمراهی منحرفین از صراط مستقیم و بازی کنندگان با شریعت را معرفی کند لذا می‌خواهد هر آنچه که اساس این شهادت را محکم می‌کند، ظاهر کند، پس به عجائبی پیچیده می‌شود که فهم قاصر به آن نرسد و از جمله سخن گفتن از یک سر بریده برای اتمام حجت بر کسی که شہوات او را کور کرده بلیغ‌تر است، سخن گفتن سر مقدس عقائد را بر حقانیت دعوت امام حسین علیه السلام متمرکز می‌کند که قصدی جز اطاعت

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۴

رب العالمین نداشت و همچنین وخیم بودن عاقبت کسانی که دست از دشمنی او برداشتند، چنانچه این سخن گفتن امت را بر گمراهی کسانی متنبه ساخت که در این طغیان جری بودند. به هیچ وجه عجیب نیست که خداوند به سر حسین علیه السلام قدرت تکلم دهد به خاطر مصالحی که ما از رسیدن به کنه آنها عاجزیم، همانگونه که به یک درخت «۱» قدرت سخن گفتن با موسی بن عمران علیه السلام را می‌دهد، و آیا یک درخت با سر بریده شده در راه خداوند قابل قیاس است؟ ... هرگز

زید بن ارقم می‌گوید: من در اطاق خود نشسته بودم، سر را از جلوی من عبور دادند در حالی که قرآن قرائت می‌کرد: «أم حسب أن أصحاب الكهف و الرقيم كانوا من آياتنا عجا» (آیا گمان می‌کنی که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند) زید می‌گوید: تن من لرزید و گفتم: ای فرزند رسول خدا، به خدا قسم سر تو عجیب‌تر و عجیب‌تر است. «۲»

هنگامی که سر مقدّس را در جایگاهی از بازار قرار دادند که آنجا ازدحام جمعیت و سر و صدای اشخاص بود، سید الشهداء علیه السلام می‌خواهند همگان را به سوی خود متوجّه سازند، لذا با صدای بلند سرفه می‌کنند، مردم متوجّه سر می‌شوند و وحشت زده نگاه می‌کنند، چون پیش از آن روز نشنیده بودند که یک سر بریده سرفه کند، در این هنگام سوره کهف را قرائت می‌کند تا این آیه «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَالًّا» (اینان جوانمردانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند و ما بر هدایت آنها افزودیم و نمی‌افزائیم بر ظالمین مگر گمراهی را). سر را بر درخت آویزان می‌کنند، مردم اجتماع می‌کنند و به نور آن نظاره می‌کنند، ناگاه قرائت می‌کند: «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ

(۱) - الدر المنثور ج ۲، ص ۱۱۹؛ آیه «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» بحار الأنوار ج ۵، ص ۲۷۸ و قصص الانبياء از ثعالبی ص ۱۲۰.

(۲) - الإرشاد مفید و الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۵؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱، ص ۳۶۲ می‌گوید: زید بن ارقم از منحرفین از امیر المؤمنین علی (ع) بود، چون شهادت به ولایت امیر المؤمنین در روز غدیر را کتمان کرد، حضرت علی (ع) دعا کردند که کور شود و او کور شد تا هنگام مرگ. در کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۲۴؛ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۹۱؛ الخطط المقریبه ج ۲، ص ۲۸۸ آمده که ابن زیاد دستور داد که سر حسین (ع) را در کوفه بگردانند.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۵

يَنْقَلِبُونَ» (زود است که ظالمین بدانند به چه جایگاهی بازمی گردند). «۱»

هلال بن معاویه می گوید: مردی را دیدم که حامل سر حسین علیه السلام بود، سر به او خطاب کرد: میان سر و بدن من جدائی انداختی، خداوند میان گوشت و استخوانت جدائی اندازد و تو را نشانه ای برای جهانیان قرار دهد. او تازیانه را بلند کرد و بر سر زد تا آنکه ساکت شد «۲» سلمه بن کهیل می شنود که سر بر روی نیزه قرائت می کند: «خداوند آنها را کافی است و او شنوای داناست» «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». «۳»

ابن وکیده می گوید:

شنیدم که سر مقدس سوره کهف را قرائت می کرد، شک کردم که آیا صدا از اوست یا از دیگری. امام علیه السلام قرائت را قطع کردند، به من متوجه شدند و فرمودند: ای پسر وکیده آیا نمی دانی که ما ائمه زنده هستیم و نزد خداوند روزی می خوریم؟ می گوید: تصمیم گرفتم سر را بدزدم و دفن کنم. در این هنگام سر نورانی به من خطاب کرد: ای پسر وکیده نمی توانی چنین کاری کنی، ریختن خون من نزد خداوند بزرگتر است از اینکه مرا روی نیزه به هر طرف ببرند. رهایشان کن، هنگامی که غلها در گردنهای آنها باشد و با زنجیرها کشانده شوند خواهند دانست. «۴»

منهال بن عمرو می گوید: در دمشق سر حسین علیه السلام را بر روی نیزه دیدم و جلوی او مردی سوره کهف را می خواند، تا آنکه به این آیه رسید:

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» سر مقدس با زبان فصیح فرمود: عجیب تر از اصحاب کهف کشتن من و حمل کردن سر من است. «۵» هنگامی که یزید امر کرد که فرستاده پادشاه روم را به قتل برسانند به خاطر اینکه به او اعتراض کرده بود، سر مقدس با صدای بلند فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله». «۶»

(۱) - ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۱۸۸.

(۲) - شرح قصیده ابی فراس ص ۱۴۸.

(۳) - اسرار الشهادة ص ۴۸۸.

(۴) - شرح قصیده ابی فراس ص ۱۴۸.

(۵) - الخصائص از سیوطی ج ۲، ص ۱۲۷.

(۶) - مقتل العوالم ص ۱۵۱.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۳۶

طنغان ابن سعید ملقب به اشدق

ابن جریر می گوید: ابن زیاد، عبد الملک بن حارث سلمی را به مدینه فرستاد که به عمرو بن سعید اشدق «۱» کشته شدن حسین علیه السلام را بشارت دهد، عبد الملک بیماری را بهانه کرد، ابن زیاد که بسیار سنگدل بود نپذیرفت و به او امر کرد که با سرعت راه را بپیماید، اگر مرکب او ایستاد مرکب دیگری به خرد و کسی در رساندن خبر بر او سبقت نگیرد.

عبد الملک با سرعت تمام راه را پیمود و هنگامی که به مدینه رسید مردی از قریش از وی سؤال کرد، او گفت: خبر را نزد امیر خواهیم گفت. هنگامی که ابن سعید از قتل حسین علیه السلام آگاه شد شادمان گشت و شروع به بشارت و شماتت کرد. دستور داد که منادی خبر شهادت را در کوچه های مدینه اعلان کند، هیچ ناله ای مثل ناله آن روز زنان بنی هاشم بر آقای جوانان بهشت شنیده نشد، صدای فریاد به خانه اشدق رسید، خندید، شعر خواند و گفت: ناله ای در برابر ناله عثمان». «۲»

پس از آن نزد قبر رسول خدا رفت و گفت: ای رسول خدا امروز در برابر روز بدر، گروهی از انصار اعتراض می کنند. «۳» ابن سعید بر منبر می رود می گوید: ای مردم، ضربه ای بود در برابر ضربه و صدمه ای بود در برابر صدمه. چه بسیار خطبه هایی که پس از خطبه می آیند، او به ما دشنام می داد و ما او را مدح می کردیم، او از ما بریده بود و ما نزد او می رفتیم، ولی چه باید کرد؟ با کسی که شمشیر خود را علیه ما کشیده است و می خواهد ما را به قتل برساند جز اینکه از خود دفاع کنیم.

عبد الله بن سائب بر می خیزد و می گوید: اگر فاطمه زنده بود و سر حسین علیه السلام را می دید هرآینه بر او می گریست. عمرو بن سعید حرف او را رد می کند و می گوید: ما از تو

(۱)- در مجمع الزوائد از ابن حجر هیشمی ج ۵، ص ۲۴۰؛ تطهیر الجنان بر حاشیه الصواعق المحرقة ص ۱۴۱ از ابی هریره نقل کرده: شنیدم از رسول خدا (ص) که می فرمود: بر من جاری از جباریه بنی امیه خون دماغ می شود و خون بینی او جاری می شود، به تحقیق عمرو بن سعید در حالی که بر منبر بود خون دماغ شد تا آنکه خون جاری گشت.

(۲)- طبری ج ۶ ص ۲۶۸.

(۳)- نفس المهموم ص ۲۲۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۳۶۱.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۳۷

شایسته تر نسبت به فاطمه هستیم، پدر او عموی ما شوهر او برادر ما و مادر او دختر ما بود. اگر فاطمه زنده بود چشمش گریان می شد ولی از این قتل ملامت نمی کرد و خودش را بر حذر می داشت. «۱» عمرو بن سعید انسانی سنگدل و تندخو بود، به عمرو بن زبیر بن

عوام «۲» رئیس نگهبانان مدینه، دستور می دهد که خانه های بنی هاشم را خراب کنند، او چنین می کند، و هر چه می تواند غارت می کند، خانه ابن مطیع را خراب می کند، مردم را به شدیدترین وجه، مورد ضرب و شتم قرار می دهد و به ناچار مردم به عبد الله بن زبیر پناهنده می شوند. «۳» نامگذاری او به اشدق از آن جهت بود که به خاطر اغراق در دشنام دادن به علی بن ابی طالب علیه السلام در حلق او اعوجاج حاصل شده بود، «۴» عاقبت هم به بدترین عقوبت گرفتار شد که او را در میان زنجیرهای آهنین نزد عبد الملک بن مروان بردند و عبد الملک پس از زخم زبان بسیار دستور قتل او را داد و او را به قتل رساندند. «۵»

دختر عقیل بن ابی طالب با جماعتی از زنان نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می آید، به قبر پناهنده می شود، و به مهاجرین و انصار می گوید:

چه می گوئید اگر پیامبر به شما بگوید در روز حساب در حالی که گفتار راست شنیده می شود

عترت مرا خوار کردید آیا شما غایب بودید در حالی که حق نزد خداوند جمع آوری شده

آنها را به دست ظالمین سپردید پس هیچ یک از شما نزد خداوند شفاعت نخواهید شد

(۱) - مقتل العوالم ص ۱۳۱.

(۲) - در أنساب الأشراف بلاذری ج ۴، ص ۲۳ آمده است که مادر عمرو بن زبیر، کنیز دختر خالد بن سعید بود، عمرو بن سعید اشدق عمرو بن زبیر را فرمانده لشکری قرار داد و به جنگ عبد الله بن زبیر در مکه فرستاد، لشکریان عبد الله بن زبیر عمرو بن زبیر را دستگیر کردند و نزد عبد الله بن زبیر آوردند. عبد الله بن زبیر دستور داد که هر کس بر او مظلومه ای دارد او را با تازیانه بزند و آن قدر زدند که هلاک شد.

(۳) - الأغانی ج ۴، ص ۱۵۵.

(۴) - معجم الشعراء از مرزبانی ص ۲۳۱.

(۵) - جمهرة الأمثال از ابی هلال عسکری ص ۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۸

پس همه حضار گریه می کنند و در هیچ روزی به اندازه آن روز گریه کننده مشاهده نشد. «۱» خواهرش زینب دختر عقیل بر حسین علیه السلام ندبه می کند و می گوید:

چه می گوئید هنگامی که پیامبر به شما بگوید چه کردید در حالی که شما آخرین امت بودید

پس از من با عترت و اهل من چه کردید بعضی از آنها اسیر و بعضی در خون خود غلطیدند

این پاداش من نبود شما را نصیحت کردم که با خویشان من به بدی رفتار نکنید «۲»

أمّ البنین

مؤلف گوید: من بر هیچ نصّ مورد اطمینانی دست نیافتم که صریحا دلالت کند که أمّ البنین در روز عاشورا زنده بوده است آنچه به عنوان دلیل بر حیات ایشان ذکر می شود در اصل سه قول است:

۱. قول علامه محمد حسن قزوینی در ریاض الأحزان ص ۶۰: در خانه أمّ البنین همسر امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر عبّاس علیه السلام اقامه عزا و مصیبت شد.

۲. قول سماوی در إبصار العین ص ۳۱: من احساس رقت می کنم از مصیبت خوانی مادرش فاطمه أمّ البنین که آنها را ابو الحسن اخفش در شرح کامل آورده است، هر روز به بقیع می رفت، فرزندش عبد الله را نیز می برد و مصیبت می خواند، اهل مدینه برای

(۱) - أمالی پسر شیخ طوسی ص ۵۵؛ ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲، ص ۲۲۷ او را اسماء نامیده.

(۲) - این ابیات در مثير الأحزان ص ۵۱؛ لهوف ص ۹۶؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۶؛ آثار الباقیه ص ۳۲۹ ذکر شده اند. طبری در تاریخ خود ج ۶ ص ۲۶۸ بیت اول و دوم را ذکر کرده، در روایت ابن قتیبه در عیون اخبار الرضا ج ۱، ص ۲۱۲ ابیات به صورتهای مختلف ذکر شده اند و در مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۶ دو بیت اول ذکر شده است. ابن شهر آشوب در المناقب این ابیات را به زینب دختر امیر المؤمنین علی (ع) نسبت داده که پس از قرائت خطبه خود در کوفه آنها را خواندند. ابن حجر هیثمی نیز در مجمع الزوائد ج ۹، ص ۲۰۰ این ابیات را به زینب دختر عقیل نسبت داده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۳۹

شنیدن مصیبت خوانی او اجتماع می کردند که در میان آنان مروان بن حکم نیز وجود داشت.

۳. روایت ابی الفرج در مقاتل الطالبیین از محمد بن علی حمزه از نوفلی از حماد بن عیسی جهنی از معاویه بن عمار از امام صادق: أمّ البنین مادر چهار برادر به بقیع می رفت، به شدیدترین صورت ندبه می کرد، مردم برای شنیدن اجتماع می کردند و مروان نیز در میان اجتماع کنندگان بود.

اینها تمامی مواردی است که می توان دلیل بر حیات ایشان در روز کربلا گرفت. اولی هیچ دلالتی ندارد، چون حدّ اکثر دلالت می کند که عزاء در خانه أمّ البنین بوده است و اینکه خود ایشان هم زنده بوده اند یا نه؟ معلوم نیست.

روایت دوم که دلالتش واضح است از أبو الفرج گرفته شده است، چون عبارت آن با عبارت مقاتل الطالبیین (نظریه سوم) یکسان است و لذا نظریه جدیدی محسوب نمی‌شود. اما شرح الکامل که منسوب به اخفش است هیچ یک از ارباب تراجم به آن تصریح نکرده‌اند. من هم مکرراً از شیخ سماوی اصل این شرح را سؤال کرده‌ام و ایشان سکوت کرده‌اند، حتی من صریحاً اعتقاد خود را بیان کرده‌ام که من معتقدم ابیات از خود شماست و ایشان فرموده‌اند: خداوند پاداش آنها را بدهد!! اما روایت سوم که روایت ابی الفرج است که مجلسی هم در بحار الانوار ج ۱۰، ص ۲۰۱ آورده است راجع به آن چند نکته وجود دارد:

۱. در سلسله سند افرادی وجود دارد که قابل اعتماد نیستند. نوفلی که یزید بن مغیره بن نوفل است، ابن حجر در تهذیب التهذیب ج ۱۱، ص ۳۴۷ او را ناشناخته دانسته، ابی زرعه ضعیف الحدیث دانسته، ابو حاتم منکر الحدیث دانسته و نسائی متروک الحدیث دانسته است. راجع به معاویه بن عمار هم در تهذیب التهذیب ج ۱۰، ص ۲۱۴ می‌گوید: ابو حاتم به احادیث او احتجاج نمی‌کند.

۲. امّ البنین معارف الهی و آداب محمدی را در بالاترین درجه یقین از امیر المؤمنین

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۴۰

علی علیه السلام و از حسین بن علی علیه السلام اقتباس کرده و از او چیزی سر نمی‌زند که بر خلاف شریعت باشد. بدیهی است که زن برای ندبه بر عزیز خود باید در خانه بنشیند و از رؤیت اجانب، محفوظ باشد. اگر امام سجاد علیه السلام به ابی خالد کابلی که از باز بودن در خانه تعجب می‌کند، به ایشان می‌فرماید: کنیزی خارج شد و نمی‌داند که باید در را ببندد، پس برای دختران پیامبر جائز نیست که خارج شوند. «۱»

کسی که در خانه آنها تربیت شده از طریق آنها منحرف نمی‌شود و تشکیک در تعدی از حدود الهی امکان ندارد. اما فاطمه زهرا علیها السلام به تحقیق شیوخ مدینه او را مجبور کردند به بقیع برود و بر پدرش صلی الله علیه و آله ندبه کند، لذا امیر المؤمنین خانه‌ای از تنه نخل ساختند به نام «بیت الأحزان» که فاطمه زهرا علیها السلام در آن بیت می‌نشستند. «۲» مورخین نیز نقل نکرده‌اند که مردم برای شنیدن ندبه، اجتماع می‌کردند.

۳. زن زمانی در قبرستان بر عزیز خود می‌گرید که آنجا مدفون باشد و اُحدی نقل نکرده است که پس از دفن در قبرستان دیگری گریه کنند و در تمامی زمانه‌ها این عادت یکسان است. اینکه ابو الفرج رفتن ام البنین به بقیع را ذکر می‌کند افتراء واضحی است که شاهدی بر آن وجود ندارد و حد اکثر رقت قلب مروان بن حکم و جاری شدن اشک او را دلالت می‌کند در حالی که مروان بن حکم از قتل حسین علیه السلام شادمان بود و اظهار فرح و شماتت می‌کرد. «۳»

(۱) - مدینه المعاجز از سید هاشم بحرانی ص ۳۱۸.

(۲) - در الإشارات لمعرفة الزیارات از ابی محسن علی بن ابی بکر هروی ص ۹۳ آمده: بیت الأحزان در بقیع متعلق به فاطمه (س) است. در وفاء الوفاء سمهودی ج ۲، ص ۱۰۳ از ابن جبیر نقل شده: نزدیک قبه عباس عموی پیامبر بیت الحزن قرار دارد که فاطمه پس از وفات پدرش (ص) به آنجا می‌رفت. در المختار من نوادر الأخبار از ابی عبد الله محمد بن احمد مقری ص ۱۹۱ آمده است:

علی (ع) برای زهراء (س) خانه‌ای از تنه نخل ساخت در پشت مدینه که در آن بر پدرش می‌گریست در فتح القدير ابن همام حنفي ج ۲، ص ۳۲۸ آمده: در مسجد فاطمه دختر رسول خدا (ص) در بقیع نماز خوانده می‌شود که معروف به بیت الأحزان است.

(۳) - به نظر می‌رسد که این برخورد با روایت چندان مناسب نباشد. اینکه آن را افتراء بدانیم و دلیل بر رقت قلب مروان بن حکم بدانیم این صحیح نیست. خباث مروان بر احدی پوشیده نیست و این روایت دلالت

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۴۱

۴. ابو الفرج در «المقاتل» ذکر کرده است که آخرین برادر از چهار فرزند امّ البنین عباس علیه السلام بود و میراث سه برادر به او می‌رسید. مصعب زبیری در نسب قریش ص ۴۳ نیز نقل می‌کند که عباس وارث برادرانش بود و پسر وی نیز ارث او را برد. ابو نصر بخاری در سر السلسله العلویة ص ۸۹ ذکر می‌کند: زمانی که در روز طفّ حسین علیه السلام برادران را به میدان فرستاد و همگی شهید شدند عباس علیه السلام وارث آنها شد و پس از شهادت عباس علیه السلام فرزندش آن میراث را برد. علی القاعده باید امّ البنین در آن روز از دنیا رفته باشند. چون در صورت حیات مادر، میراث برادران به ایشان می‌رسد (که طبقه اولی هستند نه به برادر که طبقه دوم است)

عبد الله بن جعفر

ترجمه مقتل مكرم ۲۴۱ عبد الله بن جعفر ص : ۲۴۱

ن جریر می‌گوید: هنگامی که خبر شهادت حسین علیه السلام رسید عبد الله بن جعفر به عزاء نشست و مردم برای عرض تسلیت نزد او می‌آمدند. غلام او به نام «أبو اللسلاس» «۱» گفت:

این چیزی است که ما از حسین دیدیم! عبد الله او را با کفش زد و گفت: ای فرزند ناخلف آیا به حسین علیه السلام چنین می‌گوئی؟! به خدا قسم اگر او را می‌دیدم دوست داشتم از او جدا نشوم تا آنکه با او کشته شوم، به خدا قسم او کسی است که من حاضرم خودم را سخاوتمندانه به او تقدیم کنم تا چه رسد به فرزندانم، آنچه بر من مصیبت فرزندانم را

می‌کند که به حدی فاجعه عظیم بود که قلب قسی مروان را نیز به رقت وادار می‌کرد. و اینکه رفتن به بقیع را خلاف شأن امّ البنین دانسته‌اند چندان صحیح به نظر نمی‌رسد/ مترجم. استدلال مؤلف محترم در مورد وفات امّ البنین، اولاً: اشعار مربوط به امّ البنین یا زبانه‌های ایشان، قبل از سماوی م ۱۳۷۱ هم در کتابهای مقاتل آمده است و خانه‌ای که صاحب ندارد چه لزومی است اقامه عزا شود؟ ثانیاً: در تاریخ نداریم که مروان هم می‌گریست بلکه آمده مروان که از کنار بقیع می‌گذشت و تجمع زنان را دید و جریان را پرسید گفتند مادر عباس و سه فرزند دیگر می‌باشد او گفت: اگر غیر عباس بود می‌گفتم او را به منزلش ببرند ولی به فرزندی مثل عباس جا

دارد تا عمر دارد گریه سر دهد، ثالثاً: در مقاتل آمده است که تصور یا شکل سه قبری را به تصویر می کشید و یا تشبّه به قبور آنان گریه می نمود نه آنکه قبور آن رشیدان در بقیع بوده باشد. در هر صورت مسأله خیلی هم مهم و جدی نیست/ عقیقی بخشایشی.

(۱) - در الإرشاد شیخ مفید و کشف الغمّه إربلی ص ۹۴ نام او را أبو السلاس نقل کرده اند.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۴۲

آسان می کند اینست که آنها با برادرم و پسر عمویم بودند، همراه او بودند و با او پایداری کردند. پس از آن نزد حاضرین آمد و فرمود: الحمد لله به تحقیق مصیبت شهادت حسین علیه السلام از آن جهت بر من سخت است که نفس خود را فدای او نکردم در حالی که دو فرزند من فدائی او بودند ... «۱» از عجائب تاریخ اینست که بلاذری «۲» و محسن تنوخی «۳» نقل می کنند که عبد الله بن جعفر بر یزید وارد شد و یزید بیش از پدرش معاویه به عبد الله بن جعفر احترام گذاشت.

کسی که بر شخصیت عبد الله بن جعفر واقف باشد برای او دروغ بودن این داستان، مسلمست که مدائنی به صورت یک روایت ضعیف نقل کرده است و بلاذری و تنوخی هم به آن استناد نموده است. کسی که این مردان منحصر به فرد را بشناسد یقین دارد که قلب آنان از آتش در التهاب است و منتظر فرصت برای خونخواهی هستند!

شاهد آن روایت عبد الله بن ابی بن سلول با پیامبر است. ابی کاری می کند که آیه قرآن نازل می شود: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» «۴» فرزندش عبد الله نزد پیامبر می آید و می گوید: این خبر به من رسیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: آری. عبد الله می گوید: شما می دانید که هیچ کس به اندازه من نسبت به پدرش نیکی نکرده، اگر می خواهید او را به قتل برسانید مرا مأمور کنید، می ترسم به غیر من امر کنید و من کینه قاتل را به دل بگیرم و او را به قتل برسانم پس اهل آتش شوم ... «۵»

این داستان طبیعت آدمی را معرفی می کند که اولیاء مقتول بر قاتل خشمگین هستند و منتظر فرصت برای خونخواهی هستند هر چند قتل به خاطر شرک بوده باشد به خاطر همین غریزه طبیعی است که عمر بن خطاب در یکی از شبها که با سعید بن عاص و عثمان و علی علیه السلام و ابن عباس بود به سعید بن عاص می گوید: چنان از من روی

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۱۸.

(۲) - أنساب الأشراف ج ۴، ص ۳.

(۳) - المستجد من فعلات الأجواد ص ۲۲.

(۴) - سوره منافقین آیه ۶۳.

(۵) - اسد الغابۀ ج ۳، ص ۹۷.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۳

گردان هستی که گویا پدرت را به قتل رساندم در حالی که من او را نکشتم و ابو الحسن او را به قتل رسانده است.

امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: شرک درون خود را از بین می برد و اسلام ما قبل خود را محو می کند، ای عمر چرا قلبها را به هیجان می آوری؟ سعید می گوید: او را همتایی کریم، به قتل رساند و این نزد من محبوبتر است از آنکه شخصی او را به قتل رساند که از عبد مناف نبوده باشد «۱» بر سعید کشته شدن پدرش آسان نبود اگر چه پدرش کافر بود و با شمشیر دعوت محمدی به قتل رسید و قاتل او شخصی شریف بود که جامع تمامی فضیلتها بود و انگیزه او بر ریختن خون ندای رب العالمین بود که وحی کننده به پیامبر بود. اما ترس از عدل، سعید را ملزم می کند که تظاهر به رضایت کند در حالی که منتظر فرصت است که خونخواهی کند و این آتش بغض بر زبان فرزندش عمرو بن سعید (أشدق) ظاهر می شود که پس از آنکه یزید او را والی مدینه قرار می دهد و واقعه کربلا رخ می دهد نزد قبر پیامبر رود و به گوید: ای رسول خدا امروز در برابر روز بدر، و هنگامی که گریه زنان بنی هاشم را بر آقای جوانان بهشت می شنود، می گوید: ناله ای در برابر ناله عثمان! «۲»

با این اوصاف عبد الله بن جعفر قلبش از آتش کینه یزید می سوزد و می خواهد فرصتی بدست آورد که او را سرنگون سازد و او و خانواده اش را هلاک نماید اگر هر چه را فراموش کرده باشد باز شهادت ابا عبد الله علیه السلام را و ستارگان زمین از آل عبد المطلب را از یاد نمی برد و سپس زدن چوب بر دهان ریحانه رسول صلی الله علیه و آله را! آیا با این وصف عبد الله بن جعفر می تواند یزید را ببیند؟ در حالی که از شمشیر او خون آن خاندان می چکد و اظهار شمامت او گوش عبد الله را پر کرده است:

(۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳، ص ۳۳۵؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۶ ص ۱۳۴.

(۲) - پیش از این تحت عنوان «طغیان أشدق» تمامی این مطالب گذشت.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۴ بزرگان از سادات را به قتل رساندیم به تمایل روز بدر تعادل بخشیدیم و معتدل شد و پس از آن انکار رسالت:

هاشم با مُلک و پادشاهی بازی کرد و هیچ خبری نیامده و وحی نازل نشده است آیا عبد الله بن جعفر فراموش می کند که آزاد زنان نبوت در حالی ایستاده بودند که دور و نزدیک آنان را نظاره می کردند ... آنچه مطلب را آسان می کند این است که حدیث را مدائنی نقل کرده که کتاب او از احادیثی پر است که خاندان اموی را بالا می برد و از کرامت خاندان علوی می کاهد و نمی تواند به آن توجه کند مگر کسی که به شخصیت راویان آگاه باشد.

موضع گیری عبد الله بن عباس

هنگامی که خبر امتناع عبد الله بن عباس از بیعت با عبد الله بن زبیر به یزید رسید، نامه‌ای به او نوشت: «اما بعد، به من خبر رسیده است که ملحد ابن زبیر تو را به بیعت خود و داخل شدن در طاعتش دعوت کرده تا اینکه تو پشتیبان باطل باشی و در گناهان او شریک شوی، تو امتناع کرده‌ای و از او روی گردانده‌ای به خاطر شناختی که خداوند در تو نسبت به حق ما اهل بیت قرار داده است، پس خداوند بهترین پادشاه را که به وفا کنندگان به عهد می‌دهد، به تو نیز بدهد، من هر چه را فراموش کنم قدرشناسی تو و نیکی جایزه تو را فراموش نمی‌کنم که تو به خاطر اطاعت و شرف و خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته این جایزه هستی. به پیشینیان قوم خود و کسانی که ابن زبیر با زبانش آنها را سحر کرده نیک نظر کن، آنها را از ابن زبیر روی گردان کن که آنها نسبت به تو مطیع و از تو شنواترند و السلام».

ابن عباس در پاسخ او نوشت: اما بعد در نامه‌ات نوشته بودی که ابن زبیر مرا به بیعت

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۴۵

فرا خوانده و من به خاطر شناخت حق تو امتناع کرده‌ام، اگر این چنین باشد من آمیدی به خوبی تو ندارم در حالی که خداوند به نیت من آگاه است. به من نوشته‌ای که ابن زبیر مردم را علیه تو، تشویق می‌کند و من آنها را از ابن زبیر بازدارم، نه به خدا که چنین نخواهد بود، خاک بر دهانت همانا تو انسان خود رأیی هستی که هوای نفس ترا به هر سو می‌کشاند درحالی که خود از همگان بیشتر مورد انتقاد هستی، به من نوشته‌ای که جایزه مرا سریعاً می‌فرستی، جایزه را برای خودت نگاه بدار که من دوستی و یاریم را از تو حبس خواهم کرد. قسم به جان خودم که از آنچه در دست تو است به ما نمی‌دهی مگر قلیل و همه را برای خود نگاه می‌داری، پدر نداشته باشی ... آیا خیال می‌کنی من قتل حسین و جوانان بنی عبد المطلب و چراغهای نورانی و ستارگان هدایت و پرچمهای تقوا را از یاد برده‌ام؟ لشکریان تو به فرمان تو با آنها جنگیدند و همگان در یک سرزمین افتادند، به خون خود آغشته شدند، در بیابان غارت شدند، بدون کفن و بدون دفن، با دها بر آنان می‌وزید و گرگها عزادار آنان بودند تا آنکه خداوند گروهی را فرستاد که در خون آنها شریک نبودند، آنان را کفن کردند و دفن کردند و بدین سبب به خدا قسم عذاب خداوند بر تو سخت است! هر چه را فراموش کنم از یاد نمی‌برم که تو زنازاده فرزند زنازاده را (ابن زیاد) بر آنان مسلط کردی که از یک زن فاجر بود، نه خویشاوند بود و پدر او هم پست بود. اما آنچه پدرت در یک ادعای واهی و ذلت بار در دنیا و آخرت به دست آورد، این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: فرزند متعلق به شوهر است و برای فاسق سنگ است، پدر تو خیال می‌کرد که فرزند متعلق به غیر شوهر است و فرزند را به فاسق ملحق می‌کرد چنانچه فرزند رشید را به رشید ملحق کرد! به تحقیق پدرت سنت پیامبر را از روی جهالت میراند و بدعت‌های گمراه کننده را عمدا زنده می‌کرد. هر چه را فراموش کنم از یاد نمی‌برم که حسین علیه السلام را از حرم رسول خدا به حرم خدای تعالی کشاندی، افرادی را فرستادی و آنها را فریفتی که او را به قتل برسانند، مداومت ورزیدی تا آنکه او را از مکه به سرزمین کوفه کشاندی لشکریان تو مانند درندگان به او حمله‌ور شدند بخاطر دشمنی که با خدا و رسول

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۴۶

و اهل بیت علیهم السلام داشتی! آنگاه به پسر مرجانه نوشتی که او را با لشکر و خنجر و شمشیر استقبال کنند و به او نوشتی که تسریع کنند تا آنکه او و تمامی جوانان بنی عبد المطلب را به قتل رساندی، اهل بیتی که خداوند پلیدی را از آنها دور کرده بود و آنها را پاک گردانیده بود، ما اینگونه هستیم نه مثل پدران سبک سر تو، تو می‌دانستی که او عزیزترین اهل بطحاء است چه در قدیم و چه اکنون؛ اگر به حرمین پناهنده می‌شد در آنجا خون او را حلال می‌کردی، ولی او نمی‌خواست که حرمت خدا و حرم رسول و

حرمت بیت به واسطه او شکسته شود، لذا وداع کرد و از لشکریان تو درخواست کرد که بازگردد، شما از کمی یاوران و مستأصل شدن اهل بیت او استفاده کردید گویا خانواده‌ای از ترک یا کابل را به قتل می‌رسانید! ... چگونه محبت و یاری مرا می‌خواهی در حالی که برادران مرا به قتل رساندی، از شمشیر تو خون ما می‌ریزد و تو خون مرا می‌خواهی و ان شاء الله به خون من نمی‌رسی و سبقت نمی‌گیری و اگر سبقت گرفتی و ما را به قتل رساندی آنگونه که خانواده پیامبر را به قتل رساندی پس این خونها در میان همان خونها محفوظ است، موعد آن با خداست و خداوند برای یاری مظلومان و انتقام از ظالمان کفایت‌کننده است! عجیب و بسیار عجیب اینست که روزگار هنوز تو را زنده گذاشته است، تو دختران عبدالمطلب و پسران آنها را به شام بردی، خیال می‌کنی ما را مقهور کردی و ما را ذلیل کردی، لعنت خداوند بر تو و پدرت و مادرت ... قسم به خداوند که تو هر صبح و شب از مجروح شدن به دست من ایمن هستی اما از مجروح شدن به زبان من و از نقض و ابرام من ایمن نیستی، بعد از کشتن عترت رسول خدا خداوند به تو مهلت نمی‌دهد مگر اندکی تا آنکه تو را بگیرد گرفتن عزیز مقتدری و تو را از دنیا بیرون برد در حالی که گنهکار و مذموم هستی، زندگی کن هر چه می‌خواهی که پدر نداشته باشی، به تحقیق تمامی گناهانی که جمع‌آوری کرده‌ای تو را نزد خداوند ذلیل و بی‌مقدار کرده است.

«۱»

(۱) - این نامه از مجمع الزوائد از ابی بکر هیشمی ج ۷، ص ۲۵۰؛ انساب الأشراف بلاذری ج ۴، ص ۱۸، مقتل الحسین خوارزمی ج ۲، ص ۷۷ و کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۵۰ مرتب شده و نقل شده است. مروج

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۷

اسیران در مسیر شام

ابن زیاد فرستاده‌ای نزد یزید می‌فرستد که خبر قتل حسین و یارانش را به او بدهد و اینکه خانواده او در کوفه هستند و منتظر دستور او می‌باشند جواب می‌آید که آنها را به شام ببرند و سرها نیز با آنها باشد «۱» ابن زیاد نامه‌ای می‌نویسد و در زندانی می‌اندازد که آل محمد صلی الله علیه و آله در آن زندانی بودند. در آن نامه نوشته بود که راجع به وضعیت شما قاصد ما نزد یزید رفته است و در چند روز آینده بازمی‌گردد، اگر صدای تکبیر شنیدید پس وصیت کنید و آلا این نامه امان است.

قاصد از شام بازمی‌گردد و خبر می‌دهد که خانواده حسین علیه السلام را به شام حرکت دهند. «۲»

ابن زیاد زجر بن قیس، ابا بردة بن عوف ازدی و طارق بن ظبیان را به همراه گروهی از اهل کوفه مأمور می‌کند که سر حسین علیه السلام و بقیه سرها را به سوی یزید ببرند. «۳» گفته شده است سر حسین علیه السلام را مجبر بن مره بن خالد بن قناب برد. «۴» به دنبال آنها علی بن الحسین علیه السلام حرکت داده می‌شد در حالی که دستان وی به گردنش بسته شده بود و خانواده او نیز با او بودند «۵» به حالتی که از مشاهده آنان پوست بدنهای لرزید. «۶» همراه آنان

الذهب مسعودی نیز به همین ترتیب نامه را ذکر کرده است.

(۱) - لهوف ص ۹۵-۹۷.

(۲) - طبری ج ۶ ص ۲۶۶، در ص ۹۶ ذکر کرده که بسر بن ارطاة یک هفته به ابا بکره مهلت داد که نزد معاویه رود و او در روز هفتم بازگشت. در مثیر الأحزان ابن نما ص ۷۴ آمده که عبد الله بن عمر عمیره را نزد یزید فرستاد و با او نامه‌ای بود که دستور دهد ابن زیاد مختار ثقفی را آزاد کند، یزید این نامه را به ابن زیاد نوشت و عمیره مسافت شام و کوفه را یازده روزه پیمود.

(۳) - طبری ج ۶ ص ۲۶۴؛ ابن اثیر ج ۴، ص ۳۴؛ البدایه ج ۸، ص ۱۹۱؛ خوارزمی، ارشاد مفید، اعلام الوری ص ۱۴۹ و لهوف ص ۹۷.

(۴) - الاصابه ج ۳، ص ۴۸۹.

(۵) - طبری ج ۶ ص ۲۵۴؛ الخطط المقریزیه ج ۲، ص ۲۸۸.

(۶) - تاریخ قرمانی ص ۱۰۸، در مرآة الجنان یافعی ج ۱، ص ۱۳۴ آمده: دختران حسین بن علی (ع) را می‌بردند و با آنها زین العابدین (ع) بود در حالی که بیمار بود آنگونه که اسیران برده می‌شوند، خداوند انجام دهنده آن را بکشد. ابن تیمیه با این بدیهی تاریخ مخالف است و می‌گوید: ابن زیاد خانواده حسین (ع) را پس از کشتن او به مدینه فرستاد.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۸

شمر بن ذی الجوشن، مجفر بن ثعلبه عائدی، «۱» شبث بن ربعی و عمرو بن حجاج و گروهی از اهل کوفه بودند، ابن زیاد به آنها امر کرده بود که سر اسیران را بتراشند و آنها را در هر شهری که وارد می‌شوند به گردانند، «۲» آنها را با سرعت می‌بردند که در بعضی از منازل میان راه به سرها برسند. «۳» ابن لهیعه حدیث می‌کند که او مردی را دید به پرده‌های کعبه آویزان بود استغاثه می‌کرد و به دنبال آن می‌گفت: گمان نمی‌کنم مرا ببخشی. می‌گوید: او را به گوشه‌ای بردم و گفتم: تو دیوانه‌ای، خداوند آمرزنده و مهربان است اگر گناهان تو به تعداد قطره‌های باران هم باشد می‌آمرزد.

به من گفت: من از کسانی بودم که سر حسین علیه السلام را به شام می‌بردم، شب هنگام سر را گذاشتیم و اطراف آن شراب نوشیدیم، زمانی که من نگهبانی می‌دادم و بقیه خواب بودند برقی را دیدم و جمعیتی که سر را طواف می‌کردند، من ترسیدم و وحشت زده سکوت اختیار کردم، گریه و ناله‌ای شنیدم و گوینده‌ای که می‌گفت: ای محمد! خداوند به من امر فرموده که مطیع تو باشم اگر امر کنی که زمین را بر اینان بلرزانم چنانچه با قوم لوط چنین کردم حتما خواهی کرد. پیامبر فرمودند: ای جبرئیل من و آنها در روز قیامت جلوی خدای سبحان خواهیم ایستاد. فریاد زد: ای رسول خدا! به من امان دهید، فرمودند: برو که خداوند تو را نیامرزد. اکنون آیا فکر می‌کنی که خداوند مرا ببخشد؟ «۴»

در بعضی از منازل سر مطهر را می‌گذاشتند افراد می‌دیدند که یک قلم آهنی ظاهر شد و با خون می‌نوشت: «۵»

(۱)- در جمهره انساب العرب از ابن حزم ص ۱۶۵ آمده: یکی از بنی عائده مجفر بن مره بن خالد بن عامر است و او همان کسی است که سر حسین بن علی رضی الله عنهما را به شام حمل کرد.

(۲)- المنتخب طریحی ص ۳۳۹.

(۳)- الإرشاد شیخ مفید.

(۴)- لهوف ص ۹۸.

(۵)- مجمع الزوائد ابن حجر ج ۹، ص ۱۹۹؛ الخصائص سیوطی ج ۲، ص ۱۲۷؛ تاریخ ابن عساکر ج ۴، ص ۳۴۲؛ الصواعق المحرقة ص ۱۱۶؛ الكواكب الدریه ج ۱، ص ۵۷؛ الإتحاف بحب الأشراف ص ۲۳؛ ابن طاووس در لهوف ص ۹۸ آن را به تاریخ بغداد منسوب کرده است. در تاریخ قرمانی ص ۱۰۸ آمده در راه به خانه‌ای رسیدند، در آن فرود آمدند پس دیدند که بر دیوار آن این بیت نوشته شده است. در الخطط المقریزیه

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۴۹ آیا امتی که حسین را به قتل رساندند امید به شفاعت جدش در روز حساب دارند از این آیت الهی عبرت نگرفتند و کوری آنها را به پرتگاهی دور دست تنزل داد و بهترین حکم‌کننده خداوند تعالی است.

پیش از آنکه به جایگاه خاصی برسند در فاصله یک فرسنگی سر را بر روی صخره‌ای گذاشتند، قطره‌ای خون بر صخره می‌افتد، هر سال در روز عاشورا آن خون می‌جوشید و مردم اطراف آن اجتماع می‌کردند، اقامه ماتم بر حسین علیه السلام می‌کردند و بسیار گریه و ناله می‌کردند. این قضیه تا زمان عبد الملک بن مروان بود و او دستور داد که آن سنگ را منتقل کنند، پس از آن دیگر اثری دیده نشد ولی در آن محل قبه‌ای بنا کردند و آن را النقطة نام گذارند. «۱» در نزدیکی «حماه» در باغهای آن مسجدی است که به مسجد الحسین معروف است و افراد آن محل می‌گویند که آن سنگ و اثر خون سر حسین علیه السلام در آنجا بوده هنگامی که سر را به دمشق می‌بردند. «۲»

در نزدیکی حلب یک محل شهادت وجود دارد که به «مسقط السقط» «۳» معروف است و

ج ۲، ص ۲۸۵ آمده: این بیت از قدیم بوده و گوینده آن معلوم نیست. در مشیر الأحزان ابن نما ص ۵۳ آمده:

سیصد سال پیش از بعثت پیامبر (ص) در روم یک حفاری شد، سنگی پیدا شد و این بیت بر روی آن نوشته شده بود و مسند آن کلام اولاد شیث است.

(۱)- نفس المهموم ص ۲۲۸ از شیخ عباس قمی، در نهر الذهب فی تاریخ حلب ج ۳، ص ۲۳ آمده: هنگامی که سر حسین را با اسراء آوردند و به قسمت غرب این کوه رسیدند، یک قطره خون از سر شریف چکید، در آنجا زیارتگاهی ساختند که به «مشهد النقطة» معروف شد. در این کتاب ج ۳، ص ۲۸۰ از تاریخ یحیی بن ابی طی نقل کرده که چه کسی آن زیارتگاه را بنا کرد. در کتاب الإشارات

الی معرفه الزیارات تألیف علی بن ابی بکر هر وی ص ۶۶ آمده در شهر دو زیارتگاه هست: «مشهد النقطه» که گفته می شود از خون سر حسین (ع) آنجا ریخت و در بازار نشابین مشهد الرأس است که در آنجا سر را آویزان کرده بودند هنگامی که اسرا را به شام می بردند.

(۲) - شیخ عباس قمی در نفس المهموم می گوید: هنگامی که به حج سفر می کردم آن سنگ را مشاهده کردم و آن را خدام برایم نقل کردند.

(۳) - در معجم البلدان ج ۳، ص ۱۷۳؛ خریدة العجائب ص ۱۲۸ آن را مشهد الطرح نامیده اند. نهر الذهب ج ۲، ص ۲۷۸ آن را مشهد الدکه نامیده و مشهد الطرح را در غرب حلب دانسته است. از تاریخ ابن ابی طی حکایت شده که مشهد الطرح در سال ۳۵۱ به دستور سیف الدوله ساخته شده و بعضی گفته اند که یکی از زنان حسین (ع) در آنجا فرزندی سقط کرد و در آنجا معدنی بود، چون اهل آن به این اسارت شادمانی کردند

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۰

این از آن جهت است که حرم پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به این مکان رسیدند همسر حسین علیه السلام فرزندی سقط کرد که نام او محسن بود «۱» در یکی از منازل سر را بر روی نیزه کنار صومعه یک راهب قرار می دهند، در نیمه شب آن راهب تسبیح و لا اله الا الله می شنود و می بیند که نوری از سر مطهر ساطع می شود، می شنود که گوینده ای می گوید: السلام علیک یا ابا عبد الله از آنجا که قضیه را نمی داند تعجب می کند. هنگام صبح از افراد سؤال می کند، آنها می گویند: سر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است و مادرش فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است. راهب می گوید: مرگ بر شما ای جماعت! اخبار صادق بودند که با شهادت او آسمان خون می بارد. از آنها می خواهد که اجازه دهند سر را بیوسد، آنها قبول نمی کنند تا آنکه چند درهم به آنها می دهد. او شهادتین را اظهار می کند و به برکت سر مذبح، بدون دعوت اسلام می آورد، هنگامی که از آن مکان کوچ می کنند به درهم ها نگاه می کنند و می بینند که بر آنها نوشته شده «و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون» (زود است که ظالمین بدانند به چه جایگاهی باز خواهند گشت؟) «۲»

در شام

اشاره

هنگامی که کاروان اسیران به دمشق نزدیک شد زینب علیها السلام فرستاده‌ای نزد شمر فرستاد که آنان را از دری وارد کنند که تماشاکننده کمتر داشته باشد و سرها را از میان محمل‌ها بیرون برند تا مردم به تماشای سرها مشغول شوند، شمر آنها را به گونه‌ای برد که از ذکر آن بدن می‌لرزد و رگهای گردن مرتعش می‌شود. دستور داد که آنها را از وسط تماشاگران عبور دهند و سرها را در وسط محمل‌ها قرار دهند. «۳» در نخستین روز از ماه صفر به دمشق

زینب (س) بر آنها نفرین کرد و آن معدن از بین رفت.

(۱) - در معجم البلدان ج ۳، ص ۱۷۳ در ماده ج و ش و خریدة العجائب ص ۱۲۸ ذکر شده که بعضی از اسرا حسین (ع) از ساکنین آنجا آب و نان درخواست کردند، آنها امتناع کردند و مورد نفرین قرار گرفتند، از این جهت دیگر سودی نبردند.

(۲) - تذكرة الخواص ص ۱۵۰.

(۳) - لهوف ص ۹۹؛ مثير الأحزان ابن نما ص ۵۳ و مقتل العوالم ص ۱۴۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۱

وارد می‌شوند «۱» و آنها را جلوی باب الساعات متوقف می‌کنند «۲» مردم با طبل و بوق بیرون می‌آیند در حالی که غرق سرور و شادمانی بودند. مردی به سکینه دختر حسین علیه السلام نزدیک می‌شود و می‌گوید: شما چه اسیرانی هستید؟ می‌گوید: ما اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم. «۳» یزید در جایگاهی بر «جیرون» «۴» نشسته هنگامی که اسیران و سرهای روی نیزه را می‌بیند کلاغ‌ها سر و صدا راه می‌اندازند و او می‌گوید:

هنگامی که آن محملها آشکار شد و آن سرها بر لبه جیرون شروع به درخشش کردند

کلاغ‌ها صدا می‌کردند و من گفتم: بگوئید یا نگوئید به تحقیق که من از پیامبر طلب خود را بازپس گرفتم از اینجاست که این جوی، قاضی ابو یعلی، تفتازانی و جلال سیوطی به کفر و لعن او

(۱) - کامل بهائی، الآثار الباقیه بیرونی ص ۳۳۱، مصباح کفعمی ص ۲۶۹ و تقویم المحسنین ص ۱۵ به این مطلب تصریح کرده‌اند. بنابر آنچه که در تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۶ آمده که تا آمدن نامه از شام در زندان بودند و پس از آن به شام رفتند خیلی بعید است که در اول صفر به شام رسیده باشند مگر اینکه نامه را به وسیله پرنده فرستاده باشند.

(۲) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶۱ روایت شده که آنها از درب «توما» به شهر دمشق وارد شدند و چنانچه در ثمار المقاصد ص ۱۰۹، آمده است یکی از دروازه‌های دمشق قدیم بوده است. ابو عبد الله محمد بن علی بن ابراهیم معروف به ابن شداد در الأعلاق الخطیره ج ۳، ص ۷۲ می‌گوید: به آن دروازه باب الساعات می‌گفتند چون در آنجا ساختمان یک ساعت قرار داشت، پرنده‌گانی آهنی تعبیه شده

بودند و عقربه‌ای می‌چرخید، هر یک ساعت که تمام می‌شد آن عقربه حرکت می‌کرد، آن پرنده‌ها سر و صدا می‌کردند و سنگریزه‌ای در طشت می‌افتاد.

(۳) - أمالی صدوق ص ۱۰۰؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶۰

(۴) - در کتاب صورة الارض از ابن حوقل ص ۱۶۱ راجع به جیرون گفته: در سرزمینهای اسلامی زیباتر از آن وجود نداشت عبادتگاه صابئین بود، سپس یونانی‌ها در آن مراسم دینی را بجا می‌آوردند پس از آن متعلق به یهودی‌ها شد و پس از آن به پادشاهان بت‌پرست متعلق شد. درب این مسجد باب جیرون نامیده می‌شود، سر یحیی بن زکریا جلوی این در آویخته شد و سر حسین بن علی (ع) به همان جایگاهی آویخته شد که سر یحیی بن زکریا آویخته شده بود، و در ایام ولید بن عبد الملک دیوارهای آن مرمت شد. ظاهراً این مسجد همان جامع اموی است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۲

حکم کرده‌اند «۱» سهل بن سعد ساعدی به سکینه دختر حسین علیه السلام نزدیک می‌شود و می‌گوید: آیا حاجتی دارید تا برآورده کنم؟ به او دستور می‌دهند که مبلغی به حاملین سرها بپردازند تا آنها از زنان دور شوند و مردم به تماشای سرها مشغول شوند، و سهل نیز، این دستور را انجام می‌دهد. «۲»

پیرمردی به امام سجّاد علیه السلام نزدیک می‌شود و می‌گوید: «حمد مخصوص خدائی است که شما را هلاک کرد و امیر را از دست شما راحت ساخت! اینجا لطف امام بر این مسکین فریب خورده فیضان می‌کند که او را به حق نزدیک کند و به راه راست ارشاد نماید آری نور اهل بیت علیه السلام بر هر کس که صفای قلب و طهارت باطن و استعداد هدایت، داشته باشد می‌تابد. امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: ای شیخ! آیا قرآن خوانده‌ای؟ می‌گوید: آری، می‌فرمایند: آیا این آیه را خوانده‌ای «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (ای پیامبر بگو که من هیچ مزدی نمی‌خواهم جز محبت با خویشاوندان) و همچنین این آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى» (بدانید هر چه را که به دست آورید یک پنجم آن برای خدا و رسول و اقرباء اوست) پیرمرد پاسخ می‌دهد: آری خوانده‌ام.

امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: به خدا قسم اقربا در این آیات ما هستیم، سپس امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: آیا قول خدای تعالی را قرائت کرده‌ای «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک کند)؟ می‌گوید: آری، امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: ما همان اهل بیت هستیم که خداوند آنها را مختص به تطهیر قرار داده است. پیرمرد می‌گوید: تو را به خدا قسم می‌دهم آیا شما هستید؟

(۱) - روح المعانی تا آلوسی ج ۲۶، ص ۷۳ آیه «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ» آلوسی می‌گوید: اینکه گفته من طلب خود را از پیامبر بازپس گرفتم منظورش اینست که این قتل در برابر مواردی بود که پیامبر (ص) در روز بدر به قتل رسانده بود مثل جدش عتبه و دائی او و غیر آنها و این کفر صریح است.

(۲) - مقتل العوالم ص ۱۴۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۳

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید:

قسم به حق جدّمان پیامبر ما هستیم به دون اینکه شکی وجود داشته باشد. پیرمرد بر روی پاهای امام می‌افتد آنها را می‌بوسد و می‌گوید: بیزاری می‌جویم از کسانی که شما را به قتل رساندند، از قصور خود توبه می‌کند و به دست امام بازگشت می‌کند، خبر به یزید می‌رسد و دستور قتل پیرمرد را صادر می‌کند. «۱»

پیش از آنکه آنها را به مجلس یزید وارد کنند ریسمانی می‌آورند و آنها را به همدیگر می‌بندند، یک سر ریسمان در گردن زین العابدین علیه السّلام و سر دیگر آن در گردن زینب امّ کلثوم بود، بقیه دختران پیامبر در وسط قرار داشتند و هرگاه از رفتن می‌ماندند آنها را می‌زدند تا آنکه جلوی یزید آنها را نگاه داشتند و او بر تخت نشسته بود، علی بن الحسین علیه السّلام به او فرمود:

چه گمانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله داری اگر ما را در این حال ببیند؟ حضار شروع به گریه کردند و یزید دستور داد که طناب را پاره کنند. «۲» آنها را در مسجد جامع نگاه می‌دارند جایی که اسیران را نگاه می‌داشتند، سر مقدّس را جلوی یزید می‌گذارند، او به اسیران نگاه می‌کند و شعر می‌خواند:

صبر کردیم عزم ما بر صبر بود در حالی که شمشیرهای ما سراپرده‌ها را پاره می‌کرد آنگاه متوجّه نعمان بن بشیر شد و گفت: حمد مخصوص خدائی است که او را به قتل رساند. نعمان گفت:

امیر المؤمنین معاویه از قتل او اکراه داشت. یزید گفت: اکراه قبل از خروج بود، اگر بر امیر المؤمنین هم خروج کرده بود، او را به قتل می‌رساند. «۳»

(۱) - لهوف ص ۱۰۰؛ در تفسیر ابن کثیر ج ۴، ص ۱۱۲، روح المعانی آلوسی ج ۲۵، ص ۳۱ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶۱ آمده که امام سجّاد (ع) آیه مودت را خواندند و آن پیرمرد توبه کرد.

(۲) - الأنوار النعمانیة ص ۳۴۱؛ لهوف ص ۱۰۱ و تذکره الخواص ص ۴۹.

(۳) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۵۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۴

گفتگوی یزید با امام سجّاد علیه السّلام

یزید متوجه امام سجّاد علیه السّلام می شود و می گوید: ای علی کار خداوند با پدرت حسین علیه السّلام را چگونه دیدی؟ امام سجّاد علیه السّلام می فرماید: قضای خداوند پیش از خلقت آسمان و زمین را دیدم! یزید با چند نفر از حضار مشورت می کند، آنها قتل او را پیشنهاد می کنند! زین العابدین علیه السّلام می فرماید: ای یزید اینان نظری دادند بر خلاف آنچه که همنشینان فرعون نظر دادند هنگامی که درباره موسی و هارون با آنان مشورت کرد، آنها گفتند:

موسی و برادرش را رها کن، فسّاق هم فرزندان انبیاء را به قتل نمی رسانند، پس یزید امساک کرد. «۱»

از جمله سخنانی که میان آنها رد و بدل شد این بود که یزید به امام سجّاد علیه السّلام گفت: «ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم» (هر مصیبتی که بر شما وارد شود به خاطر آن چیزی است که دستهای شما کسب کرده است) علی بن الحسین علیه السّلام فرمودند: این آیه درباره ما نازل نشده، درباره ما این آیه نازل شده: «ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم».

هیچ مصیبتی در زمین و در نفسهای شما به شما نمی رسد مگر اینکه در کتابی قبل از بوجود آمدن آن، نوشته شده است و این بر خداوند آسان است، برای اینکه افسوس نخورید بر آنچه که فوت شده و شادمان نشوید بر آنچه که به شما رسیده است. «۲» به درستی که ما بر آنچه که از دستمان رفته متأسف نیستیم و به آنچه که به ما می رسد شادمان نمی شویم. «۳» یزید شعر فضل بن عبّاس بن عقبه را می خواند:

(۱) - اثبات الوصیه ص ۱۴۳.

(۲) - العقد الفرید ج ۲، ص ۳۱۳؛ تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۶۷.

(۳) - تفسیر علی بن ابراهیم ص ۶۰۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۵ آرام باش پسر عموی ما، آرام دوست مانسکافید آنچه را که میان ما مدفون است «۱» پس از آن امام سجّاد علیه السّلام اجازه سخن گفتن خواست. یزید گفت: آری به شرط آنکه ناسزا نگوئی. امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: تو در جائی هستی که مثل من نمی توانی ناسزا بگوئی، سپس فرمودند: چه گمانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله داری اگر مرا در این حال ببیند. یزید دستور می دهد که غل را باز کنند. «۲»

یزید به خطیب دستور می دهد که ثنای معاویه را بگوید و به حسین و آل او دشنام دهد، خطیب دشنام گوئی به علی علیه السّلام و حسین علیه السّلام را افزون می کند، امام سجّاد علیه السّلام فریاد می زند: رضایت مخلوق را در برابر غضب خالق خریدی، پس نشیمنگاه خود را از آتش پر بدان. «۳»

بر منابر بالا رفتند و علنا دشنام دادند در حالی که با شمشیر علی علیه السّلام چوب منبرها نصب شد امام سجّاد علیه السّلام به یزید می گوید: آیا اجازه می دهی بر این چوبها بالا روم کلامی بگویم که در آن رضایت خداوند است و برای مردم پاداش و ثوابی است،

یزید نخست ابا می کند، مردم اصرار می کنند یزید نمی پذیرد، فرزندش معاویه می گوید: اجازه بده، نمی تواند تکلم کند. یزید می گوید: اینان علم و فصاحت را به ارث برده اند «۴» و علم را در چینه دان آنها ریخته اند، «۵» اصرار می شود تا آنکه بالأخره اجازه می دهد.

خطبه امام سجّاد علیه السّلام

امام سجّاد علیه السّلام می فرماید: حمد مخصوص خدائی است که آغاز ندارد و دائمی است که از

(۱) - المحاضرات از راغب اصفهانی ج ۱، ص ۷۷۵.

(۲) - مشیر الأحزان ابن نما ص ۵۴.

(۳) - نفس المهموم ص ۲۴۲.

(۴) - کامل بهائی.

(۵) - ریاض الأحزان ص ۱۴۸.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۶

میان رفتن ندارد، اولی است که اولیت برای او نیست و آخری است که آخریت برای او نیست، آنکه پس از فناء خلق باقی است، شب و روز را مقدر فرمود و قسمتها را تقسیم کرد، فتبارک الله الملك العلام. «۱»

آنگاه فرمود: ای مردم شش چیز به ما داده شده و به هفت چیز برتری یافته ایم، به ما دانش، بردباری، سخاوت فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین داده شده است، فضیلت یافته ایم به اینکه پیامبر از ماست صدیق از ماست طیار از ماست اسد الله و اسد الرسول و دو سبط این امت و مهدی علیه السّلام از ما هستند.

ای مردم هر کس مرا می شناسد که می شناسد، هر کس نمی شناسد حسب و نسب خود را می گویم. ای مردم من فرزند مکه و منایم هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم، من فرزند کسی هستم که حجر الاسود را در میان عباى خود حمل نمود، من فرزند بهترین کسی هستم که زیارت کرد و طواف نمود و سعی کرد و حج انجام داد و لیبیک گفت، من فرزند کسی هستم که به وسیله براق به آسمانها برده شد و جبرئیل او را به سدره المنتهی برد، فاصله او تا خداوند مثل دو طرف کمان یا نزدیکتر بود، من فرزند کسی هستم که با ملائکه آسمان نماز خواند، من فرزند کسی هستم که خدای جلیل به او وحی کرد آنچه وحی کرد، من فرزند کسی هستم که بدر و حنین پیشاپیش رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگید و یک چشم زدن کافر نشد، من فرزند صالح مؤمنین و وارث پیامبران، پادشاه

مسلمانان، نور مجاهدین، قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین و متفرق کننده احزاب هستم، کسی که از همه مستحکم تر و مصمم تر بود، او پدر دو نوه پیامبر حسن و حسین، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

من فرزند کسی هستم که به خون خود آغشته شد، من فرزند ذبح شده در کربلا

(۱) - ما تفصیل این خطبه را همراه با متن و ترجمه انگلیسی و فرانسوی آن در کتاب «شام سرزمین خاطره‌ها و خطابه‌ها» از انتشارات نوید اسلام قم آورده‌ایم آقایان طلب و اهل علم می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند/ عقیقی بخشایشی.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۷

هستم، من فرزند کسی هستم که تمامی بریان در تاریکی بر او گریستند و پرندگان آسمان بر او نوحه می‌کنند.

در اینجا ضجه مردم به گریه بلند می‌شود، یزید از فتنه ترسید، به مؤذن دستور داد که اذان نماز را بگوید، مؤذن می‌گوید: الله اکبر امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: خداوند بزرگتر جلیل تر، عالیت و کریمتر از آنست که ما بترسیم یا بر حذر باشیم.

مؤذن می‌گوید: اشهد ان لا اله الا الله امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: آری با هر شهادت‌دهنده‌ای شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز او نیست و پروردگاری غیر او وجود ندارد.

مؤذن می‌گوید: اشهد ان محمدا رسول الله.

امام سجاد علیه السلام به مؤذن می‌فرمایند: به حق محمد صلی الله علیه و آله از تو می‌خواهم سکوت کنی تا من این کلام را بگویم آنگاه رو به یزید می‌کنند و می‌فرمایند: این رسول عزیز و کریم جدّ توست یا جدّ من است؟ اگر بگویی جدّ توست همه حضار و همه مردم می‌دانند که دروغ گفته‌ای، اگر بگوئی جدّ من است پس چرا پدرم را از روی ظلم و عدوان به قتل رساندی، اموال او را غارت کردی، زنان او را اسیر کردی، وای بر تو در روز قیامت هنگامی که جدّ من دشمن تو باشد.

یزید بر مؤذن فریاد می‌زند: برای نماز اقامه بگو، بین مردم همهمه می‌افتد، گروهی نماز می‌خوانند و گروهی متفرق می‌شوند. «۱»

سر مطهر

یزید سر حسین علیه السلام را می‌خواهد، آن را جلوی خود در یک طشت طلا «۲» می‌گذارد، زنان در پشت او قرار دارند، سکینه و فاطمه برمی‌خیزند تا آنکه سر را ببینند، یزید می‌خواهد سر

(۱) - نفس المهموم ص ۲۴۲؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶۹

(۲) - مرآة الجنان یافعی ج ۱، ص ۱۳۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۵۸

را از آنها پنهان کند، هنگامی که نگاه آن دو می افتد صدای گریه آنها بلند می شود، «۱» یزید به مردم اجازه وارد شدن می دهد، «۲» چوبی بر می دارد و بر حلقوم حسین علیه السلام می زند «۳» می گوید: امروز در برابر روز بدر «۴» و آنگاه شعر می خواند:

قوم ما ابا کردند که با ما منصف باشند و ما منصف بودیم در حالی که از چوبهای ما خون می چکد

می شکافیم فرق سر مردانی که بر ما عزیز بودند در حالی که واقعا ظالم بودند «۵» یحیی بن حکم بن ابی العاص، برادر مروان که آنجا نشسته بود چنین گفت:

آنکه در کربلا کشته شد خویشاوندی نزدیکتر داشت از پسر زیاد که دارای حسب و نسب پستی بود

نسل سمیه به اندازه سنگریزه ها شده است در حالی که برای آل مصطفی امروز نسل نمانده

(۱) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۵؛ مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۹۵؛ الفصول المهمه از ابن صباغ ص ۲۰۵.

(۲) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۵.

(۳) - تاریخ طبری ج ۶، ص ۲۶۷؛ کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۵؛ تذکره الخواص ص ۱۴۸؛ الصواعق المحرقة ص ۱۱۶؛ الفروع ابن مفلح حنبلی ج ۳، ص ۵۴۹؛ مجمع الزوائد ابن حجر ج ۹، ص ۱۹۵؛ الفصول المهمه از ابن صباغ ص ۲۰۵؛ الخطط المقریبه ج ۳، ص ۲۸۹؛ البدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۹۲؛ شرح مقامات حریری ج ۱، ص ۱۹۳؛ ایام العرب فی الاسلام ص ۴۳۵، مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۵؛ در الإتحاف ص ۲۳ آمده: یزید چوب را بر لب و دهان می زد و همچنین است در الآثار الباقیه بیرونی ص ۳۳۱.

(۴) - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۲۲۶.

(۵) - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۳۵؛ الفصول المهمه از ابن صباغ ص ۲۰۵؛ یافعی در مرآة الجنان ج ۱، ص ۱۳۵ بیت اول را اینگونه می گوید:

صبر کردیم و صبر تصمیم ما بود در حالی که شمشیرهای ما سرا پرده ها را پاره می کرد این جوی در تذکره الخواص ص ۱۴۸ اشعار را با الفاظ دیگری ذکر کرده و بعضی از مورخین مثل شریشی، اندلسی، ابن کثیر و ابن جریر طبری فقط بیت دوم را ذکر کرده اند.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۵۹

یزید به سینه او می زند و می گوید: ساکت باش ای بی مادر. «۱» ابو برزه اسلمی برمی خیزد و می گوید: شهادت می دهم که من دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله لبهای او و لبهای برادرش حسن علیه السلام را می مکید و می فرمود: شما آقای جوانان اهل بهشت هستید، خداوند قاتل شما را بکشد و لعنت کند و عذاب جهنم را برای او آماده کند، یزید خشمگین می شود، دستور می دهد که او را بیرون کنند و او را به زور بیرون می برند. «۲»

سفیر روم

فرستاده قیصر به یزید متوجه می شود و می گوید: ما در جزیره ای از جزائر نعل الاغ عیسی علیه السلام وجود دارد، هر ساله به آن جزیره می رویم و نذورات می بریم و آن قدر آن را تعظیم می کنیم که شما کتابهایتان را تعظیم می کنید، من شهادت می دهم که تو بر باطل هستی با فرزندی از پیامبرتان اینگونه رفتار می کنید؟ «۳» یزید از این گفتار خشمگین می شود و دستور قتل او را می دهد، او نزد سر می رود آن را می بوسد، شهادتین را می گوید و هنگام قتل او اهل مجلس از سر شریف به صدای بلند و فصیح می شنوند که می فرمود:

«لا حول و لا قوة الا بالله». «۴» پس از آن سر را از مجلس بیرون می برند و سه روز بر درب قصر اویزان می کنند، «۵» هنگامی که هند همسر یزید دختر عمرو بن سهیل سر را بر درب

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۶۵؛ کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۷؛ در مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۹۸ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۲۶ مصرع دوم بیت دوم اینگونه آمده: «دختر رسول خدا برایش نسل نمانده» در بدایه ابن کثیر ج ۸ ص ۱۹۳ آمده: حصین این اشعار را سرود. در مثیر الأحزان ابن نما ص ۵۴ روایت شده که حسین بن حسن مثنی هنگامی که دید یزید به سر حسین (ع) می زند فرمود: وا ذلّاه در تذکره الخواص ص ۱۴۹ آمده که وقتی این خبر به حسن بصری رسید بیت دوم را خواند، در اغانی ج ۱۲ ص ۷۱ و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۵۶ آنها را به عبد الرحمن بن حکم نسبت داده است.

(۲) - لهوف ص ۱۰۲، الفصول المهمه ص ۲۰۵، تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۶۷ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۶.

(۳) - الصواعق المحرقة ص ۱۱۹.

(۴) - مقتل العوالم ص ۱۵۱، مثیر الأحزان ابن نما و در مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷۲ گفتگوی نصرانی با یزید و کشته شدن او را ذکر کرده و سخن گفتن سر مطهر را ذکر نکرده است.

(۵) - الخطط المقریبه ج ۲، ص ۲۸۹ الإتحاف بحب الأشراف ص ۲۳ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۵ بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۲۰۴ و سیر أعلام النبلاء ج ۳، ص ۲۱۶.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۰

خانه‌اش می‌بیند «۱» در حالی که نور الهی از آن ساطع است و خون تازه آن هنوز خشک نشده و بوی خوش از آن بلند است، «۲» بدون حجاب به مجلس وارد می‌شود و می‌گوید: سر پسر دختر پیامبر بر درب خانه ماست، یزید برمی‌خیزد، او را می‌پوشاند و می‌گوید: ای هند او را به من بسپار، او فریاد بنی هاشم بود که ابن زیاد با او چنین کرد. «۳» یزید دستور می‌دهد که سرها را بر دروازه‌های شهر و مسجد جامع بیاویزند و آنها چنین می‌کنند. «۴»

مروان از قتل حسین علیه السلام شادمان می‌شود و شعر می‌خواند، چوب بر صورت حسین علیه السلام می‌زند و می‌گوید:

چه نیکوست سرد شدن تو در میان دو دست در حالی که گونه‌های تو به رنگ قرمز در آمده‌اند

گویا که آنها را در طلا خوابانده‌اند نفس من از تو شفا یافت ای حسین «۵»

مرد شامی با فاطمه

راویان می‌گویند: مردی شامی به فاطمه دختر علی علیه السلام نگاه کرد «۶» از یزید درخواست کرد که او را به وی ببخشد تا خدمتکار او باشد، دختر امیر المؤمنین علی علیه السلام ترسید، به خواهرش زینب علیها السلام چسبیده و گفت: چگونه خدمتکار باشم زینب علیها السلام فرمود: نترس، هرگز چنین نخواهد شد. یزید گفت: اگر بخواهم می‌توانم زینب علیها السلام فرمود: مگر اینکه از

(۱) - مقتل العوالم ص ۱۵۱.

(۲) - الخطط المقریبه ج ۲، ص ۲۸۴.

(۳) - مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۴.

(۴) - نفس المهموم ص ۲۴۷.

(۵) - ریاض الأحزان ص ۵۹ و مثير الأحزان ابن نما ص ۵؛ ابن جوزی به بیت اول بسنده کرده، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱، ص ۳۶۱ می‌گوید: مروان امیر مدینه بود، هنگامی که سر به او رسید اشعار فوق را گفت، آنگاه سر را روی قبر پیامبر انداخت و

گفت: ای محمد امروز در برابر روز بدر. اگر چه این خبر مشهور است اما صحیح اینست که مروان امیر مدینه نبوده است. اینکه گفته «سرد شدن تو» منظورش همان کشته شدن و بی حرکت شدن است. ابن جریر طبری در تاریخ خود ج ۶، ص ۲۶۷ بعید بودن حضور مروان در شام را رد می کند.

(۶) - طبری ج ۶، بدایه ابن کثیر ج ۸، ص ۱۹۴، امالی شیخ صدوق ص ۱۰۰؛ ابن نما در مشیر الأحران ص ۵۴ و خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۲۶۲ روایت می کنند که او فاطمه دختر حسین (ع) بوده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۱

دین ما خارج شوی یزید رد می کند و می گوید: پدرت و برادرت از دین خارج شدند زینب علیها السلام می فرماید: به دین خدا و جدم و پدرم و برادرم تو و پدرت هدایت شدید اگر مسلمان باشید. یزید می گوید: دروغ گفתי ای دشمن خدا، زینب علیها السلام بر می خیزد و می گوید: تو امروز مسلط هستی و از روی ظلم دشنام می دهی. «۱» مرد شامی مجدداً درخواست خود را تکرار می کند، یزید او را سرزنش می کند و می گوید: خداوند مرگ را به تو ببخشد. «۲»

خطبه زینب علیها السلام

ابن نما و ابن طاووس «۳» می گویند: هنگامی که زینب دختر علی علیه السلام شنید «۴» که یزید اشعار ابن زبیری را می خواند. «۵»

ای کاش پدران من در بدر شاهد بودندجزع خزرچ را از واقعه تندی که اتفاق افتاده

با شادمانی به یکدیگر شادباش می گفتندآنگاه می گفتند: ای یزید دست تو درد نکند

ما بزرگان قوم را به قتل رساندیم و آن را با بدر مقابل کردیم پس متعادل شدند

هاشم با پادشاهی بازی کرد و الاهیچ خبری نیامده و وحی نازل نشده

(۱) - ابن اثیر ج ۴، ص ۳۵.

(۲) - طبری ج ۶، ص ۲۶۵.

(۳) - این خطبه در بلاغات النساء ص ۲۱؛ مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۶۴ ذکر شده است.

(۴) - خوارزمی در مقتل خود تذکر داده که ما در او فاطمه زهرا (س) است (اشاره به خطبه حضرت فاطمه).

(۵) - این ابیات را سید بن طاووس در لهوف ص ۱۰۲ به ابن زبیری نسبت داده‌اند در حالی که همه آنها از او نیست. خوارزمی در مقتل ج ۲، ص ۶۶ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۳، ص ۳۸۳ و ابن هشام در السیره، شانزده بیت ذکر کرده‌اند و در آنها از آنچه ابن طاووس ذکر کرده فقط اولی و سومی هست. در روایت ابی علی در امالی ج ۱، ص ۱۴۲؛ بکری در شرح آن ج ۱، ص ۳۸۷ اینگونه آمده: تمایل بدر راست کردیم پس متعادل شد. در رساله جاحظ سه بیت اول آمده است و ابو ریحان بیرونی در الآثار الباقیه ص ۳۳۱ غیر از بیت چهارم بقیه را ذکر کرده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۲ من از خندف نیستم اگر انتقام نگیرم از بنی احمد آنچه را که انجام داده‌اند زینب علیها السلام برخاست و فرمود: الحمد لله رب العالمین و درود خدا بر رسول او و آل رسول، راست گفت خدای سبحان آنجا که می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» عاقبت کسانی که کارهای زشت انجام می‌دهند این است که آیات خداوند را تکذیب می‌کنند و آنها را به تمسخر می‌گیرند) ای یزید! آیا گمان می‌کنی اینکه در کران‌های زمین و افق‌های آسمان بر ما سخت گرفته‌ای و ما را همچون اسیران حرکت می‌دهی، آیا گمان می‌کنی که ما نزد خداوند خوار هستیم و تو از کرامت برخوردار و این به خاطر مهم بودن توست؟ لذا تحقیر می‌کنی و به اطراف خود نگاه می‌کنی در حالی که شادمان و مسرور هستی، می‌بینی که دنیا به کام توست، همه امور هماهنگ و پادشاهی و سلطنت برقرار شده است، پس آرام آرام، آیا فراموش کردی قول خدای تعالی را «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (گمان نکنید که اگر به کفار مهلت می‌دهیم برای آنها خیر و خوبی است، همانا به آنها مهلت می‌دهیم که گناه خود را بیفزایند و برای آنها عذابی خوارکننده است) ای پسر آزاد شده، «۱» آیا از عدالت است که تو زنها و کنیزهای خود را پوشیده نگاه داری و دختران پیامبر را به عنوان اسیر حرکت دهی در حالی که پوشش‌های آنها را هتک کرده‌ای و صورتهای آنها را نمایاندی؟ دشمنان آنها را شهر به شهر می‌برند، دنی و شریف آنها را نظاره می‌کنند و دور و نزدیک به صورت آنان می‌نگرند، در حالی که از حامیان آنان یک حامی با آنها نیست و از مردان آنها یک نفر سرپرست آنان نیست. چگونه امید مراقبت می‌رود از کسانی که جگر پاکان را به دندان گرفته‌اند و گوشت آنان از خون شهداء روئیده است؟ چگونه ممکن است کسی که با کینه و دشمنی به ما نگاه می‌کند در بغض ما

(۱) - اشاره به روز فتح مکه است که ابو سفیان (جدّ یزید) و تمامی مشرکین را به عنوان اسیر نزد پیامبر آوردند که علی القاعده همه آنها غلام و زنهای آنها کنیز محسوب می‌شدند، آنگاه پیامبر (ص) فرمودند:

اذهبوا انتم الطلقاء، بروید همه شما را آزادشدگان هستید/ مترجم.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۳

تعلّل ورزد؟ آنگاه بدون آنکه احساس گناه کنی می‌گوئی:

با شادمانی به یکدیگر شادباش می‌گفتند آنگاه می‌گفتند ای یزید دست تو درد نکند بر لبهای ابی عبد الله آقای جوانان بهشت خم شده‌ای و آنها را با چوب می‌زنی؟ چگونه چنین نگوئی در حالی که با ریختن خونهای ذریّه محمد صلی الله علیه و آله و ستارگان زمین از آل عبد المطلب، زخم را نمک زده‌ای و آنها را مستأصل کردی، آنگاه به پدران خود مژده می‌دهی و در خیال خود با آنان

سخن می گوئی؟ زود است که به جای آنان وارد شوی و آن وقت آرزو می کنی که ای کاش دست نداشتی و لال بودی و نمی گفתי آنچه گفתי و نمی کردی آنچه را که کردی. خدایا حق ما را از ظالمین بر ما بگیر و بر کسانی که خون ما را ریختند و حامیان ما را کشتند، غضب خود را فرود آر. قسم به خدا که پاره نکردی مگر پوست خودت را و نشکافتی مگر گوشت خودت را، زود است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوی در حالی که بار خود را بر دوش داری، از ریختن خون ذریه او و هتک حرمت عترت او. آنجا که خداوند جمعیت آنها را جمع کرده، پریشانی آنها را التیام بخشیده و حق آنها را بازپس گرفته است. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (هرگز گمان نبرید آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده هستند و نزد خداوند روزی می خورند) برای تو خداوند به عنوان حکم کننده و محمد صلی الله علیه و آله بعنوان دشمن کافست در حالی که جبرئیل نیز پشتیبان اوست. به زودی خواهی دانست چه کسی امور را برای تو وارونه جلوه می داد و تو را بر گردن مسلمانان مسلط می کرد، و چقدر برای ظالمین جایگاه بدی است. به زودی خواهی دانست که کدامیک در جایگاه بدتری هستی و لشکریان ضعیف تری داری. اگر سخن گفتن تو تو را بر این مصیبات جری کرده من ارزش تو را کم می دانم چوب زدن تو را بزرگ می دانم و تو را بسیار توبیح می کنم، ولی چشم های ما گریان و سینه ها سوزان. عجیب است بسیار عجیب است که افراد نجیب از حزب خداوند به دست حزب شیطان، کشته می شوند، در حالی که آنها به دست پدران ما آزاد شده اند. از این دست ها خون ما می چکد در حالی که دهان آنها از گوشت ما شیر خورده، این بدنهای پاک و طاهر واقعه ای شیرین تر از عسل بر ایشان رخ داده است.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۶۴

اگر ما را به عنوان غنیمت گرفته ای زود است که ما را غرامت خود بیابی، آنجا که هیچ چیز نمی یابی مگر آنچه را که دستان تو انجام داده اند و خداوند بر بندگان خود ظلم نمی کند، به او شکایت می کنم و بر او اعتماد دارم. آنچه می توانی، کید کن و آنچه می توانی، تلاش کن، از هیچ امری فروگذار مکن، به خدا قسم نمی توانی ذکر ما را محو کنی و وحی ما را به میرانی و ذلت این کارت را پاک کنی، آیا رأی اطرافیان تو جز دروغ چیز دیگری است؟ و آیا روزگار تو محدود نیست و آیا اجتماع تو جز پراکندگی نیست؟ آن روز که منادی ندا دهد:

لعنت خداوند بر ظالمین باد. حمد مخصوص خداوند رب العالمین است، خدائی که اول ما را به سعادت و مغفرت ختم کرد و آخر ما را به شهادت و رحمت. از خداوند می خواهیم که ثواب آنها را کامل گرداند و بیشتر کند، جانشینی ما را زیبا و نیکو گرداند، به درستی که او رحیم و ودود است، خداوند برای ما بس است و چه نیکو و کیلی است. از جهالت و گمراهی یزید اینست که دهان خود را پر می کند و به دون احساس گناه به گرگهای حاضر در جلسه خود خطاب می کند: آیا می دانید که پسر فاطمه (حسین بن علی علیه السلام) چرا چنین کرد و انگیزه او چه بود؟ می گویند: خیر. یزید می گوید: خیال می کرد پدرش بهتر از پدر من، مادرش فاطمه دختر رسول خدا بهتر از مادر من، جدش بهتر از جد من و خودش نیز بهتر از من و شایسته تر به خلافت می باشد. اما اینکه پدرش بهتر از پدر من باشد، پدر من و پدر او نزد خدای عز و جل حکمیت را پذیرفتند و مردم می دانند که به نفع کدامی ک حکم شد، اما اینکه مادرش بهتر از مادر من باشد قسم به جان خودم که فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر از مادر من است، اما اینکه جد او بهتر از جد من باشد قسم به جان خودم اگر کسی برای رسول خدا همتائی را قائل باشد مؤمن به خدا و روز قیامت نیست، اما خودش همانا او از قلّه فقه آمده ولی این آیه را نخوانده: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلِّئُ مَنْ تَشَاءُ» و قول خداوند «وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ» (بگو خدایا تو مالک پادشاهی هستی، به هر کس بخواهی آن را می دهی و از هر کس بخواهی می گیری، هر که را بخواهی عزیز می کنی و هر که را بخواهی، ذلیل

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۶۵

می کنی) (و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد می دهد). «۱»

خرابه

خطبه زینب علیها السلام همه‌های در مجلس یزید افکند، همه افراد بر گمراهی خود واقف شدند و فهمیدند که در چه وادی راه می‌پیمایند، یزید چاره‌ای ندید جز اینکه اهل بیت را از مجلس به خرابه ببرد که از گرما و سرما آنها را نمی‌پوشاند، در آنجا به مدت سه روز «۲» بر حسین علیه السلام إقامة نوحه و عزا می‌کنند. «۳»

یک روز امام سجّاد علیه السلام بیرون می‌آیند، منهال بن عمر ایشان را می‌بیند و می‌گوید:

چگونه هستید ای فرزند رسول خدا؟ امام علیه السلام می‌فرماید: همچون بنی اسرائیل هستیم در میان آل فرعون، پسران آنان را ذبح می‌کردند و زنان را زنده نگه می‌داشتند، عرب بر عجم افتخار می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله از اوست، قریش بر بقیه عرب افتخار می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله از اوست، آن وقت ما خانواده محمد صلی الله علیه و آله هستیم که مقتول و آواره هستیم. **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.** «۴»

منهال می‌گوید: در این هنگام ناگاه بانوئی بیرون آمد و به امام سجّاد علیه السلام فرمود: کجا می‌روی ای بهترین فرد از افراد باقیمانده؟ امام علیه السلام مرا رها کردند و به سوی ایشان رفتند.

سؤال کردم در پاسخ به من گفتند: عمّه او زینب علیها السلام بود. «۵»

به سوی مدینه

کشتن حسین علیه السلام و یاران او و اسیر کردن حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله یزید را مسرور کرد، «۶»

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۶۶؛ بدایه ابن کثیر ج ۸ ص ۱۹۵.

(۲) - مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۳۴؛ این خرابه یا محبس همانست که در ذیل مرآة الزمان یوخینی ج ۴ ص ۱۴۶ آمده: در شب یازدهم ماه رمضان بازار دمشق بطور کامل آتش گرفت و همچنین بازار قماش معروف به بازار عسا الله و همچنین آبخوری جیرون و آتش به وسط جیرون رسید و دیوار مسجد عمری که متصل به در جامع بود و این در چسبیده به زندان زین العابدین (ع) بود ... الی آخره.

(۳) - لهوف ص ۲۰۷ و أمالی صدوق ص ۱۰۱.

(۴) - مثير الأحزان ابن نما ص ۵۸ و مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۷۲.

(۵) - الأنوار النعمانیة ص ۳۴۰.

(۶) - تاریخ الخلفاء از سیوطی ص ۱۳۹.

شادمانی وی در مجلس ظاهر بود و اعتنائی به الحاد و کفر خود نداشت آنجا که اشعار ابن زبیری را می خواند و حتی وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز انکار می کرد، اما هنگامی که ملامت بر او فزونی گرفت و واضح شد که در کار خود، مرتکب خطا شده و حتی کسانی که متدین به دین اسلام نبودند بر او ایراد گرفتند، و وصیت معاویه را فهمید که به او گفته بود: «اهل عراق حسین را رها نمی کنند تا آنکه خروج کند، هنگامی که بر تو خروج کرد از او بگذر چرا که او خویشاوندی حتمی و حقی عظیم بر ما دارد.» «۱» و حتی نزدیکان و اهل بیت و زنان یزید بر او عیب گرفتند، سخن گفتن سر مقدس به «لا حول و لا قوة الا بالله» آنجا که دستور قتل فرستاده روم را داد در پیش چشمان او بود «۲» و بیزاری از این جرم و قساوت در همه کران های دمشق پیچید، چاره ای ندید جز آنکه ارتکاب این کار را بر گردن ابن زیاد بیندازد تا دشنام را از خود دور کند، ولی آنچه ثابت است زائل نمی شود.

یزید هنگامی که از فتنه و انقلاب علیه خود ترسید در بیرون بردن امام سجّاد علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام از شام تعجیل کرد و در صدد برآمد که خواسته های آنان را برآورده کند، به نعمان بن بشیر و همراهان او دستور داد که آنها را تا مدینه، با مهربانی همراهی کنند. «۳»

هنگامی که به عراق رسیدند به راهنمای خود گفتند: ما را از راه کربلا ببر، به قتلگاه حسین علیه السلام رسیدند، جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و برخی از آل پیامبر را دیدند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده بودند، صدای گریه و ناله بلند شد، سه روز «۴» برای نوحه بر حسین علیه السلام در کربلا ماندند. «۵»

جابر انصاری نزد قبر ایستاد، به شدت گریست و سه بار گفت: یا حسین! آنگاه فرمود:

دوست جواب دوست را نمی دهد و چگونه جواب مرا بدهی در حالی که رگهای تو قطع شده و میان سر و بدنت جدائی افتاده است، شهادت می دهی که تو فرزند خاتم پیامبران و فرزند امیر مؤمنان، قسم خورده تقوی و زاده هدایت و پنجمین اصحاب کساء و فرزند

(۱) - تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۸۰.

(۲) - مقتل العوالم ص ۱۵۰.

(۳) - الإرشاد مفید.

(۴) - ریاض الأحزان ص ۱۵۷.

(۵) - لهوف ص ۱۱۲ و مثير الأحزان ابن نما ص ۷۹.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۶۷

بزرگترین بزرگواران و فرزند فاطمه زهراء سيده زنان هستی! چگونه چنین نباشی در حالی که دست سيد المرسلین به تو غذا داده است، در دامان پارسایان تربیت شده‌ای، از سینه ایمان شیر نوشیدی و با اسلام از مادر جدا شدی، پاک زیستی و پاک رحلت کردی، اما قلوب مؤمنین از فراق تو آرام نیست و دائماً در حیرت است سلام خداوند و رضوان او بر تو باد! شهادت می‌دهم که تو در همان مسیر حرکت کردی که برادرت یحیی بن زکریا حرکت کرد. پس از آن چشم خود را به اطراف قبر حرکت داد و فرمود: شهادت می‌دهم که شما نماز را برپا داشتید و زکات دادید و امر به معروف و نهی از منکر کردید، با افراد ملحد جهاد کردید و خداوند را عبادت کردید تا آنکه به یقین رسیدید.

قسم به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری مبعوث کرد، در آنچه که وارد شده‌اید ما با شما شریک هستیم. عطیه عوفی می‌گوید: چگونه اینچنین است در حالی که ما هیچ وادی را نیپمودیم، از هیچ کوهی بالا نرفتیم و هیچ شمشیری نزدیم و این جماعت میان سر و بدنشان جدائی افتاده فرزندان آنها یتیم و همسران آنها بیوه شده‌اند.

جابر می‌گوید: از حبیب خود رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: هر کس گروهی را دوست داشته باشد با آنان خواهد بود و هر کس عمل قومی را دوست داشته باشد در آن عمل شریک آن قوم است، قسم به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث داشت نیت من و اصحاب من بر همانست که حسین علیه السلام و اصحاب او بر آن بوده‌اند. «۱»

الحاق سر به بدن

هنگامی که زین العابدین علیه السلام نرمش یزید را دید تمامی سرها را از او خواست تا آنها را در محل خود دفن کند. یزید این خواسته را پذیرفت و تمامی سرها را داد که به بدن ملحق کنند. در حبیب السیر و نفس المهموم ص ۲۵۳ و ریاض الأحزان ص ۱۵۵ تصریح شده است که سرها را به کربلا آوردند.

در روضه الواعظین قتال ص ۱۶۵ و مثير الأحزان ابن نما ص ۵۸ آمده است: نزد

(۱) - بشارة المصطفی ص ۸۹، مؤلف آن چنانچه در روضات الجنات آمده ابو جعفر محمد بن ابی القاسم است که از علماء قرن پنجم هجری می‌باشد.

ترجمه مقتل مكرم، ص: ۲۶۸

امامیه الحاق سر حسین علیه السلام به بدن قابل اعتماد است، در لهوف ص ۱۱۲ آمده: امامیه اینچنین قائلند، در اعلام الوری از طبرسی ص ۱۵۱، مقتل العوالم ص ۱۵۴، ریاض المصائب و بحار آمده: مشهور میان علماء الحاق سر به بدن است.

ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲، ص ۲۰۰ گفته است: سید مرتضی در بعضی از رساله های خود ذکر کرده که سر حسین علیه السلام به بدنش در کربلا ملحق شد. شیخ طوسی می گوید: زیارت اربعین بر الحاق دلالت دارد، در بحار الأنوار از برادر علامه حلی و در عجائب المخلوقات قزوینی ص ۶۷ آمده: در بیستم صفر سر حسین علیه السلام به بدن بازگردانده شد، شبراوی می گوید: گفته شده که پس از چهل روز سر به بدن بازگردانیده شد، «۱» در شرح همزیه البوصیری آمده: سر حسین علیه السلام پس از چهل روز از شهادت وی بازگردانیده شد، ابن جوزی می گوید: مشهورتر اینست که سر به کربلا بازگردانیده شد و با بدن دفن شد، «۲» مناوی در الکواکب الدریه ج ۱، ص ۵۷ نقل کرده است که امامیه بالاتفاق معتقدند که سر به کربلا بازگردانده شد، قرطبی آن را ترجیح داده و به بعضی از اهل کشف و شهود نسبت داده که آنها از بازگرداندن سر به کربلا مطلع شده اند، و همچنین ابو ریحان بیرونی می گوید که در بیستم از صفر سر حسین علیه السلام به بدن بازگردانده شد تا با آن دفن شود. «۳»

با توجه به این تفصیل دیگر به خلاف آن نمی توان اعتنا کرد و این حدیث که سر مطهر کنار قبر پدرش امیر المؤمنین علی علیه السلام است، در جلوی این بزرگان بوده است و اینکه از آن اعراض کرده اند دلالت می کند که به آن اعتماد ندارند، چون مستند بودن آن مسلم نیست و روایان آن شناخته شده نیستند. هنگامی که از ابو بکر آلوسی جایگاه سر مطهر سؤال شد او در پاسخ گفت:

سر حسین علیه السلام را مجوئید در شرق زمین یا غرب آن

همه را رها کنید و بیائید به سوی من که جای آن قلب من است «۴»

(۱) - الإتحاف بحب الأشراف ص ۱۲.

(۲) - تذکره الخواص ص ۱۵۰.

(۳) - الآثار الباقیه ج ۱، ص ۳۳۱.

(۴) - در بابلیات ج ۳، ص ۱۲۸ آمده که این ابیات را ابن جوزی در تذکره الخواص آورده؛ مؤلف گوید که در

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۶۹

همچنین حاج مهدی فلوجی حلی می فرماید: «۱»

سر حسین علیه السلام را نخواهید به درستی که آن در هیچ سرزمین و وادی وجود ندارد

ولی هر وقت محبت آمد شما را راهنمایی می کند بر اینکه او در وسط قلب من دفن شده است

روز اربعین

از عرف و رسم همگانی اینست که در چهلمین روز از وفات یک عزیز با ارسال خیرات و برپا کردن مجالس ذکر، و بر شمردن فضائل او و آرزو کردن جاودانگی ذکر او به او توجه می کنند و این در حالی است که همگان در حال فراموش کردن او هستند و دل ها می خواهند او را رها کنند، لذا با یک شعر بلند یا یک خطابه بلیغ می خواهند یاد او را زنده کنند. در آن لحظه که این اشعار خوانده می شود یا خطابه ایراد می شود یاد آن فقید هم زنده می شود و همگان می خواهند فضیلت های او را پیروی کنند. اگر آن فقید از عظمت و فضیلت برخوردار باشد این سنت حسنه اهمیت بیشتری می یابد و در مورد مصلحین و افراد الگوئی، مهم تر و مؤکدتر است، چون منتشر کردن مزایای و تعالیم آنها پیروان آنها را به سوی اصلاح و تهذیب نفس سوق می دهد.

روایتی که ابو ذر غفاری و ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که زمین تا چهل روز بر مؤمن گریه می کند «۲» و همچنین روایتی که زرارۀ از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آسمان تا چهل روز بر حسین علیه السلام خون گریست و زمین چهل روز با سیاهی و تیرگی گریه کرد و خورشید چهل روز با کسوف و سرخی گریست و ملائکه آسمان چهل روز گریه کردند، هیچ زنی از ما خضاب نکرد و روغن به خود نزد و سرمه نکشید تا اینکه سر عبید الله بن زیاد نزد

تذکرۀ قائل آنها ذکر نشده و گفته شده بعضی از بزرگان ما چنین فرموده اند.

(۱) - شعراء الحلة ج ۵، ص ۳۷۱.

(۲) - مجموعه الشیخ ورام ج ۲، ص ۲۷۶ و بحار الأنوار ج ۲، ص ۶۷۹.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۰

ما فرستاده شد و پس از شهادت مداوما ما در حال گریه بودیم، «۱» تمامی این روایات مؤکد این سنت معروفه و عادت مستمره میان مردم است که چهل روز به میّت توجه کنند و در روز چهلم بر قبر او مجلس بیادارند که خویشان و دوستان گردهم آیند. این عادت مختص به مسلمانان نیست، مسیحیان نیز در چهلمین روز از وفات در کلیسا مجلس برپا می کنند نمازی بر وی می خوانند به نام نماز جنازه و در نیمسال و پس از یک سال نیز چنین می کنند، یهودیان پس از گذشت سی روز و همچنین پس از نه ماه و پس از یک سال چنین می کنند. «۲» تمامی اینها برای بازگرداندن یاد او و تذکر دادن آثار و اعمال اوست خصوصا اگر از بزرگانی باشد که صاحب آثار و اعمالی بوده باشد.

به هر حال در میان تمامی مصلحین شخصی یافت نمی‌شود که نیکی به تمام معنا او را در بر گرفته باشد و زندگی و داستان نهضت او و شهادت جانشوز او تماما دعوتی الهی و درس اصلاح طلبانه و تعالیم اخلاقی و مواظبی دینی باشد مگر آقای جوانان بهشت، شهید دین و اسلام، شهید اخلاق و تهذیب، حسین علیه السلام. او از هر شخص اولی است به اینکه یاد او در هر مکانی اقامه شود و در روز اربعین به سوی مرقد مقدّسش حرکت کنند تا به این اهداف کریمه نائل آیند.

در مورد عموم مردم مجالس اربعین منحصر به اربعین اول است از آن جهت که فضائل آنها محدود و پایان پذیر است، بر خلاف سید الشهداء که فضائل او محدود و معدود نیست و هر اندازه حالات او ذکر شود بازهم جدید است و هر انسان نیک محتاج است که از او پیروی کند. پس اقامه ماتم نزد قبر او در اربعین هر سال زنده کردن نهضت او و معرفی کردن قساوت امویون و تابعان و پیروان آنان است، و هر زمان که خطیب یا شاعری لب به سخن بگشاید درهایی از فضیلت بر او باز می‌شود که پیش از آن بر او بسته بوده است.

به همین دلیل، عادت تمامی شیعیان بر این است که روز اربعین هر سال تجدید عهد کنند و روایت امام باقر علیه السلام که آسمان چهل روز بر حسین علیه السلام گریست، طلوع و غروب آن

(۱) - مستدرک الوسائل از نوری ص ۲۱۵.

(۲) - نهر الذهب فی تاریخ حلب ج ۱، ص ۶۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۱

سرخ بود، «۱» شاید به همین عادت معروف میان مردم اشاره داشته باشد.

حدیث امام حسن عسکری علیه السلام که می‌فرماید: علامات مؤمن پنج چیز است: پنجاه و یک رکعت نماز، زیارت اربعین، بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن، انگشتر به دست راست کردن، و پیشانی بر خاک سائیدن. «۲» این روایت ما را به این عادت همگانی شناخته شده میان مردم راهنمایی می‌کند، بزرگداشت سید الشهداء و برپائی مجالس ذکر او در روز اربعین از جانب کسانی است که محبّ و شیعه او باشند و بدون شک شیعیان همان مؤمنینی هستند که به امامت او معتقد باشند و از علائم ایمان و محبّت آنها به آقای جوانان بهشت، حضور یافتن نزد قبر مطهر وی در روز اربعین برای اقامه ماتم و تجدید عهد و میثاق با وی می‌باشد.

تصرف کردن در جمله «زیارة الأربعین» به اینکه بگوییم منظور از آن زیارت چهل مؤمن می‌باشد، یک کج‌فهمی است که ذوق سلیم از آن ابا و امتناع دارد، چون اگر منظور حدیث، زیارت چهل مؤمن بود، می‌بایست الف و لام نیابرد و بگوید: «زیارة اربعین»، الان که الف و لام عهد را آورده است معلوم می‌شود همان زیارت اربعین معین و معروف مدّ نظر است که یکی از علائم ایمان و محبّت نسبت به ائمه علیهم السلام است.

اربعین‌ها

نکته دیگر اینکه ائمه معصومین علیهم السلام اگر چه همگی درهای نجات و کشتیهای رحمت هستند و با ولایت آنها مؤمن از غیر مؤمن شناخته می‌شود و همگان در راه دعوت به دین شهید شدند و جان خود را برای امتثال امر خداوند اهدا کردند و لذا امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: این امر را دوازده امام دارند هیچ یک از آنها نیست مگر اینکه مقتول یا مسموم شود، و لذا واجب است اقامه ماتم در اربعین هر کدام از ائمه، اما قرینه حالیه، علماء را ملزم کرده که از این جمله خصوص زیارت حسین علیه السلام را بفهمند، زیرا

(۱) - کامل الزیارات ص ۹۰.

(۲) - شیخ طوس در التهذیب ج ۳، ص ۱۷ این روایت را از امام عسکری (ع) نقل کرده و همچنین مصباح المتهجد ص ۵۵۱ هم آن را ذکر نموده است.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۲

قضیه سید الشهداء است که میان دعوت حق و باطل تمیز داده و لذا گفته می‌شود که آغاز اسلام، محمدی، و بقاء آن حسینی است و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که حسین از من است و من از حسینم، به همین مطلب اشاره می‌کند، زیرا آنچه سید الشهداء تحمل کرد برای محکم کردن اساس اسلام، پاک کردن خارهای باطل از راه شریعت و آگاه کردن نیکان به جرائم اهل گمراهی بود و این عین نهضت پیامبر صلی الله علیه و آله برای نشر دعوت الهی بود. به همین دلیل است که ائمه معصومین علیهم السلام هیچ فرصتی نیافته‌اند مگر اینکه نظرها را به این نهضت کریمه متوجه سازند، چون این نهضت دربرگیرنده فاجعه‌هایی است که صخره را فرو می‌ریزد و می‌دانند که مواظبت بر آشکار کردن مظلومیت حسین علیه السلام عاطفه‌ها را تحریک و دلها را نرم می‌کند، شنونده می‌داند که حسین امامی عادل است، به پستی تن نمی‌دهد، امامت را از جدّ خود و پدر خود گرفته است و هر کس به مبارزه او برخیزد از عدالت خارج است، هنگامی که شنونده دانست که حق با حسین علیه السلام و فرزندان معصوم اوست بدون شک راه آنان را خواهد پیمود.

از این روست که از جانب ائمه علیهم السلام تشویق به اقامه ماتم در هیچ اربعینی حتی اربعین پیامبر اسلام وارد نشده است زیرا تذکر دادن فاجعه کربلا یک عامل قوی در باقی گذاردن رابطه دینی می‌باشد و متوجه کردن نظرها به کربلا در احوال امر معصومین علیهم السلام جذاب‌تر است. و به هر حال برای خواننده گرامی اختصاص زیارت اربعین به مؤمن آشکار می‌شود اگر نظائر و هم قرینه‌های آن را بشناسد.

نخستین آنها نماز پنج‌گانه و یک رکعت است که در شب معراج تشریح شد و با شفاعت پیامبر به پنج نماز واجب بسنده شد: هفده رکعت در صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و سی و چهار رکعت نافله، هشت رکعت نافله ظهر قبل از آن و هشت رکعت عصر قبل از آن، چهار رکعت مغرب بعد از آن و دو رکعت بعد از عشاء که یک رکعت محسوب می‌شود و دو رکعت قبل از صبح و یازده رکعت نافله

شب که با اضافه آنها به نمازهای واجب مجموعاً پنجاه و یک رکعت می‌شوند. این از مواردی است که مختص به امامیه است، اهل سنت اگر چه در عدد فرائض موافق با شیعه هستند اما در نوافل اقوال آنها مختلف است: در فتح

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۳

القدیر از ابن همام حنفی ج ۱، ص ۳۱۴ آمده است که نوافل دو رکعت قبل از فجر، چهار رکعت قبل از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر، چهار رکعت قبل از مغرب و دو رکعت بعد از آن و چهار رکعت بعد از عشاء است در مورد نافله شب هم اختلاف است که آیا هشت رکعت است یا دو رکعت یا سیزده رکعت یا بیشتر که مجموع نوافل شب و روز با نمازهای واجب پنجاه و یک رکعت نمی‌شود و لذا پنجاه و یک رکعت مختص به امامیه است. دومین چیزی که روایت ذکر کرده بلند بسم الله گفتن است. امامیه در نمازهای جهریه (نمازی که باید با صدای بلند خوانده شود، یعنی صبح و مغرب و عشاء) آن را واجب می‌دانند و در نمازهای اخفاتیه (ظهر و عصر) آن را مستحب می‌دانند.

فخر رازی می‌گوید: شیعه معتقد است که بلند گفتن بسم الله در نمازهای جهری و اخفاتی از سنت است و بقیه فقهاء با این نظر شیعه، مخالف هستند. به تواتر ثابت شده است که علی بن ابی طالب علیه السلام بسم الله را بلند می‌گفت و هر کس در دین خود به علی علیه السلام اقتدا کند به تحقیق هدایت یافته و دلیل آن هم قول پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: خدایا حق را با علی علیه السلام قرار بده هر جا که باشد. «۱» البته این کلمه فخر رازی را ابو الثناء آلوسی هضم نکرده و لذا گفته است: اگر فردی به جمیع آنچه از امیر المؤمنین متواتر است عمل کند به تحقیق کافر شده، چون باید به بعضی ایمان آورد و به بعضی کافر شود و اینکه گفته شده که هر کس در دین خود به علی علیه السلام اقتدا کند هدایت شده، مسلم است، ولی در صورتی است که روایتی که کارهای علی علیه السلام را حکایت می‌کند مسلم باشد. «۲» این هجوم آلوسی و امثال او به شیعه ضرر نمی‌رساند که قدمهای خود را بر ولایت سید اوصیاء راسخ گردانیده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای علی خدای تعالی را نشناخت مگر من و تو، مرا نشناخت مگر خدا و تو و تو را نشناخت مگر خدا و من. «۳» اهل تسنن در مسأله جهر با امامیه مخالف هستند، در مغنی ابن قدامه ج ۱، ص ۴۷۸ بدایع الصنایع کاشانی ج ۱، ص ۲۰۴ و شرح زرقانی بر مختصر ابی الضیاء ج ۱، ص ۲۱۶ آمده است که بلند گفتن بسم الله در نماز

(۱) - مفاتیح الغیب ج ۱، ص ۱۰۷.

(۲) - روح المعانی ج ۱، ص ۴۷.

(۳) - المحتضر ص ۱۶۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۴

سنت نیست. سومین چیزی که حدیث به آن متعرض شده است اینست که انگشتر را به دست راست بکنند، امامیه طبق روایات ائمه علیهم السلام به آن ملتزم شده‌اند و گروهی از اهل تسنن مخالفت کرده‌اند. ابن حجاج مالکی می‌گوید: سنت اینست که هر نجاستی با دست چپ گرفته شود و هر شیء پاک با دست راست گرفته شود، لذا در مورد انگشتر مستحب اینست که به دست چپ زده شود

چون با دست راست گرفته می شود و به دست چپ زده می شود. «۱» ابن حجر حکایت می کند که مالک اکراه داشت انگشتر را به دست راست بزند و آن را به دست چپ می زد و از مالکیّه «باجی» مبالغه کرده است.

در اینکه انگشتر به دست چپ ارجح است «۲» شیخ اسماعیل برو سوی در عقد الدرر روایت کرده که در اصل سنت بر این بوده انگشتر را به دست راست بزنند و چون این کار شعار اهل بدعت و ظلمت شد (شیعه) لذا در زمان ما سنت بر اینست که انگشتر را به دست چپ بزنند. «۳» چهارمین چیزی که در حدیث ذکر شده است تغییر جبین است. تغییر در لغت به معنای بر خاک گذاشتن بر خاک سائیدن است و جبین به معنای پیشانی است.

پس غرض بیان این نکته است که در سجود باید پیشانی بر خاک گذاشته شود، ابو حنیفه و مالک و احمد بنابر روایتی سجده بر عمامه پیچیده شده «۴» و زیادی لباس «۵» و مطلق

(۱) - المدخل ج ۱، ص ۴۶، آداب الدخول فی المسجد.

(۲) - الفتاوی الفقهیه الکبری ج ۱، ص ۲۶۴، فی اللباس.

(۳) - علامه امینی در الغدیر ج ۱۰، ص ۲۱۱ این مطلب را از تفسیر روح البیان ج ۴، ص ۱۴۲ حکایت کرده و البته این اولین مخالفت با امامیه نیست. در مهذب ابی اسحاق شیرازی ج ۱، ص ۱۳۷، الوجیز غزالی ج ۱، ص ۴۷، المنهاج نوری ص ۲۵، شرح تحفه المحتاج ابن حجر ج ۱، ص ۵۶۰، عمده القاری عینی، شرح بخاری ج ۴، ص ۲۴۸، الفروع ابن مفلح ج ۱، ص ۶۸۱ المغنی ابن قدامه ج ۲، ص ۵۰۵ آمده: مسطح کردن قبر شبیه به شعار اهل بدعت است، در رحمه الأئمة از شعرانی ج ۱، ص ۸۸ آمده: سنت اینست که قبور را مسطح کنند، چون شعار را فضا این شده اولی مخالفت با آنها و برجسته کردن قبور است. همچنین درباره درود فرستادن بر اهل بیت (ع) زمخشری در کشف سوره احزاب آیه ۵۶ می گوید: درود فرستادن مکروه است چون اتهام به رافضی بودن در آن وجود دارد و پیامبر (ع) فرموده اند که در جایگاه تهمت نایستید.

همچنین در فتح الباری ابن حجر ج ۱۱، ص ۱۳۵ آمده: در سلام فرستادن بر غیر انبیاء اختلاف است، گفته شده که مطلقا مشروع است و گفته شده به صورت تبعی نه برای یک شخص خاص، چون این اشعار رافضه است.

(۴) - المیزان شعرانی ج ۱، ص ۱۳۸.

(۵) - الهدایه از شیخ الاسلام مرغینانی ج ۱، ص ۳۳.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۵

ملبوسات را تجویز کرده اند حنفیه سجده بر دست را نیز اجازه داده اند «۶» و همچنین سجده بر گندم و جو را نیز اجازه داده اند. «۷» اگر منظور از جبین صورت باشد پس هدف حدیث اینست که در سجده شکر ارجح اینست که تمامی صورت به خاک مالیده شود و لذا صاحب مدارک استنباط کرده به خاک گذاشتن گونه ها ارجح است و سید بحر العلوم هم به آن اشاره دارد. در سجده شکر به خاک

گذاشتن گونه‌ها وارد شده «۸» و به واسطه همین موسی بن عمران علیه السلام استحقاق تقرب یافت، «۹» و امامیه هم در تعفیر اختلاف نظر ندارند.

اهل تسنن چه در نماز و چه در سجده شکر ملتزم به تعفیر نیستند در حالی که نخعی و مالک و ابو حنیفه اصلاً سجده شکر را مکروه می‌دانند ولی حنابله «۱۰» و شافعی «۱۱» به اصل سجده شکر معتقدند بدون اینکه بر خاک باشد.

خلاصه‌ای درباره علائم مؤمن

از آنچه ذکر شد آشکار می‌شود که منظور از زیارة الأربعین ارشاد کردن دوستداران اهل بیت علیهم السلام به حاضر شدن در محل شهادت سید الشهداء علیه السلام است تا اقامه عزا کنند با ذکر کردن آنچه بر او گذشت از قساوتی که هیچ انسانی مرتکب نمی‌شود تا چه رسد به اینکه متدین هم باشد، یاد او را زنده بدارند و حضور نزد قبر حسین علیه السلام در روز اربعین از آشکارترین علائم ایمان است. تعجب است از کسی که در این جمله تصرف کند و بگوید منظور از آن زیارت چهل مؤمن است در حالی که هیچ قرینه‌ای بر آن وجود ندارد و الف و لام عهد همان زیارت اربعین را دلالت می‌کند. البته زیارت چهل مؤمن هم از مواردی است که به آن تشویق شده است ولی از اختصاصات مؤمن نیست در حالی که زیارت حسین علیه السلام در چهلمین روز از قتلش از مواردی است که مختص به مؤمن است و معلوم است آنها که

(۶) - الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱، ص ۱۸۹.

(۷) - البحر الرائق از ابن نجیم ج ۱، ص ۳۱۹.

(۸) - الکافی علی هامش مرآة العقول ج ۳، ص ۱۲۹، الفقیه صدوق ص ۶۹ التهذیب شیخ طوسی ج ۱، ص ۲۶۶.

(۹) - الفقیه صدوق ص ۶۹.

(۱۰) - المغنی ابن قدامه ج ۱، ص ۶۲۶ الفروع ابن مفلح ج ۱، ص ۳۸۲.

(۱۱) - کتاب الام ج ۱، ص ۱۱۶؛ مختصر المزنی ج ۱، ص ۹۰؛ الوجیز غزالی ج ۱، ص ۳۲.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۶

در روز اربعین در حرم مطهر حضور می‌یابند شیعیان واقعی و پیروان حقیقی او می‌باشند.

شاهد بر مطلب اینست که بزرگان از علماء: از این حدیث همان زیارت حسین علیه السلام در روز اربعین را فهمیده‌اند. از جمله آنها ابو جعفر محمد بن حسن طوسی است در التهذیب (ج ۲، ص ۱۷) باب فضیلت زیارت حسین علیه السلام، پس از آنکه احادیثی درباره مطلق زیارت حسین علیه السلام نقل می‌کند اوقات خاصی را ذکر می‌کند که از جمله آنها عاشورا است و پس از آن این حدیث را ذکر می‌کند. در مصباح المتعجد ص ۵۵۱ در حوادث ماه صفر ذکر نموده و گفته است: در بیستم آن بازگشت حرم ابی عبد الله علیه السلام از شام به مدینه و ورود جابر بن عبد الله انصاری به کربلاء برای زیارت ابی عبد الله علیه السلام است، او نخستین زائر بود و زیارت او زیارت اربعین بود، به تحقیق امام حسن عسکری علیه السلام فرموده‌اند: علامات مؤمن پنج چیز است الی آخر. ابو ریحان بیرونی نیز گفته است: در بیستم صفر سر به بدن بازگردانده شد و با آن دفن شد، در این روز زیارت اربعین وارد شده است و روز بازگشت حرم حسین علیه السلام از شام می‌باشد. «۱» علامه حلی در المنتهی می‌فرماید: زیارت حسین علیه السلام در بیستم صفر مستحب است، امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی فرموده‌اند: علامات مؤمن پنج چیز است: الی آخر. سید رضی الدین علی بن طاووس در الإقبال در باب زیارت حسین علیه السلام در بیستم صفر می‌گوید: ما روایت کرده‌ایم از امام حسن عسکری علیه السلام که فرموده‌اند: علامات مؤمن پنج چیز است

مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه این حدیث را در مزار البحار در مبحث زیارت حسین علیه السلام در روز اربعین نقل می‌کند، شیخ یوسف بحرانی در حدائق می‌گوید: زیارت حسین علیه السلام در بیستم صفر از علامات مؤمن است.

شیخ عباس قمی در مفاتیح این روایت را از تهذیب و مصباح المتعجد به عنوان دلیل بر رجحان زیارت اربعین نقل می‌کند بدون آنکه احتمال دهد که چهل مؤمن منظور است.

اینکه بعضی بعید دانسته‌اند که منظور از روایت، زیارت اربعین باشد از آن جهت است

(۱) - الآثار الباقیه، ابو ریحان بیرونی ۳۳۱.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۷

که امام علیه السلام به آثار اخروی زیارت نپرداخته‌اند با اینکه اهل بیت علیهم السلام هنگام تشویق به زیارت حسین علیه السلام ثوابهای مترتب بر آن را نیز ذکر می‌کنند. البته این استبعاد قابل توجه نیست، چون در این حدیث می‌خواهند علائم مؤمن را ذکر کنند که از غیر مؤمن ممتاز شود و در صدد بیان آثار زیارت نیستند.

شیخ مفید در مسار الشیعہ، علامه حلی در تذکره و تحریر و ملا محسن فیض در تقویم المحسنین تصریح کرده‌اند که استحباب زیارت در بیستم صفر است و اینکه شیخ بهائی در توضیح المقاصد اربعین را نوزدهم از صفر دانسته‌اند بنابر آن است که روز دهم را نیز از چهل روز محاسبه کنند در حالی که این خلاف متعارف است.

در مدینه

امام سجّاد علیه السّلام پس از سه روز اقامت، چاره‌ای نمی‌بیند جز آنکه از کربلا به سوی مدینه، حرکت کنند چون می‌بینند که عمّه‌ها و زنان و کودکان شب و روز در حال گریه و نوحه هستند، از قبری برمی‌خیزند و کنار قبر دیگری می‌نشینند.

بشیر بن حذلم می‌گوید: هنگامی که به مدینه نزدیک شدیم علی بن الحسین علیه السّلام فرود آمدند، رحل خود را فرود آوردند، خیمه‌ها را زدند و همگان را اسکان دادند و فرمودند: ای بشیر! خداوند پدرت را رحمت کند، او شاعر بود، آیا تو نیز توان شعر داری؟ گفتم: آری ای فرزند رسول خدا، من نیز شعر می‌گویم. امام علیه السّلام فرمودند: به مدینه برو و خبر شهادت ابا عبد الله علیه السّلام را بده. بشیر می‌گوید: اسب خود را سوار شدم و به شهر داخل شدم، هنگامی که به مسجد النبی صلی الله علیه و آله رسیدم صدای خود را به گریه بلند کردم و گفتم:

ای اهل یثرب در شهر اقامت نکنید حسین علیه السّلام کشته شد پس دائما اشک بریزید

بدن او در کربلا قطعه‌قطعه شده است سر او بر نیزه‌ها گردانده می‌شود آنگاه گفتم: این علی بن الحسین است که همراه با عمّه‌ها و خواهران نزد شما آمده‌اند، من هم فرستاده او نزد شما هستم که مکان آنها را به شما بگویم. مردم با آه و ناله بیرون

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۸

آمدند و هیچ بانویی نبود جز اینکه بیرون آمد، صدای شیون بلند بود و تمامی مدینه می‌گریست، همگان نزد زین العابدین علیه السّلام اجتماع کردند که تسلیت بگویند، امام سجّاد علیه السّلام از خیمه بیرون آمدند در حالی که پارچه‌ای در دست داشتند، اشکهای خود را پاک می‌کردند و پشت سر ایشان غلامی بود. امام سجّاد علیه السّلام نشستند در حالی که نمی‌توانستند جلوی اشک را بگیرند، صدای گریه و ناله بلند شد، امام علیه السّلام اشاره به سکوت کردند، هنگامی که سکوت برقرار شد امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: حمد مخصوص خداوند است که ربّ العالمین است، رحمن و رحیم و مالک روز جزاست، پدیدآورنده همه مخلوقات است، آنکه دور است در آسمانها مرتفع شده و نزدیک است به گونه‌ای که نجوای ما را می‌شنود. او را حمد می‌کنیم بر امور عظیمه، سختی‌ها و مصائب عظیمی که دلخراش، رقت بار و جانسوز هستند. ای مردم! خداوند تعالی که حمد مخصوص اوست ما را به مصائب عظیمی امتحان نمود و شکافی عظیم در اسلام پدید آمد، ابا عبد الله الحسین علیه السّلام و خانواده‌اش کشته شدند، زنان و کودکان او اسیر شدند، سر او را بر روی نیزه در شهرها گرداندند و این مصیبتی است که مثل آن مصیبتی نیست. ای مردم! کدامیک از شما بعد از قتل او مسرور خواهید بود؟ یا کدام قلب است که به خاطر او محزون نباشد یا کدام چشم است که بتواند اشک خود را نگاه دارد؟ به تحقیق درندگان و وحوش از قتل او گریستند، دریاها و أمواج آن، آسمانها و ارکان آن، زمین و کرانه‌های آن، درختان و شاخه‌های آنها، ماهیان دریا، ملائکه مقربین و تمامی اهل آسمانها گریستند. ای مردم! کدام قلب است که از قتل او محزون نشود، یا کدام دل است که آه و ناله نکند یا کدام گوش است که این را بشنود و کر نشود؟ ای مردم! صبح کردیم در حالی که آواره، طرد شده و رانده شده از شهرها بودیم گویا که ما فرزندان ترک یا کابل هستیم بدون اینکه جرمی انجام داده باشیم یا مکروهی مرتکب شده باشیم یا شکافی در اسلام پدید آورده باشیم، ما این را از پدران خود هم نشنیده‌ایم، به خدا قسم اگر پیامبر آنگونه که سفارش ما را کردند پیشنهاد قتال و جنگیدن با ما را کرده بودند اینان بیش از آنچه انجام دادند، نمی‌توانستند مرتکب شوند. همه ما از خدائیم و همه به سوی خداوند بازمی‌گردیم. از

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۷۹

مصیبتی که چه عظیم چه فجیع چه جانسوز چه دلخراش و چه تلخ بود، به خداوند شکایت می کنیم که او عزیز و صاحب انتقام است. صوحان بن صعصعه بن صوحان عبدی که زمینگیر بود برمی خیزد و زمینگیر بودن خود را به عنوان عذر ذکر می کند. امام سجّاد علیه السلام عذر او را می پذیرند، از او تشکر و قدردانی می کنند و برای پدر او طلب رحمت می کنند. زین العابدین علیه السلام همراه با خانواده خود داخل شهر می شوند. «۱» ابراهیم بن طلحه بن عبید الله نزد امام علیه السلام می آید و می گوید: چه کسی غالب شد؟ امام علیه السلام می فرماید: هنگامی که وقت نماز رسید برخیز و اذان بگو، آن وقت خواهی فهمید که چه کسی غالب شده است. «۲» اما امّ کلثوم زینب علیها السلام چنین سروده است:

ای شهر جدّ ما ما را نپذیر چون که ما با حسرتها و حزن ها آمده ایم

از تو خارج شدیم در حالی که همه اهل ما با ما بودند باز گشتیم در حالی که هیچ مرد و فرزندی با ما نیست آنگاه زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد را گرفت و فریاد زد: یا جدّاه! من خبر شهادت برادرم حسین را آورده ام. سکینه فریاد زد: یا جدّاه از آنچه بر ما گذشت به تو شکایت می کنیم، به خدا قسم ما قسی تر از یزید ندیدیم، هیچ کافر و مشرکی را بدتر، ستمکارتر و تند خوتر از او ندیدیم، او با چوب خود بر حلقوم پدرم می زد و می گفت: ای حسین زدن را چگونه می بینی؟ «۳» آزاد زنان رسالت بر سید الشهداء علیه السلام اقامه ماتم کردند و لباس سیاه پوشیدند در حالی که شب و روز نوحه می کردند و امام سجّاد علیه السلام غذای آنها را آماده می کردند. «۴» در روایت امام صادق علیه السلام آمده است: هیچ زن هاشمی خضاب نکرد و روغن به خود نزد و سرمه به چشم خود نکشید تا پنج سال که مختار سر عبید الله بن زیاد را فرستاد. «۵» اما رباب آن قدر بر ابا عبد الله علیه السلام گریست که اشک او خشک شد، بعضی از

(۱) - لهوف ابن طاووس ص ۱۱۶.

(۲) - أمالی شیخ طوسی ص ۶۶.

(۳) - ریاض الأحزان ص ۱۶۳.

(۴) - محاسن البرقی ج ۲، ص ۴۲۰.

(۵) - مستدرک الوسائل ج ۲، ص ۲۱۵.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸۰

کنیزها به او گفتند که سوبق (قاووت) اشک را جاری می کند، او نیز دستور داد که برایش سوبق آماده سازند تا اشکهای او دائماً جاری باشد. «۱» از جمله مرثیه های او درباره ابی عبد الله علیه السلام اینست: «۲»

آن کس که نور بود و همگان به واسطه او روشنائی می گرفتند در کربلا کشته شده در حالی که دفن نشده است

ای نوه پیامبر خداوند به تو جزای خیر دهم و زیانباری میزانها دور باد

برای من کوهی محکم بودی که به آن پناه می بردم و با مهربانی ما را همراهی می کردی

اکنون چه کسی برای ایتم و فقراء باقی مانده و چه کسی غنی کننده و پناه هر مسکین است

به خدا قسم هیچ خویشاوندی در عوض خویشاوندی شما نمی خواهم تا آنکه میان خاک و گل پنهان شوم اما علی بن الحسین علیه السلام از مردم منقطع شد تا از فتنهها دور باشد و به عبادت و گریه و زاری بر پدرش پردازد، شب و روز می گریست تا جایی که بعضی از دوستان گفتند: ما می ترسیم که شما خودتان را هلاک کنید. امام علیه السلام فرمود: من حزن و اندوه خود را به خداوند شکایت می کنم و از خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. یعقوب پیامبر بود، خداوند یکی از فرزندان او را از او مخفی کرد در حالی که دوازده فرزند دیگر نزد او بودند و او می دانست که فرزندش زنده است، مع هذا آن قدر گریست تا آنکه چشمانش سفید شد. من نگاه می کردم به پدرم و برادرانم و عموهایم و اصحاب و یاران که همگان در اطراف من به قتل رسیده بودند، چگونه حزن من سپری شود در حالی که من شهادت فرزندان فاطمه (س) را بیاد نمی آورم مگر آنکه اشک می خواهد خفهام کند و هنگامی که

(۱) - بحار الأنوار ج ۱۰، ص ۲۳۵.

(۲) - اغانی ج ۲، ص ۱۵۸.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸۱

به عمهها و خواهران خود نگاه می کنم به یاد می آورم که آنها از خیمه‌ای به خیمه دیگر فرار می کردند.

شعله‌ور شدن آتش در خیمه‌ها را می دید در حالی که آنها خیمه‌های غیرت بودند

می دید هجوم کفر و گمراهی را بر دختران وحی و رسالت

می دید در میان بانوان نبوت چیزهایی که در هیچ شریعتی جوانمردی نیست

از غارت آنها و سلب آنها و زدن آنها در حالی که هیچ پناهی جز پروردگار نداشتند

می دید که بانوان پاک را حرکت می دهند بسوی فرزند زانیه در حالی که صورتهای آنها پیدا بود

می دید که بانوان طاهره ایستاده اند در برابر یزید پلید و طاغی ای رسول خدا! به تو شکایت می بریم از آنچه که امت تو با فرزندان پاک تو، انجام دادند، و سیعلم الذین ظلموا أیّ منقلب ینقلبون و الحمد لله رب العالمین.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸۲

فهرست منابع و مأخذ

اشاره

این کتاب شریف یکی از پرمأخذترین کتابهای مقاتل می باشد که در تألیف آن شاید به بیش از ۵۰۰ عنوان منبع معتبر تاریخ، مقتل، سیره استناد شده است ما با طلب رحمت و مغفرت به روح پرفتوح مؤلف محقق، تعدادی از آنها را یکجا آوردیم.

آ:

۱. آداب السلطانیّه فخری.

۲. إِبصار العین، شیخ محمد سماوی.

۳. اثبات الرجعه فضل بن شادان.

۴. اثبات الوصیة مسعودی.

۵. احتجاج طبرسی.

۶. احسن التقاسیم مقدسی.

۷. اخبار الدول قرمانی.

۸. اخبار الزّمان مسعودی.

۹. إرشاد شیخ مفید (م ۴۱۳ ه. ق).
۱۰. اسد الغابه فی معرفة الصحابة ابن اثیر.
۱۱. اسد الغابة جزری.
۱۲. اسعاف الراغبین صبان.
۱۳. اصول الکافی للکلینی.
۱۴. اعلام النبوة ماوردی.
۱۵. اعلام الوری طبرسی.
۱۶. اعیان الشیعة سید محسن امین.
۱۷. اغائة الأمة بکشف الغمه مقریزی.
۱۸. اکام الألقان شیخ بدر الدین شبلی.
۱۹. الإیتقان فی علوم القرآن سیوطی.
۲۰. الآثار الباقیه ابو ریحان بیرونی.
۲۱. الآثار النبویه احمد تیموریان.
۲۲. الأخبار الطوال دینوری.
۲۳. الاستیعاب فی هامش الإصابه.
۲۴. الإسلام و الحضارة الغربیه کرد علی.
۲۵. الإشارات فی معرفة الزیارات هروی.
۲۶. الإصابه فی تمییز الصحابة.
۲۷. الأعلاق الخطیره ابن شداد.
۲۸. الأعلاق النفیسه ابن رسته.

۲۹. الأغانی ابو الفرج اصفهانی.
۳۰. الإكليل همدانی.
۳۱. الإمامة و السياسة ابن قتيبه.
۳۲. الأمثال صيداني.
۳۳. الإشتقاق، ابن دريد.
۳۴. الأمّ للشافعي.
۳۵. الأنوار النعمانيه جزائري.
۳۶. البحر الرائق ابن نجيم حنفي.
۳۷. البدايه و النهايه ابن كثير.
۳۸. البيان و التبيين حافظ.
۳۹. التحرير و التذکره العلامة الحلّي.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸۳
۴۰. التّدوين في تاريخ قزوين رافعي.
۴۱. التعجب كراچكي.
۴۲. التعليق على الطبقات سهيل زكار.
۴۳. التهذيب شيخ طوسي (م ۴۶۱ هـ).
۴۴. الحدائق الناضرة شيخ يوسف بحراني.
۴۵. الحدائق الورديه (مخطوط).
۴۶. الحلة السّراء ابن الأنبار.

۴۷. الخرائج قطب الدین راوندی.
۴۸. الخصائص الكبرى سیوطی.
۴۹. الخطط المقریزیه مقریزی.
۵۰. الدمعة الساکبة.
۵۱. الذخيرة العقبی محب طبری.
۵۲. الشهيد مسلم بن عقيل مقرر.
۵۳. الصحاح جوهری.
۵۴. الصواعق المحرقة ابن حجر عسقلانی.
۵۵. الطبقات خلیفه ابن عمرو.
۵۶. العدد القویه أخو العلامه الحلّی.
۵۷. العقد الثمین خضراوی.
۵۸. العقد الفريد ابن عبد ربّه.
۵۹. العلم اللدنی محمد الغزالی.
۶۰. العنايات الرضویه.
۶۱. الغدير للعلامة الأمینی.
۶۲. الفتاوی الحدیثه ابن حجر.
۶۳. الفروع ابن مفلح.
۶۴. الفصول المهمه ابن صباغ مالکی.
۶۵. القاموس فیروزآبادی.
۶۶. الكامل أخفش نحوی.

۶۷. الکبریت الأحمر سید جزائری.
۶۸. الكواكب الدرّیه فناوی.
۶۹. المبسوط شیخ طوسی.
۷۰. المحاضرات راغب اصفهانی.
۷۱. المحبر ابن حبیب.
۷۲. المختار فی نوادر الأخبار مقری انباری.
۷۳. المختصر حسن بن سلیمان حلّی.
۷۴. المستجد من فعلات الأجواد.
۷۵. المستقصی محمود زمخشری.
۷۶. المغنی ابن قدامه.
۷۷. المقالات شیخ مفید.
۷۸. المقوله الحسینیّه کاشف الغطاء (ه).
۷۹. المنتظم ابن جوزی.
۸۰. المنتهی علامه حلّی.
۸۱. المهدّب ابی اسحاق شیرازی.
۸۲. المیزان ابو الحسن شعرانی.
۸۳. النجوم الزاهره فی ملوک مصر بن تغری.
۸۴. النقود الإسلامیه القدیمة مقریزی.
۸۵. النهایه امام الحرمین.

۸۶. الوافی للفیض الکاشارنی.
۸۷. الوجیز للغزالی.
۸۸. الهدایة شیخ الإسلام مرغینانی.
۸۹. الیقین ابن طاووس ۶۶۴ هـ.
۹۰. امالی شیخ صدوق (ره).
۹۱. انساب الأشراف بلاذری.
۹۲. انساب قریش زبیر بن بکار.
۹۳. انوار الربیع سید علی خان مدنی.
۹۴. انیس الشیعة سید محمد جعفری.
۹۵. ایام العرب فی الإسلام.
۹۶. أخبار الزمان مسعودی.
۹۷. أسرار الشهادة دربندی.
- ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸۴
۹۸. أنساب الأشراف بلاذری.
۹۹. أنوار الربیع سید علی خان مدنی.
- ب:
۱۰۰. بحار الأنوار محمد باقر مجلسی.

۱۰۱. بدائع الصنایع کاشانی.

۱۰۲. بدایه ابن کثیر.

۱۰۳. بشاره المصطفی محمد بن ابی القاسم.

۱۰۴. بصائر الدرجات صفار.

ت:

۱۰۵. تاج العروس جوهری.

۱۰۶. تاریخ ابن اثیر جزری.

۱۰۷. تاریخ ابی الفداء.

۱۰۸. تاریخ الأدب العربی دکتر عمر فروخ.

۱۰۹. تاریخ الخلفاء سیوطی.

۱۱۰. تاریخ الحمیس.

۱۱۱. تاریخ الموصل ابن اباس (۳۳۴ هـ).

۱۱۲. تاریخ بغداد خطیب بغدادی.

۱۱۳. تاریخ دول الاسلام ذهبی.

۱۱۴. تاریخ طبری ابن جریر طبری.

۱۱۵. تاریخ علماء الاندلس ابن فوطی.

۱۱۶. تاریخ مکة ارزقی.

۱۱۷. تاریخ یعقوبی ابن واضح یعقوبی.

۱۱۸. تجرید الأغانی ابن واصل.

۱۱۹. تحفه الأزهار ابن شذقم (محفوظ).

۱۲۰. تحفه العالم بحر العلوم.

۱۲۱. تحفه المحتاج ابن حجر عسقلانی.

۱۲۲. تذکره الحفاظ ذهبی.

۱۲۳. تذکره الخواص ابن جوزی.

۱۲۴. تفسیر روح المعانی آلوسی.

۱۲۵. تقویم المحسنین فیض کاشانی.

۱۲۶. تکملة الصله ابن آباء.

۱۲۷. توضیح المقاصد شیخ بهائی.

۱۲۸. تهذیب الاسماء نووی.

۱۲۹. تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی.

۱۳۰. تهذیب اللغة أزهري.

۱۳۱. تهذیب تاریخ الشام ابن عساکر.

ث:

۱۳۲. ثاقب المقاصد محمد بن علی مشهدی.

۱۳۳. ثمار المقاصد.

۱۳۴. ثمرات الأوراق ابن الحجّة.

۱۳۵. ثواب الأعمال صدوق.

ج:

۱۳۶. جرح و تعديل ابو هاشم رازی.

۱۳۷. جغرافیة شبه جزيرة العرب رضا كخاله.

۱۳۸. جمل شيخ مفید.

۱۳۹. جمهرة الأمثال ابو هلال عسکری.

۱۴۰. جمهرة أنساب العرب ابن حزم اندلسی.

ح:

۱۴۱. حبيب السير مير آخوند.

۱۴۲. حماسه ابن تمام.

۱۴۳. حماسه بصريّه.

خ:

۱۴۴. خرایج راوندی.

۱۴۵. خریدة العجائب.

۱۴۶. خزانه الأدب بغدادی.

۱۴۷. خططه مقریزی.

د:

۱۴۸. دار السلام نوری.

ترجمه مقتل مقرر، ص: ۲۸۵

۱۴۹. دیوان المعقوق بن شهاب.

۱۵۰. دیوان سید محمد هندی.

۱۵۱. دیوان شیخ محسن ابو الخیر.

ز:

۱۵۲. رجال کشی.

۱۵۳. رساله المعتالین.

۱۵۴. روح المعانی آلوسی.

۱۵۵. ریاض الأحزان قزوینی.

ز:

۱۵۶. زهر الآداب حصری.

۱۵۷. زیارات محمد بن احمد قمی.

س:

۱۵۸. سرّ السلسله العلویه ابو نصر بخاری.

۱۵۹. سعد السعود ابن طاووس.

ش:

۱۶۰. شذرات الذهب ابن عماد.

۱۶۱. شرح المواهب المدینه زرقانی.

۱۶۲. شرح قصیده ابی فراس.

۱۶۳. شرح مقامات الحریری شریشی.

۱۶۴. شرح همزیة البرهیری.

۱۶۵. شعراء الحله حاج مهدي فلوچي.

ص:

۱۶۶. صبورة الارض ابن حوقل.

۱۶۷. صفوة الصفوة ابن جوزي.

۱۶۸. صفين نصر بن مزاحم.

ض:

۱۶۹. ضحى الإسلام احمد امين.

۱۷۰. طبقات القراء ابن جزري.

۱۷۱. طبقات النحويين نبيذى.

۱۷۲. طرح التثريب.

۱۷۳. عجائب المخلوقات قزوينى.

۱۷۴. عقاب الأعمال صدوق.

۱۷۵. عقد الفريد ابن عبد ربه.

۱۷۶. عقده الدور شيخ اسماعيل بروسوى.

۱۷۷. علم القلوب ابو طالب مكى.

۱۷۸. عمده ابن رشيق.
۱۷۹. عمده القاری العینی.
۱۸۰. عمده القاری فی شرح النجاری.
۱۸۱. عواصم ابن عربی اندلسی.
۱۸۲. عیون اخبار الرضا (ابن بابویه).
۱۸۳. غرر الخصائص وطواط.
۱۸۴. فتح الباری فی شرح النجاری.
۱۸۵. فتح القدير ابن همام حنفی.
۱۸۶. قصص الأنبياء ثعالبی.
۱۸۷. قمر بنی هاشم مقرر موسوی.
۱۸۸. کامل ابن اثیر.
۱۸۹. کامل الزیارات ابن قولویه (م ۳۶۷).
۱۹۰. کامل مبرد نحوی.
۱۹۱. کشف زمخشری.
۱۹۲. کشف الغمه إربلی.
۱۹۳. کشکول شیخ بهائی.
۱۹۴. کشکول شیخ یوسف بحرانی.
۱۹۵. کنوز الدقائق مناوی.
۱۹۶. لطائف المعارف ثعالبی.

۱۹۷. لؤلؤ مرجان حاجی نوری.
۱۹۸. مجمع الزوائد ابن حجر هیثمی.
۱۹۹. مجموعه ابی ورام.
۲۰۰. محاسن برقی.
۲۰۱. محجۀ البیضاء فیض کاشانی.
۲۰۲. مختصر تاریخ الدول ابن عبری.
۲۰۳. مدینة المعاجز جزائری.
۲۰۴. مرآة الجنان یافعی. ترجمه مقتل مقرر ۲۸۶ م: ص : ۲۸۶
۲۰۵. مرآة الزمان یونینی.
۲۰۶. مرآة العقول علّامه مجلسی.
۲۰۷. مروج الذهب، مسعودی.
۲۰۸. مسار الشیعة شیخ مفید.
۲۰۹. مستدرک الحاکم.
۲۱۰. مستدرک الوسائل حاجی نوری.
۲۱۱. مستطرف ابشیهی.
۲۱۲. مسند احمد بن حنبل.
۲۱۳. مشیر الأحزان ابن نما حلّی.
۲۱۴. مصباح المتہجد کفعمی.
۲۱۵. مضمار الحقایق ایوبی.
۲۱۶. مطالب السؤل.

۲۱۷. معارف ابن قتیبه.
۲۱۸. معالم الزلفی.
۲۱۹. معاهد التشخیص عباسی.
۲۲۰. معجم الأدباء یاقوت حموی.
۲۲۱. معجم الشعراء، مرزبانی.
۲۲۲. معجم مما استعجم بکری.
۲۲۳. معقد الذرر بروسوی.
۲۲۴. مغنی ابن قدامه.
۲۲۵. مفاتیح الغیب فخر رازی.
۲۲۶. مفتاح الکرامه بحر العلوم.
۲۲۷. مقالات الإسلامیین اشعری.
۲۲۸. مقامات حریری.
۲۲۹. مقایس اللغة ابن فارس.
۲۳۰. مقتبس (مجله).
۲۳۱. مقتل العوالم عبد الله بحرانی.
۲۳۲. مقتل محمد بن ابی طالب حائری.
۲۳۳. مقتل مقرر سید عبد الرزاق.
۲۳۴. مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی.
۲۳۵. مناهل الضرب سید جعفر اعرجی.

۲۳۶. منتخب طریحی.

۲۳۷. منتخب کنز العمال هندی.

۲۳۸. من لا یحضره الفقیه ابن بابویه.

۲۳۹. منهج الرشاد کاشف الغطاء.

۲۴۰. میزان الاعتدال ذهبی.

۲۴۱. نزهة القلوب حمد الله مستوفی.

۲۴۲. نشوار المحاضرة، تنوخی.

۲۴۳. نفع الطیب مقریزی.

۲۴۴. نفس المهموم محدث قمی.

۲۴۵. نقود قدیمه اسلامیة تبریزی.

۲۴۶. نهاية الأدب قلقشندی.

۲۴۷. نهر الذهب فی تاریخ طب.

۲۴۸. وفاء الوفاء سمهودی.

سایت جامع سربازان اسلام

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم

لبيك يا خاتمه اي ، لبيك يا حسين(ع) است